هو

هذا
کتاب سعادات
ناصریه و اقوات و حاشیه
من تألیفات جناب مستطاب
العالم العامل والفاضل الکامل الا
الافقه الاورع الازهد آخوند ملا
آقای الدربندی الشروانی
رضوان الله علیه و
زاد الله فی علو
درجاته
قه

بس العین

هذا كتاب سعادات ناصريه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل معرفة اصحاب الکسا و اهل بیته المعصومین الاطهرین معرفته و
طاعتهم طاعته و محبتهم محبته و عداوتهم عداوته و الذی جعل افضل الاعمال
و اشرف الخصال بعد تحصیل ملکة العقاید الحقة الحقانیه بکاء الخوف و الخشیة و لا
سیما اذا کان العبد فی حالة السجدة و جعل البکاء علی خامس اصحاب الکساء مساویا لبکاء
الخوف و الخشیة من وجه و متحدا معه من وجه و افضل منه من وجه اخر لان هذا البکاء
قرین لا اله الا الله فی ادخال العامل بهما تحت حزب الرحمة و معشر اهل الجنة ثم الصلوة
و السلم علی انبیاء الله و رسله و اوصیاء انبیائه و ملائکته المقربین و حملة عرشه و لا
سیما علی سید الانبیاء و اشرفهم و افضل جمیع خلق الله و من اخذ الله له من جمیع خلقه العهد
و المیثاق و الاقرار بنبوته المطلقه و من اخذ الله لاله المعصومین الاطهرین من
کافة بریته العهد و المیثاق و الاقرار بولایتهم المطلقه و خلافتهم الکلیه اعنی محمد
عبد الله و اله المعصومین الوارثین لجمیع کمالاته صلوات الله و سلامه علیه و علیهم
اجمعین الی یوم الدین **و بعد** بر اصحاب الباب و ضمایر منیره و افئده و قلوب صافیه
مخفی و مستور نماند که اشرف و افضل اکتسابات افراد بنی ادم و احاد نوع انسان
اکتسابات معارف حقه و عقاید حقانیه و علوم و فنون ربانیه است و همچنین

اکتساب ملکات فاضله واعمال صالحه که نتایج وثمرات معارف حقانیه وعلوم ربانیه وموروث سعادات دارین وسبب انصباب فیوض ورحمات ربانیه است واین احقر خادم العلوم آقا بن عابد بن رمضان بن الزاهد الشیروانی الدربندی اعطاهم الله تعالی طروسهم بایمانهم فی یوم الجزاء از بدو نشو ونما وصغر سن یعنی از سن شش وهفت سالگی خود را اندیه مکرد در مقام تدرّس وتدریس وتعلّم وتعلیم ودر خدمت کردن باساتید کرام واساطین فخام تقصیری از این احقر صادر نشد وبعد از آن در مدت قریب بیست سال عمر را صرف تصنیفات نمودم ودر جمله کثیره از علوم وفنون حقانیه از معقول ومنقول مصنفات چند بعمل آمد مثل خزائن الاحکام در شرح درّه نجفیه در فقه وخزائن الاصول در اصول وفن اعلی در اعتقادات وفی تمرینات وقوامیس الصناعة در فنون اخبار ورجال وغیر ذلک از کتب مبسوطه ومختصره تخمیناً همه آنها بسیصد هزار بیت میرسید وبعد از آن ملتفت بامر دینی شدم واز اینکه از کتاب مشقات وغوائله متاعب وزحمات در اینمدت مدیده هرچند خالی از اجر نخواهد شد ولکن اکثر در نصف اینمدت مشغول میشدم بعملیکه اجرش اعظم وثوابش اکثر وخودش خالص از شوائب عیوب واغراض نفسانیه است وآن تصنیف کتاب جامع است در معرفت اسرار وغوامض اخبار وآثار داله بر فواضل وفضائل ومناقب آل الله تعالی واهل بیت رسول الله ولا سیما کتابی که مفسر اسرار وکاشف وجوه شهادت خلیفة الله تعالی جناب سید الشهداء علیه السلام باشد وهم چنین مبین وموضح جمیع امور متعلقه باین مقامات باشد زیرا که معرفت اسرار فواضل وفضایل ومناقب جناب سید الشهداء علیه السلام ومعرفت اسرار غامضه وخواص دقیقه ندبه وگریه برای آن مظلوم وهمچنین معرفت اسرار وحکم زیارت قبر شریفش منبر تا فوق پس ملهم شدم بآنکه باید عزم کنم بنوشتن کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات وتشدید وتاکید نمود این الهام غیبی وواردو شادی که دینی را دوی باضافه چنانچه تفصیل این دوی باضافه در اول کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر شده است وچون آن کتاب بحول الله تبارک وتعالی وقوته تشیید بدامان زمان عجل الله تعالی فرجه وجعلنی فداه باتمام رسید ودو وسه سال بود که باتمام

رسیده بود ناگاه قضیهٔ هائلهٔ عظیمه برای این احقر روی داد و بیان اجمالی آن قضیه اینستکه میرزا
محیط کرمانی و سید کاظم رشتی باستظهار و انتصار و تحریک سپهر زن کردیه که همیشه دشمن
دین و ملت و دولت بوده است جمعی از پرامازیه و اوباش و اوغاد عرب را بقتل این احقر فرستادند که این
احقر را بقتل برسانند و آن ملاعین پرامازیه پنج نفر بودند و در شب بیست و ششم رمضان المبارک
بعد از گذشتن نصف شب ریختند بر این احقر خدام جناب سید الشهداء روحی له الفداء و چند ضربت
شمشیر یعنی ضربتهای منکر بر سر و روی این احقر زدند پس یکی از آن ملاعین را با نداختن قمه بقلبش
بدرک اسفل فرستادم با وجود اینکه قوت و طاقت نداشتم نظر بر اینکه مدت چهار و پنج ماه بود مبتلا
باحراض عدیده و شدیده بودم و در آن ایام غایت نقاهت و ضعف داشتم و بود کشتن یکی از ملاعین
مگر بحول و قوهٔ الهی و بتایید امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه و برکات صاحب القبة
الحمراء الیاقوتیه النورانیه جناب سید الشهداء و جعلنی الله تعالی فداه زیرا که اگر آن ملعون کشته
نشده بود و سایر ملاعین مشغول بر داشتن جسد آن ملعون نشده بودند و بفرار و گریختن
نگذاشته بودند هر اینه مرا قطعه قطعه و پاره پاره کرده بودند و با همهٔ اینها زخمها و جراحتهائی
که زده بودند بسیار زخمهای شدید و جراحتهای منکر بود و احدی احتمال برء و صحت برای آن زخمهای
منکر و جراحتهای شدید نمیداد و لکن برحمت واسعهٔ الهیه و بشفاعت اصحاب ولایت مطلقه و خلافت
کلیه شفا یافتم و بعد از گذشتن مدت قریب یکسال از وقوع آن هائلهٔ عظیمه از عتبات
عالیات علی اصحابها الاف الاف تحیة و ثناء بیرون آمدم بسوی بلاد و در اواخر سنهٔ ثانیه از
وقوع آن هائله در شهر رمضان المبارک بدار السلطنة الکبری طهران وارد و زمان مکث در
طهران که قریب بمدت یکسال بود چند دفعه ادراک فیض ملاقات و مکالمات شهنشاه
اعظم و سلطان افخم نمودم شهنشاهی که در نعت و مدحش میگویم شعر اقامت فی الرقاب له
ایاد هی الاطواق و الناس الحمام هیهات هیهات خبط شد حاشا ثم حاشا که بامثال و اشباه
این نحو از مقالات بمدح و وصفش بگنجد بلکه این را میگویم که این سلطان السلاطین و شهنشاه
اعظم ظل ظل الله است یعنی ظل خلیفة الله الولی المطلق امام العصر و الزمان عجل الله فرجه
و جعلنی فداه است پس از این جهة است که جمیع سلاطین و ملوک و تاج گذاران کرهٔ ارض ظل

و ستایش این شهنشاه اعظم و سلطان افخم است و اینکه بنهج صدق و صواب نه بنهج مبالغه
و اغراق پس یکسان از شئون ظل ظل الهی اینست که منعوت و موصوف شود باسمان عقل و
عدل آفتاب فضل و بذل ابر نیسان بر و احسان است طوفان کفر و کفران تاج و وهاج ملت و
شوکت و دولت بحر مواج نعمت و نقمت سبحان الله کدام غافل و بی‌شعور میتوانند بگویند که این
مدح و نعت در شان آن سلطان اعظم مثل مدایح و اوصافیست که مصنفین و مؤلفین در صدد
تضعیف اخو در شان میکنند یعنی بر وجه اغراق و مبالغه است بر وجه حقیقت و بیان واقع
زیرا که این مقایسه باطل و عاطل است هیهات هیهات این الثری من الثریا و چه خوب گفته است شخصی که
گفته است اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل و چه کلام موضح و مبین است در مقام بیان فرق اینگونه
یعنی فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار و چه طور همچنین نباشد و حال آنکه این شهنشاه
اعظم و سلطان افخم متصف است بشدة محبت و کثرة اخلاص باصحاب ولایت مطلقه و
خلافت کلیه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و آن سلطان اعظم خواص و آثار و لوازم
بسیار دارد و از آنجمله رسیدن وظایف و مستمرات سادات و علما و فضلا و طلاب و سایر
عباد الله از عرب و عجم در زمان دولت و سلطنت بعمدتا نشهنشاه افخم بجدیکه کرور
ابرانی و این عطیه و احسان در هیچ عصر و در هیچ زمان از سلاطین و ملوک اسلامیه
و غیر اسلامیه معهود و منقول نشده است فهذا السلطان الاعظم و الملک الافخم هو
السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان الغازی
ناصر الدین شاه قاجار اللهم احفظه و احفظ اولاده من جمیع الآفات و العاهات و
البلیات و الامراض و الاسقام و ابد ملکه و دولته و ادم عزته و شوکته و انصره و
انصر عساکره و جنوده و انفذ حکمه فی اظلته من سلاطین العصر و ملوک کرة الارض
بحق محمد و آله المعصومین الوارثین لجمیع کمالاته صلواتک و تسلیماتک علیه و علیهم
اجمعین الی یوم الدین و در وقت ادراک فیض حضور آن سلطان اعظم و ملاقاتش برای
وداع نمودن و حرکت کردن از طهران اظهار شدة رغبت و کثرة شوق بمطالب کتاب اکسیر
العبادات فی اسرار الشهادات فرمود و بیان فرمود که اگر آنکتاب بلغت فارسی میشد

ای افضل الصفات [illegible]

در اکثر اوقات از مطالعه بهموم و بخصوص با اینکه بسبب مطالعه آن فایز میشدم و در ضمن این
بنا امر فرمودند بترجمه کردن آن و بیان مطالبش بنحو اوضح بزبان فارسی تا آنکه نفعش عام باشد
و این احقر داعی دوام دولت باهره قاهره عذر واقعی را بیان کردم و عرض کردم بسبب ضعف زاید
و قوه و طاقت ندارم زیرا که بعد از آن قضیه هائله مرضی عارض شده است که در هر هفته یکروز
مبتلا بقشعریره و تب هستم و باز امر بترجمه کردن چند مرتبه تکرار فرمودند پس در این وقت عرض کردم
که این امر ان شاء الله تعالی صورت میگیرد بشرط آنکه سلطان اعظم و شهنشاه افخم طول الله تعالی
عمره و ابد ملکه دعا نماید زیرا که دعاء ایشان در این باب یقیناً و قطعاً مستجاب خواهد شد
و بعد از بیرون آمدن از مجلس سلطان اعظم ادام الله تعالی وجوده و ابد ملکه اعلیجاه رئیس
الوزراء و امیر الامراء شخصیکه اگر قیاس شود بآن وزراء زمان و امراء دوران لایق است
که گفته شود شعر من یجعل الجد الظنون الذی یجنب صوب اللجب الماطر مثل الفراتی اذا ما طمی
یقذف بالبوصی والماهر اعنی طاهر الطینة و طیب السجیة فرخ خان امین الدوله ادام الله تعالی
عزته تاکید بلیغ و اصرار اکید نمودند و بذل مساعی برای انجاح این مطلب پس این احقر فکر کردم
که اگر از اول کتاب اکسیر العبادات شروع شود بترجمه کردن پس لامحاله اتمام و انجام این امر
در زمان طویل خواهد شد پس لا اقل یک مجلد در مطالب مهمه باتمام برسد بعد از آن اگر توفیق
مساعدت نماید ان شاء الله تعالی سایر مجلدات نیز بعمل خواهد آمد پس شروع نمودم از مقتل
تنها مانند جناب سید الشهداء روحی له الفداء و باتمام رسانیدم این مجلد را باتمام مجالس و
مقامات عوض خودش بسیار رجحان و فضیلت دارد بر همین مواضع کتاب اکسیر العبادات زیرا که این مجلد
مشتمل است بر فوائد کثیره و اسرار دقیقه و امور چندیکه همه اینها در همین مواضع کتاب اکسیر
العبادات نیست علاوه بودن بسیاری از مطالب این مجلد منتظم است و با همه اینها بسیاری توضیح و
تبیین در آن مطالب شده است پس میتوان گفت فی الحقیقه از برکات ظل الله تعالی و تسدید خلیفة
الله تعالی و ولی الله تعالی صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه هر ورقی از
اوراق این مجلد که چون نمره بر تشنگان باغ حکایت مصائب آل الرسول بدهد و یا مثل فانوس
دیده گریان شطاران و عشاق المحبة الحسینیة بنیکی شمع بذبیحه ها نیم کشایند و باچون

عیون خیر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شفاعت ... مقامات

صدف در شاداب مقام و رضوان الله اکبر درکنار نهد و یا چون باغبان فاتح ابواب باغ
جزعات و حسرات ماتم و محفل عزاء ذریه زهراء گردد و یا چون غواص لآلی اسرار مقامات
مصنوع بدنما شدند را آورده ببازار صیرفیان ملکوتیین برد یا دلیل است بکعبه مقصود ان
للحسین فی قلوب المؤمنین لمحبة مکتومة که هادی راه روانست یا سواد نسبت که سواد اعظم
شناختن اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه را بمقام نورانیه در روی نمایانست یا بلبل
هزار دستانیست که از بهار شور و شین اطفال و طفلان مصطفویه اخبار منبها یدیه یا طوطی
عذب البیانیست که اسرار غامضه و عجائب و غرائب یوم الطف بقرب منبها یدیه یا محبوبیست
پوش که حاکی احوال عشاق و مردان خدا است و مستی است بر خوش که ذکر اهل وفا از
اصحاب و شیوخ و کهول و شبان عترة مصطفویه است طلیعه لشکر حقایق خدا پرستی است
و نمونه رنگهای حقایق محبت شناسی ستاره کاروان جویندگان طریق طریقت و ولایة مطلقه
و زاد راه پویندگان مراحل حقیقت خلافت کلیه است فاصله نیست که دیده محمدیان را شوقمند
روشن سازد و صاحب مقاصد نیست که بجلوه پرده نشینان جمال اسرار شهادت میپرداز
امواج بحر مطالب ایمان است و اعلام افواج ایقانست مژده رسان گنج شایگان و کلید کنوز
جنانست و چه طور اوراق اینکتاب متصف باوصاف مذکوره نباشد و حال آنکه اینکتاب
بسی ابواب فتوحات بقلوب گشوده و بمجلای نفس الرحمن زنگ شکوک و شبهات در باب خواص
و آثار و لوازم ولایت مطلقه و خلافت کلیه از مرایا الباب و افئده زدوده خود دفتر
مطهر است که برای محبت حسینیه صیقل الارواح است و عشقش در مشکوة قلوب مصباح
پس در تسمیه و نام نامی اینکتاب و اسم سامی این فقیر مستطاب از عقل هادی پرسیدم جواب داد
الاسماء تنزل من السماء هرچه بالهامات غیبیه و بشارات ملکوتیه برسد همان نام نامی
و اسم سامی اینکتابست پس آنچه ملهم بالهام غیبی شدم اینست که باید اسم اینکتاب سعادات
ناصریه و اقوات روحانیه باشد پس بعد از ثبوت این تسمیه ملتفت شدم بمعنای دقیقی و
مطلب لطیفی و آن اینست که صفحا باطن اینسلطان اعظم ناصر الدین شاه حفظه الله تعالی و
حفظ اولاده و ابد ملکه و سلطنته تربیت نیست که نفقه بر و بحر یابد و نیز ملتفت شدم

در توضیح مواخذه ذاکرین در تعلیم و حفظ مطالب اینکتاب

بمعنا لطیفی دیگر و آن اینستکه اینکتاب چنانچه ذخیره عظیمه آخرویه خواهد شد برای شاهنشاه
اعظم حفظه الله تعالی و حفظ اولاده من جمیع المکاره والنوائب و ادام دولته و سلطنته
و همچنین اشرف و اعظم و انفس جواهر و ذخایر نفایس خزاین سلطنت کبرای ایشان خواهد شد یعنی
بشیر و مبشر خواهد شد بر بقاء ملک و دولت و سلطنتش الی ظهور الدولة القائمیة عجل
الله تعالی فرجه صاحبها و جعلنی فداه پس از قاطبهٔ مؤمنین و محبین از شیعه و سنی و وضیع و
مرد و زن یعنی از جمیع اشخاصی که از مطالب اینکتاب مستطاب مسمی باسم سعادات ناصریه
و اقوات روحانیه منتفع میباشند خواه این انتفاع بردن بسبب مطالعه کردن و نظر
کردن و نظر کردن بمطالب اینکتاب باشد و خواه بسبب شنیدن مطالب آن از ذاکرین و
مرثیه خوانان باشد التماس دعا دارم پس باید این احقر خدام سید الشهداء و احقر خدام مولانا
امام زمان جعلنی الله تعالی فداهما از ذکر و دعا خیر فراموش ننمایند و نیز بر قاطبهٔ مؤمنین و
محبین که نفع از مطالب این کتاب میبرند و بسببش فائز بسعادات آخرویه خواهند شد لازم و واجب است
که سلطان اعظم و شهنشاه افخم ناصر الدین شاه حفظه الله تعالی و اولاده من جمیع المکاره و ابد الله
ملکه و سلطنته از دعا خیر فراموش ننمایند زیرا که السلطان السلاطین و ملک الملوک اعزه
الله تعالی و نصره و نصر جنوده و عساکره باعث و سبب تصنیف اینکتاب شده است چنانچه تفصیل
این قضیه گذشت و دیگر مخفی نماند که توقع این احقر خادم العلوم از ذاکرین و مرثیه خوانان
اینستکه در اسلوب نظم مطالب و مقاصد اینکتاب تغییر ندهند و هر مطلبرا که بآن نهج در کتاب
نوشته‌ام بهمان نهج بنا کنند و دیگر توقع از ذاکرین و مرثیه خوانان اینرا دارم که در اسلوب و
نظم مطالب اینکتاب در وقت خواندن مطلبی از مطالب در سر منبر تغییر و تبدیل ندهند زیرا
که تغییر و تبدیل در اکثر اوقات مستلزم جمله مفاسد عظیمه میباشد مثل افتراء و کذب و چیزهای
ناشایسته و نالایق بشئون اصحاب و ائمه مطلقه و خلاف کلیه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
و گاهی میشود مفضی بر طغیان و سبب کفر باشد استجیر بالله تعالی من غضبه و همچنین توقع دیگر دارم از ذاکرین
و مرثیه خوانان و آن اینستکه هر مطلبیکه از مطالب اینکتاب مشکل باشد و انها را بطرز توصیف
و صواب و بنحو حق و حقیقت نفهمیده باشند پس باید آنرا در سر منبر نگویند و ذکر نکنند بلکه

باید

باید از علماء و فضلاء عظام آن بلاد این مطالب را از روی این کتاب تعلم نمایند و درس بخوانند پس بعد
از تحصیل حذاقت و قوهٔ فهم در اداء این مطالب به تصدیق علماء و فضلاء آن بلاد و در سر منابر
بیان کنند و اگر همچنین نباشد یعنی این شرط بعمل نیاورده باشد اصلاً این مطالب را ذکر نکنند بلکه
حرام است ذکر کردن آن بدون تحصیل این شرط مذکور و دیگر از ناظرین و مطالعه کنندگان
در مطالب این کتاب و همچنین از آن اشخاصی که نقل میکنند مطالب این کتاب را در مجالس و محافل و
همچنین در سر منابر توقع این را دارم که سجیهٔ دنیهٔ رذیله را پیش نگیرند یعنی سرقه و انتحال نه
کنند یا بمعنی که بعضی مطالب این کتاب را باسم خودشان نبندند یا اینکه بدون انتساب باین احقر
خدام جناب سید الشهداء روحی له الفداء هیچ مطالب ذکر نکنند و مساعی جمیله و مشقات و متاعب
کثیرهٔ این احقر را بباد فنا ندهند سبحان الله تعالی که این نصیحت و موعظه را در جمیع یا اکثر مصنفات
خودم از معقول و منقول ذکر کرده ام نظر باینکه این امر را مکرر بتجربه نموده ام از طلاب و تلامذهٔ
خودم و غیر آنها از جمعی از علماء اهل این عصر و این ازمنه سبحان الله چه بد سجیهٔ دنیه و رذیله است این صفت
پس این صفت ذمیمه از آن صفات و ملکات و اخلاق است که ناشی از جهل و شیطنت است و اعجب اینست که
در اکثر مجالس و محافل حضور مبارک دماغ همچنین اشخاص انتحال مثلاً تنها لبیده است و انتها مفتضح
و رسوا نموده است یا بمعنی جمعی از سامعین و اهل مجلس فهمیده اند که این مطالب از این اشخاص نیست
و اینها در انتساب این مطالب بخودشان کاذب و دروغگو میباشند و بسا اتفاق افتاده است که جمعی
از اهل این مجالس رو برو و مشافهه گفته اند یا فلان و یا فلان چرا بی انصافی و بیمروتی میکنید و چرا
این مطالب را بخودتان نسبت میدهید و شما قوه و ملکهٔ فهم این مطالب را ندارید پس چطور میشود
که مخترع این مطالب شما باشید و حال آنکه این مطالب از فلان و فلان است سبحان الله تعالی با وجود
این هنوز منیب و تائب الی الله تبارک و تعالی نشدند و ترک این خصلت قبیحه و صفت ذمیمه نکردند
اف و اف و تف و تف بر همچنین سجیهٔ دنیهٔ رذیله و بر همچنین ملکهٔ قبیحهٔ شیطانیه بهر حال
پس هر که باین نصایح وافیه و مواعظ شافیهٔ این احقر عباد الله تعالی عمل ننماید مستحق سخط و لعن
حق تبارک و تعالی و همچنین مستحق لعن اصحاب و ائمهٔ مطلقه و خلفاء کلیه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
خواهد شد پس حالا وقت شروع کردن بفهرست این مجلد است پس میگوئیم ابواب این مجلد بیست باشد

وهر باب مشتمل بر چند مجلس و مقام است **باب اول** در بیان تنها ماندن جناب سید الشهداء و استغاثه نمودن آن خلیفة الله نعم و همچنین در بیان امور متعلقه باین پس کلام در این باب در چند مجلس و مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در اشاره کردن بامور مهمه ملکوتیه پس در این مجلس معلوم خواهد شد لبیک لبیک گفتن جمیع موجودات در حین استغاثه و دعوت نمودن جناب سید الشهداء و همچنین لبیک لبیک گفتن ابدان و اجساد شهداء کربلا **مجلس و مقام دوم** در توضیح و کشف مطلب در آن ذکر خواهد شد لبیک گفتن حق تعالی در استغاثه و دعوت خلیفة الله نعم و همچنین در آنست قصه نزول صحیفه از آسمان و عرض کردن و جواب دادن خلیفة الله نعم و ایضا در این مجلس است قصه استغاثه نمودن شتر در حرم بحق تعالی و رسیدن حرارت آفتاب بچهل درجه یا هفتاد درجه و همچنین بیان جمله از امور مهمه **مجلس و مقام سیم** در بیان امور متعلقه بجناب علی اصغر و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه مصائب علی اصغر مظهر اعظم مقام صبر تفویض و رضاء خلیفة الله نعم است و ایضا باینکه مصیبت علی اصغر اصعب جمیع مصائب است و اینجا اشاره بامور مهمه لطیفه و اینجا بعض احوال امیر المؤمنین در وقتیکه طفل بود در گهواره **مجلس و مقام چهارم** در کیفیت شهادت آن طفل اطهر انور و در این مجلس اشاره خواهد شد بانداختن آن طفل انور خود را از گهواره در وقت شنیدن استغاثه و دعوت پدرش و صیحه و ضجه و ناله اهل حرم در این وقت و اینجا بمقالات اصحاب مقاتل در این مقام **مجلس و مقام پنجم** در اشاره بجمله از اسرار غامضه در این مجلس اشاره خواهد شد باسرار برداشتن خلیفة الله نعم آن طفل انور را بدستش و آمدن بمیدان و آنچه سر است و ایضا باسرار دفن کردن آن خلیفة الله نعم بدن انور آن طفل را و ایضا بامور مهمه چند **مجلس و مقام ششم** در بیان کیفیت حال جناب سید الساجدین عم وقتیکه استغاثه پدرش بگوشش رسید پس در این مجلس اشاره خواهد شد بمکالمات جناب سید الشهداء با سید الساجدین عم و ایضا بجمله از امور و اینجا بسؤال مهم و جواب از آن **باب دوم** در مقدمات کیفیت شهادت جناب سید الشهداء و کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر امور یکه فواید آن بسیار و منافعش بیشمار است پس در این مجلس اشاره خواهد شد باسرار و فضیلت هر یکی

از محمد

از محمد و عترهٔ معصومین آن بر جمیع انبیا و مرسلین و بر جمیع خلق الله تع و ایضا بوسر دو حدیث
قدسی و ایضا بثبوت مقامات نورانیه برای محمد و آل معصومین از وصف و تصرفات ایشان
در جمیع عوالم و ایضا بجمله از اسرار شهادت جناب سید الشهدا و ایضا بجمله اخبار نبویه که علما
عامه ذکر کرده اند و از انجمله قضیه مرغ بنشستن در مقام وداع حضرت موسی از حضرت خضر ع
بکنار دریا آمد و ایضا بمنقبت عظیمه که متضمن آثار و خواص مقامات نورانیه آل الله تع و اهل
بیت رسول الله است و این منقبت را سید مرتضی در قضیه عطر فروش سلطان السلاطین شیاطین
و جن نقل کرده است و این قضیه عجیبه است و ایضا بقضیه منصور دوانیقی در باب اثبات خواص
و لوازم مقامات نورانیه برای محمد و آله المعصومین و ایضا اشاره بسایر اخبار و امثله برای
اثبات مقامات نورانیه و از انجمله اشاره بحدیث بساط و مهمان شدن امیر المؤمنین ع در یک شب
در بیوت و منازل چهل مرد و ایضا اشاره بخصوص خمسة النجبا در نزد مختصرین و ایضا اشاره بسؤال
مشکل و جواب از آن و ایضا اشاره باینکه روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بوده و ایضا اشاره
بدرجات زوار جناب سید الشهدا و ذکر حدیث مفضل و الحدیث کفایت میکند در این مقام و بسبب
آن دفع میشود که اشکال و سؤالیکه در باب استجابت دعا در تحت قبه کرده اند و ایضا اشاره بیک
مطلب عظیم و آن اینستکه افضل عبادات و طاعات سید المرسلین و همچنین افضل عبادات
و طاعات آل معصومین گریه کردن ایشان برای جناب سید الشهدا است **مجلس و مقام**
دوم در ذکر امور کثیرة الفوائد است و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیهٔ شیخ حسین و
سید اجل عاملی و ایضا قضیه صید و شکار سلطان صاحب حشمت و شوکت در بعض ازمنه
سابقه و بیان امر عجیب است نظیر شیخ حسین مثال او با مثل **مجلس و مقام سیم** در بیان
قضیه و واقعه که میان این احقر و میان دو فرزند و زن و عم پاشا سردار اتفاق افتاده و فوائد
این قضیه بجد و بحث است و اگر کسی عاقل در این تأمل کند میداند که نشد بدا امام زمان
عجل الله فرجه و جعلنی فداه در باب این احقر بچه حد رسیده است و در این مجلس اشاره خواهد شد
ایضا باینکه جمعی از اهل سنت انصاف میدهند و حق را قبول میکنند در مباحثات و مناظرات
و لکن جهال و حمقای ایران که خود شانرا متصف باوصاف عظیمه میدانند از جهل مرکب دائمی

ان بونکواد

مهلک لطبا لطبائی و اشاره بصحیح ابن ابی عمیر و بیان آن و ایضاً اشاره بمراتب و درجات خون انور
اطهر جناب سید الشهدا و ایضاً اشاره باینکه هیچ مسجدی در روی زمین الآن نیست مگر اینکه قطره
باذنی از خون انور جناب سید الشهدا در آن هست و همچنین مواضعیکه تا قیامت مساجد خواهد
شد **مجلس و مقام دویم** در بیان این منقبتی که از باب نهم مقدمه ذکر خواهد شد
در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه بطریق بختیشوع نصرانی و قضیه فصد کردن جناب امام
حسن عسکری **مجلس و مقام سیم** در بیان ذکر اجمالی بعضی امور حکمیه و در این مجلس اشاره
خواهد شد بکیفیت خلقت مرکبات ثلثه یعنی جمادات و نباتات و حیوانات و ایضاً اشاره بجمله
اعضای انسان و قوای ظاهریه و باطنیه آن و ایضاً اشاره بخواص اعضا و آثار و لوازم
اجزا و قوای ظاهریه و باطنیه اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه صلوات الله علیهم اجمعین
و ایضاً اشاره بخواص و آثار اعضا و اجزا و قوای ظاهریه و باطنیه سید المرسلین و ایضاً
اشاره بفوائد و حکم و مصالح فصد کردن و رگ زدن خلیفة الله نعم امام حسن عسکری
و روحی له الفداء **مجلس و مقام چهارم** در بیان توضیح امر مهم و مطلب عظیم پس در این مجلس اشاره
خواهد شد باسباب کثیره خون انور اطهر جناب سید الشهدا روحی له الفداء در مذبح و مصرع
مجلس و مقام پنجم در بیان و ذکر قضیه طیور و مرغان و در این مجلس ذکر خواهد شد
قضیه مرغ سفیدی که خود را بخون انور امام مظلوم تمرغ نمود و بمعشر و احزاب طیور و
مرغان خبر داد شهادت آن امام مظلوم را و ایضاً اشاره بآمدن معشر و احزاب طیور و مرغان
بمذبح و مصرع آن امام مبین و تمرغ نمودن ایشان در خون انور اطهر و طیران هر یکی از آنها
بیک صقع و یک ناحیه از اصقاع و نواحی عالم و ایضاً اشاره بقضیه آن مرغیکه در بیرون مدینه
بباغ یهودی افتاد و ایضاً اشاره بقضیه دختر یهودی با آن مرغ و ایضاً اشاره بقضیه غرابیکه
در دیوار خانه فاطمه مریضه بنت جناب سید الشهدا افتاد و مکالمات معصومه مظلومه
با آن غراب و ایضاً اشاره بشئون و جلالت و عظمت خون انور اطهر و ایضاً اشاره بخواص و آثار
مظاهر جمیع اسماء الهیه و ایضاً اشاره بجمله از خواص و آثار خون انور اطهر و ایضاً اشاره
بقرب و اتصال معنوی و ملکوتی شهداء کربلاء بجناب سید الشهدا و ایضاً بقضیه شاخه

بنده

بنده در بخش قبر حر شهید و نادر شاد در بخش قبر حبیب مظاهر با باب سیم در بیان اتمام کلام
بنهج ذکر مجامع و جوامع و اطراف مرام پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر
خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان امر مهم پس در این مجلس ذکر خواهد شد دفع و
دفع خیالات فاسده جمعی از جهلا و حمقا این زمان نظر به اینکه میخواهند بعقول ضعیفه خود شان
آثار و خواص و لوازم ولایت مطلقه و خلافت کلیه و ابا الکلیه از میان بر دارند **مجلس و مقام دوم**
در ذکر مطلب ملکوتی و مقصد حقانی نورانی و در این مجلس اشاره خواهد شد بان بخواص و
آثار و افعال خون انور و اطهر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره بفقرات دعا این ذکر وارد در
عرفه و ایضا به تفسیر فقرات شریفه و ایضا اشاره بقضیه مناسب حال **مجلس و مقام سیم** در بیان
قضیه طشت پر از خون انور که در نزد رسول الله صلی است و در این مجلس ذکر خواهد شد کور کردن
رسول الله جمعی از قوم کفار بمیل کشیدن بعون ملاعین کفار و در این مجلس چند قضایا و وقایع
هست که هر یکی از آنها کاشف از شئون اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه است و ایضا کاشف
از اینکه هیچ کسی از اهل جحیم معذب نخواهد شد مثل عذاب دشمنان و اعدای اصحاب ولایت مطلقه
مجلس و مقام چهارم در بیان بودن چیزی از خون انور و اطهر جناب سید الشهدا بیکتان
از شئون عظیمه ملکوتیه اش در عالم و نشاه برزخیه در نزد صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه
زهرا و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه خواب دیدن مرد مومن از اهل هجر و لحسا یعنی در
خواب دیدن امر در فاطمه زهرا را و این قضیه متضمن امور عجیبه دقیقه است و متضمن درجات عظیم
و مقامات کریمه گریه کننده گان و عزاداران جناب سید الشهدا و همچنین خدمتکاران
مجالس و محافل عزای آن مظلوم **مجلس و مقام پنجم** در ذکر جمله از نصایح و فواید
و در این مجلس ذکر خواهد شد لزوم احترام مجالس عزا و محافل ماتم جناب سید الشهداء
نظر به اینکه هیچ مجلس از مجالس خالی نخواهد شد از حضور یکی از اصحاب ولایت مطلقه و حضور
صدیقه عظمی و همچنین از حضور صدیقه صغری زینب و ام کلثوم و غیر انها از نسوان طاهره
و بنات فاطمیات و همچنین از حضور حضرت عباس و علی اکبر و قاسم و سایر شهدای کربلا و اقارب
نخواهد از حضور بحسب کثرت اجساد مثالیه و قوالب برزخیه است بر اجساد معصومین و برای ان

از صفوان ملعون و در مجلس هجدهم بقصه

زبارت

زیارت فاطمیه و آنچه که مرتبط و متعلق بآنست و در این مجلس اشاره خواهد شد بحدیث صحیح
تمار و ایضاً اشاره بحوادث سماویه مثل خون باریدن و خاک سرخ باریدن و کسوف و خسوف
و اشتباک نجوم و زده شدن ستاره‌ها بعض ببعض و ایضاً اشاره بحوادث ارضیه مثل ظلمت
و تاریکی و جوشیدن خون در زیر سنگها و کلوخها و ایضاً اشاره بامثال و نظایر اینها
مجلس و مقام پنجم در اشاره نمودن بکیفیت گریه صدیقه عظمی و حجة کبری فاطمه
زهراء و همچنین در اشاره نمودن بامثال و نظایر آن پس در این مجلس اشاره میشود باینکه اخبار
متکاثره متضافره در گریه کردن معصومه مظلومه وارد شده است و در این مجلس اشاره خواهد
شد باینکه هر وقت فاطمه زهرا اراده نماید گریه حسین مظلوم را حق تعالی هزار نبی و هزار صدیق
و هزار شهید و هزار هزار ملائکه مبعوث میفرستد برای مساعدت معصومه مظلومه و ایضاً اشاره باخبار
و آثار دیگر که علمای اهل سنت نقل کرده‌اند در باب حوادث سماویه و ارضیه بعد از شهادت جناب سید
الشهداء ع و ایضاً اشاره بنعمت علماء عامه و ذکر وجه آن **مجلس و مقام ششم** در ذکر
کردن بیانات برای آنچه که واقع شده است در اخبار و آثار پس در این مجلس ذکر خواهد شد مقصود
و مراد از گریه و بکاء هر شیء بر جناب سید الشهداء و ایضاً اشاره بیک سؤال مهم و جواب از آن
و ایضاً اشاره بتحقیق حال در اختلاف اخبار در آثار سماویه و ارضیه و امثال اینها
مجلس و مقام هفتم در ذکر کردن بعض اسرار شعشعانیه ملکوتیه و بعضی دقایق
نورانیه و در این مجلس ذکر خواهد شد ترتب آثار بر قول جناب سید الشهداء که بعد از شهادت
علی اکبر فرمود علی الدنیا بعدک العفا یا ولدی **مجلس و مقام هشتم** در تحقیق و بیان
بعض اسرار و استنباط آن از بکاء و گریه صدیقه عظمی و حجة کبری فاطمه زهراء علیها السلم
پس در این مجلس اشاره خواهد شد بدو سؤال مهم و جواب از آنها و ایضاً اشاره باینکه گریه
و ناله برای جناب سید الشهداء در هر نشاء و در هر عالم از نشات و عوالم باشد در مقام
رضوان الله تعالی است و رضوان الله اکبر **باب دویم** در عبور و مرور آل الله نعم و حرم
رسول الله صلعم بر مصارع و اجساد شهدا اسیر کلام در زینب و آنچه بآن متعلق است در ضمن چند مجلس
و مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر کیفیت عبور و مرور و حرم رسول الله

و بنات فاطمه زهرا ع از مصائب شهدا و در بیمجلس اشاره خواهد شد بمقالاتی که اصحاب کتب مقاتل
و تحقیق حال یزید اینکه این عبور بخواهش حرم رسول الله ص شد یا اینکه قوم کفار از شدت عناد و
عداوت همچنین کردند و در بیمجلس ذکر خواهد شد احوال و اوضاع و مقالات آل الله ع و حرم
رسول الله ص که آنحالات اثبات ملئکه هفت آسمان و حمله عرش و اهل جنان و اهل نیران بلکه جمیع
موجودات و قاطبه خلق الله ع را بگریه در آورد بلکه باضطراب و تزلزل در آورد و بدهشت انداختند و ایضا
اشاره بحال السید الساجدین ع در وقت مشاهده اش اجساد طیبه و جثث طاهره را و ایضا اشاره
باینکه آیا مرور و عبور حرم رسول الله ص بر مصارع شهدا قبل از جدا شدن سرهای منوره از ابدان طیبه
شریفه بود یا بعد از جدا شدن سرهای منوره از ابدان شریفه بود و ایضا اشاره بقضیه آمدن
ابن سعد ولد الزنا بنزد اجساد طاهره در وقت غروب روز عاشورا و تماشا کردن آن کافر ولد
الزنا بجسد انور اطهر خلیفه الله ع و تعجب کردن آن کافر ولد الزنا از زخمیکه در دوش و منکب
انور خلیفه الله ع بود یعنی احوال و اوضاع و کیفیات این مقام افسانه نیست که کس نتواند شنید

مجلس هفتم در ذکر حال سکینه صغیره ع و در بیمجلس ذکر خواهد شد مخضوب
کردن روی و زلفهایش را از خون پدرش و مکالماتش با پدرش و مکالماتش با آن قوم کفار و نجس
ولد الزنا و الله العظیم احوال و کلمات آن مظلومه صغیره نزدیک بوده است که سنگها را آب کنند و دریا
ها را خشک کنند و کوهها را بگدازد و ایضا اشاره بکلماتش با بدن برادرش علی اصغر ع و ایضا
اشاره بذکر قصیده آن طاهره معصومه و تفسیر و بیان آن قصیده و ایضا اشاره بوداع نمودنش برادر
علی اصغر را

مجلس هشتم در اشاره نمودن بجمله از مطالبی که از اشعار این یتیمه معصومه
مظلومه مستفاد میشود و در بیمجلس ذکر خواهد شد زخم و جراحت شدن ابدان نسوان طاهره
و بنات فاطمیات از کعاب رماح و ضرب تازیانها خصوصا بدن صدیقه صغری زینب و ام کلثوم
علیهما السلم و ایضا اشاره بندبه ام کلثوم برای اولاد عقیل و بجدهم خصوصا آنکه در مصرع ابو
الفضل العباس ع و ایضا اشاره باینکه برای سکینه در حالت معانقه پدرش غشی رو داد و در آنحالت
از حلقوم شریف پدرش السنه بیت را شنید

مجلس نهم در ذکر نمودن احوال
خواهران چند که بسبب مرور و عبور بر مصارع برادرانش سهام و نبال مصائب هر یک بانها رسید

و اما

وانها چهار نفر بودند دو نفر در شرك یعنی خواهر عمرو بن عبدود و خواهر مرحب و دو نفر در اسلام
یعنی خواهر حمزه سید الشهدا و خواهر خلیفة الله تع جناب سید الشهدا فهرست این مجلد تمام شد
پس حالا وقت شروع نمودن بمطالب و ابواب است پس میگوئیم **باب اول** در بیان تنها ماندن جناب سید
الشهدا و استغاثه نمودن آن خلیفة الله تع و همچنین در بیان امور متعلقه و مرتبطه باین پس کلام در
این باب در چند مجلس و مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در اشاره کردن بامور
مهمه ملکوتیه و آنچه که متعلق است پس میگوئیم مخفی نماند که این مجلس از یکوجه یعنی نظر باشاره بمقامات و شئون
از مقامات و شئون ولی مطلق و حجة کبری بر جمیع خلق الله تع از اهل سموات و ارضین و ما
بینهما و اولین و آخرین بعد از جدش و پدرش و مادرش و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین قلوب
شیعیان و محبان را منور بانوار ملکوتیه مینماید و لکن نظر بوجه آخر یعنی وحدت و غربت و شکستگی
آن مظلوم قلوب و اکباد و احشا و امعاء مومنین را سوزانیده باعث تقاطر دمعات و جریان اشك بیحد
خواهد شد پس میگوئیم وقتیکه جناب سید الشهداء ع در مرکز میدان قتال و جدال قرار گرفته تکیه
بر نیزه نموده فرمودند هل من معین و هل من مغیث و هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ص این کلام دلسوز
و انجطاب شعله افروز بجمیع عوالم و قاطبه موجودات و تمامی نشئات از نشاه دنیویه و نشات برزخیه
و اخرویه پیچیده از همه آنها ولوله و غلغله و صیحه و ضجه و واه و ناله و زلزله و اضطراب و حیرت و دهشت
و وحشت پیدا شد سلسله ارواح قادسه و نفوس قدسیه انبیا و اولیا و اوصیا و صلحا و شهدا
و سلسله قاطبه ملئکه و سکان سموات از ملئکه خلق اول و کروبیین مقربین و حمله عرش و کرسی
و سایر سموات و سلسله حور و غلمان و جنات و ارواح مومنین از جن و انس همه با جوش و
خروش و گریه و زاری و احسینا و اغریبا و اوحیدا و امظلوما گویان همه در جواب استغاثه
و دعوت نصرت آن مظلوم لبیك لبیك ارواحنا لروحك الفداء و انفسنا لنفسك الوقاء گفتند بلی
رسول الله ص و هکذا امیر المؤمنین و فاطمه ع لبیك لبیك یا ولدی و یا قرة عینی روحی لروحك الفداء
و نفسی لنفسك الوقاء و جناب حسن مجتبی لبیك لبیك یا اخی یا ثمرة فؤادی روحی لروحك الفداء و نفسی
لنفسك الوقاء فرمودند و باقی انبیا و مرسلین و اوصیا و اصناف ملئکه و همچنین غیر آنها که آنها
که اشاره شد همه گفتند لبیك لبیك یا سیدنا و امامنا و یا حجة الله علی جمیع خلقه من الاولین و

الاخرین ومن اهل السموات والارضین وما بینهما من الخلق اجمعین بعد جده وابیه وامه واخیه ویا حجة الله الکبری همه در مقام خدمت واعانت ونصرت هستیم مخفی نماند که در دنیا زمینها از انس وجن وسباع ووحوش وطیور وسایر اقسام حیوانات وهمچنین مخلوقاتیکه در دریاها ومیان زمین واسمانها میباشند بلکه همه خلق الله نعم از اهل ملکوت واهل جبروت واهل ناسوت وجمیع جمادات ونباتات وحیوانات وجمیع جواهر واجسام وتمامی اعراض واسقام وامراض واهل جنان واهل نیران وانچه دیده میشود وانچه دیده نمیشود همه در دنیا شرایط ونظیر یکدیگر کردند لکن لبیک لبیک گفتن افراد هر نوع وجواب دادن اشخاص هر صنف بطور استعداد وبنهج فطرة آن نوع وآن صنف است پس اینمرحله اختصاص بذوی العقول وهمچنین بذی جان ندارد پس غیر ذوی العقول مثل ذوی العقول وبیجان مثل جاندار واعراض وامراض مثل جواهر واجسام است در اینمرحله حتی اینکه اهل نیران واهل جحود وانکار از احزاب کفار ومنافقین خواه در این نشأ بودند وخواه در نشأ برزخیه همه جواب دادند وانانیکه در این نشأ بودند از کفار ومنافقین در آن زمان در هر جاهای دنیا بودند جواب دادند هر چند بدون شعور وبدون اطلاع براینکه منادی ومستغیث کیست وکیفیت حال آن چیست پس این نهج از تقریر مقتضای قواعد محکمه مستنبطه از کتاب الله نعم وسنت است در باب ولی مطلق وشان حجة کبری با اهل جمیع عوالم وقاطبه موجودات ودر باب سریان وجریان حکم ان ونفاذ خطاب آن بر همه واطاعت ومبادرت همه بر جواب طوعا او کرها اختیارا او اضطرارا وبسبب همین اصول محکمه مستنبطه از عقل وکتاب وسنت بطور استنباط دقیق میگوئیم وقتیکه جناب سید الشهداء ندا کردند وفرمودند هل من معین وهل من مغیث وهل من ناصر اجساد طیبه وطاهره شهداء کربلا از جوانان بنی هاشم وسایر اصحاب وابدان مقدسه ومطهره ایشان بحرکت امده ومثل مدهوش ومغمی علیه بحس وشعور آمده وبحالت حرکت واضطراب وتزلزل همه نشستند وجواب دادند لبیک لبیک یا ابن رسول الله ویا حجة الله هل لنا رخصة فی الرجوع الی الدنیا والمجاهدة بین یدیک والا ننظر این احقر خلق الله نعم روایت بالخصوص نرسیده است **مجلس ومقام** ویم در توضیح وکشف مطلب سابق پس میگوئیم بر عارفان ذره وجوقلبل ازنجار وفوامیس اسرار ومقامات محمد وآله المعصومین مخفی نماند که چنانچه که مقتضای مفاد دلیل

قویه و اصول محکمه این بود که جمیع خلق الله تعالی جواب بدهند و بمقام نصرت دادن بیایند در حالت
ندا و استغاثه جناب سید الشهداء علیه السلام چنانچه فهمیده شد پس همچنین مفاد و مقتضای ادلهٔ قویه
و اصول محکمه اینست که اول کسیکه جواب داد و لبیک گفت ذات اقدس خلاق عالمیان بود بلکه ادلهٔ قویه
و اصول محکمهٔ این مطلب اضعاف اضعاف ادله و اصول مطلب سابق است پس ذات اقدس حق تعالی باین
عبارات یا بمثل این جواب داده و اینست لبیک لبیک یا عبدی و یا حجتی علی جمیع الخلق و یا حبیبی و
یا من انا دیته انا ناصرک و مغیثک و در بعضی از روایات بنظر این احقر رسیده وقتیکه جناب سید الشهداء
در معرکه میدان قتال قرار گرفت و تکیه بر نیزه کرده گاهی بر شهداء از جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب
نظر میکرد و اجساد و ابدان مطهره مقدسهٔ ایشانرا بر روی زمین افتاده و بخاک و خون غلطیده
میدید و گاه بسوی حرم رسول الله و اطفال و طفلان نظر میکرد و بیکسی و غربت و ذلت و عطش
و اسیر شدن ایشانرا بخاطر شریف میگذرانید پس با چشم گریان و دل نالان و بصوت حزین و بلند فرمودند
اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا اما من موحد یخاف الله فینا اما من ذاب یذب عن حرم رسول
الله پس در نوقت بسبب این ندا و این استغاثه ارکان و قوایم عرش الهی بلرزه و تزلزل در آمد و ملائکه
شیون و صیحه و گریه نمودند و زمین مضطرب شده زلزله نمود پس ملائکه همگی عرض کردند بحضرت
اقدس حق تعالی یا ربنا و یا سیدنا این مظلوم غریب حبیب حبیب تست و حبیب حبیب تست اذن بده بما
و مرخص کن ما را برای نصرت ایشان و یاری کردن بایشان پس در نوقت صحیفهٔ از آسمان بدست مبارک
این مظلوم نازل شد پس او را گشود و نظر کرد دید که این صحیفه ملکوتیه همان عهد نامه ایست که در
عالم ارواح و عالم ذر اول قبل از خلق دنیا و اهل دنیا نوشته شده است و از این مظلوم عهد و
میثاق بشهادت و کشته شدن در راه حق تعالی گرفته شده است پس این مظلوم بر پشت آن صحیفه
نظر نمود دید در آن نوشته شده است یا حسین یا حبیبی ما الزام نمیکنیم ترا بشهادت و کشته
شدن پس برای تست اختیار در این باب و از درجه و مقام تو در نزد ما ذره از آن کم نخواهد شد
پس اگر میخواهی این بلا را از تو دفع کنیم پس بدان ما آسمان را و زمین را و اهل آسمانها و زمینها
از ملائکه و جن و انس و غیر اینها همه را مطیع و منقاد حکم تو کرده ایم حکم کن هرچه میخواهی در کشتن
و بجهنم فرستادن این قوم فجار و کفار پس در آنحال تمام آسمان و زمین پر از ملائکه شد

در حاضر شدن شیاطین در میان میدان در روز عاشورا

ودر دستهای ایشان حربه از آتش و منتظر امر و حکم آن مظلوم بودند پس آن مظلوم مطلع بمضمون
آن نوشته شدند و عرض کردند یا رب و یا الهی بر تو مخفی نیست و تو میدانی که من دوست میدارم که
کشته شوم و زنده شوم و همچنین کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه اطاعت
و محبت تو و چه طور همچنین نباشد و حال آنکه میدانم ثمره کشته شدن من نصرت دین تو و احیاء
امر تو و حفظ ناموس شرع تو خواهد شد و حال آنکه از زندگانی دنیا سیر شده‌ام بعد از جوانان
بنی هاشم و اصحاب اخیار ابرار پس بملائکه اذن نداد و خود بنفس شریفش مباشر حرب و جهاد شد و
از جمله عجایب باین مقام اینست که وزیری در ایام سالفه چند سال قبل بر این در حرم مقدس مطهر جناب سید
الشهداء ع بودم و شخصی معروف ثقه روایتی ذکر نمود و حاصلش این بود که در آن حالت که آن مظلوم
غریب و وحید در مرکز میدان قتال وجدال قرار گرفته و ندای هل من معین و هل من مغیث منفرد بود و به
آن حال آن مظلوم جمیع خلق الله و جمیع موجودات در اضطراب و دهشت و حیرت بودند و ملائکه همه گریه
میکردند پس در آن وقت ابلیس لا بالسه شیطان رجیم ملعون در عرصه کربلا حاضر شد و شروع
به بلند کردن آواز و صیحه اش کرد پس بعد از مدتی قلیله جمیع اتباع و اعوان و قاطبه جنودش از کفار
و منافقین جن حاضر شدند و آن اعین کفار و منافقین فجار آن ملعون رجیم را در حالت حیرت
و اضطراب و حزن و غم و مقام شیون و آه و ناله و افغان و زاری دیدند پس گفتند ای سید و رئیس
و بزرگ ما این چه حالتست و چه امر تازه رو داده است که باعث اینحالت شده است پس آن ملعون رجیم
سر برکشید و گفت صد هزار حیف بر سعیها و حیلها و مکرها و تدابیر و تسویلات من شد که منافقین
که همه بیفایده رفت و همه ضایع شد من انداختم سنگ تفرقه در میان این امت و بتسویلات من شد که منافقین
این امت در حجة الوداع نزدیک بچهل مرد از منافقین مهاجرین و انصار در جائی از مکه معظمه جمع شدند
و عهد و میثاق بستند بر اینکه نگذارند که بعد از رسول الله خلافت بامیر المؤمنین ع برسد بلکه اگر
مقدور ایشان باشد جمیع اهل بیت و عترت رسول الله را بکشند و صحیفه در این باب نوشتند و او را
بابا عبیده جراح سپردند و آخر الامر آن صحیفه ملعونه را در جائی از مکه دفن نمودند و من تسویل کردم
که این منافقین رسول الله را در عقبه وقت مراجعت بمدینه مطهره بکشند بعد از آنکه چون رسول
الله در موضع غدیر خم از مردم اخذ میثاق اکید و بیعت بسید بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام

فولایته

و ولایت آن که رفتم من کردم بیعت روز سقیفه با ابی بکر که در خانهٔ نبوت و ولایت و عصمت و حکمت
را سوزانیدند و بضعة الرسول صدیقهٔ کبری و حجة عظمی فاطمهٔ زهراء را با تازیانه زدند و پهلوی
مبارک او را شکستند و جوهرهٔ نبوت و ولایت محسن معصوم مظلوم سقط شد و ریسمان بگردن
اسد الله الغالب امیر المؤمنین علیه السلم انداختند و او را به بیعت ابی بکر کشیدند پس آن ملعون رجیم
گفت هرچه کرده بود و بعد از آن سر کشید و گفت جمیع تدابیر و حیلها و مکرها و تسویلات در
کشتن این مظلوم و کشته شدن اصحاب و عزیزانش و اسیر شدن عیال و حرم رسول الله صلعم روا داشتم و کار
را باینجا رسانیدم که می بینید که خودش تنها و عطشان در وسط میدان ایستاده و استغاثه و
استنصار میجوید و حرم رسول الله صلعم و بنات و اطفال فاطمه ناله کنان و سینه زنان مضطرب و
حیران مانده اند و لکن الآن بر رفتار و کردار خودم که برای کشته شدن این مظلوم کرده ام نادم و
پشیمان نشده ام پس آن ملاعین حرزهٔ شیاطین جن گفتند چرا باید نادم و پشیمان باشید که ما بمقصود
رسیدیم زیرا که این جنود عساکر یزید و عمر ابن سعد و همچنین آن اشخاصی که بعد از این بدنیا
بیایند و موجود شوند و راضی بافعال اینها شوند از اهل هر عصر و قرن و موجودین از این امت
در هر زمان بجهنم خواهند رفت پس آن ملعون گفت هیهات هیهات هرچند امر از یزید بجهنم همان
حتم است که میگوئید و لکن از جهت ابی بکر ثمرهٔ این کار و نتیجهٔ این عمل آن است که خلق کثیر در هر عصر و
در هر زمان از ازمنه بسبب زیارت قبر این مظلوم و گریه در مصائب این بیچاره از عذاب جهنم خواهند
یافت هرچند از اصحاب معاصی کثیره و سیئات موبقات مهلکات بوده باشند پس آن ملاعین و
کفره گفتند چه چاره داری در این باب آن ملعون از حسد و عداوتش هیجان و شور غضبش
بفوران آمده از شدت وحشت و اضطراب خودش را بیک طرف کشیده مناجات با رب العزة و خالق
عالمیان نموده عرض کرد یا رب العزة و یا اله العالمین بغیر در اوسع رحمتت حاجات منتهی نه
میشود آیا مرخص و ماذون هستم در سؤال و حاجت خواستن پس از خلاق عالمیان ماذون
شد و ندا رسید سؤال کن ای شیطان رجیم از هرچه میخواهی عرض کرد این حجة کبری و ولی مطلق
تو که بخصوص او را بعد از جد و پدر و مادر و برادرش تفضیل داده بجمیع خلق از اولین و آخرین
و اهل سموات و ارضین هرچند صبر و تحمل او غایت و نهایت ندارد و فوق ادراکات عقول

واو هنا منشأ ابا بر زیاده از اینها لانه و ابتلاآت و مصائب نیز صبر دارد ندا رسید ای ملعون رجیم بخواه
هر چه میخواهی آن کافر عرض کرد میخواهم حرارت آفتاب را هفتاد درجه زیاد کنی بر اینجا لشکر فراهم کرده
ندا رسید ای ملعون حاجت ترا بر آورده ام منم ارحم الراحمین و اجود المسئولین و اکرم الاکرمین ولکن
بدان ای رجیم غافل که من خمیره طینت حجه کبری و ولی مطلقم را بدست قدرتم با آب حمد و صبر و تفویض
و تسلیم و رضا خلق کرده ام پس وقتیکه خلاق عالمیان هفتاد درجه حرارت آفتاب را زیاده نمود و
شیطان انحرارت را احساس نمود و بر جسد نحس و خبیثش اثرش رسید و فریادکنان گذشته از عرصهٔ
کربلا بیرون رفت مخفی نماند که بتوفیق خلاق عالمیان و بتشدید ذات امام زمان عجل الله فرجه
بدلم نور رشادتهای ملکوتیه و الهامات غیبیه تابیده حکم صریح بصیرت عقلیه قلبیه ام اینست که
این قضیه نیز واقع شده آه آه یا سیدی یا اباعبدالله لا یوم کیومک ولکن معلوم بوده باشد
که اینمقام یعنی زیادتی حرارت آفتاب بر هفتاد درجه و احساس حرارت و تاذی و تالم بدنی از آن
مختص با نمظلوم روحی له الفدا بود و برای غیر آن این نحو احساس و تاذی بدنی نشد مگر برای ابلیس
رجیم در اوایل ظهور انحرارت و تعجب مکن از نحو این قضایا یعنی تاثیر این نحو از حرارت آفتاب و هوا
در آنمظلوم و عدم تاثیر در غیر آن زیرا که امثال و نظایر این از قدرت تامه فوق التمامات و
النهایات خلاق عالمیان دور نیست و ظاهر این روایت اینستکه تا وقت شهادت آن امام مظلوم
این تاثیر موجود و محقق بوده آه روحی لک الفدا یا اباعبدالله و متداول در السنه جمعی از منجمین
و مورخین هر چند اینستکه در ماه محرم آنسال آفتاب در برج میزان بود ولکن حرارت آفتاب در
عربستان در برج میزان نزدیک بحرارت آن است در بروج صیفیه پس حال چه طور خواهد شد که
هفتاد درجه حرارت زیاد شود آه آه یا اباعبدالله روحی لک الفدا یا سید الشهدا **مجلس و**
هم مقا سیمه در بیان امر متعلق بحال جناب علی اصغر علیه السلام پس میگوئیم مخفی نماند که از عجائب
اینمقام یعنی مقام استغاثه نمودن سید الشهدا و فرمودنش هل من معین و هل من مغیث و
هل من ناصر که از بعض ثقات و عدول شنیدم که بعض افاضل علما استرآباد در تالیف خودش
ذکر نموده است روایتی و مضمونش اینستکه در آنوقت طفل رضیع علی اصغر روحی له الفدا از
شدت عطش بیحال و مدهوش و مثل مغمی علیه در آغوش زینب صدیقه یا در گهواره بود

وقتیکه

و وقتیکه استغاثهٔ پدر مظلومش و ندای آن بگوش آن طفل رسید مضطرب و متزلزل شده و صدا
و صیحه بلند کشیده خودش را از گهواره انداخت و با آواز گریه نمود اهل حرم دانستند که روی
دادن اینحالت برای آن بسبب ندای و استغاثهٔ جناب سید الشهداء شده و در حقیقت اینحالت از
آن طفل بمنزلهٔ جواب دادن پدر مظلومش و خودش را بمقام یاری و نصرت او در آوردن بود پس آه و
ناله و گریه و زاری از اهل حرم بلند شد و این حقیر میگویم که این دریتیمهٔ ملکوتیه و جوهرهٔ
عزیزهٔ بیت النبوة و شبچراغ و گوهر فریدهٔ دار الخلافة و العصمة و الرحمة و نخبهٔ سلالهٔ جلیله
سلسلهٔ هاشمیه است و این نور نسبت از انوار قاهرهٔ باهرهٔ سرادقات و جبروتیه و این با
کورهٔ از ثمار اشجار و ریحانهٔ ازهار جنات و بساتین محمدیه است و مصیبت این طفل در جمیع خلق
الله اضعاف اضعاف مصائب یوم الطف و ما بعده تاثیر نمود بحیثیتی که نزدیک شد که جمیع مبدعات
و مکونات بسبب انطفاء این نور همه از نور وجود عاری و خالی باشند و لا سیما ارواح قدسیهٔ
قادسهٔ انبیا و مرسلین و اوصیا و عباد الله الصالحین و انوار قاهرهٔ باهرهٔ ملائکهٔ کروبین
مقربین آه آه از تاثیر آتش در اهل عبا و اصحاب کسا که اکثر التفاتات و توجهات ایشان با آن
یاقوتهٔ حمراء عرشیه بود زیرا که آن نور مظهر اعظم مقام صبر و شکیبائی و قوس اکبر دایرهٔ تسلیم
و تفویض و توکل و رضا ایشان و در باب تمام توجه سید الشهدا با آن درهٔ کریمه و تاثیر
شهادتش و مصیبتش اضعاف اضعاف جمیع مصائب کفایت میکند قول آن حجت کبری که فرمودند
خطاب بارواح شیعیان که بعد از زمان بوجود آمدند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی و بسبب علو مقام و سمو شان و ارتفاع درجاتش که
فی الحقیقه تالی حضرت عباس و حضرت علی اکبر است و بیکوجه عکس آنرا مبنی انکشف در جمیع زیارات
ماثوره از ائمهٔ اطهار و علماء اخیار و او را باسم شهید خوانده اند و باسم شهید سلام میدهند
و او را در زمرهٔ اکامل عقلا و افاضل شهدا و سادات عترهٔ محمدیه مدرج کرده اند و همهٔ اینها
مشعر بلکه شاهد بر اینستکه ذات آن نور انور طالب شهادت و یاری کردن پدر مظلومش
بجان بخشیدن شد بصدا و آواز بلند کردن و خودش را از گهواره انداختن آه آه روحی لک
الفداء ایها المظلوم و ابن المظلوم ابشد شهادت در ذریهٔ خلیلیه و عترهٔ هاشمیه

در شهادت علی اصغر روحنا فداه

محمدیه حسینیه بعلی اکبر شد و ختم و انتها بعلی اصغر شد عقل این ذره بیتیم و فریده کبریه در
نزد بیخبران از اسرار و علوم اسرار در مقام عقل هیولائی و لکن در نزد اهل الله تعالی و اهل
استنباطات دقیقه و اصحاب کشف و شهود در مقام عقل مستفاد بل عقل بالفعل
نظیر عیسی روح الله و وقتیکه در مهد بود آن مأذون در احتجاج و تکلم نمودن با استقرارش
در مهد و گهواره بود و این خصوصیت در پاره کردن قماط و خودش را از گهواره انداختن و روی
مبارکش را بسوی پدر کردن و باواز بلند گریه کردن و ناله کشیدن بود پس این شبچراغ بیت النبوة
والخلافة از یکوجه شبیه عیسی روح الله بود چنانچه اشاره بان شد و از وجه دیگر شبیه جدش
امیر المؤمنین علیه السلام و وارث جمله از خصال و صفات آنستند و بنابر آن اینستکه در حدیثی وارد
شده استکه امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه طفل صغیر بود در گهواره پاره میکرد قماط را یعنی
بند قنداق را که دست مبارکش بان بسته بودند گاه بیکقماط گاه بدو گاه بسه گاه بچهار گاه بپنج
گاه بشش دست مبارکش را می بستند هرچه میشد پاره پاره و قطعه قطعه میکرد و در حدیث
آخر از مادرش فاطمه بنت اسد وارد شده استکه دست مبارک او را بیکقماط بستم پاره کرد
بدو قماط بستم پاره کرد بسه قماط بستم پاره کرد و او را بچهار کردم از جلد مصر که بسیار محکم
شود باز پاره کرد و او را بپنج کردم از دیباج بسیار محکم باز پاره کرد و او را بهفت کردم بشش از
دیباج و یک از جلد باز تمطی کرد یعنی دستهایش را کشید باز همه را پاره پاره کرد و بعد از آن باذن
الله تعالی و قدرته بتکلم آمد و فرمود ای مادر من دستهایم را مبند بدرستیکه من محتاجم باینکه بجلال
عالمیان تملق و تخضع و تخشع نمایم و اشاره بدستم کرده مقاصدم را عرض نمایم مجلس و
مقام چهارم در کیفیت شهادت اینطفلیکه شبچراغ دار الرحمة والعصمة است مخفی
نماندکه از روایت فاضل استرابادی که اشاره بان شد همچنین مستفاد میشود که وقتی که آن
طفل ندا و استغاثت پدرش را شنید خودش را از گهواره بزمین انداخت و شروع بگریه و
افغان نموده و همه اهل حرم بشنیدن افغان آمدند حضرت سید الشهداء از مرکز میدان قتال
بسوی خیمها آمد و زینب صدیقه صغری سبب صیحه کردن و ناله کشیدن اهل حرم را بحضرت
عرض کردند پس امام مظلوم دانست که علی اصغر طالب شهادت و متمنی کشته شدن در راه حق تعالی است

فرمود بمطلب

و در این مطلب بیان بزبانی بسیار اصرار دارد پس او را بدست مبارکش برداشته بمرکز معرکه
مراجعت نمود و در ملهوف سید بن طاوس با بن نهج است وقتیکه آنمظلوم مصارع فتیان بنی هاشم
و مصارع سایر اصحاب را دید عزم نمود بمقاتله قوم و مباشرت حرب بنفس شریفش و ندا نمود هل من
ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله ص هل من موحّد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا هل
من معین یرجو الله باعانتنا پس اهل حرم باوازها بلند گریه و زاری و شیون نمودند پس آنمظلوم
بدر خیمه آمد و بزینب صدیقه فرمود طفل رضیع مرا بده تا او را وداع نمایم پس خم شد که او را ببوسد
حرملة بن کاهل لعنة الله تیری انداخت و بنحر مبارک آنطفل رسید و او را ذبح نمود و شهید کرد پس
فرمود بزینب بگیر اینطفل را و حضرت هر دو دست مبارک خودش را از خون نور انور و طاهر مطهر آن
پر میکرد و بسوی آسمان میانداخت و میفرمود آنچه بما میرسد در راه خدا هین است (سهل است) و حضرت باقر ع
فرمودند که قطره از آن خون بزمین نیفتاد و بنا بر روایت سید بن طاوس میگوید و در خبر دیگر طور دیگر
وارد شده است نزدیک بعقل است زیرا که آنمظلوم فرصت نبود بیاید بدر خیمه آنطفل را وداع
نماید بسبب اینکه مشغول مقاتله و مجاهده بود و مضمون الخبر اینستکه خواهر آنمظلوم ع آنطفل را
بدست گرفته بخدمت آنحضرت رسید و عرض کرد برادر اینطفل سه روز است که آب (قطره) نخورده است
از اینقوم بجهة جرعه آب برای او بخواه حضرت او را بدست مبارکش گرفت و فرمود ای قوم انصار
و اصحاب و عترتم را کشتید و دیگر نمانده است مگر اینطفل که از عطش نزدیک است هلاک شود
پس جرعه آب برای اینطفل بدهید و در اینحال یک کافر ملعون تیری انداخت و حلق او را بیک سهم (و دریدش)
رسید و در روایت ابی مخنف با بن نهج است که حضرت فرمود وصیت میکنم در مراعات (حفظ) طفل
صغیر مرا تو که عمر اینطفل شش ماه یا هفت ماه بود پس خواهرش عرض کرد یا ابا عبد الله این
طفل سه روز است آب نخورده است از اینقوم جرعه آب برای آن طلب کن پس حضرت او را بدست
مبارکش گرفت و از قوم بجهة آب برای آن میخواست ناگاه سهم مشئوم بحلق مبارک آنطفل واقع
شد و او را شهید کرد و آن تیر را حرملة بن کاهل انداخت و بعضی گفته اند عقبة اسدی انداخت
پس آنحضرت دستهای مبارک را چند مرتبه از خون آنطفل پر میکرد و بسوی آسمان میانداخت و عرض
میکرد خدایا ترا شاهد میگیرم بر اینقوم ظالمین بدرستیکه اینها قسم خورده اند [illegible]

که از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله احدی را زنده نگذارند پس بخیمه مراجعت نمودند و آن طفل مذبوح را به
ام کلثوم صلوات الله علیها دادند و ابن نما مرحوم گفته است که او را در مصارع عترت محمدیه و ذریه هاشمیه
گذاشت و ابو الفتوح و کمال الدین از فضلاء عامه ذکر کرده اند که حضرت بر آن طفل نماز کرد
و با شمشیرش مثل قبر حفره نمود و او را در آن حفره دفن کرد و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر
کرده است که وقتیکه اصحاب سید الشهداء و عترت او جمیعاً بشهادت رسیدند و نماند از عترت
محمدیه مگر سید السجاد و طفل رضیع که اسمش عبد الله بود پس حضرت بدر خیمه حرم آمد و فرمود
آن طفل رضیع را بمن بدهید تا او را وداع نمایم پس او را بدست مبارک گرفته او را میبوسید
میبوسید و میفرمود ویل باد برای این قوم وقتیکه خصم ایشان سید المرسلین ص باشد ناگاه در این
حالت تیری بر گلوی الی نحرش افتاد و او را شهید کرد پس آنحضرت از اسب پیاده شد و با جفن
شمشیر حفره کند و او را بخون آلوده با ثیابش دفن نمود و در بعضی از کتب معتبره از حمید بن مسلم
نقل شده است که او گفت بودم در عسکر ابن زیاد پس نظر میکردم بآن طفل رضیع که او را در
دست مبارک آنحضرت شهید کردند پس از خیمه بیرون آمد زنی که نور ملکوتی در رخهای آن نور
افتاب منکسف نموده بود و میگفت وا ولداه و اقتیلاه و امهجة قلباه بکلمات دلسوز و جگر گداز
آن جمیع عسکر بنی امیه گریه کردند تا خود را رسانید بجسد انور اطهر آن طفل و خود را به
آن جسد انداخت و نعره و زاری بسیار کرد و از عقب او بیرون آمده بودند بنات و طفلان
فاطمیه و سید الشهداء ع در آنوقت بقوم موعظه مینمودند و ایشانرا از عذاب میترسانیدند
و بحال خواهرش مطلع شدند و بسوی او آمدند و ستری بالای چادرش انداختند و او را موعظه
نمودند و تلطف فرمودند تا او را بخیمه بر گردانیدند حمید بن مسلم گوید پرسیدم که این زن کیست
و این بنات و طفلان کیستند گفتند این زن ام کلثوم است و این بنات و طفلان سکینه و
فاطمه صغری و رقیه است پس آنقدر گریه کردم تا بیحال شدم و در روایتی شبیه باین نهج است
وقتیکه جناب سید الشهداء آن طفل شهید را بسوی خیمه اهل حرم آورد در حالتیکه آن شهید بخون
خودش مخضب بود و جناب سید الشهداء گریه میکرد پس اهل حرم رسول الله گریه او را شنیدند
از خیمه بیرون آمدند و آن طفل را جناب سید الشهداء بر صدر و سینه خود چسبانیده بود

پس همه اهل حرم بجوش و خروش آمدند و آوازها بلند بگریه و ناله میکردند پس ام کلثوم صبیه صغری آنطفل را گرفت و بسینه اش چسبانید و نحرش را بنحر او گذاشت و سیلاب اشک از چشم جاری میکرد و ندا میکرد وا محمداه وا علیاه ایا میدانید چه مصائب بعد از شما بما رسیده و اعدای شما چه طور ما را ذلیل نمودند و الهفا باین طفل شهید که بخون خود مخضب شد و وا اسفا برای این شیرخوار که بانیزهای اعدا از شیر خوردن بریده شد و وا حسرتا بر دل سوخته و جگر گداخته آن و بعد از آن چند شعر انشاء نمودند **مجلس و مقام پنجم** در بیان اشاره بجمله از امور مهمه و اسرار و دقایق این مقام پس مخفی نماند بر مؤمنین ممتحنین که بر بیت ایشان در خبر مستفیض از حجج طاهرین علیهم اشاره شده است و آن خبر اینست که حدیثنا صعب مستصعب سر مستسر لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه بالایمان که اگر نبی مرسل صاحب شریعت مستقله مبتلا میشد بمثل شهادت علی اصغر و صبر میکرد در همچنین مصیبت مثل صبر جناب سید الشهداء کافی بود این نحو صبرش در جلالت و عظمت شان و مقام آن در نزد حقتعالی پس میگوییم گرفتن سید الشهداء آن طفل را بدستش و آمدن بمیدان و طلب آب برای او و انکار نمودن بر اتمام حجت و رسیدن آن بدرجه عظمای شهادت سه سر داشت سر اول آنستکه بآن اشاره شد یعنی آنطفل مظلوم در حین ندا و استغاثه جناب سید الشهداء بند قنداق را پاره کرد و خودش را از گهواره انداخت و صیحه بلند کرد و بمقام یاری کردن و طلب شهادت بزبان بیزبانی آمد پس حضرت مطلب او را بعمل آورد و او را بمیدان آورد و سر دوم آنستکه حقتعالی بر تو بیت و رحمت واسعه اش بندگان را دعوت نمود بسوی طاعات و عبادات و حسنات و اعظم طاعات و حسنات زیارت قبور محمد و آل محمد و لا سیما قبر جناب سید الشهداء و گریه و ناله در مصائب آن قرار داد و چون بنی آدم در میولات و ترجیحات و اهوا مختلفند جمع نمیشوند و اتفاق نمیکنند بیک شیء نه در مقام فرح و نه در مقام حزن با وجود این در رقت دل و ترحم و قساوت قلب نیز مختلفند جمعی بسیار بسیار رقیق القلب و اصحاب ترحم اند و جمعی کمتر از این درجه و چنانچه رقت قلب و ترحم درجات بسیار متفاوت اند پس حقتعالی مصائب آل محمد را اجمع جوامع مصائب و جامع مجامع فاطمه بلاها گردانید بطوری که همه قلوب بعد از تذکر آنها تذکر بنهج تفصیل یا اجمال بجوش و خروش و ترحم و

رقت آمده اشکها از دیدها مثل سیل جاری شده واه و فریاد و ناله و شیون خواهند نمود
حتی از اشخاصی که قساوت و سخت دلی آنها مثل سنگ و آهن و فولاد بوده باشد و چه طور همچنین شاید
که اهل حالی از اهل الله و عباد الله المخلصین این مصیبت را بگوشها بخوانند کوهها گداخته خواهد
شد و در دریاها ذکر نموده بزبان جاری سازد دریاها شعله گرفته خشک خواهد شد
خصوصا مصیبت و کیفیت شهادت این طفل مظلوم پس بسبب مصیبت این طفل مظلوم و کیفیت شهادت
آن در جامعیت مصائب آل محمد و بنهایت فوق النهایات و غایة فوق الغایات رسیده شک و
شبهه نخواهد ماند پس بملاحظه این اشارات خواهید دانست که مقصود و غرض که در شان این خلاق
عالمیان حقیقتا اولی است محبان و شیعیان را بسعادات اخرویه و نجات گناهکاران است از آتش جهنم
حاصل خواهد شد سیم آنستکه خلاق عالمیان خواست اظهار کند و بنماید بر ملئکه مقربین
و کروبیین و فاطمه و ارواح انبیا مرسلین و اوصیا مقام محبت و اطاعت و عشق و لوعت و مقام
فنا شدن محبت و ولی مطلق خود شرا و همچنین مظهر و مکشوف عیانی شود شهادت این طفل در
نزد ارواح انبیا و مرسلین و در نزد ملئکه برای قول انحضرت در وقت نزول صحیفه ملکوتیه از
آسمان چنانچه کیفیتش ذکر شد و آن قولش این بود الهی و سیدی و سندی دوست میدارم که در راه تو
کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه و چون ملئکه و ارواح انبیا و مرسلین
میدانستند بعلم قطعی و یقینی که انحضرت در ادعای خودش صادق و ثابت قدم است ولکن مظهر
و مکشوف یقینی عیانی و مشاهده قربانشدن این طفل شد در راه حقتعالی زیرا دل سوختن و جگر
گداختن انحضرت در شهادت این طفل مظلوم تاثیرش بسیار بیشتر از آن بود که کشته شود و زنده
شود تا هفتاد هزار مرتبه پس انبیاء اولوا العزم و جمعی از مرسلین که تفاصیل روز عاشورا بانها
بوحی و الهام از حقتعالی رسیده بود سر مشق عشق و صبر در مصائب و بلاها گرفتار و در فنا و صبر
جناب سید الشهداء را قرار داده بودند و از تأمل و تدبر در آنچه ذکر کردیم معلوم میشود
اسرار اینکه قطره از خون این طفل مظلوم که انحضرت بسوی آسمان انداخته بود بزمین نرسید زیرا
که قطره از این خون بمنزله هزار هزار شاهد و دلیل است در صدق ادعای انحضرت که اشاره بان
شد پس همه بحسینیه که بضیافت و مهمانخانه حضرت رحمانیة الهیه فرستاده شده باشد

فاینهمه

وانهدیه از فرط محبت و مقام فنا فی الله صادر شده باشد پس چه طور بر میگردد بلکه مثل این
هدیه از نفایس ذخایر کنوز ملکوتیه و خزاین جبروتیه شده نور افزای عرش و کرسی و زینت
بخش جنان و حور و غلمان خواهد شد پس اگر ملئکه مقربین و کروبیین و سایر ملئکه بمقدار
ذرّه قلیله و بقدر سرمه میل که بچشم میکشند متنعم و مکرم و مخصوص میشدند از این خون نور
الطیب هر اینه سیراب میشدند از سلسبیل و عین الکافور و عین الحیات محبت و عشق حق تعالی
و بمقام فنا فی الله و لله و بالله میرسیدند هیهات هیهات کدام شخص کامل حد وصف این
خون را بداند و کدام شخص عارف ربانی از عهده تعریف و تبجیل و تعظیم این خون نور اطهر بیاید
پس از این معلوم میشود در نزد اهل علوم سر و الّا که اگر قطره از این خون بزمین میرسید زمین منخسف
شده قاطبه اهل زمین هلاک میشدند و امّا اسرار دفن کردن امام معصوم مظلوم جسد منور
آن طفل را پس جمله از آن اسرار اشاره مینمائیم اوّل اینکه اگر آن بدن منور مثل سایر اجساد طاهره
و ابدان طیبه شهدا در زمین کربلا میماند و امام معصوم مظلوم او را مثل سایر اجساد و
ابدان مطهره دفن نمیکرد عسکر بنی امیه لعنهم الله سر او را مثل سایر سرها از بدن جدا
نموده به نیزه‌ها میزدند و بسبب این ذلت و حقارت تامه بملّة اسلام نسبت میدادند و سرّ دوّم
اینکه اگر کفار بنی امیه سر آن مظلوم را بریده به نیزه میزدند این بدعت و ضلالت جاری میشد در
تمامی دولت بنی امیه با این معنی هر وقتیکه بنی امیه و اتباع ایشان شیعیان و محبان آل رسول را
میکشتند سر ایشان را میبریدند پس همچنین اطفال و بچه‌های آنها را هر چند شیرخوار بودند
میکشتند و سرهای آنها را از ابدان جدا میکردند و بعضی از اوقات سرها را به نیزه‌ها میزدند
و سرّ سیم اینستکه آن کفار از مضایقه از سر بریدن آن طفل نمیکردند و این سبب میشد بتعجیل و
فوریت نزول عذاب بجمیع اهل زمین و سرّ چهارم اینستکه اگر آن بدن نازک دفن نمیشد از
حرارت آفتاب و سمهای اسبهای بنی امیه مقطع الاعضا و متلاشی الاجزا شده اثری از آن باقی
نمیماند و سرّ پنجم اینستکه اگر حرم رسول الله در وقت عبور از مصارع شهدا ابدان اطفال میدیدند
بسبب آنها افواج حزن و غم بر غموم و احزان آنها زیاد میشد و همچنین صیحه و ناله و شیون
و خود کشی آنها بحد و بحصر میشد که نزدیک بهلاکت ایشان میشد و همچنین از برای حسن

النجباء و اصحاب الکساء و سایر ارواح انبیاء و المرسلین و همچنین حزب ملائکه کروبین مقربین
در آن سه شبانه روز یکه جسد شریف امام مظلوم و سایر اجساد طیبه در زمین کربلا افتاده
بودند و دفن نشده بودند و حزب ارواح انبیا و معشر ملائکه در نیمه شب بزیارت جسد آن امام
مظلوم می آمدند و اما سرّ نماز کردن آن امام معصوم ع بر آن طفل شهید با آن تنگی وقت و عدم
فرصت آنست که این نماز کشف مینماید از علو درجه و بزرگی شان آن طفل و بزرگی درجه آن در
نزد حق تعالی با این معنی که شهادت او بمنزله شهادت جمیع سادات از جوانان و پیران شهدا اصحاب
و عترت هاشمیه است و بدرجه این طفل نمیرسد مگر جمعی از سادات شهدا عترت هاشمیه پس نماز
کردن آن امام معصوم بر آن طفل شهید مثل نماز کردن رسول الله است در روز احد بعمش حمزة بن
عبد المطلب و سرّ لطیف دیگر آنست که وقتیکه آن امام ع طفل رضیع را در راه حق تعالی فدا نمود
و بقربانی داد پس جمیع ملائکه و قاطبه ارواح انبیا و اوصیا و ارواح صدیقین و شهدا بتعجب
در آمدند زیرا که این نحو تفدیه و این طور قربانی از جمله نوافل و مستحبات و تفدیه و قربانی
سایر شهدا از اصحاب و عترت هاشمیه از جمله فرائض بود پس این نحو تفدیه و قربانی در محل
اعلی و درجه اعظم از قبول شدن در نزد حق تعالی واقع شد زیرا که بشهادت این طفل هیچ خبر و هیچ
شهادت نمیتوان نخواهد کرد و مساوی نخواهد شد مگر شهادت خود آن امام ع پس از مقام
حمد و ثنا و شکر الهی نماز کرد بر آن طفل زیرا که نماز جامع و متضمن جمیع انواع حمد و ثنا و شکر
الهی نماز کرد جمیع اقسام شکر است نظر بر آنکه آن معراج هر مؤمن است خصوصاً نماز آن امام معصوم
که حقیقت و لب لباب و روح ارواح نمازها است **مجلس و مقام ششم** در بیان کیفیت حال
سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام وقتیکه ندا و استغاثه پدر مظلومش بگوش آن سید رسید
پس مخفی نماند که حضرت سید الساجدین ع در روز عاشورا و قبل از آن نیز مبتلا بمرض شدید
بود و غشوات متتالیه از شدت مرض برای آن در روز عاشورا حاصل میشد و وقتیکه ندا و استغاثه
پدرش بگوش آن رسید عرض کرد لبیک لبیک یا ابن رسول الله و بیان حال آنحضرت در آن وقت چنانچه
در روایت ابی الفرج است باین نهج است که چون سید الشهدا بطرف راست و چپ نظر نمود کسی را
ندید و در آن وقت سید الساجدین در بستر بیماری خوابیده و بحالت سقط بود که ندای امام

مظلوم را

مظلوم را شنید لبیک لبیک گویان برخواست و شمشیر شرا گرفته از خیمه بیرون آمد و قید نداشت
که شمشیرش را از غلاف بیرون بیاورد و صدیقه صغری ام کلثوم از پشت سر او ندا میکرد و می
گفت ای پناه بیکسان و ای نور عیون و ثمره قلوب حرم رسول الله برگرد و بسوی خیمه بیا و ما را بی
محرم مگذار و آنحضرت میگفت ای عمه جان بگذار مرا تا مقاتله و مجاهده کنم و جانم فدای پسر رسول الله
کنم پس سید الشهداء ملتفت شده و فرمود ای خواهر بگیر او را و مگذار بمیدان بیاید و روی زمین
خالی از نسل آل محمد نباشد و در روایت دیگر وارد شده است که امام معصوم مریض از خیمه بیرون
آمد و از شدت ضعف و استیلاء مرض قوت برداشتن نیزه نداشت و نیزه را بدست گرفته از زمین
میکشید و سید الشهداء بتعجیل تمام بان رسید و او را برداشته بخیمه آورد و فرمود یا قرة عینی
چه میخواهی بکنی آنحضرت عرضکرد یابن رسول الله ندا و استغاثه تو رگهای دلم را پاره پاره کرده و
قلب ساکنم را بهیجان آورده میخواهم جانم فدای تو کنم آنحضرت فرمود یا ولدی تو مریض شده ای
و جهاد بر تو واجب نیست و تو حجت خدا و امام هستی بر شیعیان و تو پدر ائمه طاهرین هستی و تو کافل
و متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نسوان طاهرات فاطمیه علیهم السلام هستی و باید تو رد
کنی حرم رسول الله را بمدینه و حاشا لله روی زمین بی حجت و بی امام باشد و یا ولدی تو روی اسیر و ذلیل
خواهی شد و یتیمها را بزنجیر آهنی محکم خواهند بست و امام مظلوم عرضکرد یا ابتاه آیا روا است
که تو کشته شوی و من نظر کنم ای کاش میمردم و تو را باین حالت نمیدیدم روحی لروحک الفداء و نفسی
لنفسک الوقاء پس سید الشهداء فرمود یا علی تو خلیفه من هستی بر شیعیان بعد از من و اوامر و نواهی
دین با تو محکم و قایم خواهد شد و تو هادی ناس هستی بسوی صراط مستقیم تو حافظ علوم جدتم و
پدرم و بعد از آن سید الشهداء او را در آغوش گرفت و بسیار گریه نمود پس آنچه باید حجت و امام
سابق بسپارد بامام و حجت لاحق از ودایع سید المرسلین و امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین او را بسید الساجدین ع داد و سپرد و امر کرد او را باخذ جمله از مواریث انبیا ع
مواریث ظاهریه مثل اسلحه و تابوت سکینه و عصای موسی علی نبینا و علیه السلام و غیر ذلک که آنها را
جناب سید الشهداء در وقت بیرون آمدن از مدینه طیبه بام سلمه و بصبیه مرضیه اش سپرده بود
و بآنها وصیت فرموده بود که بعد از مراجعت سید الساجدین ع که آن اشیاء را بآن بزرگوار

تسلیم

تسلیم نمایند و دیگر اگر کسی سؤال کند و بگوید که در دعوت و استغاثهٔ جناب سید الشهدا علیه السلام
جمیع موجودات اجابت نمودند و افراد هر نوع و آحاد هر صنف لبیک لبیک گفتند پس خلیفة الله تعالی
بعد از اجابت آنها چه طور و چه نحو با آنها سلوک نمود پس میگوئیم جواب از این سؤال اینستکه
این بزرگوار بسید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین و الحسن المجتبی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
الی یوم الدین بنحو اظهار تخشع و تخضع جواب داد و بسایر موجودات یعنی با افراد هر نوع و
آحاد هر صنف بنحو اظهار رضامندی و خوشنودی جواب داد یعنی فرمود که آنچه بر شما لازم بود
که اجابت دعوت و استغاثهٔ من بکنید نظر بآن عهد و میثاقیکه حق تعالی از شما گرفته بود با امامت
و ولایت مطلقهٔ ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آوردید جزاکم الله تعالی
و تفصیل اینمقام از قضیهٔ زعفر جنی معلوم میشود و او را در کتاب اکسیر العبادات ذکر کرده ام

باب دویم در مقدمات کیفیت شهادت سید الشهدا و کلام در این باب در چند مجلس و
مقام ذکر خواهد شد پس هر مطلب در مجالس و مقامات این باب ذکر خواهد شد همه من باب
المقدمه است و تسمیه نمودن این باب بباب کیفیت شهادت مجاز است بلکه نفس کیفیت شهادت
در باب ثالث خود ذکر خواهد شد بهر حال **مجلس و مقام اول** در بیان مقدمه که فوایدش
بسیار است پس میگوئیم که اینمقام یعنی مقام شهادت سید الشهدا اهم مقاصد اعدا کفار
بود و اینمقام است که نزدیک بود بسبب آن آسمانها و زمین خراب و فانی شود و اینمقام است که
گریه کرد بسبب آن جمیع موجودات طائفهٔ گریهٔ ایشان بعیون بود و طائفهٔ بذوات و هویات
و وجودات خود ایشان و طائفهٔ بحرکات و سکنات خود ایشان یعنی هر موجود گریه نمود بآن
نحو که لایق حال آن بود و اینمقام است که شدید شد بسبب آن گریهٔ اهل سموات و ملئکه کروبیین
و مقربین و اهل جنان و شدید شد آه و ناله و فغان و شیون ایشان و اینمقام است که وقتیکه
ارواح انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین اینرا دیدند دهشت ایشان زیاد شد و اضطراب
و حیرت ایشان بیشتر شد پس در اینمقام بکشف و عیان و بعین الیقین دانستند سر افضلیت و تفضیل
و هر یکی از محمد و عترهٔ معصومین آن بر جمیع انبیا و مرسلین و ملئکه مقربین اسرار
و حکمت بودن نسبت علوم انبیا و مرسلین و ملئکه کروبیین بعلوم محمد و آله المعصومین

مثل نسبت قطره به دریای محیط و اینمقام است بسبب آن دانستند انبیا و مرسلین و ملئکه مقربین
سرّی از اسرار خطاب کردن حقتعالی حبیب خودش را بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک و ایضا
سرّ و حکمتی از اسرار و حکم آنچه در حدیث قدسی هست یا محمّد انت منّی و علیّ منک حبّنا انت منّی
و محبّوا علیّ منّی حیث علیّ منک یا محمّد حیث لم یکن علیّ فیه و حیث لم یکن علیّ لم یکن محبّوا علیّ امّه
و انا اخرجوا و ایضا اینمقام است که بسبب آن ملتفت شدند ملائکه و انبیا و مرسلین و اوصیا و ضدّ بعضی
بسرّی از اسرار و حکمتی از حکمتهای ثبوت مقامات نورانیّه برای محمّد و آله المعصومین علیهم السّلم و بصدق
و حقیقت تصرّفات ایشان در جمیع عوالم یعنی در جمله از مقامات قبل از آنکه اجساد و ابدان دنیویّه
ایشان خلق شده باشد و همچنین بعد از آنکه بشهادت رسیدند یا وفات نمودند یعنی تصرّفات
ایشان در ابدان و اجساد نورانیّه مثالیّه و ایضا بسبب اینمقام واضح میشود در نزد هر ذی شعور غصب
کردن خلفا ثلثه حق امیر المؤمنین ع را و سوزانیدن ایشان خانه حجّة کبری و صدیقه عظمی فاطمه
زهرا را و رنجانیدن ایشان معصومه مظلومه را یعنی و ایضا بسبب این معلوم میشود و واضح میگردد
که مقالات اتباع و اشیاع خلفا ثلثه از علماء نصاری و متعصّبین هرچه گفته اند و عنود خواسته اند
و در بعضی مقامات انکار اذیّت خلفا ثلثه فاطمه معصومه مظلومه را نموده اند همه باطل و باطل است
و ایضا بسبب اینمقام اشتهار میشود ذکر دین اسلام و خبرش بجمیع آفاق و امصار و بلاد و اقالیم
میرسد زیرا که اقامه مجالس تعزیه و محافل ماتم در هر سال بلکه در هر ماه برای سیّد الشّهداء
ایلچیها و سفراء دول خارجه روزنامها نوشته بهمه جا و بهمه بلاد و اقالیم اخبار و کیفیّت احوال می
رسد پس میگوییم جناب سیّد الشّهداء اشراف فرانسته اند و قتل اکبر و اصغر دیدند پس شهادت جناب
سیّد الشّهداء و آنچه بر آن مترتّب شده و میشود مثل بیان قرآن اعظم حجّة در حقیقت دین سیّد الانام
است و نشر آثار اسلام است پس بعد از این مقدّمه و منقبت عظیمه از مناقب آل محمّد ذکر میکنیم یکی
متضمّن این باشد که علوم اوّلین و آخرین در نزد علوم محمّد و آل محمّد مثل نسبت قطره به بحر محیط است
و دومی متضمّن بعض آثار مقامات نورانیّه ایشان است مثل از کتب اخبار شیعه استنباط آن نسبتا
سهل است بلکه در طرق شیعه بنهج تواتر معنوی است که مفید قطع و یقین است و لکن در اینمقام از طرق
عامّه و اهل سنّت نقل میکنیم لیهلک من هلک عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة پس میگوییم رئیس علما

در بیان روایتی که وارد شده در کتاب معتبر در بیان فضائل او و آل سید مرسلین

اسلام در علوم عقلیه للسید الاجل الافخم السید اما قدس الله عقله الشریف در کتاب قصص
الانبیاء نقل نموده است که بدرستیکه ذکر کرده ابو الحسن البصری در کتاب خودش که خضر دید
گنجشکی را که قطره آبی از دریا برداشت و او را در دست حضرت موسی گذاشت و حضرت موسی سؤال
کرد از خضر این رمز و اشاره بر چه چیز است خضر گفت که این گنجشک میگوید که نسبت علم شما بعلم خاتم
ما بسید المرسلین و بعلم وصی آن مثل نسبت این قطره است باین دریای محیط و ایضاً روایت کرده است
افضل المحدثین در حزب علما اهل سنت و آن اسعد بن ابراهیم المالکی الاردبیلی است در کتاب اربعین
حدیثی که مضمون آن اینست که وقتیکه مشاجره شد میان موسی و خضر در قصه سفینه و غلام و جدار
و موسی برگشت بسوی قومش پس سؤال نمود از آن برادرش هرون که آنچه مشاهده نموده است از
عجائب بحرها بیان نماید پس موسی گفت من و خضر نشسته بودیم در کنار دریا یک مرغ از هوا در نزد ما
افتاد پس با منقارش گرفت از دریا یک جرعه از آب و آن را بسوی مشرق انداخت و جرعه دیگر گرفت و آن را
بسوی مغرب انداخت و جرعه دیگر را بسوی آسمان انداخت و جرعه دیگر بسوی زمین انداخت و جرعه
پنجمی را بسوی خود دریا انداخت و اسرار این رموز را از خضر پرسیدیم جواب نداد یعنی ندانست پس ما
متفکر بودیم ناگاه صیادی پیدا شد پس گفت من شما را در تعجب و تحیر می بینم بسبب فعل این مرغ
پس گفت چهار جرعه مرغ بچهار سمت اشاره بر اینست که بعد از شما خاتم الانبیاء سید المرسلین مبعوث
خواهد شد و برای آن معراج جسمانی بسوی آسمانها خواهد شد و لکن دفنش در زمین خواهد شد
و اما قطره پنجم که بسوی دریا انداخت اشاره بود بر اینکه علوم جمیع اهل علم در نزد آن مثل قطره آبست
نسبت بدریا و علم او را ارث خواهد برد از آن وصیش و پسر عمویش پس ساکن شد از نزاع و خضر مشاجره
و منازعه و هر یکی از ما علم خودش را بسیار کم شمرد و بعد صیاد غایب شد پس دانستیم که او ملک
بوده است فرستاده شده بود بما تا بفهماند نقصان ما را چون هر یک از ما ادعای کمال نموده بود
من در علم شریعت و خضر در علم اسرار و غوامض قضا و قدر تمام شد ترجمه حدیث که افضل المحدثین
المالکی الاردبیلی در کتاب خودش ذکر کرده بود و اما منقبت متضمن آثار و خواص مقامات نورانیه
آل الله تعالی و اهلبیت رسول الله پس ذکر مینمائیم در اینجا حاصل آنچه سید مرتضی رحمه الله تعالی در قصیده
لامیه روایت نموده است و آن اینست که حکایت کرده است خندی حدیث او را و روایت کرده آن را سعید

در بیان آمدن عطرفه جنی بخدمت پیغمبر و فتح صو منکر

وان از جبل وان گفت که داخل شد در مسجد رسول الله ص در وقتیکه رسول الله و اصحاب در آنجا
بودند مردی عجیب الهیئه و غریب الخلقه و در نظر آنها شبیه شتر دیلی و قدش در غایت طولانی
و مویهایش مثل ریسمانهای غلیظ و محکم و گوشهای آن مثل گوشهای بغل و ناخنهای آن مثل کاردهای
بزرگ تیز و دندانهای آن هر یکی بقدر سنگ بزرگ بود و روی آن منکوس بود و عبوس و چشمهای
آن مثل مشعلها پس زبان گشود بزبانیکه مثل شمشیر از غلاف بیرون شده و بصدای تیز و بلند سلام
کرد بر رسول الله ص و بخطاب سید المرسلین او را خواند و بعد عرض نمود من معروف باسم عطرفه
هستم و منم عفریت اعظم و من بودم شهنشاه و سلطان السلاطین بر جمیع شیاطین و جن و من
اسلام آورده ام و ایمان و اذعان بدین تو دارم و الان بدر خانه تو آمده ام تو رحمة للعالمین
هستی باید بداد من برسی و علاج فرمائی قوم من نکث عهد کردند و بیعت مرا شکستند و عصیان
حکم من نمودند و در غیاب بسیار شکوه و شکایت میکرد و مقصودش این بود که قومش او را از سلطنت
بیرون نکرده بودند و بسید المرسلین التجا میکرد تا آنکه او را در منصب خودش بنشانند و ناگاه
در میان کلام آنجناب امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد پس وقتیکه چشمش افتاد بصورت
نورانی امیر المؤمنین و سید الوصیین رعشه و وحشت بر اندامش افتاد و دهشت و خوف
و اضطراب بر او مستولی شد شروع کرد بدویدن و گریختن بنحوی که بعقبش هیچ نظری نمیکرد پس اصحاب
رسول الله ص همه تعجب نمودند از عمل عطرفه و سید المرسلین ص تبسم نمود حتی آنکه ثغر مبارکش پیدا
شد و فرمود ای عفریت ساکن شو و نترس و نگریز و ای عفریت بتو قسم میدهم بخدا که قصه خود را
که با اینمرد که دیدی شده است بیان نمائی پس عرض نمود یا رسول الله یکشب جمع شده بودیم از بزرگان شیاطین
و جن بود نفر رجیم که هر یکی از آنها مثل کوه بزرگ و بلند بود پس ما همه بلند شدیم بهوا و صعود
نمودیم تا رسیدیم بمقامیکه از آنجا کلمات ملئکه آسمان اول را میشنیدیم و ناگاه دیدم اینمرد را
که در نزدیکی ما حاضر شد و در دستش دیدم شهب ثاقب مثل آتش شعلها از آن میافروخت
و از خوف هلاک شدیم و از ترس آن بسرعت تمام گریختیم و با نفوذ و قدرتی که داشتم خودم را
در زمان قلیل بدریای محیط رسانیدم و بدریا فرو رفتم و بعد خواطر جمع شدم که ضرر آن
بمن نمیرسد و چون از دریا بیرون آمدم و باطراف خود نگاه میکردم ناگاه دیدم در طرف پشت

من حاضر است پس خودش را بر منبر انداخت مثل انداختن لاچین خودش را بر شکار خودش و زد او را
یکی از آن شهب مشتعله که در دستش داشت و آن شهاب مشتعل به کاهل منبر رسید و کاهلش آتش گرفت
و الان جای زخمش پیداست و سید المرسلین امر فرمود که کاهلش را نشان بدهد عربیه و بدا
لبدا عن کاهله واذا کالخندق فی العضل فعلی التکبیر مع التهلیل لفضل امیر النحل علی
یعنی وقتیکه لبده شانه کاهل و دوش را برداشت و کاهل و دوشش ظاهر شد نگاه همه
اصحاب نظر کردند و دیدند که ضربتی که امیر المؤمنین علیه السلام بعضلات و ماهیچه‌های کاهل و دوشش
زده است پس کاهل و دوشش مثل خندق بزرگ شکافته شده است پس در این هنگام اصوات
اصحاب بتکبیر و تهلیل بلند شد و حمد و شکر الهی را بسبب فضائل و فواضل که بامیر المؤمنین علیه السلام
داده است بعمل آوردند و امثال این اخبار و آثار از طرق شیعه ثبوت مقامات نورانیه برای آل الله
و اهل بیت رسول الله بحد تواتر معنوی رسیده مفید قطع و یقین است و از جمله آن اخبار و آثار
آنستکه صاحب کتاب ثاقب المناقب ذکر کرده است بسند متصل خودش بربیع حاجب منصور دوانیقی
عباسی و مضمون خبر اینستکه منصور شخصی فرستاد بارض بابل که هفتاد مرد از آنجا بیاورد و وقتیکه
که در نزد منصور حاضر شدند منصور گفت شما از نسل ساحرین که در زمان موسی کلیم الله بودند
هستید گفتند بلی پس آن ملعون گفت ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام مثل شما کاهن و ساحر است پس اگر عمل
بزرگ کردید در سحر که او را مبهوت و مدهوش و متحیر کردید باموال جزیله و عطایاء عظیمه بشما میدهم
و از مقربین من خواهید شد پس آنها اعنی مصور نمودند هفتاد صورت از صور سباع و هر یکی
از آن هفتاد نفر در جنب صورت مصوره و سحر عمل شده خودش نشست پس منصور ملعون در
سریر ملک و سلطنت خودش نشست و تاج بر سرش گذاشت و بعد بحاجب خودش امر نمود کسی بفرستد
پیش جعفر بن محمد علیهما السلام که او را در این ساعت حاضر نماید و زعم فاسد و خیال باطل آن
ملعون کافر آن بود وقتیکه امام علیه السلام حاضر شد جماعت ساحرین آن صور مصوره و اجساد پوشیده
شده بجلود سباع بحرکت بیاورند بسبب سحرهای خودشان پس برای امام علیه السلام خوف و اضطراب خواهد
شد و در نزد حضار مجلس از رؤسا و امراء بنی عباس اهانت و استخفاف شده خواهند دانست
که ادعای امامت منصب ذوی النسب است بالله و لعنة الله علی اعداء آل محمد علیهم السلام بهر حال وقتیکه امام

داخل

داخل مجلس شد و نظر مبارکش بر انصور سباع افتاد فرمود در حالت غضب ویلکم اما تعرفونی
انا حجة الله الذی ابطلت سحر آبائکم فی ایام موسی بن عمران یعنی وای و هلاکت برای شما آیا مرا نمی
شناسید مرا که من همان حجت خدا هستم که باطل نمودم سحر آباء و اجداد شما را در زمان موسی بن عمران
پس ندا فرمود بصوت بلند و کفت ای اجساد و صورتهای ممثله هر یکی از شما بکیرید صاحب خود را
باذن الله تعالی پس همه بحرکت آمده و سباع شدند حقیقتا و هر یک بر خواست بصاحب خودش و او را
دریده و پاره پاره نموده در مکان خودش خورد و بلع نمود پس منصور ملعون از مشاهده این حالات
از سریر تختش افتاد و مدهوش و بیهوش شد پس آن ملعون بهوش آمد عرض نمود یا ابا عبد الله
ارحمنی و اقلنی انی تبت توبة لا اعود لمثلها ابدا یعنی یا حجة خدا ای امام رحم کن بر من و خطای مرا ببخش من
توبه نمودم و همچنین خطا و غلط و خون ناشناسی بعد از این نخواهم کرد پس آن امام ع فرمود بخشیدم
پس آن ملعون عرض کرد ای سید ای آقای من امر کن بر سباع آن اشخاص را که خوردند پس آنحضرت فرمود هیهات
هیهات اگر عصای موسی آنچه بلع نموده و خورده بود از عصاهای ساحرین فرعون و غیر عصاها
رد نموده هر آینه این سباع رد مینمودند ساحرین را که خورده و بلع نموده اند پس امام ع امر نمود
که سباع بحالت اصلیه خودشان که جماد و بیجان بودند بر گردند و لکن آن هفتاد ساحر معدوم
شده بجهنم رفتند پس بعد از این مخفی نماند بر محبان و مخلصان که اگر جمیع آثار و خواص مقامات
نورانیه محمد و آل محمد جمع شود و نوشته شود مجلد کبیر دیگر باب خواهد شد و از این قبیلست
مهمان شدن امیر المؤمنین ع در یکشب در منازل چهل نفر و صبح آنشب هر یکی از آنها میگفتند شب
امیر المؤمنین علیه السلام در خانهٔ من بود و شب را آنجا ماند و این قضیه را جمعی از فضلا علما ذکر
نموده اند و سید حکما اسلام فخر المذهب و الملة سید داماد در کتاب جذوات تصریح باین
نموده است در مقام بیان حال و تحقیق متعال در ابدان مثالیه و اجسام برزخیه و اگر کسی صاحب
فهم و ذکا حدیث بساط امیر المؤمنین ع مطالعه نماید میداند که در آن حدیث در چند موضع
جمله از آثار و خواص مقامات نورانیه ذکر شده است و حاصل کلام اینستکه چون نفوس
و ارواح محمد و آل محمد نفوس قدسیه کلیه و ارواح قاهره باهره میباشند پس تصرف می
نمایند در این مقاماتیکه مأذونند از حق تعالی در جمیع عوالم و قاطبهٔ نشأت در حالتیکه آن

در تعلق ارواح محمد و آل محمد ع با ابدان و قبور و قوالب برزخیه

ارواح کلیه و نفوس طاهره متعلقند با بدان مثالیه و اجساد برزخیه و این در جمله اخبار تسمیه
و تعبیر بابدان ظلیه نورانیه شده است و چنانچه این نحو تصرفات از ایشان قبل از آمدن ایشان
باین نشاء دنیویه یعنی قبل از تولد ایشان و ایضا بعد از وفات و شهادت ایشان شده است همچنین
در حال زندگی ایشان نیز شده است و تحقیق این مطلب بنهج اجمال اینستکه چون نفوس و ارواح
ما نفوس کامله و ارواح طاهره نیستند از اینجهت است در عالم برزخ هر نفسی با دو بدن
یک بدن مثالی و جسد برزخی متعلق نخواهد شد و نظیر برزخ عالم نوم و خواب است در عالم نوم
روح امثال ما ها بیک بدن متعلق است و لذات اکل و شرب و سیر و صفا و نحو ذلک با آن بدن
مثالیست و اما نفوس و ارواح محمد و آل محمد ص چون نفوس قدسیه کلیه و ارواح نورانیه طاهره
باهره هستند پس از اینجهة است که هر یک از ایشان در هزار هزار ابدان مثالیه و قوالب اجساد
برزخیه متعلق میباشند و از اینجا معلوم میشود سر مهمان شدن امیر المؤمنین ع در چهل موضع
در یک شب و سر گفتن هر یک از اصحاب رسول الله ص یعنی آن چهل نفر گفتند که امشب امیر المؤمنین ع
در خانه من مهمان بود و در اینجا خوابید و باز از اینجا معلوم و منکشف شد سر حضور اصحاب
الکساء و الخمسة النجباء در نزد محتضرین و از جنوب تا بشمال صد هزار محتضر و مشرف بموت باشند
خصوصا در ازمنه امراض مهلکه مثل قحط و وبا و طاعون استجیر بالله تعالی پس این حضور ایشان
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بیک بدن خواه دنیوی باشد و خواه برزخی باشد ممکن نیست
یقینا و قطعا و احادیث در باب حضور ایشان در نزد محتضرین و مشرفین بموت بحد تواتر معنوی
رسیده مفید جزم و یقین است و ثقة الاسلام کلینی در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب بابی منعقد
کرده اند برای حضور ایشان در نزد محتضرین و جمعی از علماء محققین بر این مطلب ملتفت شده
اند و علامه محدثین مجلسی در بحار تصریح باین کرده یعنی بحضور اصحاب الکساء و الخمسة النجباء
در نزد محتضرین با ابدان مثالیه و اجساد غالبیه برزخیه و برای هر یکی از ایشان ابدان
وفیره مثالیه و اجساد کثیره برزخیه است و نیز مخفی نماند که بعض از آثار و خواص مقامات
نورانیه برای چند نفر از عترت جناب سید الشهداء نیز حاصل و ثابت شده است و اینها حضرت
عباس و حضرت علی اکبر و حضرت قاسم و صدیقه صغری زینب و صدیقه صغری ام کلثوم

ولکن در بین عترت خاصه باینطور باید فهمید که اینمیسر برای ایشان بعد از شهادت ایشان و وفات
ایشانست و چون اینها معلوم شد باید اشاره بیک لطیفهٔ دقیقه نمائیم تا آنکه ستر و حجاب از
روی جمیع مطالب متقدمه برداشته شود و آن اینستکه اگر کسی سؤال کند و بگوید که اگر مسلم داریم
و قبول نمائیم که جناب سید الشهدا در روز عاشورا سیصد هزار یا صد هزار را بدست مبارک
خودش بجهنم فرستاد و جناب حضرت عباس بیست و پنجهزار را بدرک اسفل فرستاد و همچنین کلام
در عترت هاشمیه و سایر اصحاب و لکن بعد از تسلیم و قبول اینها میگوئیم که لازم نماید از این مطلب
که روز عاشورا باید بغایت طولانی باشد و بمدت هفتاد و دو ساعت برسد زیرا که ممکن است که
بگوئیم امام عم روح انور اطهر کلی و نفس قاهرهٔ باهره اش تعلق بابدان کثیرهٔ مثالیه و اجساد وفیره
برزخیه گرفت باین معنی که مقاتلات و مجاهداتش منحصر باین بدن اصلی و دنیوی نبود بلکه با این بدن
و همچنین با ابدان کثیرهٔ مثالیه و اجساد وفیره برزخیه مقاتله و مجاهده نمودند پس در جواب این
شبهه و این سؤال میگوئیم که مقاتلات و مجاهدات جناب سید الشهدا عم نبود مگر با بدن اصلی و
دنیوی که از بطن طاهر مطهر صدیقهٔ عظمی و حجهٔ کبری فاطمهٔ زهرا متولد شده بود پس چنانچه
زخمها و جراحتهای نیزه و شمشیر و سنگ باین بدن اقدس اطهر انور رسیده بود و همچنین مقاتلات
و مجاهدات آنحضرت باین بدن بود بس و باین جسد بود بس و اعتقاد بغیر از این جایز نیست بلکه این
مطلب را از ضروریات مذهب امامیه میتوان شمرد و اما تصرفات عترت هاشمیه و اصحاب سید الشهدا
در ابدان مثالیه و اجساد برزخیه در حال حیوة ایشان هیچ کس این ادعا را نکرده و نمیتواند بکند پس
معلوم و منکشف شد که چاره و علاج نیست مگر اینکه قائل بشویم و اعتقاد بکنیم بآنچه بعضی گفت شیخ که روز
عاشورا در غایت طولانی و نزدیک مدت هفتاد و دو ساعت بود و اگر نیز کسی اعتقاد نکند لا
بد است باید انکار کند شجاعت جناب سید الشهدا را و همچنین شجاعتهای عترت هاشمیه و سایر
اصحاب را و فتوحات خوان بنی امیه باشد استجیر بالله ثم استجیر بالله از امثال این نحو عقاید پس چون
مطالب مقدمه معلوم شد باید مقدمهٔ دیگر نیز ذکر کنیم قبل از شروع در کیفیت جناب سید الشهدا
پس در بیان این مقدمه میگوئیم بر اهل ایمان و ایقان مخفی نماند که هر صاحب عقل و شعور و هر صاحب
فهم و ذکاوت خوب تأمل و تدبر و تفکر کند در کیفیت شهادت آن مظلوم چنانچه تفصیل او را بیان

در بیان خبر مفضل بن عمر در باب گریه کردن پیغمبر

خواهم کرد خواهد دانست که آنچه در اخبار و آثار متواتره وارد شده است از درجات مثوبات
زائرین قبر امام مظلوم و مراتب فضیلت گریه کننده گان در مصائب آن امام از امور است که بطور حقیقت
و واقعیت صادر شده است نه بنهج اغراق و مبالغه زیرا که هر چه از مثوبات و درجات بزوار و
گریه کننده گان برسد بسبب سید الشهداء ع رسیده است بلکه در حقیقت بجناب سید الشهداء ع
رسیده است پس انکار و استبعاد نمی کنند آنچه را که در اخبار متواتره و آثار متکاثره رسیده است
در باب زیارت و گریه مگر شخصی غیر کامل و قلیل الیقین پس مناسب دانستم ذکر خبر مفضل بن
عمر را در اینجا و آن اینست که مفضل روایت میکند از صادق علیه السلام و آنحضرت فرمود والله میبینم که
ملائکه تزاحم نمودند بر مؤمنین زائرین در قبر جناب سید الشهداء ع یعنی ازدحام نموده اند در قبر شریف
بر دور مؤمنین و ایشان بر دور ملائکه مفضل گفت عرض کردم که ملائکه دیده میشوند برای زائرین
پس آنحضرت فرمود هیهات هیهات والله ملائکه زائرین را میبینند یعنی بصورت بنی آدم حتی آنکه
ملائکه دستهای خود را بر رو و بدنهای ایشان میکشند از باب تبرک نمودن و بعد حضرت فرمود
حق تعالی نازل میکند از بهشت وقت صبح و وقت عشا از طعام جنت برای زوار و قرار میدهد
که خدام ایشان در کربلا ملائکه باشند و هیچیک از زائرین حاجت خود را از حوائج دنیا
و آخرت سؤال نمیکند از حق تعالی مگر آنکه حق تعالی حاجت او را برآورده میکند مفضل گفت
عرض کردم والله این بسیار کرامت عظمی و موهبت کبری است که خدا تعالی بزوار جناب سید الشهداء
عطا فرموده است پس آنحضرت فرمود یا مفضل میخواهی که مرتبه بلندتر و درجه اعظم بیان کنم
مفضل گفت بلی ای آقا و سید من پس آنحضرت فرمود میبینم ببصیرت ملکوتیه و نور امامت که در
قبر شریف جناب سید الشهداء سریر و تختی از نور گذاشته شده و بالای آن سریر زده شده
گنبد و قبه از یاقوت احمر مکلل بدر و جواهر و جناب سید الشهداء ع نشسته است بالای سریر
و در اطراف آن زده شده نود هزار قبه خضرا و مؤمنین و زائرین میایند در تحت قبه و آن
امام مظلوم را زیارت مینمایند و بآن سلام میدهند پس از حق تعالی بایشان خطاب میرسد
و میفرماید ای اولیای من و ای دوستان من بسیار بسیار در راهها آزرده شدید و ذلیل شدید
بسبب دشمنان آل محمد و بسبب قطاع الطریق و امثال آنها و همه صبر نمودید پس امروز نزد دوست

که سؤال نخواهند نمود حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر آنکه برآورده خواهم نمود برای شما پس
باز صادق ع فرمود اکل و شرب زوار از بهشت خواهد شد یعنی مادامیکه در کربلا هستند طعام
این است که بطعام و آب آنها از طعام و آب بهشت مخلوط خواهد شد مادامیکه در کربلا هستند
و در بعضی از اخبار باین طور است که جناب سید الشهداء بگریه کنندگان زوار توجه نموده میفرماید
که اگر درجات خود را بدانید فرح و سرور شما بیشتر از گریه و حزن شما خواهد شد درجات
شما مثل درجات ما اهل بیت است و در بعض اخبار باین طور است که چون امیر المؤمنین ع بزیارت
جناب سید الشهداء ع میآید پس امام مظلوم با امیر المؤمنین ع عرض میکند یا ابتاه برای زوار
قبر من استغفار کن و برای ایشان از حضرت درجات و مثوبات عظیمه طلب کن مخفی نماند که از خبر
مفضل بن عمر اشکال عظیم منحل شد و مطلب بزرگ معلوم شد و آن اینست که آن گنبد و قبه که در
تحت آن دعوات زوار مستجاب میشود آن قبه است از یاقوت احمر و مکلل بجواهر و در اطرافش
نود هزار قبه اخضر از نور و از روز شهادت آن امام مظلوم ع اینها بالای قبر شریف زده شده
بلکه قبل از شهادت آن امام مظلوم ع همه این قبه‌ها را خلاق عالمیان خلق نموده است پس این اشکال
عظیم بود در باب تحت قبه بحمد الله تعالی منحل شد و جناب میرزا حسن مرحوم شیخ الاسلام قزوین
این اشکال را از این خادم العلوم سؤال نموده بود و باینطور تقریر کرد که قبه و گنبد از زمان
نادرشاه زده شده است پس چه طور میشود که حضرت و حجج طاهرین او خبر داده اند که دعوات
زوار در تحت قبه مستجاب میشود پس اختصاص این با زمنه که بعد از زده شدن قبه نادرشاه
باشد معنی ندارد و از سؤال معزی الیه مدت یکسال و نیم گذشته بود که باین حدیث مفضل بن عمر
مطلع شدم و با معزی الیه حقیقت حال را اظهار نمودم بسیار مسرور و خوشحال گشت و الحمد لله
و الشکر له اشکال منحل شد پس این حدیث مفضل بسیار بسیار اسباب ازدیاد درجات زوار از اینجهت
شد و اگر اصدقا و احبا اهل ایمان و ایقان بخواهند مطلب را بنحو اوضح و ابین تقریر کنم پس تامل
و تدبر نمایند در آنچه حال الان بیان مینمایم و آن اینست که چون سید المرسلین ص عقل اول و نور اول
و قلم اعلی و اعظم و اشرف مظاهر صفات و اسماء حضرت است پس بگریه و صیحه و ضجه و آه و ناله
آن صاحب مقام قاب قوسین او ادنی و متوج بتاج اعظم انوار لولاک لولاک در مصائب و کیفیت

شهادت جگر گوشه‌اش سید الشهداء اعظم و اکبر و افضل است در نزد حضرت از جمیع عبادات و طا
عاتش و از جملهٔ آن تبلیغ رسالت و دعوت خلق بسوی حضرت است با آن زحمتهای وفیره و مشقتهای کثیره
که متحمل شدند و صبر کردند و فرمودند ما اوذی النبی قط مثل ما اوذیت و اگر میخواهید بیشتر و
بیجا بیان نمائید بگوئید اعظم و اکبر و افضل اعمال و عبادات و طاعات محمد و آله المعصومین
المظلومین این چیز است که بسبب این موهبت عظمی و عطیت کبری و مقام محمود با ایشان رسید و مثل
مقام محمود مقامی از مقامات امکانیه متحقق و موجود نخواهد شد و این چیزیکه سبب مقام محمود است
حزن و غم و بکا و صیحه و آه و نالهٔ محمد و آله المعصومین است در مصائب امام مظلوم و کیفیت شهادت
آن مظلوم پس درجات این بکا و این آه و نالهٔ ایشان فوق درجات صبر و شکیبائی ایشان و همچنین
فوق درجات رضا ایشان بقضا و قدر حضرت و همچنین فوق درجات تسلیم و تفویض ایشان
است پس این مطلب فهمیدنش از مهمات است و امثال این مطالب حقانیهٔ نورانیهٔ ملکوتیه بسیار
مستبعد است در انظار عوام کالانعام و همچنین در نزد امثال ایشان از عوام علما و فضلا
میخوانند و لکن در حقیقت غیر از تو و تو و تو و جهل مرکب چیزی ندارند و خلاق عالمیان
جل جلاله خودش شاهد و عالم است که اعتقاد این خادم العلوم در باب نبوت حضرت سید الشهداء
و در باب گریه و آه و ناله در مصائب و کیفیات شهادتش همین است که ذکر کردم و همهٔ اینها را از
ادلهٔ قویه و اصول محکمه استنباط کرده‌ام و براهین و ادلهٔ این مطلب عظیم مهم یعنی افضل عبادات
و طاعات و اعمال سید المرسلین و همچنین امیر المؤمنین و فاطمة الزهراء و همچنین سایر حجج
معصومین ع بکا و آه و نالهٔ ایشانست در مصائب سید الشهداء ع و در کیفیت شهادت
آن و بعد از این سنگ و کلوخ از افواه اصحاب جهل مرکب **مجلس و مقام و تتمه** در ذکر
امور کثیرة الفوائد پس میگوئیم که مخفی نماند که در این مقام قصهٔ عجیبهٔ لطیفه هست و بنای این آن
است که این قصه میان سید اجل افخم العالم الربانی و الفقیه الصمدانی صاحب کتاب مستطاب
مفتاح الکرامة در فقه و میان شیخ اجل نورانی ملکوتی ازهد و اتقی اهل زمان خودش شیخ
حسین اتفاق افتاده بود و حاصل این قصه اینستکه چون جناب شیخ دید که جناب سید اجل مستغرق
بحر تفکر و تدبر است پرسید از سبب این نحو از تفکر و تدبر سید اجل جواب داد که غالبا بر

این طایفه از علماء وساوس نفسانیه و مخطورات و همهمه‌ها قلبیه عارض میشود و نزدیک
میشود که این صاحب وسوسه هلاک شود و الان وسوسهٔ نفسانیه و همهمه‌ها و مخطورات قلبیه
من اینستکه اخبار متضافره متکاثره که وارد شده است در باب زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام
و در باب گریه و زاری و آه و ناله در مصائب آن مظلوم افادهٔ این نتیجه و این ثمره را میدهد که نسبت
سایر اعمال و طاعات و عبادات باین دو امر مثل نسبت قطره است به بحر محیط و ذره است بشمس مضیئه
بلکه مضامین جمله از احادیث و اخبار وارده در باب این دو امر حاصل آنها این میشود که اگر
شخصی در دنیا هزار سال بلکه صد هزار سال فرضاً عمر کند و از عباد الله المخلصین باشد و
جمیع اینمدت عمر را صرف کند در عبادات و طاعات و حسنات و همه مقبول درگاه حق تعالی
باشد و در همه مدت این عمر طویل یکدفعه زیارت قبر جناب سید الشهداء نکند یا یکساعت در
مصائب آن مظلوم گریه و زاری و آه و ناله نماید پس هر یکی از این دو عمل افضل است در نزد خدا
از جمیع طاعات و عبادات او که در مدت این عمر از او صادر شده باشد پس شیخ گفت آیا جناب
شما در این باب تشکیک دارید و معتقد براین نیستید جناب سید اجل گفت استجیر بالله حاشا
ثم حاشا چه طور میشود که اعتقاد براین نداشته باشم و حال آنکه اخبار و احادیث در این باب
در غایت تکاثر و نهایت تضافر بلکه از حد تعداد و احصاء افزون است و لکن خوض من در تنگنای
افکار برای فهمیدن جمله از اسباب و اسرار این مقام است شیخ گفت جمله مطالب مشکله و از مباحث
مهمه منکشف و معلوم نمیشود مگر بضرب مثال که ایضاح مقال نماید پس من قصه ذکر میکنم
از باب مثال بلکه بسبب آن بعضی اسرار این مطلع باشید بدانکه در بعضی از ازمنهٔ سابقه و دهور
ماضیه سلطانی بود ذیجاه و صاحب بلدان کثیره و جیوش و عساکر وفیره و در باب عیش و
التذاذ شوق بسیار بشکارگاه رفتن و صید بسیار نمودن داشت و در روزی از ایام با
لشکریان از مقر دار الخلافه خود بیرون آمد بقصد اصطیاد و شکار چند روز و در
یک منزلی یا دو منزلی دار الخلافه در مکان خوش آب و هوا و مراتع و چمنهای فرح افزا مرغوب
خیام و چادرها را زدند و قرار عادتش براین بود که وقت صبح با جمعی کثیر از ملازمان و
مقربان سوار میشدند و پی شکار میرفتند و بعد از قضاء حاجت بر میگشتند و از قضا

حکایت مهمان شدن پادشاه در خانهٔ عجوزه و بضاعت قلیلهٔ وی

و فی صبح روزی سوار شده و از معسکر اندکی فاصله نکشیده آهوئی پیدا شده و قصد آن نموده
اسب تاخت و انجوانان و نفرات را کذاشته مثل تیر میرفت گاه از کوه بکوه خودش را میبرد و گاه از
دره بدره میدوید و حرص سلطان از دیدن آن و شکار نمودن آن ساعت بساعت زیاد
میشد و از کثرت حرص وحدت و تنهائی خودش را فراموش نموده و از حال خود و حال اسب خود
غفلت ورزیده نمیدانست در چه حالت هستند و امر باین منوال بود تا آنکه آهو از نظر سلطان
غایب شد و از شکار کردن آن نا امید کشته ملتفت شد که نزدیک غروب آفتاب است و در احوال
خود و اسب خود تامل نمود دید هر دو نزدیک بمقام هلاکت رسیده اند و حزن و غمش بسیار شد
و بهر طرف که نظر مینمود آثار آبادی نمیدید بلکه نه اثر پرنده و نه اثر چرنده بنظرش نمیرسید پس خود
فوتی بهلاکت رسانید و استغاثت بخفتع مینمود و گریه و زاری مینمود تا گاه از دور کوخی
از حشیش و نی بنظرش رسید پس اسب تاخت خودش را بانجا رسانید از اسب پیاده شده داخل آن
کوخ شد دید در آنجا یکنفر عجوزه اعرابیه و یکنفر جوان اعرابی هستند جوان برخاست اسب سلطان
بجای بست و سلطان مثل مدهوش و مغمی علیه افتاده و هر وقتیکه فی الجمله بحال آمد دید
بسیار گرسنه است آن جوان بمادرش گفت برخیز بز را بدوش و پارهٔ نان جو و ارزن را در آن
شیر بخیسان تا آنکه پیش مهمان بگذاریم معلوم است که بسیار گرسنه است مادرش گفت بلکه این مهمان
این قسم غذا را نتواند بخورد و لکن آنچه داریم باید از مهمان مضایقه نکنیم برخیز همین بز را ذبح
کن تا او را در راه مهمان صرف کنیم هر چند از مال دنیا غیر این بز چیزی نداریم و معیشت
و غذای ما از شیر این بز است و لکن دور از شیمهٔ انسانیت و دور از انصاف و مروت است که این را
در راه مهمان صرف نکنیم و سلطان از شدت تعب و خستگی دراز کشیده گاه در خواب و گاه در
بیداری بعض کلمات عجوزه و جوان را میشنید و میفهمید و جوان امر امتثال مادرش نموده
بز را کشته و از پوست او را سلخ نموده پس آن عجوزه نصف گوشت او را در دیگ سفالی مثل گوشت
بخنی پختند و نصف دیگر گوشت را در روی آتش انداخته مثل کباب نموده و هر دو را در پیش سلطان گذاشتند
و چون سلطان بسیار گرسنه بود از هر دو قسم بقدر ثلث همه خورد و بعد از آن با ستراحت تمام
آن شب را خوابید و اما عساکر و جنود و مقربان سلطان دیدند سلطان مراجعت بسوی

خیام

خیام و معسکر نمود اضطراب تمام و دهشت برای آنها حاصل شده و همه مستغرق دریای غم و
اندوه شدند و در همان شب سوارهای بسیار از چهار طرف در جستجوی سلطان شدند و وقت عصر فردا
چند نفر از سوارها از بابت بخت و اتفاق خودشانرا بآنجا رسانیدند که سلطان در آنجا بود
و بعد از حمد و ثنای الهی تعظیم و تبجیل سلطانرا بعمل آوردند و زبان بمدح و منقبت سلطان گشودند
سلطان برخاسته سوار اسب شد و امر نمود بغلامان که دو نفر عجوزه و جوانرا نیز بخود در عقب سوار
اسب خودشان نمایند پس آن عجوزه و آن جوانرا برداشتند و بخود در عقب سوار اسب نمودند پس وقتی
که سلطان با اجتماعت غلامان وارد معسکر شدند جمیع عساکر و جنود و مقربان سلطان
بسیار بسیار فرحناک و مسرور گشتند و شادمانیها کردند و چون سلطان بپای تخت خودش
برگشت و بعد از دو سه روز در سریر سلطنت خودش قرار گرفت و امر باحضار جمیع ارکان
دولت و اعضاء سلطنت و امراء و روسا و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر شدند و وظایف
تبجیل و تعظیم سلطانرا بجا آوردند سلطان متوجه بسوی ارکان دولت و اعضاء سلطنت
شده فرمود چه شایسته است که در شان این عجوزه اعرابیه و این جوان اعرابی بعمل بیاورم پس چند
نفر از خواص مقرب سلطان زبان ثنا و دعا گشودند و هر یک از ایشان نظر بهمت و مروت
خودش در تعیین عطیه و انعام سلطانی چیزی عرض نمود و آنکه همت و مروتش از همه بیشتر و بلند
بود باین نهج عرض نمود که سزاوار است که این جوان اعرابی با اینکه شهنشاه اعظم انعام نفرمایند با
حکومت بلدی از بلاد عظیمه و این حکومت بنهج توارث در ذریه این جوان اعرابی نسلا بعد نسل
بماند چون سلطان با مروت عرایض این چند نفر از ارکان دولتش شنید بغضب در آمد و فرمود ویل
بر شما باد ای بی همتان و ای پست فطرتان دل مرا بجوش آوردید و کلمات شما باعث حزن و غم شد
زیرا که همت و مروت مرا بسیار کم و پست شمردید و اگر قاطبه ممالک محروسه و تاج و
تخت و سلطنت خودم را باینها بدهم آن وقت همت و مروت من مساوی و برابر همت و مروت اینها
خواهد شد زیرا که اینها جمیع اساس معیشت و گذران خودشانرا بغیر بز شیر ده در راه من
صرف نمودند پس مساوات و برابری در همت و مروت نخواهد شد مگر اینکه سلطنت را تفویض
و تسلیم این جوان نمایم پس آن سلطان عادل و عالی همت دختری داشت که نسلش منحصر باو بود

وارد و آن زوجه جوان اعرابی نمود و آن جوان را ولیعهد خود قرار داده تا آنکه سلطنت بعد از وفات سلطان باو منتقل شود و چون جناب شیخ حسین مرحوم این قصه را برای جناب سید اجل سید جواد ذکر نمود گفت سیدنا و مولینا اگر در این قصه خوب تأمل و تدبر نمائید اشکال که از همسایان و مخطوران غلبه حاصل شده است زائل خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن شروع کرد با نطباق و مشابهت و تمثیل و گفت آیا جناب سید الشهداء با آن بهجتی که در راه حق تعالی بذل جان و عترت و اصحاب و اهل و عیال و طفل شیرخواره نمود و هم چنین جمیع آن چیزیکه متعلق بآن مظلوم بود با آن تفاصیل و کیفیتها که در شهادت خودش و شهادت عترت هاشمیه و بان تفاصیل و کیفیتها که در اسیری حرم رسول الله در اخبار و احادیث و آثار و سیر و تواریخ وارد شده است آیا ما فوق این نحو بندگی و این طور خدمت در راه حق تعالی معقول و متصور میشود بانه و آیا جمیع انبیاء و اوصیاء و صدیقین و شهداء از خلقت آدم تا انقراض عالم مصائب و ابتلاهای ایشان جمع شود و نسبت داده شود بمصائب و ابتلاهای جناب سید الشهداء پس این نسبت مثل نسبت قطره خواهد شد بدریای محیط و نسبت ذره خواهد شد با آفتاب پس در این مقام تأمل تام و تدبر خوب باعث میشود بفهمیدن مناسبت میان قصه سلطان عادل و با مروت و میان مطلب زیرا که مجازات و مکافات میکند حق تعالی بآنکه بندگی یعنی سلطان منصف و با مروت و آن جوان اعرابی بان نهج باشد که ذکر شده پس مجازات حق تعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است و مقدور ذاتش غیر متناهیست در باب زوار قبر سید الشهداء و گریه و زاری کنندگان در مصائب و کیفیت شهادت آن مظلوم باید بان نهج باشد که در اخبار و آثار وارد شده است زیرا که تعظیم و تجلیل جناب سید الشهداء است باز جناب شیخ مرحوم اعاده کلام نموده گفت سیدنا و مولانا جناب سید جواد آن بندگی حق تعالی که جناب سید الشهداء کرد و آن نحو خدمت که در راه حق تعالی از آن مظلوم صادر شد آیا ما فوق آن معقول و متصور میشود یا نه پس جناب شیخ گفت حاصل مطلب من و نتیجه کلام من اینستکه اگر محال و ممتنع نبود که حق تعالی مرتبت ربوبیت و الوهیت خودش را واگذار نموده تفویض بجناب سید الشهداء نماید هر آینه در مقام مجازات همچنین نماید پس جناب سید جواد مرحوم بعد از شنیدن این کلمات بسجده شکر رفت و از سجده برخواست گفت یا شیخ وسوسه و شبهه من زایل شد بلکه بجمله از اسرار

جناب سید مرحوم گفت حاشا ثم حاشا والله و بالله ما فوق آن معقول و منصور نمیشود

نیز مطلع شدم مجلس و مقاماتیم در ذکر قصّهٔ عجیبه و ذکر آن نیز من باب المقدّمه است پس
میگویم مخفی نماند که مصنف این کتاب خادم العلوم آقا دربندی میگوید که قصّهٔ که میان من و دفتر
دار دولت عثمانیه که در زمان سردار اکرم عمر پاشا بود واقع شده است در زمان والی شدن
سردار اکرم عمر پاشا در عراق عرب و عجم و اطراف همه قصه‌ها شد و بیان آن این است که چون عمر پاشا
والی بغداد و عربستان شد ظلم و تعدّی از حد گذشته بزوّار قبور منوّره و ضرایح مقدّسه علی
اصحابها الاف الاف ثنا و تحیّة بسیار بسیار نمود و بیحیائی مینمودند و بعضی افندیها در آن زمان
حاکم هندیه بود و آن فی حدّ ذاته بسیار آدم با ادب و اخلاق است بلکه در باطن از طایفهٔ محقّه
امامیه است پس این معزی الیه بکربلا آمد و گفت عمر پاشا در هندیه است و میخواهد آقا را دید
نماید و اگر زحمت بکشی بهندیه بیائی ممکنست که عمر پاشا احوالات را بشنود ملکم این نحو ظلم و تعدّی
از زوّار و سایر مسلمین برداشته شود پس بآن گفتم میایم ولکن پاره عوائق و موانع روداد
چند روز تاخیر افتاد پس وقتیکه بهندیه رفتم عمر پاشا ببغداد رفته بود بعضی افندیها گفت زحمت
کشیدی آمدی ولکن عمر پاشا دوشنبه روز رفته است و گفتند نایب پاشا و قائم مقام در جمیع جهات
دفتردار افندی است و آن در فلان قبیله است فردا خواهد آمد پس وقتیکه دفتردار آمد و ملاقات
شد و بعد از بجا آوردن تعارفات گفتم چون خواستم از کربلا بیایم در فکر بعضی هدایا و تحف
افتادم که برای شما آورده باشم که اعود و انفع و اشرف و اعظم جمیع هدایا و تحف است دفتردار گفت
چه هدیه و چه تحفه است این هدیه و تحفهٔ جلیل القدر و عظیم الشان گفتم جزء قلیل از بحار و
قوامیس مناقب و فضائل آل محمّد صلّعم خصوصاً از مناقب و فضائل امیر المؤمنین و سیّد الموحّدین
و بعد گفتم اصحّ و اشرف کتب در نزد شما یعنی طائفهٔ اهل سنّت و جماعت چه کتابست گفت جامع
صحیح امام بخاری گفتم همچنین است و شروع کردم ببیان حال امام بخاری از نسب و حسب و ولادت
و وفاتش و بیان حال و کیفیات اشتغالش بتحصیل علوم و فارغ شدن از تحصیل جمله از علوم
در سن ده سالگی و بعد کیفیت سفرش بمکّه و مدینه و سایر بلدان حجاز و یمن و جمله از بلدان مغاربه
و شامات و غیر اینها برای اخذ احادیث و اخبار از شیوخ و محدّثین و ضبط اکثرش نود و یک
هفتصد هزار حدیث و بیان مقدار احادیث و اخبار یکه در جامع صحیحش ذکر کرده است

و بنا بکیفیت آمدن بشر بر بغداد و غیر اینها از کیفیات متعلقه باحوال امام بخاری چون فقیر
ذا را اینها را شنیدند در باب تفکر و تعجب شدند و بعد از آن از جامع صحیح بخاری چند حدیث در مناقب
و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم پس در بین مقام فرزدار با ادب و انسانیت تمام نشست و خوش شد
بنا مستصغر و شمرده و بعد گفتم فرزدار آمدی چو بجمله از مناقب و فضائل امیرالمؤمنین ع را
شنیدی حالا الاجله از مناقب و فضائل و درجات زوار قبر یگانه رسول الله ص جناب سید الشهدا
بشنو پس فرزدار گفت بسم الله بیان کن گفتم بیان اینمطلب موقوفست بر ذکر چند مقدمه پس مقدمه
اولی اینست که چون در روز خندق امیرالمؤمنین ع بمبارزت عمرو بن عبدود قدم گذاشت رسول
الله ص فرمود برز الاسلام کله الی الکفر کله و چون امیرالمؤمنین ع عمرو را کشت رسول الله ص فرمود
ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین پس گفتم آیا در صحیح بودن این حدیث کسی توقف
نموده است از اهل سنت و جماعت گفت نه بلکه صدور این کلام از رسول الله بمرتبه قطع و یقین است
و این متفق علیه است نزد همه علماء گفتم این حدیث در عمومش باقی است یا نه گفت بلی در عمومش
باقیست برای که مخصص نیامده است گفتم مقتضای عمومش اینست که در تحت عبادت ثقلین عبادات جمیع
انبیا و مرسلین و اوصیا نیز داخل شود چنانچه عبادات غیر اینها داخل است و آنچه داخل عموم
این نیست عبادت جناب سید المرسلین است و عدم دخول اینهم بدلیل عقل است و هم بدلیل نقل بلکه
ثبوت این درجه و اینمرتبه برای ضربت امیرالمؤمنین ع در روز خندق بسبب آن بود که این خدمت بالنسبة
برسول الله و همچنین بالنسبة بشریعت غراء آن بلی جامعی از علماء اهل سنت در متن حدیث تغییر
و تبدیل داده اند و در کتب خویشان باینطور ضبط و ثبت نموده اند که رسول الله ص فرمود ضربة
علی یوم الخندق افضل من عبادة امتی الی یوم القیمة و مقصود ایشان از این تغییر و تبدیل اینست
که نمیخواهند اقرار کنند باینکه یک ضربت امیرالمؤمنین ع در روز خندق افضل است از عبادات
جمیع طوایف جن و از عبادات جمیع طوایف انس از خلقت آدم تا انقراض عالم خواه عبادت
انس عبادت انبیا و اوصیا باشد و خواه عبادت غیر اینها باشد گفتم این غلط است و صحیح همانست
که اول ذکر شد یعنی ضربة علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و بعد گفتم مقدمه دوم
که هرچه سید المرسلین در هر مقام از مقامات فرموده است صدق و صحیح و مطابق واقع است

و بعد گفتم دفتردار افندی آیا بر آنجناب کذب یا اغراق که مطابق واقع نباشد تجویز میتوان شد گفت
حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا هرچه آن بزرگوار فرموده است صدق و راست و مطابق واقع است
زیرا که حق تعالی در شان آن بزرگوار فرموده است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و بعد
گفتم مقدمهٔ سیمی اینست که آیا بعد جناب سید المرسلین ص افضل است یا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در روز خندق چنانچه از تقریر مقدمه این فهمیده شد گفتم چون این مقدمات فهمیده شد بدانکه
یکروز جناب سید المرسلین ص در نوبت عایشه در منزل آن بود و سید الشهدا در آن وقت طفل
بود آهسته آهسته راه میرفت و رسول الله ص او را در آغوش گرفته بصد مبارکش چسبانید
بینی مبارکش میبوسید و بسیار میبوسید عایشه عرض کرد و گفت یا بی انت و امی ما اعجبک بهذا الغلام
پس آنحضرت فرمود یا عایشه آیا تو نمیدانی این پارهٔ قلب من و جگر گوشهٔ من و ریحانهٔ من است پس آنحضرت
شروع کرد بگریه و زاری نمودن و گریه و زاری شدید نمود پس عایشه گفت یا بی انت و امی یا رسول الله
این چه وقت گریه و زاری نمودنست و الآن شما باین پارهٔ قلب و جگر گوشهٔ خود مسرور بودید
و فرحناک پس آنحضرت آه کشید و فرمود یا عایشه متذکر شدم کیفیت شهادت این مظلوم را و این
مواضع از بدن شریفش میبوسیدم و میبوسیدم جاهای شمشیرها و نیزها و تیرهای امت را
پس عایشه گفت آیا این حسین را میکشند پس آنحضرت فرمود بلی یا عایشه و را طایفهٔ از امت من میکشند
در حالتیکه تشنه لب و شکم گرسنه باشد و حق تعالی شفاعت مرا بانها نصیب نخواهد نمود پس بعد
از آن فرمود یا عایشه طوبی طوبی لمن زاره بعد شهادته عایشه عرض کرد ما لمن زاره بعد شهادته
یعنی حق تعالی بزیارت کننده اش چه اجر و چه ثواب میدهد پس آنحضرت فرمود حجة من حججی یعنی حق تعالی
اجر و ثواب یکحج مرا بآن زیارت کنندهٔ قبر حسین میدهد پس عایشه نیز شنید بسیار تعجب کرد نظر
باینکه عایشه میدانست که یکحج رسول الله ص افضل است از جمیع عبادات و طاعات جمیع طوایف جن
و جمیع طوایف انس از خلقت آدم ع تا انقراض عالم پس عایشه در مقام تعجب و استبعاد گفت حجة
من حججک آیا ثواب یکحج تو بزایر قبر حسین میدهد حق تعالی پس آنحضرت فرمود بلی حجتین من حججی یعنی بلکه
ثواب و اجر دو حج مرا بآن میدهند باز عایشه در مقام انکار و استبعاد گفت حجتین من حججک پس
آنحضرت فرمود بل اربع حجج من حججی و همچنین منوال عایشه تعجب و استبعاد مینمود و رسول الله در کلام

ضعف ثواب یعنی دو برابر ثواب تفرّد ذکر نمودند تا اینکه رسید کلام رسول الله صلی الله علیه و آله باینکه فرمود خمسه
و اربعین حجة من حججی باز عائشه تکرار عرض کرد و گفت خمسه و اربعین حجة من حججک پس آنحضرت فرمود
الی تسعین حجة من حججی مع اعمارها یعنی ثواب نود حج من با ثواب نود عمرهٔ من با آن میدهند پس توقف
عائشه ساکت شد و چونکه کلام من در ذکر این حدیث باینجا رسید فرزند ارجمند گفت مولای من افندی
من برای من الان یک اشکال و یک شبهه عارض شده و واجبست که این اشکال و این شبهه را زایل
کنید و حاصل این اشکال اینستکه چون در مقدمهٔ دویم ذکر شد که بر رسول الله صلی الله علیه و آله کذب و
اغراق و گفتن آنچه مطابق واقع نیست جایز نیست نزد همهٔ علماء اسلام پس در این حدیث شریف رسول
الله اوّل فرمود حجة من حججی پس چه طور میشود که بسبب تعجب و استبعاد عائشه رسول الله اضراب نمود
بفرماید بل حجتین من حججی پس اگر زائر قبر سیّد الشهداء مستحق و مستاهل ثواب و اجر یک حج
رسول الله صلی الله علیه و آله بود بسبب استبعاد و استنکار عائشه مستحق و مستاهل ثواب دو حج رسول الله
نخواهد شد و همچنین تا بآخر کلام مبارکش و از همه مشکلتر کثرة اضرابات است یعنی از یک
گرفته تا نود چه قدر اضراب بلفظ بل واقع شده است پس گفتم ای فرزند ارجمند خوب ملتفت شده اید
و خوب دقت نموده اید و لکن بحول الله و قوته نعم جواب شافی و وافی حاضر است و حاصلش
اینستکه رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف اشاره فرمودند بتفاوت و تفاضل درجات مثوبات الحج
زائرین یعنی همه در یک درجه و در یک مقام نیستند و این تفاوت درجات و تفاضل در مثوبات
بچند چیز میشود بحسب کثرة مشقت و زحمت زوار و قلّت مشقت و زحمت و بحسب بعد مکان
زائر و قرب مکانش و بحسب استحکام و اتقان معرفت و قلّت معرفت و بحسب شدت اخلاص و
خلوص و فقدان نحو از خلوص و نظایر و امثال اینها از جهات و اعتبارات پس آن زائری که
که بسیار بسیار با شدت مشقت و زحمت و اتقان معرفت و اخلاص و نحو ذلک کم حظ و
قلیل السهم باشد ثواب زیارتش یک حج رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن شخصیکه در همهٔ اینها یعنی در معرفت
و اخلاص و مشقت و طول سفر و نحو ذلک بالاتر همه باشد ثواب زیارتش نود حج و نود عمره
رسول الله صلی الله علیه و آله است و سایر مراتب یعنی از دو حج گرفته تا چهل و پنج حج برای آن اشخاص است که
بالاتر از اوّل و پایین تر از آخر باشند یعنی آن شخصیکه در رتبه بالاتر از اوّل و پایین

تا آخر باشند یعنی آن شخصیکه در درجه بالاتر از این شخص است دویست ثواب حج دارد و
آن شخصیکه در درجه بالاتر از این شخص سیمی است ثواب هشت حج دارد و همچنین تا آخر مراتب و
چون دفتردار اینها را شنید بسیار بسیار خوشنود و فرحناک شد و گفت الحمد لله نعم خیرا
و بعد گفتم دفتردار افندی اما معلوم شد که حاصل و ثمره و نتیجه همه این مقدمات و همه این
کلمات در نزد شخص منصف عاقل هوشمند این چه چیز است که ضربت علی در روز خندق افضل
از عبادت ثقلین شده و یک حج رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از ضربت امیر المؤمنین در روز خندق شد
و اقل کمترین درجه زیارت کردن قبر سید الشهدا بمنزله درجه یک حج رسول الله صلی الله علیه و آله و حاصل همه اینها
این میشود که اقل درجه زیارت کردن قبر سید الشهدا افضل از درجه ضربت امیر المؤمنین علیه السلام در
روز خندق میشود گفتم همین طور میشود مطلب بعد از ملاحظه مقدمات مذکوره و بعد
از تامل در این حدیث شریف و لکن تحقیق بدان که چون نص و دلیل و همچنین اجماع از جمیع فرق مسلمین
قائم شد بر اینکه درجه ضربت امیر المؤمنین علیه السلام افضل است از جمیع درجات زیارت زوار یا یعنی
زیارت زوار نیز در تحت عموم عبادت ثقلین داخل است پس بحکم ضرورت و اجماع درجه
زیارت بدرجه ضربت امیر المؤمنین نخواهد رسید قطعا و یقینا پس لا محاله بعد از تامل در اینچه
ذکر شد معلوم میشود که زیارت قبر جناب سید الشهدا در تالی درجه ضربت امیر المؤمنین علیه السلام
واقع شده پس اگر شخص منصف و با مروت انصاف بدهد و خوب تامل نماید میداند مطلب بسیار
بسیار جلیل و بزرگ و بسیار بسیار دقیق و دقیق است چونکه کلام باینجا رسید شروع کرد دفتر
دار بگریه کردن و گریه شدید میکرد و خودش را بر دستهای من انداخت و مکرر دستهای مرا
میبوسید و بچشمش میکشید و میمالید و گریه میکرد و چون حال دفتردار را باین طور دیدم
مرد دانا و منصف است فرصت را غنیمت دانستم و گفتم والله و بالله معاقب خواهید شد
دیدم رنگش متغیر شده و مضطرب گشته گفت چرا چه تقصیر داریم گفتم بدرجات و مقامات
زوار قبر سید الشهدا انصاف داده اذعان و اعتراف نمودید و همان زوار بعد از داخل
شدن بخاک شما یعنی دولت روم هزار هزار بلاها بر سر اینها میآورند و قطع نظر از آن
باجها و خراجهای بدعتی که از اینها میگیرند و فتنه که قطاع طریق در جمله کثیره از اوقات

بو سر آنها میزنند و بعضی را میکشند و بعضی را زخمدار و مجروح مینمایند و مال و اسباب
ایشانرا میگیرند و وقتیکه قطاع طریق اگر عرض حال بحکام و مستحفظین قوی و قلاع در آن طرف
نمایند فحش و ناسزا مربوط میشنوند بلکه فحش مذهب میشنوند بعوض اینکه میبایست دزد مال ایشان
نمایند و لا اقل تسلی و دلداری دهند اگر ببغداد برسند آنها را منع میکنند که بقلعهٔ دار الامارة
والوزارة بروند و بوزیر بغداد عرض نمایند و اگر احیانا بوزیر دست ایشان برسد و عرض حال
کنند کارسازی و علاج درد آنها نخواهد شد پس وقتیکه دفتردار اینها را اینها را شنید بسیار
متغیر شد گفت الحق نعم بعد از این همچنین نخواهد شد و همچنین قاعده خواهم گذاشت
که زیارت اسباب و ضرر زوار جناب سید الشهداء نخواهد رسید ایرانیان اهل ایمان و محبان
آل الله و اهل بیت رسول الله دفتردار با آن غرور منصبی و با آن تعصب مذهبی وقتیکه کلمات حق و
مطالب صدق را با ادله و براهین شنید انصاف داد و مقام محبت اهل بیت رسول الله در آمد
گریه شدید کرد در وقت شنیدن مراتب و مقامات و درجات زوار جناب سید الشهداء و اما
جهلاء اهل ایران که اسم خودشانرا شیعه مینامند که اگر امثال و نظایر این بشنوند صد راه
استبعاد و استنکار منکر شوند و اشکو بثی و حزنی الی الله ان الله بصیر بالعباد و مخفی نماند که چند
از مطلب این مجلس یعنی ذکر و بیان کیفیت شهادت جناب سید الشهداء دور افتادیم بسبب ذکر
کردن این مقدمات مذکوره ولکن عذر من دو چیز است یکی آنکه میخواهم که اهل ایمان و معرفت
با بصیرت تامه باشند زیرا که این مقدمات بسیار فواید و نکات داشت و چون در جلد اول در
مجلس زیارت جناب سید الشهداء و در مجلس بکا بالخصوص اینها ذکر نکرده بودم خواستم در اینجا
ذکر نمایم و از یک وجه مناسب این بود در این مجالس ذکر شود ولکن از وجه دیگر انسب و اولی این بود که در
اینجا ذکر نمایم و عذر دویمی اینست که والله و بالله از خودم حالتی استنباط مینمایم یعنی گویا
طاقت و قدرت نوشتن کیفیت شهادت آنمظلوم ندارم آه آه یا اباعبدالله **مجلس فی مقا**
چهها دید از کفار فجار و زنادقه اشرار که آنها را سید الشهداء آمده کشتند و بعضهم
فرستاد پس مخفی نماند که اقوال اهل سیر و تواریخ و علماء روایات و آثار و اخبار و کلمات
مصنفین کتب مقاتل و مراثی خواه بنظم بوده باشد و خواه بنثر در بیان بنهج واحد نگذشته

بلکه باطوار مختلفه و متشتته ذکر کرده اند پس آنچه متفق علیه جمیع اهل سنت و اهل شیعه است باینعنی
که کمتر از آن عدد هیچ کس بآن قائل نشده هزار و نهصد و پنجاه نفر است غیر از مجروحین و قول بالوف
یعنی چند هزار در کلمات جمعی هم بطور نظم و هم بطور نثر واقع شده است و از بعض فقرات جمله
از زیارات همچنین مستفاد میشود که سید الشهداء اکثر عسکر و لشکر را کشته بود و در بعضی
از مقاتل حضرت سید الشهداء ده هزار نفر را کشته بلکه این ده هزار در حمله آخر بود و بعضی در
یک حمله گفته است و بعضی ذکر کرده است که حضرت پنجاه هزار را بدرک اسفل فرستاد بلکه بعضی این پنجاه
هزار را در یک حمله گفته است منقول برای من بنقل جمعی از معتبرین و عدول از کتاب محقق کامل
و حاذق در عصر خودش ابن عصفور بحرانی که عدد لشکر یزید پانصد هزار بود و آنچه بعضی
از ناقلین اینطور تعبیر کرده که همه عدد لشکر کفار چهارصد و شصت هزار بود و آنچه امام کشت
عددش سیصد و سی هزار بود و بیست و پنج هزار را از آن لشکر کفار حضرت عباس کشت و سایر بنی هاشم
و غیر هاشمیه بیست و پنج هزار کشتند پس عدد همه مقتولین سیصد و هشتاد هزار میشود و باقی
نماند از آن کفار مگر هشتاد هزار و شیخ عبد الحسین شیخ نجفی که از تلامذه شیخ اعظم شیخ جعفر
مرحوم نجفی و سید اجل سید جواد مرحوم عاملی میباشد در یک تصنیف و اثر ذکر کرده است که
عدد لشکر ابن سعد لعنه الله تعالی پانصد هزار است و امام علیه السلام سه خمس آن یعنی سیصد هزار را
بجهنم فرستاد ولکن این شیخ جلیل متعرض ذکر عدد کشته‌ها که اصحاب امام علیه السلام و غیره هاشمیه کشته
بودند نشده است و بعضی از ثقات و عدول ذکر کرده است از کتاب مدینة العلم که از جمله تصنیفات
سید محدث اجل سید نعمة الله جزائری است و آن سلسله سند را رسانیده است بعبید الله الاسدی
مضمون متن روایت این است که وقتیکه ابن سعد لعنه الله تعالی خواست که متوجه شود بسوی کوفه با سرهای
منوره مطهره شهدا و با اسرا و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله موافق حکم رسیده از ابن زیاد ملعون بامر آن ملعون
که کشته‌های لشکر را دفن کن و آل محمد و اصحاب حسین را دفن مکن و بعد از دفن لشکر متوجه شو بسوی
کوفه پس ابن سعد ملعون بآنکار جواب فرستاد که بدن کشته‌های لشکر فرصت ندارم زیرا که
عدد آنها صد و پنجاه هزار است پس ابن زیاد نوشت بدان رؤسای لشکر را دفن کن و باقی را طرح
کن و بینداز و خودت متوجه کوفه شو با رؤس مطهره شهدا و اسرا آل محمد و امر واجب

در آنحال ملکی بسوی حسین شتافت و عرض کرد و مخیر نمود آنجناب را در نصرت و لحوق بهمه پدر

چنانچه مضمونش معلوم شد بیان نشده است در آنکه از آن صد و پنجاه هزار چه قدر امام علیه السلام
کشته بود و چه قدر را اصحاب و عترت هاشمیه کشته بودند و آنچه در نسخهٔ منسوبه بشیخ شهاب الدین
العاملی ذکر شده است بیانش این نهج است که امام ع خلقی بسیار از لشکر کفار کشت و بعد از آنکه با تمام
مظلوم نزدیک هشتاد جراحت از زخم شمشیر و نیزه و تیر رسید باز چهار هزار و هشتصد پیاده را
بجهنم فرستاد و در این نسخه بعد از ذکر کلام طویل باز ذکر شده است که امام ع در چند حمله نزدیک
بیست و چهار هزار سوار پیاده را باسفل فرستاد و باز بان امام بسیار زخم رسید و باز در چند حمله
مقاتله و مجاهده نمودند و در این چند حمله نزدیک بیست هزار سواره کشته شد و بعد از آن حضرت
سید الشهداء ع قصد خیمه‌های اهل حرم نموده و قبل از رسیدن بخیمه ملکی از ملئکه رسید و عرض کرد
السلام علیک یا اباعبد الله و آنحضرت جواب نمود آن ملک عرض کرد که از جمیع سموات گذشتم
و همه را متغیر و ظلمانی دیدم و همه اهل آسمانها بمصائب تو گریه میکردند و حق تعالی مرا مأمور
کرد که اطاعت امر تو بکنم اگر میخواهی ملئکه نازل بشوند تا آنکه دنیا را پر کنند و اگر امر کنی در
یکطرفة العین دنیا و آنچه در او هست خراب کنند همه بامر تو اطاعت خواهند کرد و اگر میخواهی بجد
و پدر و مادر و برادر ملاحق شوی مخفی نماند امروز بایشان ملاحق خواهی شد پس امام ع فرمود
که میخواهم بایشان ملاحق شوم مخفی نماند که بجمیع تقادیر مذکوره خواه آن تقادیر و اختلافات
در عدد همه لشکرها باشد و خواه در عدد آنجماعتی که امام ع آنها را کشته است باید در این مقام ملاحظه
نمودن نکتهٔ لطیفهٔ دقیقه را و بعضی بر آن اشاره نموده است پس عالم ربانی و فاضل صمدانی
صاحب کتاب مجلی اعنی ابن ابی جمهور الاحسائی میگوید و آن اینست که جناب سید الشهداء ع در روز
عاشورا بعضی را میکشت و جمعی دیگر را هیچ وقت نمیکشت با وجود آنکه متمکن بود از قتل آنها بسبب قرب
همه با امام ع در مکان و موقف پس کسی سبب اینرا از امام ع پرسید پس امام ع فرمود آنجماعتیکه نمیکشم
میبینم در اصلاب آنها نطفه‌ها را که آنها اهل ایمان خواهند شد پس مقصودم اینست پدران
این قسم ذریه و نطفه‌ها بمانند تا اینها از اصلاب آنها بوجود بیایند و آنجماعتیکه آنها را کشتم
و باز میکشم در اصلاب آنها اهل ایمان نمی بینم اینست مضمون کلام صاحب مجلی است و بعضی از فضلا
اصدقا و ثقات ذکر نموده برای این احقر که در بعض کتب معتبره دیده بود که سید السجاد ع

فرمود من دیدم بان کافر را که نیزه بر پهلوی پدرم زد و پدرم او را نکشت و بعد از انتقال امام
بمن معلوم شد که در صلب آن کافر شخصی بود که از دوستان ما اهل بیت بود و مخفی نماند
که همهٔ اینها مؤید و مستند میشود بانچه بعض فضلاء معاصرین از علماء بحرین در کتاب منهاج
السالکین ذکر کرده است مضمونش اینست که نقل و روایت شده است که جناب سید الشهداء روز
عاشورا نظر میکرد بواسطهٔ عمود نور که نزد امام میشود باصلاب اعداء کفار پس هر کسیکه امام
در صلب آن نطفهٔ مؤمن را میدید او را نمیکشت پس همان جماعتیکه امام اینها را بقتل نرسانید
بسبب این سر مذکور اینها جمع شدند و امام را شهید کردند پس اگر این سر نبود امام همهٔ لشکر را
که بهر مقدار بودند در نفس الامر بقتل میرسانید و همه را فانی میکرد و احدی از اینها زنده باقی
نمیماند و بر این سر تاویل شده است قول حق تعالی لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا
الیما و بعضی ذکر کرده است که امام زین العابدین علیه السلم عرض کرد بسید الشهدا در وقت
رجوع بخیمها بعد از چند حملهٔ او از مقاتلات و مجاهدات با اعداء و یا بن رسول الله صلعم من
مکرر میدیدم که یکنفر از کفار اعدا میکشتی و ده نفر را نمیکشتی پس این چه معنی دارد و چه سرّی
دارد پس امام ع فرمود سرّ این برای تو منکشف و معلوم میشود در وقت عصر پس مقصود امام
از انکشاف سر و حقیقت حال برای سید الساجدین در وقت عصر اینست که وقت عصر بعد از
شهادت آن امام مظلوم عمود نور منتقل میشود بسید الساجدین زیرا که آن از مواریث امامت
و خلافت و از خواص انبیاء است که از امام سابق بامام لاحق میرسد پس بعد از انتقال این عمود نور
هر چه امام سابق میدید بسبب عمود امام لاحق نیز او را خواهد دید پس وقت عصر عاشورا
معلوم و منکشف شد برای سید الساجدین سر اینکه جناب سید الشهدا جماعتی را از لشکر
کفار بقتل رسانید و سر اینکه جماعتی را بقتل نرسانید و اینها را زنده باقی گذاشت و دیگر مخفی
نماند که مفاد این روایت مذکوره و همچنین روایات کثیره اینست که در وقت عصر انتقال کرد روح
اقدس انور امام سابق بعالم قدس و صوامع تقدیس و بعبارت دیگر بنشاهٔ برزخیه متساوی
خواهد شد علوم امام لاحق با علوم امام سابق

مجلس و مقام پنجم در بیان جمله از
خواص خلفاء الله تعالی یعنی اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه و اشاره بشجاعت خلیفة الله تعالی

جناب سید الشهداء و ایضاً در بیان جمله از امور مهمه و مطالب عزیزه و دقیقه لطیفه پس
ابتدا بکلام نموده نتایج و حاصل آنچه مذکور شد بحول الله تعالی و قوته بیان مینمائیم پس
بدانید مؤمنین ممتحنین که قلوب ایشان منور بانوار ملکوتیه و معارف حقانیه و محب
آل الله و اهل بیت رسول الله است در شنیدن امثال آنچه مذکور شد در قوة و شجاعة حسینیه
انکار و استبعاد ندارند زیرا که میدانند بقطع و یقین که چنانچه هر یکی از چهارده معصوم
افضل من جمیع الوجوه و بجمیع معانی افضلیت هستند از جمیع انبیا و اوصیا و جمیع ملائکه
و عرش و کرسی و جمیع نورانیه و سرادقات جبروتیه و بعبارت دیگر هر یکی از چهارده
معصوم بل کفه اول بر کفه دویم رجحان نخواهد شد و همچنین میدانند که قوة و شجاعة جناب
سید الشهداء زائد از آن جائیکه بآنها اشاره شد در مقام نقل اقوال و روایات متضمنه این
مطلب که امام ع اینقدر را بقتل رسانید بسیار بسیار بالاتر است پس در وقت شنیدن اقوال
مختلفه اصحاب مقاتل و روایات انکار نخواهد کرد و استبعاد نخواهد نمود بلکه نخواهند
گفت البته در وسع قوة و شجاعة نفس و بدن سید الشهداء هست که از بیست و اکثر از سیصد هزار
یا چهارصد هزار یا پانصد هزار بکشد زیرا که قوة بشریه و شجاعة انسانیه حسینیه
مجمع البحرین شجاعة محمدیه مصطفویه و علویه مرتضویه و مظهر و مکشف شجاعة جمیع انبیا
و اوصیا و صدیقین بلکه جامع مجامع جمیع شجاعتهای دلیران و شجاعان و مجمع جوامع قوتهای
قاطبه اهل قوتها ست پس اگر سؤال کند کسی و گوید که استبعاد مستبعدین و انکار منکرین
که میگویند که ممکن نیست امام ع چهارصد هزار یا سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار بلکه سی
هزار بلکه ده هزار در روز عاشورا کشته باشد از اینجهة است که اشاره بر آن میکنیم یعنی میگویند
که مقاتله و مجاهده امام ع بعد از ظهر روز عاشورا شده است پس چه طور میشود
در چند ساعت قلیله اینقدر جماعة کثیره را امام ع بقتل رساند و این انکار و استبعاد قوی
تر میشود در وقتیکه ملاحظه کنیم مقاتله و مجاهده جمعی از اصحاب را بعد از ظهر واقع
و اکد میشود وقتیکه ملاحظه نمائیم که مقاتله و مجاهده جمیع غیر هاشمیین را که بعد از
ظهر شده است واشتد و ابلغ و اکد و اقوی خواهد شد اگر بر اینها اضافه نمائیم نصایح

علاوه [illegible] ملکوتیه [illegible] در ده نمود و هر [illegible] اشاره شد [illegible]

و مواعظ

و مواعظ حضرت برای قوم کفار در مقام اتمام حجت و اکمال دلالت و همچنین اشعار و
رجزهای بسیار از آنحضرت در میدان قتال و همچنین ملاحظه نمائیم وداع کردن آنحضرت
اهل حرم را چندین مرتبه پس با این تقریر چه طور میشود که همه این امور واقع بعد از ظهر
عاشورا واقع شود و با وجود این حضرت امام سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار را بقتل
برساند از کفار اشرار پس ما در جواب این سؤال میگوئیم که اگر بنا بر این باشد که روز عاشورا مثل
سایر ایام نظیر سایر روزها بوده است اشکال باقیست و استبعاد و انکار رفع نخواهد شد
ابدا و اصلا اگر چه بنا بقول مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب کذا رایتم که عدد مقتولین کفار
اشرار را کمتر از آن کسی نگفته است از علماء شیعه و علما اهل سنت و آنچه ذکر کرده اینست که
عدد کفار اشرار که حضرت امام و اصحاب و عترت قمر هاشمیه کشته اند هشت هزار است زیرا که
روزیکه مدتش دوازده ساعت یا قدری کمتر یا بیشتر باشد گنجایش این امر را ندارد خصوصا اگر
ملاحظه شود که اکثر مقتولین کفار بطور مبارزه و تنها تنها بمیدان آمدند و ایضا ملاحظه
شود تعداد کثیره امام ع و ملاحظه شود ایضا نصایح و مواعظ کثیره آن برای اتمام حجت و
اکمال ارشاد و هدایت و ملاحظه شود ایضا خطب و اشعار و رجزهای منظوم که در میدان
قتال و جدال بیان میفرمودند و ایضا ملاحظه شود مدت غشیه و بیهوشی امام ع بعد از
آنکه از اسب بزمین کربلا افتادند و آن دو غشیه بوده است و مدت هر غشیه سه ساعت بوده
چنانچه اشاره بر این خواهد شد و لا اقل یکغشیه بگوئید مدت سه ساعت لیکن بجمیع نقلهای دیگر
و بجمیع تنزلات در مقتولین کفار چاره و علاج نیست مگر اینکه بگوئیم که روز عاشورا مثل
سایر ایام و نظیر روزها نبوده است بلکه روز مدتش هفتاد و دو ساعت بوده است
چنانچه سابقا اشاره بآن شد پس اخبار و روایاتیکه دلالت میکرد بر اینکه حضرت امام ع بسیاری
بسیار از کفار کشت مثل سیصد هزار یا صد هزار و لا اقل پنجاه هزار همه مسدد و مؤید خواهند
شد برای بودن مدت روز عاشورا هفتاد و دو ساعت مثل سایر مؤیدات و مسددات که سابقا
بآنها اشاره شد و اصل دلیل در مطلب قول رسول الله ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه صدیقه
کبری و حسن مجتبی ع که فرمودند لا یوم کیومک یا ابا عبد الله و تقریب استدلال نزد علما اکا

که حذاق در علوم کثیره و غیره هستند در غایت وضوح است و تعیین هفتاد و دو ساعت
بودن از آن خبر مرسل مسبوق الذکر مستفاد خواهد شد پس اگر حالا اگر کسی اعاده سؤال کند
و بگوید حالا امر مشکل‌تر و اصعب شد از اول زیرا که باذهان عوام بلکه علما و فضلا که اصحاب
مناصب علیه هستند این مطلب نمیچسبد بلکه استبعاد ایشان حاصل و انکار ایشان برقرار است
پس در جواب میگوئیم آه آه بلکه صد هزار آه از شیوه و خصلت عوامیه و از آن اشخاصی که علماء و
فضلا باشند و بخصلت قبیحهٔ عوام باشند و اشکو بثی و حزنی الی الله ان الله بصیر بالعباد
اکثر علماء این زمان از علوم ربانیه و عقاید حقانیه بلکه از همهٔ علوم دست خالی میباشند مگر
قلیلی از علم فقه و علم اصول فقه و آن نیز والله و بالله بطور خامی و ناپختگی و بنهج تقلید در
در دست ایشان باشد و اگر هزار سب و شتم بشنوند از نقل متشمرند و متغیر نمیشوند مثل تشمر از و
نفر ایشان در وقتیکه از کسی بشنوند کلمهٔ حق و صدق مثل اینکه شما مجتهد نیستید و از عمر یکی
پنجاه یا شصت یا هفتاد میگذرد و یک باب از ابواب اصول کافی از کتاب حجة و علوم ائمه که از
شصت باب بیشتر است نمیدانند بلکه در عمر خودشان یک مرتبه نگاه نکرده اند آه آه صد هزار
آه پس اگر حالا کسی سؤال دیگر کند و بگوید که ائمه مکرر فرموده اند با مردم بمقدار عقول ایشان
و گنجایش افهام ایشان احادیث ما را ذکر نمائید و چیزیکه حوصلهٔ ایشان تحمل آن ندارند
آنرا ذکر نکنید و جهلاء شیعه را بر ما و خودتان بهیجان منازعه و مباحثه و انکار و استبعاد
نیاورید و اخوان انکار ایشان باعث کفر و ارتداد ایشان میشود پس چرا امثال این امور مذکوره
بیان میکنی و میگوئی آن اموری را که مردم آنها را انکار میکنند با حجج طاهرین معصومین علیهم السلام
مکرر نفرموده اند که ما اهل بیت رحمت و عصمتیم اخبار ما چنانچه عدهٔ ما از منافقین متألم و متأذی
میکنند و همچنین جمعی از دوستان و علماء شیعیان ما اذیت ایشان بما میرسد بسبب اظهار کردن
و افشا نمودن ایشان اسرار ما را و اینچیزی را که عقول مردم اول آنرا قبول نمی کنند پس جواب از این سؤال
نیز بچند طور میدهیم اول اینکه میگوئیم این مطلب و امثال آن از قبیل مطالب مشتمله بر اسرار
و غوامض دقایق نیست تا آنکه علماء ممنوع شده باشند از افشاء و اظهار آن در نزد عوام
الناس و اشباه آنها و دوم اینکه میگوئیم که بر فرض تسلیم و قبول اینکه این مطلب نیز از جملهٔ

مطالب اسراریه و از قبیل غوامض مسائلست که اگر مصائب آل محمد صلعم ذکر شود بدون ذکر شجاعة سید
الشهداء ع و عترهٔ هاشمیه و سایر اصحاب مستشهدین والله و بالله خلاق عالمیان و رسول الله
و اهل بیت معصومین ع از این راضی نخواهند شد قطعاً و از این خوشنود نخواهند شد یقیناً زیرا
که این در حقیقت تذلیل اعزهٔ حضرتم و توهین درحق اولیا اوست و اخفا حق واقع و فتح
نامه خواندن برای بنی امیه است یا شیعیان و محبان بر غیرت ایشان میخندند که شجاعت امام ع و شجاعت
حضرت عباس و شجاعت حضرت علی اکبر و سایر جوانان بنی هاشم که امام رضا ع در شأن ایشان فرموده
که در روی زمین آنها شبیه و نظیر نداشتند مخفی بماند و ذکر نشود و سنت و طریقه مستقیمه برای
اهل غیرت و ناموس نشود و سیم اینکه میگوئیم که اگر بنا را بعد ذکر کیفیت طول مدت روز عاشورا
بگذاریم آیا چه جواب خواهیم داد از سؤال از کجا و چیز فهم عوام از جهة آنکه میپرسند که چه میشود که
این وقایع کثیره و اینهمه اتلاف و مجاهدات امام ع و عترهٔ هاشمیه و سایر اصحاب در مدت ده یا
دوازده ساعت بعمل آمده باشد سبحان الله عجب است از جمعی از طایفه جهلا و حمقا که میپرسند که
بودن روز عاشورا بآن طول مدت یا مختص بارض کربلا بود یا در همه روی زمین و در همه بلاد
و اقالیم دنیا بود پس اگر بالنسبه بهمه باشد میبایست اهل فرنگستان و اهل چین و اهل هند و اهل
ایران که در آن زمان بودند همچنین امر عجیب غریب را ضبط نمایند و تاریخ گذارند چنانچه از عادت
اهل فرنگستان و انگلیس است که امور عجیبه و غریبه که در هر زمان واقع شود مینویسند و ضبط
میکنند و تاریخ میگذارند علاوه بر همه اینها وقوف شمس در فوق الارض هفتاد و دو ساعت
مخالف قواعد علم ریاض است پس در جواب میگوئیم ای حمقا ای جهلا شماها در حقیقت منکر قدرت
تامه فوق التمامات حقتعالی هستید پس اینطور طول مدت آن روز را اگر مختص بارض کربلا
بوده است باینطور قائل بشویم هیچ عیب و هیچ ضرر ندارد زیرا همچنین چیز مقدور است عقلا
نه ممتنع اگر قائل بشویم بالنسبه بجمیع کرهٔ ارض و جمیع اقالیم و بلاد بوده است باز هیچ عیب ندارد
و هیچ ضرر ندارد و ضبط نکردن اهل فرنگستان و انگلیس و اهل چین و غیر ذلک دلیل بر عدم
وقوع نخواهد شد و نظیر این بسیار است مثلا انشقاق قمر معجزهٔ رسول الله ص کتاب الله بر
آن ناطق است و اجماع جمیع مسلمین بر وقوع آنست بلکه از جمله ضروریات دین شده است با وجود

رد تقویم مولف در نبوت و دعاوی هفتاد و سابقه عنادها

این احدی از طوایف کفار و مشرکین خواه از طوایف عیسویه باشند وخواه از سایر طوایف قرار بر
این ندادند و همیشه حرف انها اینست که اگر همچنین امر بود در کتب تواریخ ضبط میشد پس مخفی نماند
که الان توضیح مطلب نموده زیاد بر انچه اشاره نمودیم میگوییم در مقام جواب اول اینکه ادعای طوایف
عیسویه که انشقاق قمر در کتب و تواریخ ما ضبط نشده است این ادعا صحتش از کجا معلوم است بلکه
در اوایل ازمنه انشقاق قمر ضبط کرده اند همه طوایف و چون مطلع شدند قسیسین و رهبانان عیسویه
و همچنین علما و سایر فرق از یهود و مجوس که این معجزه ختمی مآب سید المرسلین صلعم بوده است همه باخفا
و پنهان داشتن و محو کردن از کتب و تواریخ نمودند دوم اینکه معجزات حضرت عیسی بحد تواتر و ضرورت
رسید پس چرا طائفه منحوسه یهود و مجوس انکار نبوت عیسی میکنند و معجزات ختمی مآب از هزار
بیشتر را مسلمین ضبط نموده اند و جمله از معجزاتش تا قیامت باقیست پس چرا یکی از اینها طوایف کفار از عیسویه
و یهودیه و مجوسیه قائل نیستند و در کتب و تواریخ ضبط ننموده اند و نیست سر این مگر تمرد و
عناد و حب ریاسه دنیویه سیم اینکه میگوییم اقوی و اوفق بعقول و افهام اهل مسلمین که میگویند اینها خلاف
قواعد علوم ریاضیه است یا نمیدانید که علوم ریاضیه مثل سایر علوم حکمیه یونانیه از فلاسفه یونان
اخذ شده و از کتب انها ترجمه شده است در زمان مامون ملعون و انچه از علوم انها موافق شرایع انبیا و مرسلین است
است از انبیا اخذ شده است و انچه مخالف قواعد شرایع انبیا است افکار فاسده باطله عاطله فلا
سفه است مثل قول بقدم عالم و انکار حشر جسمانی بلکه افکار شرایع انبیا و مرسلین پس کدام مسلم
اینجور فرامین گویند یا اگر بنا گذاشتن بر قواعد ریاضیه فلاسفه لازم شد انکار انشقاق قمر و معراج
جسمانی نیست برای رسول الله صلعم و رد شمس برای امیر المومنین علیه السلام است با وجود اینکه اول و دوم از ضروریات
دین است و سیم نزدیکست که از ضروریات مذهب باشد بلکه نزدیکست که از ضروریات دین باشد
چنانچه خواهد شنید پس بسیار بسیار امور در دنیا واقع شده است از امور عظیمه و حوادث عجیبه و
غریبه که هزار یک از انها در دست مردم نیست و بسیار بسیار امور در کتب اخبار و تواریخ خاصه
و عامه از مسلمین ضبط شده است که هزار یک از ان کتب در نزد اکثر علماء این ازمنه نیست بلکه از
اکثر انها اثری نمانده است مگر بطور نقل از جمله انها بالنسبه بجمله اخبار و روایات در جمله از کتب
متاخرین و هر کس بفهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی و رجال کشی و رجال ابن عقده و نظایر اینها

نظر کند

نظر کند واهل فهم وحدیث باشد میداند صدق وحقیقت قول ما را اگر گفتیم که هزار یک از آنها
در امثال از منه موجود نیست وچون قضیه رد الشمس برای امیر المؤمنین ع بمیان آمده معلوم شد
که آن نزدیکست که فی الجمله از ضرورت دین بوده باشد وخود این احقر عباد الله قبل از رسیدن باینجا
در کتاب اسرار الشهادات زیاده بر دو مرتبه ندیده بودم ونشنیده بودم واز جمله معجزات سید الشهدا
اینست که میخواستم مقام وقوف شمس در فوق الارض بعد از غروبش برای امیر المؤمنین ع مثال ذکر نمایم
برای دفع استبعاد کسی که منکرند که میگفتند چه طور متصور گردد روز عاشورا باین طولانی باشد پس تتبع
تام در مظان ومواضع رد الشمس از کتب علما نمودم دیدم علمای خاصه وعامه زیاده بر دو مرتبه
ذکر کرده اند ودر انساعات از برکت ومعجزه سید الشهداء ع مطلع شدم بر آنچه بعض فضلای
عامه ذکر کرده است که رد الشمس برای امیر المؤمنین ع در شانزده موضع شده است وبیان آن اینست که
شیخ محدث اکمل اجل شیخ حر عاملی رحمه الله از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است که روایت کرده است
ابو بکر بن مردویه در کتاب مناقب رد الشمس را که برای امیر المؤمنین ع شده است وهمچنین ابو اسحق
ثعلبی در کتاب تفسیر وابو عبد الله بن منده در کتاب معرفت وابو عبد الله نطنزی در کتاب خصائص
وخطیب در اربعین وپسر احمد جرجانی در تاریخ جرجان ذکر کرده است که ابو بکر وراق کتاب نوشته است
وطرق واسانید روات خبر رد الشمس را ذکر کرده اند در آنکتاب ثبت وضبط نموده است وباز ذکر
کرده است که عبد الله احجل وابو القاسم الحسکانی وابو الحسن شاذان هر یکی در ینباب کتاب
نوشته است وابو بکر شیرازی ذکر کرده باسانید معتبره از سلمان فارسی رحمه الله در ینباب روایت
شده است که رد الشمس برای امیر المؤمنین ع در مواضع کثیره بود در روز بساط ودر روز خندق
ودر روز حنین ودر روز خیبر ودر روز قرقیسیا ودر روز براثا ودر روز غاضریه ودر روز نهروان
ودر روز بیعة الرضوان ودر روز صفین ودر نجف ودر بنی مازن وبوادی عقیق وبعد از حرب احد
کلام این فاضل سنی تمام شد وشیخ کلینی در کتاب کافی روایت کرده است رد الشمس برای امیر المؤمنین
در مدینه در مسجد فضیخ نیز شده است واما معروف در نزد علما اینست که دو مرتبه رد شمس
شده است یکی در حیوة رسول الله ص ودومی بعد از وفات رسول الله ص در ارض بابل واقع شد
است در وقت بر گشتن امیر المؤمنین ع از غزوه نهروان وامام علامه در فنون حدیث احمد

محمد بن الطحاوی الازدی المصری در مشکل الحدیث از دو طریق از اسماء بنت عمیس روایت نموده
است که اسما گفت وحی بر رسول الله صلعم رسید بسبب ثقل وحی سر مبارکش بدامن علی علیه السلام گذاشت
و آن نماز عصر نکرده بود تا آنکه آفتاب بغروب نمود و رسول الله صلعم بعد از سر برداشتن از دامن
امیر المؤمنین فرمود یا علی نماز عصر نکرده امیر المؤمنین عرض کرد نکرده ام رسول الله صلعم عرض کرد
بدرگاه حقتعم که علی ع در طاعت تو و طاعت رسول تو بود پس رد کن آفتاب برای او آنا اسما میگوید
دیدم آفتاب طلوع کرد بعد از غروبش و واقف شد در محاذی کوه و این قضیه در ارض صهبا
بود از اراضی خیبر و بعد از این طحاوی ذکر کرده است که این حدیث ثابت است و روات این حدیث
همه عدول و ثقات هستند و باز میگوید که حکایت شده است علامه فنون احادیث احمد بن صالح
المصری همیشه میگفته است جایز نیست برای اهل علم تخلف نمودن از حفظ کردن این حدیث زیرا که
این حدیث اسما از دلایل نبوت است و این حدیث را تصحیح کرده است طحاوی از علمای حنفیه و قاضی ابو الفضل
عیاض بن موسی السبتی الیحصبی از علمای مالکیه و او را ذکر نموده است شیخ سعید الدین محمد بن
مسعود کازرونی از علمای شافعیه در کتاب منتقی و ابن جوزی از اصحاب جرح نموده و از حق و صدق
اغماض نموده او را در قسم احادیث ضعاف بلکه موضوعات شمرده است و این غلط محض است زیرا
که اگر فرض شود که این حدیث از اقسام احادیث صحیحه نیست فلا اقل از اقسام احادیث حسان است
و چون زمان علامه یوسف بن قزعلی یعنی سبط ابن الجوزی شد گفت در این باب حکایت عجیب
هست و آن اینست که خبر دادند بمن جماعتی از اساتید و مشایخ خودم در عراق که ایشان مشاهده نمودند
ابا منصور المظفر بن اردشیر العبادی را و این محدث کامل و واعظ حاذق بود و ذکر کرد این حدیث
رد الشمس را و این را ببیانات تام و الفاظ شیفته ادا نمود و بعد از آن شروع کرد بذکر فضائل اهل
بیت رسول الله صلعم پس در بنوقت ابر بزرگ آفتاب را گرفت و پوشید و تاریکی و ظلمت پیدا شد پس
ظن همه اهل مجلس این شد که آفتاب غروب کرده است پس واعظ مذکور بر خواست و بر منبر
نشست و اشاره بسوی آفتاب نمود و انشاد این چند بیت نمود عربیه شعر لا تغربی یا شمس حتی
ینتهی مدحی لآل المصطفی و لنجله   واثنی عنانک ان اردت ثناءهم   انسیت ان کان الوقوف
لاجله   ان کان للمولی وقوفک فلیکن   هذا الوقوف لنجله و لرجله   و معنی این سه بیت

این شکایا

در توبیخ و تعییر مؤلف این جماعت که منکر رد شمس بوده‌اند و تمام فقرات او

اینستکه غروب مکن ای آفتاب تا بتمام برسد مدح کردن من برای آل مصطفی و برادر مصطفی و عنان
خود را بر گردان اگر مدح و ثناء ایشان را میخواهی آیا فراموش نموده ای توقف را اگر برای امیرالمؤمنین
بعد از غروب شدنت برگشتی و محاذی جبال در آسمان ایستادی در روز صهبا خیبر پس اگر این عمل تو
برای امیرالمؤمنین در آن روز پس امروز نیز آن نحو وقوف برگشتن از تو باشد برای سوارهای و پیاده‌های
امیرالمؤمنین یعنی از برای محبان امیرالمؤمنین خواه کامل در محبت و مودت آن باشد و خواه ناقص
پس علامه یوسف نواده ابن جوزی از اساتید و مشایخ خود نقل میکند قالوا فانجاب السحاب عن
الشمس و طلعت یعنی آنها گفتند که دیدیم وقتیکه واعظ این سه بیت را خواند و اشاره بسوی
آفتاب نمود ابر بزرگ که روی آفتاب را گرفته بود و دنیا ظلمانی شده بود و بانظار ما آمد که
شد آن ابر از روی آفتاب برداشته شد پس انصاف بدهید و از خود مگذرید و در این قصه
مذکوره تأمل نمائید که سبط ابن جوزی با وجود اینکه از اهل سنت است جد خودش ابن جوزی را در
شمردن حدیث رد الشمس از احادیث ضعیفه تکذیب مینماید و حاصل کلامش این میشود که قصه
رد الشمس مثل ضروری دین شده است و او را در همه مجالس علماء و فضلاء اهل سنت ذکر مینمودند
واحدی از علماء اهل سنت منکر نمیشد بلکه افتخار بذکر آن و استماع آن مینمودند و در این مجلس مذکور
که از اساتید و مشایخ خودش مشافهة شنیده بود نقل کرده که شبیه و نظیر رد الشمس برای محدث
واعظ مذکور از اهل سنت بسبب اشاره نمودن بسوی آفتاب بخواندن آن سه بیت آه آه دلم سوخت
و آتش گرفت از احوال جفاء جهلاء این زمان خواه از عوام باشند و خواه از خواص مثل عوام
که ادعاء محبت اهل بیت رسول الله صلعم مینمایند بلکه خودشانرا از معشر شیعه اثنی عشریه حساب مینمایند
وقتیکه میشنوند که روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بوده است برای این دلیل و برای این شاهد
و ایضاً برای اینکه از ملاحظه جمیع روایات و اقوال و جمله فقرات جمله از زیارات بدر میآید
که مقتولین در دست جناب سید الشهداء کمتر از صد هزار نبوده است بنقد منتفی است یا
مظنون بظن متاخم بعلم نزدیک میشوند مثل سپند وار در آتش تیز کنند و متکلم باین کلام را تکفیر کنند
اف و تف لهم قاتلهم الله تعم پس طایفه جفاء و جهلاء نمیشنوند مگر منکر قدرت تامه حضرت و منکر
فضائل و شئون اهل بیت رسول الله پس میگوئیم صد هزار مرتبه کور شوند و قلب ایشان در ضیق

وجرح بماند تا بعد مردن و استبعاد و انکار ایشان زائل نشود قاتلهم الله تعالی پس باز میگویم مطرود
بطن متاخم دارم که مقتولین در دشت جناب سید الشهداء ع کمتر از صد هزار نبودند و روز
عاشورا قطعا و یقینا هفتاد و دو ساعت بوده است **باب سیم** در بیان آمدن امام مظلوم
بمیدان جدال و قتال و بیان مجاهدات و مقاتلات امام مظلوم علیه السلام و همچنین در بیان آن
اموریکه ملتصق و مناسب است پس کلام در این باب در چند مجلس و مقام واقع خواهد شد

مجلس و مقام اول در ذکر کردن نفس کیفیت آمدن آن خلیفة الله تعالی بمیدان و بیان مقاتلات
و مجاهدات پس میگویم چون امام مظلوم ع نظر با بدان مطهره و اجساد طیبه عترة هاشمیه و
جوانان بنی عبد المطلب کرد و همچنین با بدان شریفه اصحاب و آن ابدان را پاره پاره دید آه سرد
کشید و بسوی حرم رسول الله آمد و فرمود یا زینب یا ام کلثوم و یا فاطمه یا رقیه و یا سکینه علیکن
منی السلام و سکینه فریاد کشید و عرض کرد ای پدر جان تسلیم بکشته شدن و تن بمرگ داده فرمود
چه طور تن بمرگ ندهد کسیکه یار و یاورش کشته میشوند و بعد بکر ناصر و معین نداشته باشد
سکینه گفت ای پدر جان ما را برگردان بحرم جد ما رسول الله ص فرمود هیهات هیهات اگر مرغ
قطا را صیادان بحال خود میگذاشتند با استراحت میخوابید پس همه اهل حرم صیحه و ناله را بلند کردند
و امام مظلوم آنها را ساکت نمود پس برده رسول الله ص خواست و با آن خود شرا بپیچید و زره فاضل
نام را پوشید و شمشیر بر کمر بست و سوار اسب شد در حالتیکه غرق آهن و فولاد بود و اهل حرم را
تسلی میداد و تعزیت و سکینه ناله میکرد و اشک چشم او را امام مظلوم با آستین اش پاک
میکرد و سه بیت فرمود و مضمون آنها اینست که بعد از شهادت من گریه شما بسیار خواهد شد
حالا دلم را مسوزانید بگریه کردن و اشک ریختن و بعد فرمود آنچه خواهم از برای یک رختی کهنه بیاورید
که کسی بدان رغبت نکند و از بدن من بیرون نیاورند چون مرا بکشند رختهارا از بدنم بیرون
خواهند کرد زینب صدیقه مظلومه بیان آورد بعضی مثل شلوار تنک حضرت او را نپوشید
و فرمود این لباس اهل ذلت است پس چیزی فراختر از آن آوردند و او را پوشید پس صیحه و ناله
و فریاد اهل حرم بلند شد و بعد یک رختی کهنه خواست و اطراف او را سوراخ و پاره نمود
و او را زیر رختها پوشید و شلوار تازه داشت و او را نیز سوراخ سوراخ نمود تا آنکه کسی با آن

طمع نکنند و بعد از شهادة از بدن طاهر مطهرش بیرون بیاورند و در بینوقت نیز مظلوم
فریاد کرد و خطاب با بن سعد حرامزاده نمود و گفت یا بن سعد جمیع عساکر و جنود را جمع کرده
برای کشتن ابی عبد الله و قال انکم مبیدیه کم آنست بقیة نبوة و عترة رسالة و خیر شباب اهل
الجنة پس آن مظلوم صیحه زد و فرمود ای اهل کوفه خواری و ذلت دنیا و آخرت بر شما باد مرا بخواستید
بسوی خودتان و بیعت مرا شکستید و نقض عهد و میثاق نمودید و تابع طواغیت و اهل ضلالت
این امت شدید و قرآن را انداختید و بآن عمل ننمودید و شمشیرهائی که بسبب ما بدست گرفته
بودید و ظاهر اهل اسلام شده بودید بما را کشیدید الا لعنة الله علی الظالمین پس آن مظلوم رجز
خواندند و ابیات آن رجز متضمن جمله از مناقب و فضائل عترة طاهره و اهل بیت معصومین است
و همچنین متضمن است کفر و زندقه و الحاد اعداء آل محمد و بعد در مقابل قوم ایستاد شمشیر
برهنه در دستش و از حیوة مأیوس و عازم بر شهادت پس رجز دیگر در قافیه دیگر فرمود و
اول بیت آن اینست فرد انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و
آخر بیتش اینست فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا یکدر و در بعض
از روایات باین نهج است و چونکه آن مظلوم وحید خودش و شهادت انصار و اصحاب و عترة
رسول الله را دید سوار اسب شد و آن قوم ملاعین را مواجهه نمود و فرمود ایها الناس آیا
دانید نسب مرا و نمیشناسید حسب مرا بلی اگر فکر و تأمل نمائید خود تان از ملامت و منقصت
خواهید نمود آیا حلال است برای شما که خون مرا بریزید و حرمت مرا بر دارید آیا من پسر پیغمبر شما نیستم
آیا وصیت رسول الله را در حق من و حق برادرم فراموش نمودید که همیشه میفرمود الحسن و
الحسین سید شباب اهل الجنة آیا این کلام رسول الله صلعم منع نمیکند شما را از ریختن خون من
و پاره کردن احترام من پس جمعی از انکار و زنادقه میگفتند نمیفهمیم که چه میگوئی پس باز
آن مظلوم فرمود سؤال کنید از جمعی که زنده هستند از اصحاب رسول الله مثل زید بن ثابت و براء
ابن غالب و انس بن مالک که چه شنیده اند از رسول الله صلعم در حق من و در حق برادرم آیا شک دارید
در این که من پسر دختر پیغمبر شما هستم والله میان مشرق و مغرب غیر از من پسر پیغمبر ندارید والله
که منم پسر پیغمبر و پسر امام شما خبر بدهید مرا آیا کسی از شما را کشته ام که قصاص میخواهید

مال شمارا گرفته‌ام یا سنت رسول الله را تغییر داده‌ام یا شریعتی فرض را تبدیل نموده‌ام پس همه
آن کفار سر بزیر انداختند و جواب ندادند و در بعضی از روایات وارد شده است که آن کفار
ملاعین گفتند ما ترا بسبب پدرت علی بن ابیطالب میکشیم که آن اشیاخ و بزرگان ما را در
بدر و حنین کشت پس حضرت با ابن سعد ملعون خطاب نمود و فرمود بگذارید اهل حرم رسول الله
را برداشته بمدینه یا بیک ثغر از ثغور بروم و بشمشیر خود دم حرم رسول الله را حمایت کنم آن
حرامزاده گفت این را نمیتوانم بکنم پس امام مظلوم برای تمام حجت فرمود این را قبول نکردید این را قبول
کنید یکشربت و یکجرعه آب بدهید که نزدیکست جگرم از تشنگی بسوزد آن حرامزاده گفت این هم نه
خواهد شد پس امام مظلوم فرمود که حالا عزم دارید که آن یک یک بمبارزه من بیائید
پس آن کفار گفتند این را قبول داریم پس امام مظلوم روحی له الفداء این چند بیت را فرمود نظم

فان تکن الدنیا تعد نفیسة — فان ثواب الله اعلی وانبل — وان تکن الارزاق قسما مقدرا
فقلة سعی المرء فی الکسب اجمل — وان تکن الاموال للترک جمعها — فما بال متروک به المرء یبخل

پس هر سوار و هر مرد از شجعان و دلیران و پهلوانان و بزرگان آن قوم قدم بمیدان مبارزت می
گذاشتند آنها را فی الفور بجهنم میفرستادند تا آنکه جماعت کثیره از آن قوم میکشت و مکرر میفرمودند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و باز بسیار میفرمودند تا ابن رسول الله جان بجان با ابا عبد الله
جمیع ارواح شیعیان تو فدا باد یا سید الشهداء و گاه گاه در حین مقاتله و مجاهده میفرمودند

القتل اولی من رکوب العار — والعار اولی من دخول النار

و در بعضی از روایات این
طور است چون آن کفار گفتند ما ترا میکشیم بدشمنی پدرت که اشیاخ و بزرگان ما را در غزوه
بدر و حنین کشت پس آن حجة خدا بر آنها حمله کرد و در یکحمله پانصد نفر از سواره و پیاده به
قتل رسانید و در بعضی از کتب مقاتل این طور است که چون در اول امر بطور مبارزه مجاهده
و مقاتله مینمودند ابن سعد لعین میشمرد آنها را که امام میکشت پس هفتصد و هشتاد سواره
شمردند از شجعان و وجوه قوم و جمعی که از کفار زنده مانده بودند بعد از روز عاشورا
در مجالس و محافل ذکر مینمودند که مثل جناب سید الشهداء کسی بدنیا نیامده است در شجاعت
و قوت قلب و استحکام ایمان و در میدان مقاتله امام مظلوم سی هزار سی هزار جمع میشدند

و هنگامیکه بر آنها حمله مینمود همه رو بفرار و انهزام میگذاشتند و مثل جراد منتشر و منفرق میشدند و حال آنکه از وجوه عدیده دل شکسته و پر از غم و حزن داشت پس آن وقتیکه میخواست بمرکز میدان بر گردد میفرمود انا ابن رسول الله و باز میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از عجایب امور که قلوب شیعیان را میگدازد این است که چون امام مظلوم از مدینه بیرون آمد دختری داشت فاطمه نام و در آن وقت مبتلا بشدت مرض بود و امام او را بام سلمه سپرده بود پس آن دختر مدتیکه طول زمان کشید از احوال پدرش و اهل بیتش خبر نرسید احزان و غموم و هموم آن از حد گذشت و شغلش گریه و ناله و زاری بود و هر روز به پشت در خانه می‌آمد و منتظر خبر میشد و روزی کاغذ به پدرش نوشت و بیان احوال خودش نمود و بعد مشغول گریه و ناله شد و میگفت کدام شخص این را به پدرم میرساند و در آن وقت یک اعرابی از کوچهٔ خانهٔ عصمت میگذشت و گریه و زاری آن معصومهٔ مظلومه شنید و دانست که دختر امام است و در فراق پدر و اهل بیت گریه میکند پس آن اعرابی محزون و مغموم شد و در کوچه نشست و نفهمید یک ساعت بحال آن مظلومه گریه کرد پس به پشت در خانه آمد و بصوت بلند گفت السلم علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة من مردی هستم از اهل بادیه هستم و میخواهم بکربلا بروم اگر حاجتی دارید بیان بکنید پس آن مظلومه جواب سلام اعرابی را رد نمود و احوال خودش را بیان کرد و فرمود غموم هجران پدر و اهل بیت طاقت مرا بریده است و کاغذی نوشته‌ام میخواهم به پدرم برسد اعرابی عرض کرد که انشاء الله تعالی من میرسانم پس کاغذ را گرفته و روانه بسوی کربلا شد و وقتیکه اعرابی بکربلا رسید آن وقت بود که آن امام مظلوم مشغول مقاتلات و مجاهدات بود پس اعرابی آن کاغذ را بآن امام مظلوم داد و آن مظلوم او را خواند بسیار گریه نمود و برگشت بسوی خیمه‌ها و آن کاغذ را برای اهل حرم خواند و احزان و غموم و گریهٔ ایشان از حد گذشت بلی ای شیعیان روز عاشورا مجمع المصائب است پس هر چه در عالم امکان است از مصائب و بلاها و هموم و غموم و احزان بآن روز باهل بیت رسول الله رسید آه آه صد هزار آه ای دل آب شو بعوض اشک از چشم بیرون بیا پس آن مظلوم از خیمه‌ها برگشت و در مرکز میدان قرار گرفت و مبارز خواست احدی جرأت مبارزت ننمود پس یکی از که تمیم بن قحطبه که از امرای رؤسای شام بود بمیدان آمد و گفت یا بن علی بن ابیطالب تا کی و تا

چند زمان مقاتله و مجاهده مینمائی با این عسکر و جنود بیشمار و شمشیر میزنی و شجعان
و ابطال قوم را کشتی و حال آنکه اولاد و اقربا و عشیرت و اصحاب تو همه مقتول شدند و
اعضا و اجساد ایشان پاره پاره شد باز دل محاربه و مقاتله داری پس امام عم فرمود یا
من بحرب شما آمده ام یا شما بحرب من آمده اید و یا من راه بشما بسته ام یا شما راه را بر من بسته اید
و نمیگذارید بحرم و اهل بیت رسول الله را بیک ثغر از ثغور برسانم پس با فراد خودتان اولاد و
اخوان و اقربا و اصحاب من همه را کشتید پس میان من و شما چیزی دیگر نمانده است مگر شمشیر پس
ای ملعون کفت پیش بیا و بسیار حرف مزن تا ببینم چه شجاعت و چه هنر داری پس حجة الله الکبری یک صیحه
شدیده کشید و ذو الفقار را بگردن آنکافر زندیق زد پس سر آنکافر به پنجاه ذراع دور افتاد
پس جمیع عساکر و جنود بر قلوب ایشان وحشت و اضطراب و رعب و خوف مستولی شد و قدرة
بر حرکت نداشتند آنوقت یزید ابطحی که موصوف بجلادت و شجاعت و مشهور بآنکه در آن لشکر
نظیر و عدیل نداشت صدا بلند کرد و بانگ بر لشکریان زد که وای بر شما باد ننگ و غیرت
ندارید و از یکمرد میگریزید پس قدم بمیدان مقاتله و مبارزه آن امام عم گذاشت و لشکریان
از مشاهده اینحال اظهار بشارت و سرور کردند و نی و مزمار و کوس و کرنای بصدا
آوردند و لکن اهل بیت و حرم رسول الله از مشاهده اینحال و شنیدن این آوازها با آن
اخبار جناب سید السجاد عم باینکه بمیدان مبارزت یزید ابطحی آمده است خوف برداشتند
و ناله و زاری میکردند پس آنکافر زندیق نزدیک امام عم شد امام عم صیحه عظیمه
بر آن زد و فرمود ای نامرد پس قطره در مقابل من ایستادی مثل آن شخصیکه نترسد آنکافر
جواب نداد و خواست جلدستی نموده شمشیر را بر آن امام عم حواله نماید پس الخلیفة الله الاعظم
و الحجة الکبری و حی و ارواح جمیع شیعه فداه مسابقت نموده ذو الفقار را بر وسط و میان
کمرش زد جسد آنکافر دو نیمه و دو قطعه گشت پس بر همه لشکریان حیرت و تعجب و اضطراب
و تزلزل و وحشت مستولی و غالب شد الله الصمد در مقام تخیل و تفکر این احوال بر آمد
قلب مجروح و نوامور عجیبه و میدیدم که گاه انبساط و گاه انقباض و گاه سرور و نشاط و
گاه غلبه هموم و احزان در حد افراط سبحان الله که در همین مقام در انبساط قلب و نشاط

بوده

بودم بسبب کشتن خلیفة الله نعم یزید ابطحی و بحال مالید شدن ملعون و تلخ شدن دماغهای
اهل لشکر کفار ناگاه بخاطرم خطور کرد که آن امام مظلوم در اینحالت از کثرت جراحتها و زخمها که
در مجاهدات و مقاتلات سابقه بآن رسیده بود محاسن مبارکش بخون خضاب شده و درع
و زره اش بنیان محکم از خون نیشته و از جسد مبارک و جثه شریفه اش غیر از بنیان خون چیزی
دیگر نمایان و دیده نمیشد مخفی نماند که احقر محبان و شیعیان صاحب این تضیف میگوید نه تنها
من اینحالت را داشتم بلکه جمیع ملائکه و جمیع ارواح انبیا و اوصیا و جمیع ارواح مؤمنین بلکه
جمیع اهل بهشت و جمیع اهل دوزخ که بمقاتلات آن امام مظلوم نظاره و تماشا میکردند
همه آنها اینحالت را داشتند یعنی گاه در انبساط و گاه در انقباض و گاه در اظهار شادی و سرور
و گاه مستغرق دریای غموم و احزان بودند و قروم و ملوک و روسا اهل شجاعت و فتوت
و جلادت که از نشاء دنیویه منتقل بنشاء برزخیه شده بودند از قدیم الزمان تا آنوقت ارواح
ایشان در مقام حیرت و حسرت و تعجب انگشتهای خودشانرا بدندانها میگزیدند و میگفتند
اینست شجاعت اینست فتوت اینست جلادت و امثال این رسم داستان ارواح ایشان صیحه میزدند
و گریه مینمودند و میگفتند بارواحنا و آبائنا و امهاتنا یا اباعبدالله و یا سلطان سلاطین
اهل الحمیة والغیرة والشجاعة والفتوة و آرزو مینمودند کاش در دنیا بودیم و جانهای خود
را فدا مینمودیم و بجاروب کشی میدان مقاتلات و مجاهدات تو مشغول بودیم و با امثال
این مضامین در مقام انصاف نوحه مینمودند یعنی چابک سواران مضامیر دین میدانند چو
گوی و صولجان بسر غلطیده اند هیهات هیهات تمامی سواران را در این مضمار چه اسمی و چه حظی و مانند
تشنه لبان را در این بحار محیط چه هنری و چه رسمی آه آه صد آه که امام مظلوم با آن تشنگی و حرارت
آفتاب و بسیاری زخمها در بعضی از مقاتل سیصد هزار و در بعضی دیگر پنجاه هزار کفار را
بدوزخ فرستاد چنانچه در جمله از کتب مقاتل ذکر شده است و با همه این احوال امر مینمود
که کسی را نکشند باشد که از صلب آن مؤمنی بیاید هرچند بعد از هفتاد پشت باشد چنانچه بیان
این مطلب گذشت و باز با همه این احوال مراعات خیمهای حرم رسول الله مینمود در حین اشتغال
بجنگ و استغراق در دریای مجاهده و مقاتله اگر جمعی از کفار بسوی خیمهها میرفتند صیحه و

بانك میزد و میفرمود و یا شیعة ال ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و ما کنتم لا تخافون المعاد فکونوا
احرارا فی دنیاکم فارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا فرمود منع کنید طغاة و لئام خود تان را
از تعرض بحرم رسول الله صلعم مادامیکه من زنده هستم پس شمر ولد الزنا بانك بانجماعت زد که
تعرض خیمه‌ها ننمایید تا کامل نشوید و همه خود ش را قصد نمایید و الله کفوی بی نظیر و شجاع کریم است

مجلس و مقاله و سیم در بیان ذکر کردن دخول خلیفة الله صلعم بفرات و بیان اسرار و وجوه

اب نخوردنش پس میکوییم مخفی نماند که بعد از اینهمه قتال و مجاهدات کثیره عطش شدید بران
مظلوم و همچنین بر ذو الجناح مستولی شد پس قصد فرات نمود و چند روسا لشکر که
با چهار هزار نامرد یا پنجهزار موکّل بر فرات بودند انها را متفرق و منهزم کردانیده داخل شد
بفرات و اشاره بذو الجناح نموده فرمود ایذو الجناح تو تشنه و من تشنه‌ام و الله آب نخواهم
خوردن تا انکه اوّل تو بخوری اسحق بن حیوه که یکی از روسا موکلین بر فرات بود این حالت را از امام
مظلوم مشاهده نمود بسیار تعجب کرد و کفت در پیش خود ش و الله انه ضلع من اضلاع کلبنو
ایا این چه قوت و چه مروت است در این حالت قبل از اینکه اب بخورد پس ذو الجناح با وفا کلام
امام را فهمید و اب نخورد و منتظر اب خوردن امام شد پس امام علیه السلم فرمود ای
ذو الجناح تو اب بخور و من هم میخورم پس دست مبارکش را دراز نموده یکغرفه از اب برداشت
ناکاه نامرد کافری فریاد زد یا حسین تو اب میخوری و از اب خوردن لذت میبری و حال انکه لشکر
بر خیمه‌ها ریختند و در بعضی از روایات وارد شده است که قائل این کلام اسحق بن حیوه
لعنه الله تعم بود پس امام مظلوم اب را از دست ریخت و از فرات بیرون آمد و انقوم کفار را
متفرق و منهزم کردانیده خود ش را بخیمه‌ها رسانید دید خیمه‌ها سالم است و انکلام خدعه
بوده است مخفی نماند که از کلام علماء سیر و اثار همچنین مستفاد میشود که امام عم مطلع
بحقیقت حال نبود در وقت کفتن ان قائل انکلام را همینهان زهی تعجب است از
غفلت اینها و از سوء ادب ایشان بالنسبة بحجة کبری و ولی مطلق خدا عم پس امام و ولی
مطلق خدا عم اکر در اخو سفر باشد حرکة مور چه حقیره که در اخر مشرق باشد او واقف
و همچنین قیاس باید جمیع مرئیات و مسموعات علاوه بر این مکرر شنیده اید که علو

اولین و آخرین و علوم جمیع انبیا و ملائکه بالنسبه بعلوم محمدیه و اوصیاء معصومین مظلومین
ان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مثل نسبت یک قطره است بدریای محیط پس سبب و سرّ آب نخوردن
آنحضرت و نخوردن آن چند چیز است سرّ اول آنست که جمعی از آن کفار سفلهٔ لئام میدانستند که جناب
سید الشهدا معدن خلافت عظمی و ولایت مطلقه بلکه همه میدانستند که صاحب مروّت و
فتوت و معدن جود و کرمست پس با آن کلام اشاره بمطلبی کردند و آن اینست که جمیع لشکر قدرت بر
مقاومت با تو و طاقت بر مجاهدات و مقاتلات تو ندارند و حال آنکه تو در کشتگی التهاب عطش و
شدت تشنگی تو را اهلاک نماید پس جمیع اهل عالم قدرت مقاومت و طاقت مجاهدات تو را ندارند
اگر تو سیراب باشی و تشنگی تو ساکت باشد و تو یا اباعبدالله از اهل بیت النبوة و معدن الرحمة
والجود والکرم هستی و شما اهل بیت سائل را خائب و نا امید بر نگردانید بابی انت و امی
یا اباعبدالله جان و جان همه شیعیان فدای جود و کرم تو باد سرّ دویم آنست که چون منافقین و
کفار هتک حرمت و اسم حرم محترم را بردند پس محض شنیدن این نفس خودش را از آب خوردن نگه داشت
و ابرار نجیب و بیان این آنست که آن امام نخواستکه در ازمنهٔ متمادیه در محافل و مجالس ذکر کنند
که آن امام هتک حرمت و اسم حرم محترم را شنید با وجود این آب را تناول نمودند و بعبارت واضح
آنستکه باید در همه حالات نسبت الی الله و اهل بیت الرحمة و العصمة فیوض بعالم و اهل عالم برسد
پس در همه حالاتش برای صاحبان نفوس ابیه و همم عالیه و ارباب شیم حمیده و اخلاق کریمه
در باب مراعات ناموس و غیرت و دفع عار و ننگ جادهٔ مستقیمه و طریقه و سنت بیضا را در این
باب نشان داد سرّ سیم آنستکه شهادت آنحضرت در حالت شدت التهاب عطش سطری بود
از سطور صحیفهٔ ذرّ اول و عالم ارواح ولکن آنچه در این سطور بود بنهج رخصت بود نه بنهج عزیمت
یا بمعنی اگر آب بخورد در آن حالت هیچ عیب و ضرر ندارد بلکه حسنه از حسنات ابرار خواهد شد
ولکن بزرگان و سادات مقربین درگاه الهی نفوس خودشان را دور میکنند از ارتکاب هم
چنین حسنه در چنین حالت سرّ چهارم آنست که خوردن آب در صحیفهٔ ملکوتیه از قبیل عزیمت بود
اگر وارد فرات شود زیرا که بسبب خوردن آب قوهٔ بشریه و طاقت انسانیه اش قوی تر خواهد
شد بر جهاد اعدا کفار و جهاد آن مظلوم اشرف قربات و اعظم طاعات است در نزد خدا ابنیم

زیرا که هر ضربت شمشیر و هر طعنه نیزه که بر جراحات در حملات و کرات بمنزله ضربات و طعنات امیر المؤمنین
است در غزوات و مجاهدات پس انحضرت خلیفة الله تعم و ولی مطلق از خلافت غالب با مستدل بود بدان
و محو و اثبات در این باب بسبب اینکه تذکر نمودند عطش اطفال و طفلان و اهل حرم و شهید
شدن اولاد و برادران و قبائل بنی هاشم و اصحابش در حالت شدت التهاب عطش خصوصا
جان دادن علی اصغر شیرخواره و سوختن جگر امام مظلوم از شدت لبها بعد ازان عطش چون این
مطالب از مطالب غیبیه و دقیقه اقوال دو جانبین و ملکوتیین است باید خوب تفکر و تامل
نمود و مؤید مسلک دستور چهارم از بعض وجوه در بعض روایات وارد شده است و حاصلش
آنست که آن امام دفعه دیگر نیز داخل فرات شد دست مبارکش را پر از آب کرد و خواست تناول
فرماید متذکر عطش اطفال و نسوان طاهرات و اهل حرم رسول الله شد آب را از دست بریخت
و تناول نفرمود و در بعضی از روایات وارد شده است که در آنوقت یکی فرمان داد نطفه
کلب تیر انداخت و اطراف دهن امام را از دو جانب پاره کرد و فرمود خدا اشعم تو را سیراب نه
کرداناد پس آن کافر فی الفور عطش غالب شد تا آنکه خودش را بفرات انداخت و بسیار بسیار
آب خورد تا آنکه بدوزخ واصل شد لعنة الله و عبد الله و سر پنجم آنست که مقام اعلی و درجه
اعظم در محبت حقیقی آنست که لقاء ربانی متحقق شود در حالت گرسنگی و شدت تشنگی و علاوه
بر این تذکر و یاد کردن محبان و شیعیان عطش آنحضرت را در این حالت یعنی با وجود اسباب تشنگی
بمنزله یاد کردن جمیع مصائب آنحضرت خواهد شد در باب گریه و زاری و فریاد و شیون سر ششم
آنست که مقصود از دخول حضرت بفرات آب خوردن ذو الجناح بود و آنحیوان با وفا از کثرت
حرکت و جولان در میدان و حرارت آفتاب در غایت ضعف و بیطاقتی بود و چون بفرات داخل
شد فرمود ای ذو الجناح با وفا آب بنوش و لکن بسبب تشنگی بر تو مشغولی شده است چون ذو الجناح
در خوردن قبل از امام ابا و امتناع داشت پس با دست مبارکش غرفه از آب بر داشته که قبل
بدهن مبارکش برساند تا آنکه ذو الجناح آب بخورد و سیراب شود پس جاری شد آنچه در قضا
مقدر شده بود مخفی نماند که چون امام عم بیرون آمد از فرات از کفار چهارصد نفر بدوزخ
فرستاد تا بخیمها رسید چنانچه در بعض کتب مقاتل ذکر شده است و از بعض کتب معتبره

منشا

مستفاد میشود که از کنار فرات تا بخیمها برسید نزدیک بخیمها رود بلکه بشیر را بدرک اسفل
فرستاد و بعد اهل حرم رسول الله را باز وداع نموده و ایشان را امر بصبر و شکیبائی نموده و
وعدهٔ اجر عظیم و ثواب جزیل فرموده و بعد از آن امر کرد با ایشان که چادرهای خود را بپوشید و مستعد
باشید برای بلاها و بدانید که حقتعالی حامی و حافظ شما است و زود نجات میدهد شما را از شر اعدا
و اعدای شما بانواع و اقسام عذابها معذب خواهند شد در دنیا و در آخرت و حقتعالی بشما عوض
این بلاها کرامتها و درجات عظیم خواهد داد البته شکایت نکنید و مگوئید بزبانها چیزی را
که باعث نقص درجات شما شود و بعد فرمود علیکم سلام الله یا آل احمد فانی راحل عنکم سوف
ارحل و ایضاً مخفی نماند که چند روایات از کتب مقاتل تحصیل میتوان کرد که اینها منافات دارد با آنچه
گذشت بعضی داخل شدن امام بفرات با آن تفصیلی که ذکر شد پس یکی اینست که بلی که امام مبتلا شد
بمرض تشنگی هرچه اصحابش خیکها را پر از آب میکردند و بزمین میریختند سلب نتیجه نشدند تا آنکه انکافر
نگاه کرد با امام در حالتیکه قد اهوی الی فیه بماء و هو یشرب فرماه بسهم فقال علیه السلام لا
اروالک من الماء لا فی دنیاک ولا فی آخرتک و روایت دیگر در مقتل ابن نهج است و جعل الحسین
یطلب الماء والشمر لعنه الله یقول والله لا ترد الماء حتی تدخل النار و در بعض دیگر با بن نهج
است فاشتد العطش بالحسین فمنعوه من الماء ثم حصل له شربة ماء فلما هوی لان یشرب الماء
رماه حصین بن نمیر بسهم من حنکه فصار الماء دما فرفع یده الی السماء فقال اللهم احصهم عددا
واقتلهم بددا ولا تذر علی الارض منهم احدا و در بعضی از روایات وارد شده است که امام
گفت اللهم انا اهل بیت نبیک فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا انک سمیع قریب محمد بن اشعث
ولد الزنا گفت چه قرابت هست میان تو و میان محمد ص پس امام ع خواند ان الله اصطفی آدم و
نوحا الخ و عرض کرد خدایا بنما در همین روزها با او خواری و ذلت عاجل پس ابن اشعث کافر
را در سر حاجت عقربی بر سر ذکرش زد پس فریاد میکشید و بنجاست خود میغلطید لعنه الله
وعذبه الله تعالی و در بعض دیگر با بن نهج است که زرعة لعنه الله رمی الحسین ع بسهم فاصاب حنکه
فجعل یتلقی الدم و یرمی به نحو السماء لان الحسین لما دعی بماء و یشرب رماه الملعون و حال
بینه و بین الماء پس میگوئیم که در وقتیکه ظاهر نیست در اینکه امام بفرات داخل شد و بود

روایت دویم که متضمن کلمهٔ و جعل الحسین یطلب الماء والشمر لعنة الله نعم یقول محتمل دو امر
است یکی اینکه امام علیه السلم اب را در خارج از فرات طلب مینمود دوم انکه میخواست بفرات داخل
شود و در روایت سیم که متضمن کلمهٔ ثم حصل له شربة من الماء ظاهر است در اینکه این حصول اب در
خارج از فرات بوده است واما قضیهٔ دوزخ رفتن زرعه ملعون بابن نهج است که امام مظلوم ع عرض
اللهم اظمأه پس انملعون فی الفور فریاد و ناله کرد از حرارت شکمش و از سردی پشتش پس از پیش رویش
بباد زنها میزدند و در طرف پشتش مجمرهٔ اتش گذاشته بودند و انکافر میگفت عطش مرا کشت
پس قدحها پر از سویق و شیر و آب که هرگاه پنج نفر میخورد سیراب میشدند باو میدادند میخورد و فریاد
میزد از عطش مردم و با نهمان منوال میدادند تا انکه شکم انملعون پاره شد مثل شکم شتر
و واصل دوزخ شد الحمد لله و روایت چهارم ظاهر است در بمعنی یعنی ابخواستن امام ع
در وقت مقاتلات و مجاهدات بوده است در خارج از فرات پس تحقق منافات میان این روایات
و میان روایت مشهوره متضمنه اینکه امام ع داخل فرات شد چنانکه تفصیلا ذکر شد ظاهر
است پس ممکنست که دفع اشکال و دفع منافات و جمع میان روایات باینطور بگوئیم که داخل شدن
امام ع بفرات در وقتی بود و مضمون این روایات در وقت دیگر پس منافات میان روایات دفع
میشود ولکن باقی میماند اشکال دیگر و آن اینست که امام ع در انوقت اب از که خواست و ابرا که
حاضر نمود برای امام علیه السلم اما در خیمهای حرم رسول الله ص قطرهٔ اب نبود در انوقت واما
طلب اب از اهل لشکر و حاضر کردن بعض از انها ابرا برای امام ع بسیار بسیار بعید است گوئیم
که ممکن است که این اشکال نیز دفع شود باینکه اب حاضر کننده یکی از ملئکه مقربین بود یا یکشخص از طایفهٔ
مؤمنین جن بود و ممکنست نیز بگوئیم انشخص انسان بود ولکن از اهل لشکر نبود و بعد مخفی نماند
که چون امام ع از خیمها بمیدان برگشت باز حمله کرد مثل شیر غضبناک بر انقوم کفار و منهزم مینمود
و بسیار و بهر کس که میرسید صدای شمشیرش از بدنش بلند میشد و او را میکشت ولکن از هر
طرف انمظلوم روحی له الفدا سهام و نبال را میگرفتند و نحر و صدر مبارکش را مقابل نیزها
میداد و میفرمود یا امة السوء بئسما خلفتم محمدا فی عترته و میفرمود بعد از کشتن من کشتن
مؤمنین و عباد الله بسیار سهل خواهد شد پس حصین بن مالک السکونی ندا کرد یا حسین

در نزد شما و هیچ خوف نخواهید کرد از کشتن اینها قسم بخدا اینهم که مرا حق تعالی اکرام خواهد فرمود
بشهادت و بعد از آن انتقام خواهد کشید از شما بسبب من و حال آنکه غافل خواهید شد پس
حصین بن مالك السکونی نداء کرد یا حسین چه نحو برای تو از ما انتقام خواهد کشید فرمود
مخالفت میان شما خواهد شد و بعد حق تعالی خونهای شما را خواهد ریخت و معذب بعذاب الیم
خواهید شد در دنیا و در آخرت **مجلس و مقام سیم** در ذکر قضیه مناسب پس میگوئیم
مخفی نماند که هم چنین بنظر آمد که بچند واقعه از مناسبات در این مقام اشاره نمایم تا آنکه شیعیان
مخلصان و محبان اصحاب ایمان بسبب تامل و تدبر در آنها قلوب و اکباد خود شان آب نمایند
و در تعزیه داری جناب سید الشهداء اشک از دیدهها جاری نمایند پس بدانید که علماء اخبار و
آثار و سیر و تواریخ در تصانیف خود شان ذکر نموده اند که امیر المؤمنین در غزوه صفین
در لیلة الهریر در روز آن شب بسیار بسیار از منافقین بدست مبارك خود شان بدوزخ فرستاد
و در هر وقتیکه یکمنافق را بشمشیر میزد الله اکبر میگفت و کسی نبود الا آنکه او را کشت و جمعی از
علماء آثار ضبط کرده اند مقتولین را که امیر المؤمنین در آن روز و شب آن کشته و گفته اند پانصد
و بیست و سه بوده است و اکثر اینها را در شب کشته است پس همه علماء اخبار و آثار و جمیع فضلاء
سیر و تواریخ اتفاق و اجماع کرده اند بر اینکه هیچ دیده نشده است در دنیا از آن وقتیکه حق تعالی
دنیا را ایجاد کرده است رئیسی از رؤسا و سلطانی از سلاطین و ملوك کشته باشد جمیع
عمرش بدست خودش بقدر آنچه امیر المؤمنین کشت بدست مبارك خودش در آن یکروز و یکشب
و این احقر خدام جناب سید الشهداء میگویم باید کلام این علماء و فضلاء را مخصص بدانیم به
ملوك و سلاطین و رؤسا که جنود مجنده و عساکر و جیوش مجهزه داشتند و در رفاهیت
و وسعت حال بودند به هیچ عادت و چه طور همچنین نگوئیم و حال آنکه میدانید که سلیمان کربلا
و سلطان عرصه شدائد و مصائب و بلا بدست مبارك خودش در حمله مقدار آن کفار را بدوزخ
فرستاد که عدد مقتولین اش در نزد این احقر خدام صد هزار بود وا ویلاه صد وا ویلاه
باید محبان و مخلصان دلها را و جگرها را خون نموده از دیدهها اشک جاری نمایند زیرا که
اکثر مقاتلات و مجاهدات شان بعد از خون بیشان تازه بسته بود و از کثرت تیرها که بر ایشان

در بدنش مانده بود بمرغ پر و بال کنده شبیه بود و اولاد او از جراحات و زخمهای بدنش در حالت
مقاتلات و مجاهداتش عدد زخمها و جراحتهای سهام و نبال چهار هزار بود و زخمهای نیزه و
شمشیر صد و هشتاد بود و با همه اینها گرسنه و عطشان و از جهة اهل و عیال و اطفال و حرم
رسول الله مضطرب و حیران بود و نیز مخفی نماند که امیر المؤمنین در روز بیست و هفتم در غزوه صفین
ندا فرمود هل من معین پس دوازده هزار از میان لشکرش لبیک گفتند و عرض کردند که مستعد
و آماده کشته شدن هستیم در راه تو یا امیر المؤمنین و غلافهای شمشیرها شکستند و امیر
بدست مبارک خودش جمعی را از بزرگان ابطال و شجاعان شامیان بدوزخ فرستاد و بعد
فی الجمله ضعف و خستگی عارض شد بپسرش محمد بن حنفیه فرمودند بیا در مکان من در میدان
قتال باش و جا الاطالبان ثار و خون خواهند آمد و خود امیر المؤمنین از آنجا برگشت و
محمد بن حنفیه ایستاد و هشت نفر از شجاعان و ابطال طالبان خون که مبارزطلبان آمدند
کشت و مروی است که در آن روز امیر المؤمنین حمله بر میمنه لشکر معویه کرد و در میمنه ده هزار
نفر بودند و مالک اشتر حمله بر میسره نمود و از آنها بسیار کشتند و باقی را منهزم ساختند
و ایضاً در روز بیست و هفتم در غزوه صفین بلباس متنکر بمیدان آمد یعنی بلباس و اسب
دیگری و آن اسب و رخت پسر عمش بود یعنی عباس بن حارث بن عبد المطلب زیرا که شجعان
و ابطال و روسای لشکر معویه حیران و حیبات ایشان بر این بود که بمبارزت امیر المؤمنین
نیایند پس در آن روز سی و سه نفر صاحب اسم در حروب از روسای شجعان و ابطال شامیان
بدوزخ فرستاد و از جمله آنها حمزه نام بود که معویه او را برای ایام شدائد خود ذخیره میداشت
و امیر المؤمنین بیکضربت هاشمیه بآن زد بغلش و دو کتفش و نصفه گردن و دو رانش قطع
نمود و جمیع لشکریان معویه از آن ضرب ترسیدند و بر قلوب ایشان رعب عباس بن حارث
مستولی شد زیرا که باعتقاد آنها آن بود که صاحب این رخت و این اسب عباس است و از جمله
آنها ایضاً عمرو بن عاس اللخمی بود و آن موصوف بود بشجاعت کامله پس امیر المؤمنین بیکضربت
هاشمیه بوسطش زد نصف بدنش بزمین افتاد و نصف دیگر بالای اسبش ماند و عمرو بن العاص
لعنه الله لثم کشف والله این ضربت امیر المؤمنین علی است و معویه علیه اللعنه تکذیب کرد و از

در [illegible] امیر المؤمنین

کفت این

کفت این شخص عباس بن حارث است عمرو بن العاص کفت امر کن جمیع لشکر با او حمله کنند اکر از مکان
و موقفش حرکت نکرد پس او علی علیه السلام است و الا عباس است پس جمیع لشکر یکباره حمله کردند
و امیرالمؤمنین ع در موقفش ایستاد و انها را از مسافت دور میساخت پس مالک اشتر عرض کرد یا امیرالمؤمنین
امروز نفس شریف را بسیار بتعب و مشقت انداختی فدایت شوم شما استراحت نمایید و دست از مقاتله
و مجاهده بکشید و بکذارید ما ها انفس و ارواح را فدای قدم مبارک شما نماییم امیرالمؤمنین ع
فرمود یا مالک رسول الله ص اکرم الناس در نزد خدا بود و مقاتله و مجاهده نمود و مباشر حرب
کفار بنفس شریفش در غزوهٔ احد و در غزوهٔ خیبر و در غزوهٔ حنین شد و فرمود که تن معویه
و عمرو بن العاص لعنهم الله نعم بمبارزه من میامدند تا انکه شیعیان من از شر و انها خلاص
میبافتند و سالم میشدند پس مالک اشتر قسم داد امیرالمؤمنین را بحق رسول الله ص که از مباشرت
جنک دست بکشند و مالک را اذن بدهند که او مباشر حرب باشد پس امیرالمؤمنین ع مالک را اذن
داد و خود شان از مباشرت حرب منصرف شد پس مالک قدم بمیدان کذاشت و شروع کرد برجز خواندن
و این دو بیت از رجز اوست رجز بقیت وفری وانحرفت عن العلی ولقیت اضیافی بوجه
عبوس ان لم اشن علی ابن هند غارة لم تخل یوما من ذهاب نفوس پس این احقر خدام
جناب سید الشهداء ع مخاطب میکنم در این مقام کامل محبان و مخلصان و شیعیان او و میکویم ای زمره
مستان غرقان بادهٔ ولای حرب مدهوشان صهبای ایقان و ای معشر مبارزان میدان مجاهدات و ای قوم
و رؤسا بزم نشینان صفهٔ مشاهدات و ای شموع محافل تجرید و ای عیون مسائل توحید و ای سوختکان
اتش ریاضات و ای افروختکان لوامع تجلیات اکر خوب تامل کنید و تدبر در این وقایع مرموزه
و این اثار مذکوره سرها و سینه ها را نه بدستها میزنید بلکه با سنکها مجروح و پاره میکنید
و صدای واحسینا و اماما و اغریبا و اوحیدا و افریدا و اعطشانا و امظلوما بلند میکنید
و سیلاب اشک و خون از دیده ها جاری مینمایید و از مستلذات اکل و شرب و خواب و سایر
لذائذ دنیویه خودتانرا منع مینمایید و صیحه و ضجه و فریاد واویلا و امصیبتا باسمانها میرسانید
و میکویید ای اقا ای مولا ای حسین ای سلطان دین و ای شهباز اوج یقین و ای چراغ شبستان
ولایت و خلافت و ای سرو بوستان شجاعت و صبوری و فتوت و مروت اکر امیرالمؤمنین ع

ویعسوب

و بعضی با اینکه در حالات مقاتلات و مجاهدات ضعف در بدن شریفش ظاهر میشد امر
کرد پسرش محمد بن حنفیه را که در سوفقش را ببندد و طالبان ثار و را جواب بدهد و مقاتله با ایشان
بکند و خودش قدری استراحت میفرمود و اکثر اوقات مالک اشتر عرض میکرد و قسم میداد به
امیر المؤمنین که قدری بنشین تا محاربه و مجاهده بکشد و قدری استراحت فرمایند و مالک و سایر
اصحاب خودشان مباشر حرب و جنگ میشدند و شنیده باشد که اگر امیر المؤمنین هل من معین
میفرمود چندین هزار از مؤمنین لبیک لبیک یا امیر المؤمنین میگفتند و غلافهای شمشیرها می
شکستند و اویلاه و امصیبتاه اگر جناب سید الشهدا در مقاتلات و مجاهداتش هرگز بمیدان
بر میگشت و میخواست کجی شمشیر را راست نماید و دقیقه استراحت نماید پس کفار ممکن نداشتند دقیقه
آرام باشد و از چهار طرف سنگها و تیرها و کلوخها و دشنهای آتش زده با آنمظلوم میریختند
آه آه صد آه کاش در آن زمان خستگی و غلبه ضعف بر بدن شریفش نمیشد عباس و علی اکبر
و قاسم و سایر جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب زنده بودند در وقت برگشتن امام مظلوم
بمرکز و موقفش آن جوانان و آن اصحاب اخیار مباشر حرب و مجاهدات میشدند تا آنکه آنمظلوم
دقیقه آرام میگرفت و کجی شمشیر را راست مینمود و خون او را زائل میکرد بلکه میگوییم کاش در
آن زمان سید المرسلین و امیر المؤمنین و حسن مجتبی و حمزه و جعفر و عبیده بن حارث و سایر
جوانان و کهول و قروم و سادات بنی هاشم حاضر بودند و همه در راه قرة عین البتول جانها
نثار میکردند آه آه کجا بودند در آن زمان جمیع انبیا و اوصیا که این احوال مولا و سید خودشان را
میدیدند اول سنگ بر سرها زده سرها را میشکستند بر صدور زده سینها را پاره
پاره میکردند بعد ارواح و انفس را فدای ولی مطلق حضرتم میکردند و جانفشانی در راه
آنمظلوم میکردند که از همه عهد و میثاق گرفته شده بود با امامت و ولایت مطلقه آن و چه طور
همچنین نباشد و حال آنکه جهت تفاوت انبیا و مرسلین و اوصیا و سبب تفاضل ایشان در
درجات و مراتب بسبب تفاوت ایشان است در محبت و اخلاص با آنمظلوم و جد و پدر و مادر و
برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و بسبب تفاوت مسارعت در قبول ولایت مطلقه ایشان است
پس هر کسیکه از انبیا و مرسلین و اوصیا در محبت و اخلاص ایشان اکمل و اتم است بدین جهت

آن اشرف

از اشرف و افضل است و بهمین نهج است سایر مراتب متفاوته و سایر درجات متفاضله انبیا
و اوصیا و همچنین است کلام در معشر کروبیین و اصناف ملئکه مقربین و باید اعتقاد شیعیان
مخلصین بر این باشد نه بغیر این و مکرر شنیده اند ان موسی الکلیم البس حلة اصطفائنا شاهدوا
منه الوفا و جبرئیل فی جنان الصاعوره ذاق من حدائقهم الباکورة و نیز مخفی نماند که از جمله
مناسبات مقام که شنیدنش لازمست بر اصحاب انظار سلیمه و افکار مستقیمه قضیه ورود امیر
المؤمنین است به بصره برای حرب ناکثین و قتال اتباع و انصار ام المفسدین پس منذر بن جارود می
گوید من از بیرون بصره امدم برای تماشا و نظاره بموکب و شوکت امیر المؤمنین دیدم در
اول موکب نزدیک هزار سواره در پیش رو و رئیس انها قلنسوه و رختهای سفید پوشیده
و شمشیر در کمر بسته و در دستش رایت را گرفته و عمامه های سوارها اغلب سفید و زرد بود
و همه غرق اهن و فولاد یعنی اسلحه بودند پرسیدم این رئیس کیست گفتند ابو ایوب انصاری است
و سوارها انا از انصار و غیر انصار است و بعد سواره طلوع کرد عمامه زرد و ثیاب سفید
پوشیده و شمشیر در کمر و بقوس تکیه کرده و بر اسب اشقر سوار شده و علم در دستش در موکب
نزدیک بهزار سواره پرسیدم این شخص کیست گفتند خزیمه ذو الشهادتین است و بعد فارس دیگر
طلوع کرد بر اسب کمیت سوار شده عمامه زرد در سرش قلنسوه سفید در سرش و قبا سفید در
بدنش شمشیر در کمرش و منکب بر قوسش و در دستش علم و در موکب نزدیک بهزار سوار بود پرسیدم
این شخص کیست گفتند ابو قتاده و بعد از ان فارس دیگر سوار اسب سفید طلوع کرد عمامه سیاه
داشت و اطراف او را از پیش رو و از پشت سر اویزده بود و سیما گندم گون بود و سکینه و
وقار عظیم داشت و صدا بلند کرده بود بقرائت قران مجید و شمشیر در کمرش و بر قوسش
منکب و در دستش علم سفید بود و در موکب جماعت عظیمه از سوارها و عمامه های ایشان مختلف
بود و در اطرافش شیوخ و کهول و جوانان بودند گویا اینها از خشیه و خوف حق تعالی در موقف
حساب ایستاده بودند و اثر سجود در وجوه اینها اشکارا بود پرسیدم این شخص کیست گفتند
عمار یاسر است و جمعی از موکب و سوارها انا از مهاجرین و انصار از صحابه رسول الله است و
و جمعی از اولاد مهاجرین و انصار است و بعد از ان طلوع نمود یک فارس دیگر سوار اسب اشقر

لباس و قلنسوه سفید و عمامه زرد پوشیده بود از بلندی نزدیک بود پاهایش بزمین برسد
شمشیر در کمر منتکب بر قوسش و علم زرد در دست داشت و سوارهای موکبش نزدیک بهزار
بودند و غالب رنگ لباس انها زرد و سفید بودند پرسید این شخص کیست گفتند قیس بن سعد بن
عباده است و سوارهای ان از انصار و اولاد انصارند و بعد از ان طلوع نمود فارس دیگر
بسیار خوبروی و خوش صورت رخت سفید و عمامه سیاه داشت و اطراف عمامه را از پیش و پس
اویخته بود پرسید این شخص کیست گفتند عبد الله بن عباس است و سوارهای موکبش اصحاب رسول
الله هستند و بعد از ان طلوع نمود فارس دیگر همراه موکب جمعی و ان شبیه بود بعبد الله بن العباس
پرسید این شخص کیست گفتند قثم بن العباس است و بعد از ان اقبال نمود رایات و اعلام بسیار
بعضی بر بعضی مقدم و مختلط شد نیزهای بسیار وارد شد موکبی و بود در ان خلق بسیار از
مردم و همه انها غرق اهن و فولاد و اسلحه بودند و رایات و علمهای مختلف داشتند و در مقدم
همه یک رایت عظمی بود در پیش یکفارس کانه کسر و جبر یعنی مرد شجاع سدید الساعدین و اکثر
نظرش بسوی زمین بود نه بفوق و در یمینش جوانی بسیار خوش صورت و همچنین در یسارش
جوانی بسیار خوش صورت و در پیش رویش جوانی مثل انها بود و در دستش بود رایت عظمی
پرسید اینها کیستند گفتند انشخص که کانه کسر و جبر امیر المؤمنین است و اینجوانان که در یمین
و یسار و پیش روی امیر المؤمنین است امام حسن و امام حسین و محمد بن الحنفیه میباشند و در
طرف خلف امیر المؤمنین عبد الله بن جعفر و اولاد عقیل و سایر بنی هاشم و جماعتی از شیوخ
از اهل بدر از مهاجرین و انصار بودند پس امر فرمود امیر المؤمنین که جنود و عسکرش در
زاویه نزول نمایند پس مخفی نماند که این احقر خدام جناب سید الشهدا روحی و ارواح
شیعته له الفدا بر شیعیان مخلصان و محبان اصحاب ایقان و ایمان عرض میکند و میگوید تامل
و تدبر نمایید در دقایق ظواهر و دقایق بواطن را بفهمید و بدانید که سلطان دین و دنیا
امیر المؤمنین با ان موکب و شوکت که ببصره وارد شد برای احدی از سلاطین و ملوک از خلقت
عالم تا بانوقت و همچنین برای احدی از انبیا و مرسلین و اوصیا که مجاهدات و مقاتلات با
کفار لشکرکشی نموده اند میسور و مقدور نشد زیرا که دیده و شنیده نشده که احدی از انها

جمع کند

جمع کنند و لشکر کشی شوکت و موکبی که ظاهر و باطنش مثل موکب و شوکت امیر المؤمنین بوده باشد
در غزوات و مجاهداتش بعد از وفات سید المرسلین چنانچه کیفیت شوکت و موکب ظاهری و باطنی
را شنیدید و فهمیدید در روز ورود به بصره ولکن باید مؤمنین ممتحنین که قدمی داشته باشند
به اینکه جمله و شرذمه قلیله از اسرار آل محمد را بفهمند تأمل خوب و تدبر در این مقام بکنند تا سرّ مستتر
و باطن باطن مقام را بفهمند و اینستکه باطن باطن موکب و شوکت غزوات امیر المؤمنین و مقام
روحانی و معنوی و ملکوتی آن در مقام مقاتلات و مجاهدات پسرش جناب سید الشهداء ع تجلی
نموده به بروز و ظهور رسید بیان آن اینستکه آن امام مظلوم بسیار بسیار مواکب و شوکتهای
معنویه عشقیه باطنیه الباطنیه ملکوتیه داشته‌های های آه آه ای سرشک خونینم چرا باز ها
حکم در نوشتن نیست و ابدا بر داغم چرا آب نمیشوی پس موکب و شوکت امام مظلوم از یکطرف بدن
پاره پاره شده و دستهای بریده حضرت عباس بود و از یکطرف جسد پاره پاره شده علی اکبر
بود و موکب و شوکت دیگرش اجساد مقطعه و مبضعه جوانان بنی هاشم بود و موکب و شوکتش
از طرف دیگر اجساد و جثه خاک و خون آلوده اصحاب اخیار بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر
جسد اندرّه یتیمه و حلقوم تیر خورده آن قرینه و جوهره عزیزه محمدیان یعنی علی اصغر شیر
خواره بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر حیرانی و سرگردانی نسوان طاهرات و بنات فاطمیات
و ولوله اطفال و صیحه و فریاد طفلان و آه و ناله و زاری لب تشنگان بود و موکب و شوکتش
از طرف دیگر جسد شریف خود امام مظلوم بود که از کثرت تیرهای و پرهای تیرها و قطعات نیزها
و شمشیرها شبیه مرغ بال و پر گشوده و پرواز کننده بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر تجمع
اعداء بود از جمیع جهات و تمامی اطراف تیرها و نیزها و سنگها و کلوخها و دستهای آتش
زده با امام مظلوم و وقتیکه میخواست که بمرکز و موقف خودش برگردد و دقیقه آرام بگیرد و کجی شمشیر را
راست نماید و خون او را زایل نماید بلی والله العظیم بسیار بسیار بود مواکب و شوکتهای امام مظلوم
ولکن بجمله از آنها اشاره شد پس امام مظلوم بهر جهت و بهر طرف نظر میکرد موکبی از مواکب و
شوکتی از شوکتهای خودش ملاحظه و مشاهده مینمود و آه سرد میکشید و بسیار مکرر میفرمود
لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را پس مخفی نماند که امام مظلوم بسبب نظر و ملاحظه این مواکب

و شوکتهای خودش در آنمقام و در آنحالت هر چند مستغرق دریای غم و حزن و شکستگی بود
و این از جهت مشاهده حالات اهل حرم و عطش اطفال و طفلان و فریاد و زاری ایشان
بود و لکن با وجود این باز در همانمقام و در همانحالت چهره بانوار تجلیات حضرت احدیت حقیقی
بر افروخته در عین کسوهٔ فنا خلعت بقا پوشیده فنا و بقائیکه عقول کاملین از ادراک آنها بلکه
از ادراک ذرهٔ از اوصاف آنها در غایت عجز و نهایت حیرت بود و بعبارت اوضح در همانحالت
مستغرق بحار و غواص انهار ابتهاج و فرح و سرور بود و در شنیدن امثال این مقالات تعجب و
استبعاد نباید کرد زیرا که این صفتی است از صفات اصحاب ولایت مطلقه و شیمهٔ است از شیم و خصال
سادات ملکوتیین بلی والله العظیم آنمظلوم روحی له الفداء در همانمقام و در همانحالتش فیض
بخش و معین و فریادرس چندین هزار هزار از اهالی عوالم و نشآت امکان بود و این بین
موکبی و شوکتی بود در همانحالتش از مواکب شوکتهایش پس این احقر خدام جناب سید
الشهداء عرض خدمت کاملین و افاضل محبان و مخلصان میکند و میگوید که مخلصان محبان
که در احوال سید الشهداء و انمواکب شوکتهای معنویه و ملکوتیه اش تامل و تفکر نماید
باید جذبه عشق حسینی بر دل ایشان افتد خس و خاشاک هستی و تعلقات ایشانرا از جمیع
جهات بتمامی بسوزد و الا مخلص محب کامل و عاشق حقیقی آنمقام نخواهد شد پس هر شخصی
که موصوف بعلم و فضل و کمال عرفان و مشهور بجهان بوده باشد و تمام ایقان و ایمان باشد
و لکن در مقام اخلاص با تحقق و تیقن مرتبهٔ مقاله جذبه من جذبات المحبة الحسینیة توازی
بری عمل الثقلین نباشد و در عمر شریف جذبه برای او متحقق و حاصل نشده باشد پس اتصاف بان
صفات مذکوره اصل ندارد و اگر ادعا وصول مقام بزرگ نموده مرتبهٔ مقاله جذبة من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین باشد ادعائش صدق و صحت ندارد زیرا که جذبهٔ عشق و محبت حسینیه
باب خفا نیست برای آن جذبه الهیه و حضرت فرموده است فاتوا البیوت من ابوابها و از اینجا ظاهر
میشود سر و باطن کلام رسول الله ان للحسین محبة مکتومة فی قلوب المؤمنین و مخفی نماند که این نهج
بیان در این مقامات مختص باین احقر خدام جناب سید الشهداء نیست بلکه جمعی نیز از اکامل فضلا
و عرفا سابقین نیز ایشان باین نهج ارتحقیق بوده است چنانچه مشهور است بر این تحقیق کلام شیخ

دهر بها عزّ و جمل ظفر یافت سیّد و صبیانها ماند پسر بن عاشور را

شمس الدین الجیلانی النوربخشی و بیان این است که شاه اسمعیل صفوی قدس الله روحه
با شیخ ملاقات اتفاق افتاد از شیخ پرسید چرا سیاه پوشیده اید شیخ فرمود از جهة تعزیهٔ جناب
سید الشهداء شاه فرمود که تعزیهٔ حضرت سید الشهداء در محرّم است شیخ گفت مردم غلط
کرده اند و غلط فهمیده اند تعزیهٔ آنحضرت تا قیامت باقیست و نیز مخفی نماند که از جملهٔ مناسبات
مقام اشاره نمودن بقضیّهٔ عایشه است و اند حرب جمل در یک روز بلکه از ظهر تا بمغرب
نزدیک بیست هزار کس را بکشتن داد سیزده هزار از لشکر خودش یا زیاده و چهار هزار یا پنجهزار از ان
لشکر امیر المؤمنین کشته شد و در اثناء مقاتله بعضی از لشکریان گفتند با عایشه طلحه
و زبیر کشته شد مصالحه کن با امیر المؤمنین گفت هیهات کبر عمرو عن الطوق و جلّ امر عن العتاب
و نزدیک صد نفر از شیوخ و رؤسا منافقین که زمام شتر را میگرفتند یکی بعد از یکی بکشتن
رفتند و باز مردم را تحریص بجنگ و جدال میکرد و باواز بلند ندا میکرد ایها الناس علیکم
بالصبر فانما یصبر الاحرار و خودش درع پوشید و بر هودج درع پوشانید و صفایح آهن
بر هودج زده و ان روز امیر المؤمنین از منافقین بسیار بدوزخ فرستاد و همچنین دوستان
اصحاب مثل عمار بن یاسر و عمرو بن حمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و همچنین امثال
و نظایر ایشان و محمد بن حنفیه در مقام مبارزان و حملات بسیار هنرها نمود و آثار شجاعة
امیر المؤمنین بظهور رسانید و در آخر کار فرمود یا محمد نیزهٔ مرا بگیر و برو و شتر عایشه
را عقر کن و او نیزه را گرفت و اسب را تند و روانه شد و لکن ممکنش نشد که خود را بشتر برساند
زیرا که اهل قبیلهٔ بنی ضبه جماعتی بسیار بودند و اطراف شتر را احاطه نموده بودند پس محمد بن
حنفیه برگشت و نیزد امیر المؤمنین آمد و امام حسن مجتبی روحی له الفداء نیزه را از دست
ان گرفت و روانه شد و طایفهٔ بنی ضبه را منهزم نمود و شتر عایشه که مسمّی باسم عسکر بود
عقر کرد و با نیزه خون آلود برگشت و از مشاهدهٔ این حالت محمد حنفیه قدری خجالت کشید
و رنگش متغیر شد امیر المؤمنین فرمود لا تانف فانه ابن النبی و انت ابن علی یعنی ننگ و عار بر
خود راه مده که حسن مجتبی پسر رسول الله است و تو پسر من هستی البته شجاعة تو و شجاعة
جمیع شجعان عالم مثل شجاعت او نخواهد شد و چون ملعون عسکر نام که در حقیقت ان

در بیان محبت و عشق حسینی مدهوشان شراب صاف یقینی

طایفه شیاطین بود عقر شد و نزدیک شد که هودج از شتر بیفتد امیر المؤمنین فرمود محمد بن
ابی بکر برو و خود را بخواهر برسان محمد بان رسید و گفت امیر المؤمنین میفرماید تیری بان
رسیده است یا نه عایشه گفت تیری رسید ولکن ضرر نکرد و ایراد عبد الله زبیر را برای من پیدا
کن خواه کشته شده باشد و خواه مجروح باشد پس محمد او را پیدا کرده و فرمود قم یا مشوم
اهل بیته و بعد عایشه گفت ببرادر برای او از امیر المؤمنین امان بخواه محمد با امیر المؤمنین
عرض کرد کلام عایشه را آنحضرت فرمود امان دادم او را و جمیع ناس را که با عایشه بودند و
بعد از آن امیر المؤمنین نزدیک آمد و فرمود یا عایشه اهکذا اَمَرَکِ رسولُ الله اِن تفعلی پس
عایشه گفت یا ابا الحسن ظَفَرتَ فَاَحسِن وَمَلَکتَ فَاسجِح پس چون این قضیه را اجمالا شنیدید
سلوک امیر المؤمنین روحی و ارواح شیعته له الفدا با عایشه و اصحاب او فهمیدید پس حالا
سنگها بر سرها و سینها بزنید و داد و فریاد وا محمدا وا علیا را بلند کنید و بگوئید هزار
داد و فریاد از ظلم بنی امیه حزب شیطان اعدا خلفا رحمن و شرکاء قرآن پس آن کافران سنگدلان
بدن شریف امام مظلوم قرة عین الرسول و فرح صدیقه بتول را با چندین هزار از تیر و نیزه
و شمشیر سوراخ سوراخ و پاره پاره کرده بودند و هر وقتیکه آن امام مبین بعد از مقاتلات
و مجاهدات کثیره بمرکز و موقف بر میگشتند و میخواست قلیلی آرام بگیرد پس میریختند بان
مظلوم سنگها و کلوخها و تیرها و نیزها و دستهای آتش زده و باین هم اکتفا نکردند جماعتی
از آن کفار در همان حالت اسبها میدوانیدند بسوی خیمهای عترت طاهره و نسوان معصومات
و طاهرات و بنات فاطمیات و حرم الله و حرم رسول الله و مقصود کفار آن بود که در حق
آن امام مظلوم خیمها را تاخت و تاراج نمایند تا آنکه اضطراب او بیشتر باشد و قوة و طاقت
بر مقاتله و مجاهده نداشته باشد پس آن مظلوم صیحه بر آنها میزد و بسوی خیام میشتافت و
آنها را متفرق و منهزم میکرد و آن نیز فی الحقیقه موکب عظیم و شوکت بزرگ از مواکب و
شوکتهای معنویه ملکوتیه آن امام مبین بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین باب هجدهم
در بیان جمله از مجالس و مقاماتی که همه آتش دل سوز و جگر گداز است **مجلس و مقام اول**
در بیان محبت و عشق حسینی پس میگوئیم ایها مدهوشان شراب یقین و ای سرمستان باده دین

وای اهل

وای اهل الله عارفین کاملین بوی از شمیم عطر اشراقات انوار غیبیه و شارقات واردات
لوامع لاهوتیه بمشام جان نخواهد رسید تا آنکه گرد از انکار روان در نظر از عیان پدید نه
خواهد شد تا آنکه عشق حسینی مثل طالبان شطاران طریق حقیقت مطرقه بر دوش و دشنه
بر صدر زده شود جامع کمالات صوریه و معنویه و کاشف دقایق انفسیه و آفاقیه شدن برای احدی
ممکن نخواهد شد تا آنکه محبتش را صیقل الارواح و عشقش را در مشکوة قلوب مصباح دانند بلی
همچنین است شعر عشق آمد و دل از دست ما برد تدبیر عقل مبتلا برد ایجانم ای عزیزم
با بیت الهادی تا به محبتش برشته و در روز از خمیره وجودت بعشقش سرشته و در مقام
تعزیه داری و نوحه گری مستلزمات نفسانیه و مشتهیات را ترک کنی تا آنکه باقصی مراتب ایمان و
اعلی مدارج ایقان مشرف شوی و همواره در آتش عشق سوزان و از دو دیده چون ابر بهاران
گریان شوی تا مصداق این بیان بود عجبت لمن ان الهوی جمرها توهج من ماء المدامع و
اضطرم بلی در باطن سر مستی مستی عشق حسینی متحقق میشود مصداق قول رسول الله ان لله تعالی
شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا
و در سنین سابقه در شب عاشورا در حالت تأمل و تفکر در مقام حالات و واردات برای این
احقر خدام جناب سید الشهداء رو میداد که از حقیقت مسئلت مینمایم که همواره امثال این حالات
مرزوق فرمود و زوجه صالحه مرحومه من میگفت این چه حالات است بر تو رو میدهد که در
وقت طعام خوردن سرشک چشمت با طعام ممزوج شد میگفتم ای صالحه با نمک افزا چه
روز است و این دو بیت عربی بسیار مناسب است در مقام وقائلة ما بال دمعک اسودا و
قد کان محمرا وانت نحیل فقلت لها ان الدموع نضبت وهذا سواد العین فهو یسیل
و باز میگفتم ای زوجه مؤمنه من نظم بابا دروی و نفس انشتن خوش است هرکس که لاف
مهر زند این چنین خوش است عشقیکه دفتر رفته جنون او و رحچه سود دیوانه گشتن
از آنکه اولین خوش است والله العظیم در ازمنه سابقه در وقت نوشتن مطالب این مقام بدین اصل
یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات واردات و حالات غریبه رو میداد سر مستی
از باده لوعه و حزن نه همچنین مستولی میشد که قدرت و طاقت نداشتم باشم و اکثر اوقات قلم

از دستم میافتاد و ممکنم نمیشد اصلا چیزی نوشتن و مبهوت و متحیر و مضطرب شده بلکه قوتی
از قوای روحم در خودم احساس نمیکردم و مضمون این بیت ذکر دل محزون و مضطرب و
متحیر بودم شعر ستمکشان محبت دل از فغان بستند گره ز جبهه گشادند بر زبان بستند
و گاه گاهیکه قلم بر داشتم چیزی مینوشتم میدیدم از مطالب این مقام نیست بلکه جمله از مربوطات
و غیر مربوطات و مناسبات و غیر مناسبات نوشته ام اگر صدق این دعوی را میخواهید مشاهده
نمائید رجوع کنید بکتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات تا آنکه معلوم شود که در آن وقت
چه حالتی داشتم و گاه قوه واهمه مستولی میشد و گمان میکردم که اگر مطالب این مقام را بنویسم
انگشتانم با قلم خواهد سوخت **مجلس و مقام دوّیم** در بیان حکایتی که فودی افندی اسلامبولی
که قایم مقام و حاکم کربلای معلی بود و برای من نقل کرده بود و بیان اجمالی آن اینست که
فودی افندی چند سال قبل از این نقل کرد که ملا محمد افندی اسلامبولی عالم و فاضل
کامل بوده است که نزدیک صد سال قبل از این در اسلامبول بوده است و کتابی بزرگ در
مصائب سید الشهداء تصنیف کرده است یعنی اخبار و آثار و اخبار را بنظم آورده است بطریقه
زبان ترکی اسلامبولی و همچنین مراثی بهمان نظم و باز نقل کرد که طوایف و شیوخ اینزمانه
از پدران و اسلاف خود شان بنهج استفاضه روایت میکنند که جمعی از متعصبان علماء اهل سنت
با ان بحثها و اعتراضات نمودند و کاغذها نوشتند با این مضمون با ملا محمد افندی بسبب بودن
در کوچه ماهی فروشان دماغت بو بوی ماهیها گندیده مختل و مختل و معیوب شده است
این چه دستگاهست که چیده شده ایم همواره در گریه و زاری و بر سر و سینه زدن و فریاد
نمودن هستی برای شهادت حسین بن علی ع و برای مصائب او و کتابی در مصائب او نظم میکنی
معلوم میشود که عقلت مختل شده پس آن عالم صاحب بصیرت بجواب آن متعصبان کاغذ نوشته بود
از جعفر با این نهج فرستاد و بلی صد و بلی بر شما و بر مادران شما باد حالا برای من قطع و یقین
حاصل شد که شما اولاد پدران خود تان نیستید باکسیکه از اهل سنت شد لازمش نیست که
بر قره عین رسول الله ص و بیچارگان گریه و زاری و ماتم داری نماید یا بر گریه کنندگان
و ماتم داران در کتب نویسان در مصائب و مراثی طعنه زنند و تفریح و توبیخ نمایند

وبار

و باز قوربی افندی نقل میکرد که انعام صاحب بصیره در اکثر اوقات تصنیف انکتاب میگفته
است من میترسم که از شعله التهاب نیران دلم و از شعلهای نفسم انگشتانم با قلم یکدفعه بسوزد
و نقل میکرد از اسلاف و پدران خودش که باینطور اتفاق افتاد و نیز نقل کرده که بعد از تمام
انکتاب انعام صاحب بصیرت بمدینه طیبه مشرف شد و انکتاب را بر سر قبر رسول الله گذاشت
و بسیار گریه و زاری کرد و مسئلت نمود از حقتعالی و از روح انور سید المرسلین هر چیز یکه
دران مطابق واقع نباشد یعنی اصل نداشته باشد قلم محو از غیب بران کشیده شود و بعد از
چند شبانه روز کتاب را از سر قبر انور اطهر برداشتند دیدند چند موضع قلم محو کشیده شده
است و نیز قوربی افندی نقل میکرد که اهل محله انعام صاحب بصیره از زمان حیوة ان تا این
زمان روز عاشورا در مسجد انمحله جمع میشوند و از مطالب کتاب ان خوانده میشود و صیحه و
ضجه و گریه و زاری مردم در مسجد بلند میشود این حاصل حکایتی است که قوربی افندی ذکر
کرد با وجود انکه در مذهب خودش یعنی در مذهب اهل سنت تعصب تمام دارد و لکن مضایقه
ننمود از نقل کردن انچیز یکه قطع بوقوع ان داشت سبحان الله جمعی از حمقا و جهلاء این زمان
خودشانرا از زمره محبان و شیعیان میشمارند و در مقام شنیدن امثال این حکایات
بر جبین گره زده با وجه عبوس رو بر میگردانند نمیدانم منکر قدرت تامه کامله حقتعالی
هستند یا منکر قدر و منزله جناب سید الشهداء در نزد حقتعالی هستند و غرض این احقر
خدام جناب سید الشهداء براینستکه وقت سوختن انگشت و قلم انعام صاحب بصیره وقت
نوشتن کیفیت همین مقام بوده است یعنی مقام بیان کیفیت افتادن ان امام مظلوم از پشت
ذوالجناح بزمین کربلا و اصلا از بیان کیفیت اینمقام بحق ان امام مظلوم قدرت و
طاقتم بریده میشود از بیان اینمقام و مدت چهار و پنج روز است در همین مقام معطل
مانده ام گاه ناخوش میشوم و مکرر شده است قلم را برداشته ام از دستم افتاده است و
ناعلاج مانده ام و حالا توفیق میخواهم از حقتعالی که قدرت و طاقت بر نوشتن بدهد

مجلس نهم مقام سیم در بیان افتادن انخلیفة الله بحق از پشت ذوالجناح و بیان آن

چیز یکه بعد از ان واقع شد پس میگوئیم که اخبار و روایات و اقوال اصحاب بکتب مقاتل

هرچند در این مقام در غایت اختلاف است ولکن آنچه قدر مشترک همه آنهاست و آنچه از ملاحظه مجموع
استفاده کرده ام آن را بسلک تحریر خواهم آورد پس میگویم شمر کافر و زندیق در هنگام
آخر مقاتلات و مجاهدات آن امام مبین بآنک بر ابن سعد کافر لعین زد و گفت ای امیر نزدیک
است که این مرد جمیع لشکر را فنا کند و باخر برساند آن کافر گفت چاره و حیله چه چیز است شمر لعین
گفت امر کن که جمیع افراد و آحاد از سواره و پیاده که در معسکر است خواه از اهل حرب و جنگ
باشند و خواه سایر سواد از اهل بازار و اهل صنایع و کسبه بیکمرتبه بحرکت بیایند
و سه قسم باشند یک قسم که از اهل جنگ و محاربه هستند شمشیر و نیزه زنند و قسم دیگر آن
آنها تیرباران کنند و قسم سیم که از اهل بازار و کسبه و اصحاب صنایع هستند فلاخن اندازی
و سنگ و کلوخ اندازی و دستهائی نیزه اندازی نمایند بلکه اینمرد را از پشت اسبش بزیر
کربلا بیندازیم ابن سعد کافر باین نهج امر کرد و آن زنازاده و کفار بهمین منوال مشغول مقاتله
شدند پس آنحجت کبری و ولی مطلق حق تعالی با آنحالتیکه داشت چنانچه سابقا ذکر شد مشغول
مقاتله همه اشقیا شد جماعتی عظیم را بدوزخ و باقی را منهزم و متفرق ساخت ناگاه آن
مظلوم خواست بقدر دقیقه آرام گیرد سنگ بزرگی بر جبهه مبارکش افتاد و جبهه مبارکش
منشق شد و خون جاری شد و خواست خون طیب و طاهر را از روی مبارکش بیک طرف پیراهنش
مسح کند ناگاه تیری پیدا شد و تیز و مسموم و سه شعبه را بر صدر مبارکش یا قلب شریفش
افتاد و فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله ص و سر بسوی آسمان نموده عرض کرد خدایا
تو میدانی این قوم میخواهند بکشند مردی را که در روی زمین غیر از او پسر پیغمبری نیست پس آن تیر را
از طرف پشت مبارکش بیرون آورد و خون جاری شد مثل ناودان و دست مبارکش را بر سر زخم
میگذاشت و پر از خون میکرد و بسوی آسمان می انداخت و قطرهٔ از آن برنگشت و سرخی آسمان
از آن هنگام پیدا شده است و مرتبه دیگر دستش از خون پر کرد و سر و ریش مبارکش خضاب
نمود و فرمود ملاقات میکنم جدم رسول الله ص را باین حالتیکه مخضوب بخون خودم هستم
و عرض میکنم آنچه بمن رسیده است و در این هنگام ضعف شدید بر بدن شریفش غلبه نمود
و از مقاتله دست کشیده خواست دقیقهٔ آرام بگیرد ناگاه نامردی کافر مالک بن النسر رسید

با آن مظلوم اول شتم داد و بعد از آن شمشیر خود را بر سر آن مظلوم زد و در آنحال آنچیزی در سر
مبارکش بود غیر از برنس پس برنس پر از خون شد و فرمود آن ظالم نامرد بخوری و بیاشامی
با این دست و خدا تعالی ترا محشور کند با کافرین ظالمین و برنس را انداخت و قلنسوه پوشید
و عمامه را بر سر خود از بستن و بسبب ضعف بر آن امام مبین غالب شده بود و در بعض اخبار مذکور
است که برنس پر خون شده بود او را بر زمین کربلا انداخت و بسوی خیمه ها اسب راند و خرقه خون
او را از اهل حرم گرفت و زخم سر شریف را بست و بالای آن قلنسوه پوشید و عمامه را بر روی آن
پیچید پس ندا فرمود در آنحالت یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام
پس زینب صدیقه مظلومه دویده عرض کرد یقین مرا یتیم کرده و تن بکشتن داده فرمود
چه طور یقین مرا یتیم نکنم و تن بکشتن ندهم و حال آنکه معین و ناصر ندارم زینب مظلومه
گریه کرد گفت ای برادر ما را برگردان بر حرم جد ما رسول الله صلعم آن مظلوم فرمود هیهات اگر ممکنم
میشد شما را در این مهلکه نمی انداختم پس زینب مظلومه صیحه زد و فریاد کرد و سرشک چشم مثل
باران ریخت و رختش پاره پاره کرده و مویهای سر مبارکش را پریشان نموده و لطمه بر روی خود
زده میگفت وا وحدتاه وا قلة ناصراه وا سوء منقلباه وا شوم صباحاه پس آن مظلوم فرمود
ای دختر مصطفی و مرتضی صبر کن و فکری شما بسیار خواهد شد پس برخواست از خیمه بیرون
آید زینب مظلومه بدامن آن امام مبین چسبید و عرض کرد مهلا یا اخی صبر کن تا آنکه تو تشنه
از تو برادرم از نظر کردن بجمال انور و اشرف و وداع کنم تو را وداعیکه بعد از آن ملاقات
نخواهد شد پس آن مظلومه می افتاد بدست و پای آن مظلوم و میبوسید دست و پای مبارکش را
و در این هنگام احاطه نمودند آن مظلوم را سایر نسوان طاهرات مطهرات مظلومات و اطفال
و بنات فاطمیات از چهار طرف و گریه و زاری مینمودند و صیحه و فریاد میزدند و بدست و
پای آن مظلوم افتاده میبوسیدند و چون آنحضرت بیرون شد از خیمه ها عبدالله بن حسن
مجتبی میدوید و آن در آن زمان غلام بود و بحد مراهق نرسیده بود حضرت زینب مظلومه
خود را بآن رسانید و او را گرفت و خواست که دارد آن امتناع شدید نمود و صیحه
زد و گفت از عم بزرگوارم جدا نخواهم شد و مفارقت نخواهم کرد پس خلاص شده از

دست یزید مظلوم آمد در حینیکه امام مظلوم ایستاده بود پس کافر زندیق بحر بن کعب یا حرملة بن
کاهل لعین شمشیر را پائین آورده بود میخواست امام مظلوم را بزند پس آن طفل معصوم
مظلوم بانگ زد بر آنکافر و فرمود وای بر تو ای ولد الزنا میخواهی عم مرا بکشی پس آن تازه
گل بوستان مصطفی و مرتضی دستش پیش شمشیر گرفت تا آنکه شمشیر بر امام مظلوم نرسد
پس دست مبارک او را برید و بپوست آویزان شد و ندا کرد یا عماه وا آن
امام مظلوم او را بآغوش گرفت و بسینه مبارکش ضم نمود و فرمود یا بن اخی اصبر علی ما نزل
بک واحتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک الصالحین پس در همان حال حرملة بن کاهل
تیری زان ملعون بن اللعین بکینه انداخت آن طفل مظلوم را در آغوش امام مظلوم ذبح
کرده شهید نمود سبحان الله وا ویلاه وا مصیبتا در همین حالت شمر کافر ملعون حمله بر خیمه
امام مظلوم نمود و رمحش زد بخیمه و فریاد زد باصحابش که آتش بیاورید تا آنکه
بسوزانم هر کسیکه در این خیمه است پنجه کبری و ولی مطلق حق تعالی فرمود یا بن ذی الجوشن آتش
میخواهی تا آنکه اهل و عیال مرا بسوزانی خدا تعالی ترا بسوزاند باتش در دنیا و در آخرت پس شبث
ربعی آمده ملامت و مذمت کرد شمر کافر و زندیق را پس شمر از سوزانیدن خیمها دست
بر کشید لعنة الله نعم مخفی نماند که شهادت عبدالله بن الحسن در هنگامی بود که امام مظلوم
سوار ذوالجناح بود و از پشت ذوالجناح بزمین کربلا نیفتاده بود چنانچه ذکر کردم و
غیر اینکه ذکر کردم چنانکه مرثیه خوانان ذکر میکنند که شهادت عبدالله بن حسن بعد از
افتادن آن امام مبین از پشت ذوالجناح بزمین کربلا بود اصل و مستند ندارد و چون
آن امام مظلوم بمرکز میدان آمد که با نحالت غلبه ضعف و بیقوتی در بدن شریفش باز مشغول
مقاتله و مجاهده نشود باز آنکفار و زنادقه عادت سابقه خودشان را پیش گرفتند و ریختند
از چهار طرف سنگها و کلوخها و دستهای آتش زده و اینها میزدند شمشیرها و نیزه‌ها و
تیرها بر بدن شریفش ناگاه صالح بن وهب ملعون فرصت یافته نیزه اش را به پهلوی آن امام
مظلوم زد و مقارن بود ابن خولی بن یزید تیری انداخت و بر لبه سینه اش افتاد و
ایضا تیر ابو قدامه عامری بر همان موضع افتاد و حصین بن نمیر لعین تیرش بر دهن مبارک

امام مظلوم افتاد و سنان بن انس لعنه الله نعم نیزه اش را بر صدر مبارک امام مظلوم زد و بهمان موضع
مبارک زرعة بن شریک لعنه الله نعم ضربت شمشیر زد هایهای واویلاه وامصیبتاه ای برادران
اهل ایمان و ای محبان اهل اخلاص و ای عارفان این همه غمها مست که از نوشتنش ابا و امتناع داشتم نیز نمیدانم
چرا قلم و انگشتانم نمیسوزد و چرا دلم خون نشده از چشمم نمیآید و چرا در این وقت آسمانها قطعه
قطعه نشد و زمین منخسف نگردید بلکه جمیع عوالم و نشئات امکان منهدم و منعدم نشدند
پس اگر طاقت شنیدن و قوه و صبر بر تصور این مقام و حالات این مقام دارید ذکر میکنم و میگویم
که این امور که الان ذکر شد یعنی طعنات نیزهها و ضربات شمشیرها و زخمهای تیرها مجموع من
حیث المجموع سبب شد بر اینکه آن حجه کبری و ولی مطلق حق تعالی از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا افتاد
بنهج سجده تعفیری بر خاک ذلتش در حالتیکه میفرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله ص
و اینجا الحال زینب صدیقه میدید از در خیمه بیرون آمد و ندا کرد وا اخاه وا سیداه وا اهل
بیتاه لَیتَ السَّماءَ انطَبَقَت عَلَی الاَرضِ وَ لَیتَ الجِبالَ تَدَکدَکَت عَلَی السَّماء پس آن امام مبین مظلوم
از سجده تعفیری بپا برخواست و شمر ولد الزنا بر قومش بانگ زد و گفت چرا منتظر هستید
و چرا این مرد را حمله نمیکنید پس بر آن مظلوم روحی له الفدا از چهار طرف حمله کردند و زرعة بن
شریک لعنه الله نعم ضربتی بر کتف چپ امام مظلوم زد پس آن حجه کبری و ولی مطلق حق تعالی یک ضربه
بر زرعه کافر زد و او را بدوزخ فرستاد و یک کافر دیگر یک ضربه بر دوش مبارکش زد پس آن
مظلوم روحی له الفدا بر روی افتاد و ضعف شدید بر آن غلبه کرد پس گاه برمیخواست و
گاه میافتاد پس در این هنگام سنان بن انس لعنه الله نعم نیزه اش را زد و داخل کرد بر گودال
حلق مبارکش و بعد نیزه را بیرون آورد و بر مفاصل سینه مبارکش زد و بعد یک تیر انداخت
آن تیر بنحر مبارکش افتاد و در این هنگام قائم بود افتاد بر زمین و بعد بزانو نشست و تیر را از نحر
مبارکش کشید و انداخت و دو دستش را پر میکرد از خون نحر شریفش و سر مبارکش و ریش
مبارکش را مخضوب مینمود از خون طاهر و طیبش و میفرمود همچنین ملاقات میکنم بحق تعالی و
بحضرت درگاه جلال و عزتش و عرض میکنم که حقوق مرا غصب نمودند و اخوان مرا باینحال شهید کردند
پس عرق مبارک افتاد و غشیه بر آن مظلوم عارض شد و وقتیکه از غشیه افاقه نمود و

خواست برخیزد و با آن قوم کفار باز مقاتله و مجاهده نماید قادر نشد که برخیزد پس شروع
کرد بگریه کردن و گریه بلند کرد و ندا کرد واجداه وامحمداه وا ابا القاسماه وا ابتاه واعلیاه
واجعفراه واحمزتاه واعقیلاه واعباساه واغربتاه واعطشاناه واقلة ناصراه مظلوم کشته
میشوم و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و تشنه لب مذبوح میشوم و حال آنکه پدرم علی مرتضی است
و خیمهای مرا باخت و تاراج میکنند و اهل و عیال مرا اسیر و ذلیل مینمایند و حال آنکه مادرم
فاطمهٔ زهرا است پس باز غشیه بر آن مظلوم عارض شد پس مغشی علیه و بیحس و بیحرکت افتاد
بر روی مبارکش مدت سه ساعت از روز و قوم کفار در حیرت و اضطراب بودند در نزدیک
شدن بآن و کشتن او و از غشیه با فاقه آمد پس قصد کرد او را در آنحال مرد کافر از قبیله
کنده و شمشیر را زد بر مفرق سر مبارک آن امام مبین و سر مبارک روحی له الفدا شکافته
شد و خون جاری شد بر محاسن شریفش و خود دور انداخت و آن کافر از اهل کنده خود را گرفت
و امام مظلوم فرمود نخوری و نیاشامی با این دستت و خدا ترا محشور کند با قوم کافرین
ظالمین و آنچه ظن این احقر خدام جناب سید الشهدا بر آنست این است که دو مرتبه غشیه بر آن
مظلوم عارض شد و مدت هر یکی سه ساعت بود پس زمان دو غشیه شش ساعت میشود
و این هم مستند و مؤید آن میشود که روز عاشورا مثل سایر ایام نبود بلکه یک ملیل از ادله
آن میشود که وقوف آفتاب در فوق الارض هفتاد و دو ساعت بود چنانچه در بیان مطالب
سابقه گذشت و اما سر آنکه چرا آن قوم کفار در مدت غشیه آن مظلوم نزدیک نیامدند با وجود
اینکه اصرار عظیمی داشتند در تعجیل شهادت آن مظلوم پس بیان سر این بنهج تفصیل ذکر خواهد
شد انشاء الله تعالی در مقام ذکر اسرار جمله از امور مخفی نماند میخواهم در اینجا یک حدیث از
مناقب امیر المؤمنین ذکر کنیم از جهت مناسبت با این مقام و آن خبر را صاحب مفتاح النجاة که از
فضلاء محدثین اهل سنت است روایت کرده است از امیر المؤمنین فرمود که رسول الله صلعم بمن
فرمود بنشین و میخواست به پشت بام بیت الله تعالی صعود نماید و اصنام و اوثان را بیندازد
و بشکند پس من نشستم و بر دوشم صعود فرمود پس برخواستم چون بعضی ضعف در من دید ملاحظه کرد
از دوشم نزول فرمود و نشست و فرمود یا علی تو صعود کن بر دوش من پس من صعود

نمودم بر دوش مبارکش و برخاست در حالتیکه من در دوش شریفش بودم و برای من منکشف
شد که اگر بخواهم قدرت برسیدن بافق آسمان دارم پس صعود نمودم بپشت بام بیت الله تعالی و هر حجر
از اصنام و اوثان بود میانداختم از پشت بام بزمین پس همه منکسر و پاره پاره و مثل چینیه شیشه‌ها
میشکستند و چنانکه بزمین بزنند و چنانکه خواستم از پشت بام نازل شوم خود را از طرف میزاب
بزمین انداختم و خندید پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله از سبب خندیدن پرسید عرض کردم از پشت بام بیت
الله تعالی خود را بزمین انداختم ضرری و المی و دردی بمن نرسید رسول الله صلعم فرمود چه طور
بتو درد و الم میرسید و حال آنکه بلند کرد ترا بپشت بام بیت الله تعالی محمد مصطفی و نازل کرد
ترا بزمین جبرئیل امین آه آه و اویلاه و امصیبتا ای برادران از اهل ایمان و ای اصحاب حزن
و ایقان اگر هزار سال عمر کنیم و در هر روز بر سر و سینه بزنیم و سرشک مثل باران جاری
نکنیم انصاف نکرده‌ایم و وفا در حق جناب سید الشهدا بجا نیاورده‌ایم صعود و نزول
امیر المؤمنین شنیدید و یا تفکر و تأمل نمودید در صعود و نزول قرة عین المصطفی
و المرتضی و الزهراء بپشت ذو الجناح و نزولش بزمین اما در صعودش بر پشت ذو الجناح
معین و یاری کننده نسوان طاهرات مطهرات معصومات مظلومات بودند یکی رکاب گرفت
و دیگری زمام ذو الجناح چسبید و دیگری از ساعدش گرفته سوار ذو الجناح کردند
و اما نزولش از پشت ذو الجناح بر زمین کربلا بیانش و فی الجمله شنیدید یا نه‌ها آه آه
بلی و الله خاک و ریگ کربلا ببین و بسیارش جمع میکرد اگر یکی بر طرف راست میگرفت قطعات
نیزه‌ها و تیرها که در بدن شریفش داشت فرو میرفتند و از افواه زخمها مثل چشمه‌ها بخون
جاری میشدند و همچنین اگر بر طرف چپ تکیه میفرمود گاه خاک و ریگ را پیش رو جمع میکرد
و سر مبارکش را بان نمیگذاشت تا توقف زخمها ضربات سیوف و طعنات رماح و سوراخهای
سهام که از فرق سر شریف تا بناخن مبارکش داشت بلکه یک موضع چندین جراحت ضربات سیوف
و طعنات رماح و سهام خورده بود و در زدن الحاصل یا از ضعف طاقت و توانائی میشد
رو و سر مبارک را بالای خاک و ریگ بر میداشت میخواهم ذکر کنم چیزی را که گویا او را
محبان و شیعیان کم شنیده باشند یا اصلا نشنیده باشند و آن اینست تو تفکر کن

حجت کبری و ولی مطلق حق شمر بخاک و خون غلطیده و بحال افتاده بود با حالت غشیه
اثر بود با حالت فاقه چنانچه در نظر ظاهر است ابن سعد لعین ولد الزنا امر کرد که جمیع عساکر
و جنود بر بدنش اسب تازند و بدنش را خورد و خورد نمایند های های آه آه واویلاه
وامصیبتاه وامصطفاه وامرتضاه وافاطمتاه واحسنتاه پس آن قوم کفار همچنین کردند یعنی
در حالت حیوة و زندگی آن امام مظلوم جمیع عساکر و جنود اسبها را در بدنش جولان در
آوردند و میتاختند از آن سمت باین سمت و از این سمت بآن سمت یا رسول الله و یا امیر المؤمنین
و یا فاطمة الزهراء و یا ابا محمد الحسن صلوات الله علیکم و روحی لکم الفداء بیائید ثم کرا یا بدیدن
یا ببینید بآن حالت آن مظلوم طاقت و توانائی داشتید یا نه و این قضیه یعنی اسب تاختن قوم کفار
بر بدن شریفش در حالت حیوة و زندگیش در آنجا لشکر بوی افتاده بود امر هست یقینی و قطعی
زیرا که امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه در زیارت آن مظلوم بیان میکنند پس
لازمست که چند فقره از آن زیارت فاقه را ذکر کنیم پس خطاب بآن مظلوم کرده میگوید فلما
رأوك ثابت الجاش غير خائف ولا خاش نصبوا لك غوائل مكرهم وقاتلوك بكيدهم وشرهم
وأمر اللعين جنوده فمنعوك الماء ووروده وناجزوك القتال وعاجلوك النزال
ورشقوك بالسهام والنبال وبسطوا إليك أكف الاصطلام ولم يرعوا لك ذماما ولا راقبوا
فيك آثاما في قتلهم أولياءك ونهبهم رحالك وأنت مقدم في الهبوات ومحتمل للأذيات
قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات فأحدقوا بك من كل الجهات وأثخنوك بالجراح وحالوا
بينك وبين الرواح ولم يبق لك ناصر وأنت محتسب صابر تذب عن نسوتك وأولادك حتى نكسوك
عن جوادك فهويت إلى الأرض جريحا تطؤك الخيول بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها
قد رشح للموت جبينك واختلف بالانقباض والانبساط شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا
إلى رحلك وبيتك وقد شغلت بنفسك عن ولدك وأهاليك وأسرع فرسك شاردا
إلى خيامك قاصدا محمحما باكيا فلما رأين النساء جوادك مخزيا ونظرن سرجك عليه ملويا
برزن من الخدور ناشرات الشعور على الخدود لاطمات الوجوه سافرات وبالعويل
داعيات وبعد العز مذللات وإلى مصرعك مبادرات والشمر جالس على صدرك وواضع

سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده قد سکنت حواسک وخفیت انفاسک
ورفع علی القناة راسک وسبی اهلک کالعبید مخفی نماند که ازین فقرات شریفه بسیار مطالب
استفاده میشود مثل اینکه انحضرت با آن کثرت وجمعیتیکه داشتند عاجز ماندند از مقاومت آن
مظلوم در مقاتلات ومجاهدات باوجود اینکه زخمها وجراحتها در بدن شریفش بیشتر از
حد واحصا بود پس نصب کردند غوائل مکر وحیله را باین معنی که جمیع افراد واحادیکه در
معسکر بودند یکمرتبه بحرکت آمده هجوم بیاورند از چهار طرف بزنند بر آنمظلوم سنگها و
کلوخها وتیرها واطنابی آتش زده تا فرصت بیابند اصحاب سیوف ورماح از کشتن آنمظلوم
چنانچه اینمطلب در سایر روایات نیز وارد شده است وما بیان نمودیم اینمطلب را تفصیلا و
جملهٔ مطالب این فقرات آنست که ما نیز او را مفصلا بیان نکردیم وان اذن دادن حقتعالی است ملائکه
وجمیع ارواحیکه در نشاءٔ برزخیه هستند بنظاره وتماشای مقاتلات ومجاهدات وصبر و
اصطبار حجهٔ کبری وولی مطلق حقتعالی پس تعجب نمودند ملائکه وارواح انبیا از مقاتلات و
مجاهدات وصبر واصطبار آن امام مبین وباز از جملهٔ مطالب این فقرات قضیهٔ اسبها بجولان
آوردن جمیع سوارها از چهار طرف وتاختن اسبها در حالت زندگی وجثهٔ آنمظلوم بر بدن
شریفش در حالتیکه بر روی زمین افتاده بود در غایت ضعف از کثرت زخمها وجراحتها وریخته شدن
خون وجریان از مواضعیکه بحد واحصا نمیآمد وهمچنین از شدت عطش وجمله باقیه از
فقرات شریفه شرح وبیان میکنیم انشاء الله تعالی مخفی نماند بر شیعیان ومحبان که اینمطلبیکه حالا
مینویسیم آتش میزند بر اعضاء رئیسه مثل قلب وجگر ودماغ وبر غیر اعضاء رئیسه واویلا
وامصیبتاه های های آه آه ایکاش قلم وانگشتانم میسوخت مثل سوختن قلم وانگشتان
النعال لوصاحب عصر بیا سلامبولی پس آن امام مظلوم از غشیه ثانیه بافاقه آمد ابن سعد
ولد الزنا بانگ زد بر رؤسا آن قوم کفار که شتاب وتعجیل نمایید در شهادت حجهٔ کبری وولی مطلق
حقتعالی پس مضمون جمله از روایات اینست که چهل نفر نامرد کافر ولد الزنا با شمشیرها وخنجرهای
برهنه میدویدند برای شهادت آن امام مبین پس بلند میشدند با پاهای چکمه دار بر عرش
اعظم انور واقدس واطهر اطیب حقیقی یعنی بر صدر شریفیکه مخزن علوم ربانیه وحکمتهای

حقانیه و موضع سجود و توضیع و فرمان فرمائی بر اهل عالم شهود و ملائکه و بر اهل ملکوت
بود پس هر کافری که از این چهل نفر با شمشیرها یا خنجرهای برهنه پای چکمه دار بصدد شریف
بلند میشد و میخواست که آن امام مبین را بشهادت برسانند هشت و اضطراب و رعده و
رعشه بر اندامش می افتاد و خوف و نزول عذاب و هلاکت بر سبیل تعجیل بر قلبش غالب و
مستولی میشد از انصراف شریف بعد و جعله الفدا بطور شتاب و تعجیل نازل میشد و شمشیر یا
خنجر را از دستش می انداخت و منکر بخت و بهمین کیفیت و بودن امام مظلوم در بتوقف بر وجه
حالت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه اشاره فرمودند وان ایدی تغلول الطغاة
تبواتونها قد رشح للموت جبینک واختلف بالانقباض والانبساط شمالک و یمینک یعنی کفار
طاغیان و اشرار بر صدر مبارکت پا میگذاشتند و بلند میشدند و حال آنکه امام مظلوم
بود در حالت احتضار بود و جبین مبارکت در شحات عرق فرو رفته بود و دستهای مبارکت مختلفه
در حرکت بود یکی در انقباض و یکی در انبساط تدیر طرفا خفیا الی رحلک و بیتک یعنی
چشمهای مبارک را بر میگردانیدی بسوی خیمه ها و اهل بیت و عیالات و بنظر خفی با نهان نگاه میکردی
وقد شغلت بنفسک عن ولدک واهالیک یعنی این نگاه کردن تو بسوی خیمه ها بنظر خفی و ضعیف دو وجه
داشت یکی آنکه قدرت بر نظر تمام بر نداشتی و دویم اینکه مشغول بودی بنفس خود و بجان دادن
و از این جهت اعراض نموده بودی از نظر کردن بسوی خیمه ها و اهل و عیالات پس از جمله آن چهل
نفر کافر از طاغیان که پاهای چکمه دار بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر انور و سینه اطیب و اطهر
آنجناب مظلومان گذاشتند یکی شبث بن ربعی ملعون بود بدستش شمشیر مجرد و برگرفته
بر صدر انور پا گذاشت و بلند شد و خواست آن امام مظلوم را شهید کند آن امام بطرف خفی
و نظر ضعیف بان نظر کرد آن ملعون از صدر انور و سینه اطهر نازل شد و شمشیر را از دستش
انداخت و شروع بگریستن کرد و گفت یا بن سعد ویل بر تو باد میخواهی خود تنها و با شتاب
کشتن این مظلوم و من خونش را بریزم و مؤاخذ باشم در نزد خصمم و خونش را خصم از من مطالبه
نماید معاذ الله تعالی یا حسین من بجد تو علیه السلام ملاقات با خون تو بکنم و از جمله آن چهل نفر یکی سنان بن
انس النخعی لعنه بود و آن لعین کوسج و کوتاه و ابرص بود با آنکه زد بر شبث بن ربعی و گفت مادر ره

تعزیت بنشینند و قومت تو را معدوم ببینند چرا بر کشتنی او را شهید نکردی شیث لعین گفت خاتم
شهید بکنم امام مظلوم چشمهای خود را گشود و نظر بروی من کرد پس چشمهای مبارکش مثل چشمهای
مبارک رسول الله ص بود حیا کردم که شبیه رسول الله بکشم پس سنان کافر گفت بده شمشیر را
بمن من بکشتن او سزاوارترم پس شمشیر را از آن بگرفت و بر صدر انور اقدس بلند شد پس آن
امام مبین بسنان نظر کرد پس سنان کافر بسیار مضطرب شده رعده و رعشه بر اندام نحسش افتاد
و از غلبه خوف و فزع بر آن کافر شمشیر از دستش افتاد و از صدر انور اشرف نازل شده رو بگریز
گذاشت پس شمر ولد الزنا ملعون مابون بسنان رسید گفت مادرت در ماتمت بنشیند چرا از
کشتن او بر گشتی سنان ملعون گفت ای شمر ولد الزنا ملعون مابون ویل بر تو باد الشمر امام مظلوم
چشم گشود و بر روی هم نظر کرد بخاطرم افتاد شجاعت پدرش پس طاقتم بریده شد از کشتن آن
پس شمر ولد الزنا گفت بدرستیکه تو جبان در حرب هستی بده شمشیر را بمن والله از من سزاوار
تر کسی بخون این نیست والله میکشم او را خواه شبیه محمد المصطفی باشد و خواه شبیه علی المرتضی
باشد های های آه آه جگرم بسوزد دل آب شود چه طور طاقت بر شنیدن یا نوشتن یا در تفکر
این مقام کسی را هست نشود و اویلاه و امصیبتاه پس آن کافر و زندیق ملعون مابون شمشیر را
از دست سنان گرفت و پا گذاشت بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر انور و سینه اقدس اطهر
که مخزن علوم ربانیه و فیوض اسرار حقانیه لاهوتیه است پس مخفی نماند که ابو مخنف و ابن
هنگام اول دفعه آمدن ذو الجناح بود بسوی خیمهها و اهل حرم رسول الله ص برای اعلام
و اخبار اهل بیت اطهار چنانچه امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه بر آن اشاره کرد
در بعض فقرات مذکوره و فرمود و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا یعنی ایجد بزرگوار
فراموش نمیکنم الحال که اسبت ذو الجناح از مرکز میدان و مصرع شریفت بسوی خیمهها دوید
برای اخبار و اعلام اهل و عیالت و حرم رسول الله در حالتیکه صیحه میزد و با جوش و خروش
حمحمه مینمود و با زاری و افغان گریه میکرد فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک
علیه ملویا پس نسوان طاهرات معصومات مظلومات و بنات فاطمیات اسب را بر بدترین
حالات دیدند و نظر کردند لجام بریده و سرج را از پشت آمده بزیر شکم اسب برگشته

الخدود و ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات والوجوه سافرات پس از خیمها و خدرها
بیرون آمدند در حالتیکه مویها سرها را پریشان کرده بودند بر وجوه مبارکه و بر سرها
میزدند و رویها را مجروح میشدند بالعویل داعیات و بعد العز مذللات و صیحه و ناله و
زاری و افغان میکردند و چه طور همچنین نمیکنند که این نسوان طاهرات و بنات فاطمیات
عزیزات الخمسة النجبا و مخدومات اهل ارض و سما بودند و اینحالت ذلت و خواری برایشان
رو داده بود و الی مصرع علی مبادرات والشمر جالس علی صدرک و امنع سیفه علی نحرک
قابض علی شیبتک ذابح لک بمهنده قد سکنت حواسک و خفیت انفاسک یعنی اهل حرم
رسول الله و نسوان طاهرات معصومات مظلومات و بنات فاطمیات باهمگی دویدند بر کرد
میدان نزد مصرع عش پس رسیدند بانجا در حالتیکه شمر کافر لعین نشسته بود در عرش اعظم
الهی و مخزن علوم و اسرار و حکم ربانیه یعنی در صدر مبارک و سینه شریفه و شمشیر شریر
بیکدستش گرفته و گذاشته بود بر نحر اشرف اقدس او و بدست دیگرش گرفته بود محاسن
مبارکرا و آنکافر لعین میخواست شروع در بریدن سر او را اقدس کند و ابو متند در حالتی
بود که حواست از حرکت افتاده و ساکن شده و نفس کشیدن نسبیار خفی و ضعیف بود ها ها
های آه و آویلاه و امصیبتا بمبند ایم اهل حرم رسول الله بد مشاهده اینحالت چه کردند
بلی والله اهل ملکوت و اهل جنان و اهل دوزخ و اهل نیران را بجزع و شیون و صیحه و
ضجه و ناله و افغان آوردند مخفی نماند که صریح این فقرات شریفه حاضر شدن همگی نسوان
طاهرات و بنات فاطمیات بود در نزد مصرع در حالت شهادت امام مبین و از بعض
روایات و بعض کتب مقاتل همچنین مستفاد میگردد که حاضر نشد در نزد مصرع در حین
شهادت مکر زینب صدیقه با آن با خواهرش ام کلثوم صدیقه و آنچه بنظر این احقر میاید
در جمع توفیق اینست که ذوالجناح دو دفعه بسوی خیمها آمد برای اعلام و اخبار پس در
دفعه اول همه نسوان طاهرات و بنات فاطمیات همگی دویدند بمیدان و اینجا الاتراث هذه
نمودند و ذوالجناح نیز صیحه زنان و حمحمه کنان با ایشان بمیدان آمد و چون امام مبین
روحی له الفدا با ان نسوان طاهرات و بنات فاطمیات اشاره فرمودند به برگشتن ایشان بر

خیام و انها امثال آن حجة الله تعم و امام مبین نموده برگشتند یعنی قبل از انکه امر شهادت
باتمام برسد و چون امر شهادت باتمام رسید و خوارق عادات و آثار غریبه و امور عجیبه
پیدا شد ذو الجناح دفعه ثانیه بسوی خیام آمد پس ابو فند در مصرع حاضر نشد مگر زینب
صدیقه بسر یا با خواهرش ام کلثوم و دو احتمال دیگر هم بود بلکه بعد از این برانها نیز اشاره
شود پس باز بر میگردیم بذکر امر شهادت و اتمام آن پس چون شمر کافر لعین بر عرش اعظم
الهی یعنی بر صدر انور اطهر و سینهٔ اشرف اطیب قرار کرفت انجم کبری و ولی مطلق حق تعالی
بان کافر لعین نظر کرد و ان کافر ترسید و گفت من نیستم مثل ان اشخاصیکه آمدند و تو را
کشتند یا حسین من از قتل تو بر نمیگردم پس ان امام مبین فرمود تو کیستی پس بدرستیکه
بلند شده بمکانی اعلی و اشرف و اعظم و بلند شده بوسه گاه سید المرسلین پس ان کافر گفت
من شمر ضبابی هستم امام مظلوم روحی له الفدا فرمود آیا مرا نمیشناسی ان ولد الزنا گفت بلی تو را
میشناسم تو حسین بن علی بن ابیطالب هستی و مادرت فاطمهٔ زهرا است و جدت محمد مصطفی
است و جدهٔ تو خدیجه کبری است پس ان امام مبین فرمود وای بر تو پس تو که مرا میشناسی
چرا میکشی ان کافر بیرحم گفت جایزه میخواهم بسبب قتل از یزید بن معاویه لعنهم الله تعالی پس آن
امام مظلوم فرمود آیا شفاعت جدم محمد مصطفی بهتر است در روز قیامت یا جایزهٔ یزید لعین
پس ان کافر گفت دانق از جایزهٔ یزید لعین در نزد من بهتر است از شفاعت جد تو محمد مصطفی
پس انجم کبری و ولی مطلق حق تعالی فرمود یا شمر چون دست از قتل من نمیکشی ولا بد میخواهی مرا
بقتل رسانی یکجرعه آب بده بخورم که از شدت عطش جگرم داغ شده است پس ان کافر ولد الزنا
گفت هیهات هیهات والله آب نخواهی خورد تا انکه شربت مرگ را بخوری غصه بعد از غصه
و جرعه بعد از جرعه ای پسر ابی تراب آیا ظن تو بران نیست که پدر تو ساقی حوض کوثر است سیراب
میکند از حوض کوثر دوستان و شیعیان خودش را صبر کن تا انکه پدرت تو را سیراب کند
پس ان امام مبین فرمود ترا قسم میدهم بحق تعالی نقاب از رویت بردار تا انکه نظر کنم بروی تو
ان ولد الزنا نقاب از رویش برداشت پس ان امام مظلوم فرمود دید رویش ابرص و چشمش
اعور است و بینانش مثل بینان کلاب و موهایش و دندانهایش مثل موهای و دندانهای

خوکها پس توقف فرمود صدق جدی رسول الله ص انگاه فرمود حبیبم رسول الله ص چه گفته است
پس آن امام مظلوم حسین ع فرمود که جدم رسول الله ص بپدرم امیر المؤمنین ع میگفت و من میشنیدم
یا علی این پسر را میکشد ملعونی ابرص و اعور که برای او پستانی بود مثل پستان سگها و مویها
و دندانها دارد مثل مویها و دندانهای خوکها و اینکلام را امام حسین ع قبل از وقوع حرب
و مقاتلات نیز فرموده بود چنانچه در یکروایت وارد شده است راوی میگوید در خدمت
جناب سید الشهداء ع بودم در صحرای کربلا ان امام حسین ع نظر کرد شمر کافر لعین را دید و انکافر
ابرص بود ان امام حسین ع گفت الله اکبر الله اکبر صدق الله و رسوله جدم رسول الله فرمود
گویا میبینم و نظر میکنم بسگ سیاه ابقع و ابرص که در خون ریختن اهل بیت من بیباک و حریص است
بهر حال پس انکافر ملعون چون از بچه کبری و لحیه مطلق حقتعالی اینکلام را شنید غضبش به
جوش امد گفت یا حسین تو مرا بکلاب و خنازیر تشبیه مینمائی و جدت مرا نیز تشبیه بکلاب و خنازیر
نموده است من ترا بطوری بقتل میرسانم که جزا و مکافات باشد برای تشبیه کردن تو و
جدت رسول الله ص مرا بکلاب و خنازیر آه آه الهی آه واویلاه وا مصیبتا ایا چه طور بنویسم
کیفیت شهادت ان الشبیه پیغمبر را و ایمؤمنان در بنوشتن ملهم شدم بذکر حدیثی که هرچند خارج از
مطلب است و لکن مناسبت را خواهید فهمید و سر عظیم از اسرار الهیه بسبب ذکر ان خواهید دانست
و قطع دارم که خطورش الان از قبیل الهامات غیبیه حقانیه است و مضمون و محصول آن
حدیث اینست که روزی سید المرسلین ص با جمعی از اصحاب از کوچه از کوچهای مدینه مشرفه
عبور میفرمود و زنی در در خانه خودش ایستاده بود و بسید المرسلین ص سلام داد
و ختمی مآب جواب سلام او را باز داد و انضعیفه عرض کرد یا رسول الله ص استدعا دارم
که بخانه من داخل شوی و مرا سرافراز فرمائی پس انسرور و صاحب مقام انک لعلی خلق عظیم
با اصحاب داخل خانه انضعیفه شدند و نشستند و دیدند انضعیفه در بخاری هیمهای
بسیار سوزانیده جرات اتش شعله میزند و در اطراف بخاری اطفال صغار چند بازی میکنند
انضعیفه عرض کرد یا رسول الله یا رحم و مهربانی و رافت من بیشتر است بالنسبه باین اولاد
صغارم یا رحم و مهربانی و رافت خلاق عالمیان بیشتر است بخلق و بر بندگانش پس سید

که مهلتش

المرسلین فرمود البته رحم و مهربانی و رافت حقتعالی بیشتر است به بندگان و خلقش از رحم و
مهربانی و رافت تو باطفال و اولاد صغار تو پس ابن ضعیفه عرض کرد یا رسول الله پس چرا آتش
جهنم را خلق کرده است پس حضرت سید المرسلین گریه کرد و فرمود هکذا امرنی ربی پس مخفی
نماند که چون ابن ضعیفه این کلام را ذکر نمود در خاطر شریف و مبارک سید المرسلین جمیع اسرار
و حکم خلق شدن جهنم و معذب شدن جمیع کفار و منافقین در آتش جحیم حاضر شد و از جمله حکم
و اسرار ربانی قضیهٔ کربلا بود و چون قضیهٔ کربلا بخاطر انسرور عالمیان خطور نموده و ملکوت
او را بدیده بصیرت مشاهده نمودند خصوصا این مقام شهادت را و کیفیت کشتن شمر کافر ولد
الزنا آن امام مظلوم را پس شروع کردند بگریه کردن پس این یکی از اسرار گریه نمودن انسرور
عالمیان بوده قطعا و یقینا اگر بگوئیم گریهٔ سید المرسلین در این مقام سرش منحصر شد در همین
وجه بود مثل سؤال ابن ضعیفه را جمعی از انبیا و مرسلین از حقتعالی سؤال نموده اند یعنی سبب و
سر خلق نمودن حقتعالی آتش جحیم را با وجود آنکه حقتعالی یک اسم از اسماء عظیمه اش ارحم الراحمین است
پس وقتیکه حقتعالی ملکوت روز عاشورا را و آنچه که در آن روز واقع شده بود برای اهل بیت
رسول الله صلعم بانها نمود یعنی عالم مثال روز عاشورا را مشاهده نمودند و انشئون و مواکب
و شوکتهای معنویه جناب سید الشهدا من البدو الی الختم دیدند و نزدیک شد که از مشاهده
این هائله عظیمه و واقعه عجیبه غریبه در عالم امثال و قوالب مثالیه ارواح و انفس طیبه
ایشان از ابدان ایشان قطع علاقه نموده هلاکت برسند پس انوقت دانستند که چنانچه
مظهر اسم قاهر و همچنین اسم عدلش خلق کردن آتش و جهنم است همچنین ارحم الراحمین بودنش
تمام نمیشود مگر بخلق کردن آتش جهنم و معذب نمودن کفار و منافقین را ابد الآباد با عذاب
ابدی و خلود دائمی اشقیا و ای مؤمنان در شنیدن این مقام سنگ و چوب بر سرها و نیزه ها بزنند
این مقام میشد که جمعی از کفار و منافقین از دیدن این مقام قلوب ایشان بسیار متأثر و محزون
گشت چنانچه هلال بن نافع که یکی از منافقین و اهل عسکر ابن سعد ولد الزنا بود ذکر کرده است
که من ایستاده بودم با اصحاب ابن سعد ولد الزنا ناگاه یکی ولد الزنا بانگ زد و ندا کرد
البشر ایها الامیر اینست شمر لعین حسین را کشته است پس از موقفی که ایستاده بودم و دیدم

و از میان دو صف آمدم تا نزدیکی آن مظلوم پس دیدم در حالت احتضار و جان دادن است و
الله ندیده بودم کشته بخاک و خون غلطیده و بدنش بدریای خون غوطه ور گشته احسن و انور
از آن مظلوم سطوح انوار روی مبارکش و جمال هیبتش مرا از تفکر در احوالش و از کیفیتش و در آن
حالت جرعه آبی خواست و گفت ای فرزند پیغمبر گفت یا حسین آب نخواهی چشید تا وارد حامیه شوی از حمیم
آن شرب نمائی پس آن مظلوم فرمود بصوت ضعیف من وارد حامیه نمیشوم بلکه من وارد میشوم
بجدم رسول الله ص در مقعد صدق در نزد ملیک مقتدر و میخورم از آب غیر آسن و شکوه
میکنم برسول الله از شماها و بعرضش میرسانم آنچه که کردید پس بخدا دیدم دلهای همگی بغضب
آمدند که گویا حق تعالی ذرّهٔ در قلوب ایشان رحم نگذاشته است پس شهید کردند آن مظلوم را در
حالتیکه آن مظلوم با ایشان حرف میزد و تعجب نمودم از بیمروتی و بیرحمی اینها و میگفتم والله جمع نه
خواهم شد با شما بعد از این یک امر از امور ابدا آه و اویلاه و امصیبتاه الشیعیان و المحبان بسرا
و کفایه میکند در مقام کیفیت قتل آن مظلوم روحی له الفداء آنچه که مخبر صادق امام محمد باقر علیه السلام
بآن اشاره فرموده است و گفته است والله کشتند آن مظلوم را بنحویکه رسول الله ص نهی کرده
بود از آن نحو کشتن احدی را از خلق خدا بتحقیق والله کشتند او را بشمشیرها و نیزه‌ها و تیرها
و سنگها و چوبها و عصاها و والله بعد از کشتن آن مظلوم اسبها بجولان آورده تاختند
در بدن شریفش و دیگر مخفی نماند آب نخواستن آن مظلوم از آن قوم کفار کران و مرتد
اوقاتیکه در زمین کربلا افتاده بود خواه قبل از غشیه و خواه بعد از غشیه حتی در وقتیکه
نزدیک بشهادت بود در جمله غیر قلیله از روایات وارد شده است و جمعی کثیر از اصحاب
مقاتل ذکر نموده اند و لکن باید اهل بصیرت بدانند که اگر برای آن مظلوم آب میاوردند و
بآن مظلوم میدادند البته بر نمیخورد و تناول نمیفرمود چنانچه وجوه و اسرار این مذکور شد
پس آب خواستن آن مظلوم ع از آن قوم کفار وجوه و اسراری داشت و از جمله اینها اتمام حجت بود
بر آن قوم کفار و مؤید و مسدّد این مطلب است آنکه در بعض از روایات وارد شده است
که اوقاتیکه آن مظلوم آب طلب مینمودند در حالتیکه بخون غلطیده در ریگ گرم کربلا
افتاده بود شخصی بزیّ و لباس درویشان کشکولش را پر از آب فرات نموده بخدمت آن

خنجه کبری و ولی مطلق حقتعالی وارد و با مظلوم سلام داد آن امام مبین جواب سلام رد
داده و آن شخص عرض کرد یا ابا عبدالله صدای بند و آب خواستن جگرم را کباب کرده و قلبم را داغ
زده اینست آب آورده ام بگیر بنما ولکن آن خنجه کبری کشکول را از دست آن شخص گرفته و آبرا بخاک
بزمین و با انگشت مبارکش خطی بزمین کشید و بآن شخص فرمود نظر کن پس آن شخص نظر نمود
دید که نهر عظیمی جاری میشود و معلوم نشد آن شخص ملك بود یا از طایفه مؤمنین جن
بود یا از انس بود ای شیعیان و ای مؤمنین محبان اماده و مستعد باشید بر وان کردن خون
بعوض اشك از چشمها زیرا باز رجوع کنیم باتمام امر شهادت پس میگوییم چونکه شمر کافر ملعون
مایوس از کلمات آن امام مبین روحی له الفدا بغضب آمد انداخت و از بر رو مبارکش و در بعض
اخبار بپا بش زد آنمظلوم را و انداخت بر رو مبارکش و شروع کرد از قفا بقطع اوداج و
رگهای آنمظلوم را و آنکافر میگفت میکشم ترا و یقین دارم که پسر رسول الله ص هستی و پدرت امیر
المؤمنین خیر الناس و افضل جمیع خلق الله است و باز میگفت اقتلك الیوم و نفسی تعلم علما یقینا
لیس فیه معزم ان اباك خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم اقتلك الیوم و سوف اندم انی عفر
دمك بالتراب بغضة و لا لاولاد النبی ارحم پس آنکافر هر عضوی را که میبرید و قطع میکرد
آنمظلوم روحی له الفدا میفرمود وا محمداه و احبداه و ابا القاسماه و ابتاه و اعلیاه و احسناه
و احمزتاه و اجعفراه و اعقیلاه و اعباساه و اعطشاه و امصیبتاه و اقلة ناصراه ام کشته
میشوم مظلوم غریب عطشان و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است و مادرم
فاطمه زهرا است و بعد از آن فرمود یا شمر خاف الله و احفظ قرابتی من الجد منسوبا الی القاسم الکبری
یا شمر تقتلنی وجدی نبی وجدی رسول الله اکرم مفخری و فاطمة امی الزهرا ابی والدی
عمی هو الطیار فی جنة الخلد و بعد از آن فرمود انادی الا یا زینبا یا سکینة ابا و لدی
فما یکون لکم بعدی الا یا رقیة یا ام کلثوم انتم ودیعة ربی الیوم فقد قرب جدی ابا شمر ادم
ذالعلیل و بعدم حرما بلا کفل یلی امرهم بعدی سیبکی لکم جدی و اسعد من بکی علی بنتی و لو
العون فی جنة الخلد سلام علیکم ما امر فراقکم فقوموا التودیعی فذا آخر العهدی و در وقتیکه
شهاب الدین زینب صدیقه رسید دید آن شکه شمر ولد الزنا آن خنجه کبری و ولی مطلق حق

ذبح و نحر میکرد و خودش را انداخت بر بدن شریف برادرش و شمر ولد الزنا بپای بخس و بخستر با مظلومه زد امظلومه فرمود با شمر برادرم را ذبح و نحر مکن و مرا بعوضش بقتل برسان و صاحب کتاب مفتاح النجاح از علماء عامه ذکر کرده است که امظلوم را شبلی بن یزید اصبحی برادر خولی شهید کرد و این قول اشل قول بعضی که خولی شهید کرده و بی اصل است و بعض از فضلاء امامیه ذکر کرده است شمر ولد الزنا ملعون ما بون بپا بش النجه کبری و ولی مطلق حق تعالی را زد و او را بر قفا یش انداخت بعد از ان محاسن مبارکش را گرفت پس آن امام مبین فرمود تو ای الشخص ابقع که او را در منام دیدم پس شمر کافر گفت با تو مرا تشبیه میکنی بسگها پس انسک کافر شروع کرد بشمشیر زدن بمذبح ان امام مبین و میگفت اقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم ولا مجال لا ولا تکتم ان اباک خیر من تکلم و بعض فضلاء اهل حدیث ذکر کرده است که شمر سگ کافر و ستانی التش زندیق رسید ندبا لنجه کبری و امام مبین در اخر رمق و از شدت عطش زبان شریفش را در دهن مبارکش میگردانید و بصوت ضعیف اب طلب مینمود پس شمر کافر سگ بپای نجس نجسش النجه کبری و امام مبین زد و گفت ای پسر ابو تراب تو اعتقاد میکنی بر اینکه پدرت در حوض رسول الله ص سیراب خواهد نمود شیعیان و محبانش را صبر کن تا از دست پدر ت سیراب شوی و بعد از ان بستان گفت ذبح و قطع کن سرا بهرا از قفا سنان گفت و الله نخواهم کرد و جدش محمد مصطفی را خصم خود نخواهم نمود پس شمر سگ ملعون ما بون بغضب امد و در صدر شریف و سینه مبارک ان امام مبین نشست و بدست نجسش محاسن شریف مبارک ان حجه کبری و امام مظلوم را گرفت و قصد کرد که امظلوم را شهید کند و ذبح نماید پس ان ولی مطلق حقتعالی در همان هنگام خنده کرد و فرمود با مرا میکشی و نمیشناسی من کیستم پس ان کافر سگ گفت من تو را میشناسم و خوب معرفت بتو دارم مادر تو فاطمه زهرا است و پدر تو علی مرتضی است و جدت محمد مصطفی است و خصم من خدای علی اعلی است میکشم تو را هیچ باک ندارم و هیچ خوف نمیکنم های های اه اه و احسینا و اماماه و اعطشانا و اذبحاه و اقتیلاه اه اه ای اسمانها چرا از حرکت نیفتادید بلکه قطعه قطعه و ذره ذره نشدید ای مینها چرا منخسف و سرنگون نگشتید ای اهال عوالم امکان

چون منهدم و مختل النظم بلکه منعدم و فانی محض نشد بعینه گویم چه نویسم انقلم و انگشتانم چون
نسوختند یا نمیدانید چه نوشته اید و چه منسوب نیدا ه اه الله اکبر الله اکبر پس شمر کافر بن ام
ولد الزنا با شمشیر شرر دوازده ضربت بنحر و مذبح ان امام مظلوم عطشان زد و بعد از
این سر انور و اطهر اقدس را قطع نموده و از بدن اطیب و اشرفش را جدا کرد الله اکبر الله اکبر بلی الله
اکبر گفتن این احقر در نیوقت اثری از اثار الله اکبر گفتن انسر انور و اطیب اطهر خلیفه الله نعم
است در وقتیکه شمر ولد الزنا انرا از بدن اشرفش جدا کرد و بر نیزه طویل بلند زد و نصب کرد نیز
انوقت صدای تکبیر سر اقدس انخلیفه الله نعم بر جمیع عوالم امکان رسید و دفعةً خلق جمیع
نشات همه بتبعیت سر اقدس انخلیفه الله نعم ذرهٔ توقف و فرقی نمود در بین امر صیانت
انطایفه که مطلع شدند بر وقوع اینها بلکه اطلاع یکه مسبب از وحی و الهام یا مثل اینها یا
مثل ملئکه مقربین و ارواح انبیا و اوصیا و مؤمنان انطوایفیکه مطلع نشدند بر الجا و اضطرار
از جمیع خلق الله نعم بر تکبیر گفتن سر انور و اقدس صاحب ولایت مطلقه و خلیفه الله نعم است و

این نیز از جملهٔ خوارق عادات و امور عجیبه بعد از شهادت است چنانچه بجملهٔ از انها اشاره
خواهد شد پس از این مستفاد میشود چنانچه در بعض روایات نیز وارد شده است تکبیر گفتن
انقوم کفار نیز حتی تکبیر گفتن شمر کافر ولد الزنا نیز پس چون شمر کافر ولد الزنا آن نیزه بلند را
که سر اقدس انور را بر ان زده بود برداشت و چند قدم راه رفت طاقت انکافر بریده شد
پس موضعی دید که در ان سنگ بزرگ و بلندی افتاده است پس اقدس و انور روحی و ارواح
شیعته فداه را بالای انسنگ گذاشت و انموضع در بین ازمنه و الان نزدیک بیکی از ابواب
صحن شریف است و مشهور بباب السدر است و هر کسیکه از ان باب بحرم محترم میرود یا از حرم بیرون میرود
و در انجا توقف مینماید و او را تعظیم و تبجیل میکنند و بر امام مظلوم سلام میدهند و انموضع
مثل قبهٔ صغیره یعنی او طاق کوچک است و بابش اغلب اوقات مقفل و مسدود است و در بالای
در این و طاق کوچک این کتیبه هست هذا مسقط رأس الحسین و ظاهر اینستکه این کتیبه در ازمنهٔ
سالفه هم همیشه بوده است و بسیار دیده شده است در انموضع شریف در شبها اثار و علامات
عجیبه و خوارق عجیبه مثل صیحه و شیون و اواز گریه و زاری و سطوع انوار و ضیاء و روشنائی

وجمعی از اخبار و ثقات و عدول مجاورین از عرب و عجم برای این احقر نقل نموده اند مفصلاً
از امور عجیبه و خوارق عادات را که خودشان مشاهده کرده بودند و مخفی نماند که احمد لعین
که شمر کافر و لد الزنا از نور اقدس زاده وحی و ارواح شیعته فداه تا با موضع شریف بنیزه
نزده بود و او را به سنگش گرفته تا با موضع رسیدا و را بالای سنگ کنار شد و بعد از لمحه
او را بر نیزه زد پس بعد از این بدانید ای شیعیان و محبان اهل ایمان و ایقان چون امر شهادت
با تمام رسید در اکثر از اوقات سید الساجدین خلیفة الله تعالی بعد از پدرش در حالت
غشیه می شد بسبب شدت مرضی که داشت و چون اصوات تکبیر و غیر تکبیر از افواه کفار بلند شد
حرم محترم رسول الله از نسوان طاهرات و بنات فاطمیات سراسیمه دویدند بخدمت آن امام
مبین و خلیفة الله تعالی حتی زینب صدیقه معصومه مظلومه بنا بر تحقیقی که در حین اتمام
شهادت در نزد مصرع امام شهید بود پس اهل حرم از ستر و سبب بلند شدن اصوات با
تکبیرات و غیر تکبیرات از آن امام پرسیدند فرمودند یا عمتی یا زینب دامن خیمه را بردارید پس
دامن خیمه را برداشتند چونکه نظر کرد فرمود ای اهل بیت رسول الله چادرها بپوشید و
کمرها ببندید و آماده و مستعد شوید برای اسیری این ستمگران پدرم را شهید کرده اند و سر انور
اقدس اش را بر نیزه بلند کرده اند پس نزدیک اینحالت پی در پی بطور توالی و آثار و علامات
و خوارق عادات سنوح و ظهور رسید مثل زلزله عظیمه در عرصه کربلا بنهجی که
نزدیک شد که زمین سرنگون و منخسف شود و مثل کسوف آفتاب و خسوف قمر و منفرق شدن و
باهم مشتبک شدن ستارها یعنی شهب و بنازک بصورت ستارها و خون باریدن و سنگ باریدن
و خاک سرخ باریدن و ریگ باریدن و استیلاء ظلمت و تاریکی و وزیدن بادها و ریاح
مخوفه و صیحه و شیون کردن ذوالجناح مثل زنهای ثکلی و گفتنش در صهیل الظلیمة الظلیمة
من امة قتلوا ابن بنت نبیهم یعنی شکوه میکنم بخدمتتان از امتیکه کشتند پسر دختر پیغمبر خودشان را
و مثل اینها از آثار عجیبه و خوارق عادات کثیره بنهجیکه نزدیکست بحصر و تعداد نیاید بجهات
بعد از این در موضع مناسب اشاره خواهم نمود انشاء الله تعالی مجلس و مقام چهارم در
بیان جمله از اسرار و وجوه بر اچند امری که جمله از اخبار و روایات متضمن آنها بود

مخفی نماند که برای امام مظلوم ع بعد از افتادنش از پشت ذی الجناح بعرصهٔ کربلا دو مرتبه
غشیه و بیهوشی رو داد چنانچه گذشت و عجب اینستکه آنقوم کفار با شدت حرص اشتیاق
در شتاب و تعجیل در اتمام امر شهادت نزدیک آن امام مظلوم ع نیامدند با وجود اینکه
اینوقت سهل بود برای آنها اتمام امر شهادت پس در بیان سرّ این و توضیح وجه این میگوییم
بحول الله و قوته تع که خلیفة الله و ولی مطلق حضرتع یعنی بنهج خلافت کلیه و ولایت تامه
مطلقه چنانچه از این نحو از خلافت و ولایت مختص است بسید المرسلین و اوصیاء ابرار کرام
که وارث جمیع کمالات او بودند و این نحو از خلافت کلیه و ولایت تامهٔ مطلقه آثار بسیار و خواص
بیشمار دارد و از جملهٔ خواصش اینستکه صاحب این نحو خلافت و ولایت بمنزلهٔ قطب برای اهالی
جمیع عوالم امکان و بمثابهٔ قلب برای قاطبهٔ موجودات امکانیه و چون مقتضای این قاعده این
بود که در حین غشیه و بیهوشی قلب امام مبین و صاحب خلافت کلیه و ولایت مطلقه جمیع عوالم
من المحراب الی الباب و من الصدر الی الساقه متلاشی الاعضا و متفرق الاجزاء و منهدم بل منعدم
شوند غیر از ارواح که متصف بشدت نورانیت و اتم و اکمل بنیهٔ حضرتع مثل انوار و ارواح کلیه
و عقول تامات فوق التامات دارند مثل روح سید المرسلین و ارواح امیر المؤمنین و الصدیقة
الکبری و الحجة العظمی فاطمة الزهراء و سید شباب الجنة الحسن المجتبی و لکن مانع از جریان این قاعده
یعنی مانع از تفرق اجزاء عوالم امکان و پاشیدن سلسلهٔ موجودات و انهدام و انعدام آنها
ارادة الله تع و عنایات ازلیه حضرتع شد و لکن برای اضطراب و تزلزل و حیرت و ارتعاش و حرکت
افتادن قاطبهٔ موجودات امکانیه مانع متحقق نشد پس همه در حالت غشیه خلیفة الله تع در
اضطراب و تزلزل و حیرت و عروض حالت بیحسی و بیحرکتی بودند زیرا بدون خلیفة الله عوالم
امکان و موجودات جمیع ثبات و قرار نخواهند گرفت و آنزمان وقتی بود که خلافت کلیه و ولایت
تامه مطلقه بسید الساجدین و زین العابدین ع منتقل نشده بود و در آنحین خلعت این مقام
پوشیده و متوج باین تاج اعظم انور اقدس نشده بود پس از این قاعدهٔ دقیقهٔ رشیقهٔ حقانیه
و ضابطهٔ متقنهٔ محکمهٔ ملکوتیه مستفاد میشود که در زمان غشیهٔ الخلیفة الله تع خواه زمان
غشیه سه ساعت باشد چنانچه قدر متیقن است یا شش ساعت بوده باشد چنانچه مظنون

این حقیر است حواس و اعضا و جوارح رذیله و نجسه آن قوم کفار را طاعت او امر نفوس و
ارواح خبیثه آنها نمیکردند بلکه در غایت اضطراب و تزلزل و بمقام بیحسی و بیحرکتی بوده اند
بلکه ایضا نفوس خبیثه آنها در اضطراب و حیرت و فقد طاقت بر امر کردن با عضا و جوارح
رذیله ایشان بوده اند و این در حقیقت آخر مقام از مقامات تمام حجت و اکمال بینه بود

مجلس و مقام پنجم در بیان سر و توضیح وجه برای ضحک یعنی خندیدن الخلیفة الله تعم در
حین شهادت چنانچه روایت متضمنه این مطلب ذکر شد پس مخفی نماند که چون شمر کافر ولد الزنا
در صدد اشرف انوار اقدس الخلیفة الله تعم نشست و محاسن مبارکش گرفت و قصد قتل آن
امام مبین کرد و ظن شمر کافر بر آن شد که این مقام غایت خواری و ذلت است برای الخلیفة الله تعم
از این مقام بسیار متأثر و محزون و غمناک است ظاهرا و باطنا و برای خودش بسیار رتبه
بزرکی در نزد روسا کفار و منافقین زیرا آنکه کافر ولد الزنا مثل اکثر کفار و منافقین
نبود بلکه اقرار میکرد مشافهة و در بر و بعلو حسب و نسب و سمو درجات آن امام مبین در
نزد حق تعم و نزد انبیا و اوصیا و سایر اهل ایمان و جمیع اهل اسلام و ایضا اقرار میکرد
بر اینکه خصم نفس خبیثه اش و ذات ملعونه اش حق تعم و علی اعلی است و همیشه مخلد در نیران
جحیم و معذب خواهد شد پس از امام مبین در ضمن ضحک و خندیدن میخواست با آن کافر
بفهماند که این مقام و این حالت عین مطلوب من است و در باطن نشاط و انبساط من بحدیست
که او را غیر از حق تعم و خلفا آن ادراک نمیتوانند بکنند زیرا که این مقام صبر و رضا و تسلیم
من مطلوب و معشوق (محبوب) من یعنی حق تعم است و این عین مقام انبساط و فرح و سرور است زیرا
با این مقام رسید مع بذل و فداء برای شهادت من نشد و اتمام امر شهادت چنانچه ثمره عظیمه اش
آنست که ذکر شد یعنی طلب مقام رضا و تسلیم در راه محبوب حقیقی که حق تعم است و همچنین
ثمرات بسیار دیگر دارد مثل نجات دوستان و محبان ما از آتش جحیم و غیر از اینها نیز ثمرات
و خواص و حکمتهای بسیار دیگر دارد بحمد الله تعم بعمل آمد پس حزن و غمگینی و گریه آن امام
مبین بالنسبه بنظر باحوال حرم الله تعم و حرم رسول الله ص و بالنسبه بتفکر در احوال
ایشان بعد از شهادت از ذلت و خواری و اسیری و منافاة ندارد با انبساط و فرح نظر

برهما

بر رضا و تسلیم اش در راه حقتعالی و نظر بان ذوق و شوق اتم و اکمل بملاقات محبوب حقیقی
یعنی حقتعالی بلکه صاحب ولایت مطلقه و خلیفة الله تعم جمع میتوانند بکنند در ان واحد و لحظه
واحده میان انبساط و شادی و فرح و میان احزان و غموم و انقباض و گریه و زاری و سرّ
و وجه اخر در ینمقام انستکه سهل و اسان نبود که شمر کافر ولد الزنا اوداج و رگهای صاحب ولایت
مطلقه را قطع نماید و خلیفة الله تعم را بدستش ذبح کنند زیراکه اگر دست انکافر از قبیل فولاد
بود و قلب ان ولد الزنا از جنس اهن بود در مقام قصد قطع اوداج و در حین عزم ذبح نمودن
اب میشد بلکه اورا اتش غیبی میگرفت و خاکستر ش میکرد خصوصا در مثل انمومنیکه انکافر
در صدد انور اطهر اقدس نشسته و ان امام مبین فرمود مَنْ اَنْتَ لَقَدِ ارْتَقَیْتَ مُرْتَقیً عَظیماً و
انکافر در بعض مکالماتش گفته است نفی از جانب یزید ملعون بهتر است از شفاعت جد تو سید
المرسلین و غافل ازاین بود که انوقت وقتی استکه جمیع موجودات عوالم امکان در اضطراب
و نزدیک بمقام انعدام و فنا بالکلیه است و ملئکه و ارواح انبیا و اوصیا و اهل جنان خصوصا
ارواح اصحاب بکسا در نهایت حیرت و صیحه و ضجه و گریه بسیار و زاری و افغانند پس نظر به
کردن ان امام مبین بروی شمر کافر بنهج هیبت و میمنت و جلالت و عظمت خلافت و ولایت
مطلقه بلکه اظهار کردن ان خلیفة الله تعم انبساط و فرح و ضحک و تبسم را از برای این بود
که موجودات جمیع عوالم امکان که نزدیک بود که بمقام فنا و انعدام رو بگذارند و لا اقل
از نظم و انتظام افتاده زمین با قاطبه سکان در ان و اهلش سرنگون و منخسف شود انها را
از اینحالت حفظ نماید چنانچه شانی از شئون خلیفة الله تعم تربیت عالم و حفظ نظم و انتظام
اوست در جمیع حالات پس اگر امام مبین و خلیفة الله تعم همچنین نکرده بود در انوقت شمر
کافر از دایره قدرت و اختیار بیرون میشد و دست و اعضا بخشش انقیاد و اطاعت روح
و نفس خبیثه اش نمیکردند و امر شهادت بان نهجیکه در نهایت ازلیه سبقت کرده بود متحقق
نمیشد و باتمام نمیرسید و وجه و سرّ اخر میتوانکفت در ینمطلب و اگر استفاده ان میتوان
کرد ازین وجوه سابقه مذکوره و بیانش بنهج اجمال اینستکه امام مبین از تعجیل و شتاب
شمر کافر تعجب فرموده ضحک و تبسم فرمود زیراکه موجودات جمیع عوالم امکان در حیره

مقام و درجه حالت هستند و شمر کافر درچه حالت شود و قصد چه امر است علاوه بر این
انکه فرمیدانست که از زخمها و جراحتهای خارج از حد احصا و ریخته شدن خون زیاد از حد
باعث شهادت آن خلیفة الله عم خواهد شد بیک دقیقه و دو دقیقه و احتیاج بذبح و نحر نداود
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس فی مقام ششم در بیان سر و وجه سقوط آن
خلیفة الله عم از پشت ذو الجناح بارض کربلاء بنهج سجدهٔ تعفیریه که در مقام سجدهٔ شکر کرده مشهو
و نیز بیان اینستکه چون نزدیک شد آن خلیفة الله عم از پشت ذو الجناح بارض کربلا سقوط نماید
متذکر آن عهد شد که در عالم ارواح و عالم ذر اول با رب العزة حق تعالی نموده بود یعنی قبول کرده بود
آن خلیفة الله عم ترویج دین و اقامه نمودن آن را بسبب تحمل مصائب و شدائد و بذل اموال و نفوس و
اهل و عیال بنهجیکه آن نحو مصائب و شدائد ما فوقش معقول و متصور نشود و صحیفهٔ ملکوتیه
یعنی صحیفهٔ این عهد و میثاق را در عالم ارواح اصحاب کسا و سایر ارواح انبیا و اوصیا و
و ملائکه مقربین که شهود بر ... مر بودند شهادت خودشان را در آن عهدنامه ثبت کرده
و او را مختوم و ممهور بخواتیم خودشان نموده بودند چون این عهدنامه و این صحیفهٔ
ملکوتیه باتمام رسیده بود در عالم ملکوت جناب سید الشهدا در آن عالم سجدهٔ شکر نموده
بود بنهج سجدهٔ تعفیریه و همان صحیفه در این نشأت دنیویه نیز ممهور و مختوم شده بود در
آخر زمن رسول الله بخواتیم اصحاب الکسا و الخمسة النجبا و بخواتیم اسرافیل و جبرئیل و میکائیل
و جمعی از ملائکه مقربین پس از این مقدمه میگوییم که چون قوم کفار آن مظلوم را از پشت ذو الجناح
بزمین انداختند آن خلیفة الله عم بیقین و قطع نمود که امر شهادتش مختوم است و محفوظ از اینکه
آثار بدا و محو و اثبات بر آن بیاید خواست این سقوطش از پشت ذو الجناح بارض کربلا بنهج
سجدهٔ شکر یعنی سجدهٔ تعفیریه باشد تا آنکه آنچه در بدایت شده بود مطابق باشد با نهایه
و لکن خوف نمود که این مطلوب حاصل نشود بسبب شدت ضعف و غایت انکسار در بدن شریف
و اعضای طیبه و طاهره اش پس اعضا و جوارح آن خلیفة الله عم که هر ذره و هر جزء از اجزا
آنها که بمثابهٔ علوم و عقول و ادراکات جمیع کثیری از روحانیین و ملکوتیین بود اطاعت ارادهٔ
آن خلیفة الله عم نمودند و مطلوب آن بعمل آمد یعنی سقوطش و افتادنش بارض کربلا بنهج سجدهٔ

شکر بر

شکر و سجده تغییر یافته شد پس مطابق شد نهایت یعنی آنچه در این نشأه دنیویه شد با بدایت یعنی
با آنچه که در نشأه عالم ارواح و ملکوتیه شده بود **مجلس و مقام هفتم** در بیان یک
مطلب عظیم و یک مسئله مشکله و یک سؤال و جواب اهم پس میگوییم اولاً از باب مقدمه این مطلب
است بزرگ قلوب محبین و مخلصین از کتمان و پنهان داشتن آن بتنگ آمده است و السنه و اقلام بر ذکر
و نوشتن آن جسارت و جرأت نمیکند بلی هر وقت این مطلب بقلوب مؤمنین و مخلصین خطور می
کند بی اختیار صیحه کشیده و افغان نموده میگویند ای کاش محبان و معشر شیعیان در آتش جحیم
ابد الابدین و دهر الداهرین هیمها و سنگها میشدیم و میسوختیم و آقای و مولای ما خلیفة
الله نعم اعنی جناب سید الشهداء باین مصائب و بلایائی که انتها ندارد و با نطور و آن کیفیت کشته
شد نمیکه تقریر و تحریر از آن عاجز است مبتلا و گرفتار نمیشد هیهات هیهات آیا نشنیدید که آن قوم
کفار چه نحو مقاتله کردند در وقتی که از پشت ذی الجناح بزمین کربلا نزول نکرده بود و آیا
نشنیدید چه نحو و چه نهج معامله کردند با خلیفة الله نعم در وقتی که در ریگ و خاک
گرم کربلا بخون غلطیده دست و پای میزد و آن قوم در همین حالت از چهار طرف میریختند سنگها
و کلوخها و چوبها و میزدند بنیزه ها و شمشیرها و تیرها و این جمیع طوایف و قاطبه جماعات
که در ارد و ابن سعد ولد الزنا بودند معمول میداشتند و لکن طایفه بعد از طایفه و جماعتی
بعد از جماعتی و دسته و تیپ بعد از دسته و تیپ و مجموع در ساعتی بعد از مجموع در ساعت
اخری وا ویلاه وا مصیبتا گویا از خاطر فراموش نمودید سبب جولان آوردن آن قوم کفار در
بدن خلیفة الله نعم بعد از رسیدن آن مظلوم بشهادت و آیا معامله شمر ولد الزنا را نفهمیدید
که بچه طور با خلیفة الله نعم را بشهادت رسانیده اه اه بخاها بلی والله بعد از شهادت نیز آن
بدن اشرف و اقدس و آن جسد اطهر اطیب انور را سنگ و کلوخ و تیرباران نمودند این شطر
از مصائب و رفتار و کردار آن قوم کفار و شطری دیگر بعد از این ذکر خواهد شد پس این
را که شنیدید بدو را نشنیدید حالا بشنوید آن اشکال و آن سؤال که بقلوب خطور مینماید در اوقات
ذکر کیفیت جناب سید الشهداء پس میگوییم حاصل السؤال اینستکه چرا خلاق عالمیان صرف
نکرده ای و نگردانید آن قوم کفار را از این نحو کیفیات و از آن نهج بیرحمی و بیمروتی و بیرقتی

و مقصود از این سؤال این نیست که چرا حق تعالی سلب قدرت و اختیار از نفوس کفار نکرد تا آنکه لازم
بیاید که این سؤال موافق قواعد امامیه عدلیه نباشد و لازم بیاید ایضاً که امر شهادت جناب
سید الشهداء عم که از امور محتومه بود در عنایت ازلیه متحقق نشود و فواید مترتبه بر آن حاصل
نشود بلکه مقصود از این سؤال اینست که خلاق عالمیان قادر بود بر اینکه از نفوس کفار سلب کند
قدرت و قوه ایشان بر آن کیفیات که معمول داشتند در شهادت آن مظلوم عم زیرا بآن نحو و به
آن کیفیات هیچکس از جن و انس و سایر اصناف و افراد ذی حیوة از ابتدا خلقت دنیا کشته نشده
است و بنحو آن کیفیات نیز کسی کشته نخواهد شد تا مادامی که این دار دنیا باقیست و محصول سؤال
بعبارة مختصره و واضحه اینست که میبایست حق تعالی ذره از ترحم و رقت بقلوب آن نفوس کفار در
انداخت تا آنکه آن کیفیات مذکوره را که دل سنگ را آب میکند بعمل نمیآوردند پس اینست تقریر
اشکال و تحریر سؤال که بیان کرده شد بنهجی که هر کس میفهمید این اشکال را چنانچه اشاره
شد که بقلوب اکثر محبین و مخلصین خطور مینماید و از حل و کشف این اشکال و جواب این
این سؤال عاجز میمانند و جمعی از اعزه احبا و اجله اصدقا از این حقیر مشافهة سؤال کردند
و دردمندی قلوب خودشانرا اظهار نمودند و گفتند که نزدیکست این اشکال جگرهای ما را سوراخ
نماید و استدعا کردند که عقده این اشکال را منحل کنم و جواب وافی و شافی نزدیک بفهم
همه از خواص و عوام بدهم پس این احقر عقده این اشکال را در اصل کتاب عربی یعنی اکسیر العبادات
فی اسرار الشهادات منحل کرده و جواب شافی از این سؤال داده شده بحیثیتی که قلوب جمعی
کثیر از مؤمنین و شیعیان بعد از شنیدن آن منور شده و سرور و ابتهاج معنوی ملکوتی
قلوب منوره آنها را پر کرده و حاصل و مختصر جواب آن اینست که چون خلاق عالمیان گریه و
زاری کردن مردم برای سید الشهدا فرمینه و نظیره کلمه توحید قرار داد در عنایت
ازلیه اش و سید المرسلین چنانچه بوحی الهی فرمود من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة و
همچنین فرمود من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و خلفاء الله نعم و اوصیاء رسول الله در بیان
و توضیح آن کلام اول فرمودند بشرطها پس بعد از ملاحظه این امور و تفکر صحیح از آنها
محقق میشود برای اصحاب اذهان مستقیمه هر چند عوام باشند که شرط وجوب بهشت عنبر

سرشت برای مسلم مؤمن بعد از قبول ولایت خلفاء الله ائمه و اوصیاء رسول الله گریه بر جناب
سید الشهدا است و این گریه و زاری مثل زیارت کردن قبر انور و اطهر اقدس اش مفتاح
ابواب بهشت است و لکن باید دانست که گریه کردن اولاً و بالذات از انقباض و حزن و تأثر قلب
و زیادتی احزان و غموم منبعث و حاصل میشود و حصول انقباض و حزن و تأثر قلب اولاً
و بالذات از امور اختیاریه نیست بلکه از امور اضطراریه است بلی مقدمات و اسباب این انقباض
و این تأثر در اغلب و اکثر اوقات از امور اختیاریه میباشند برای که لااقل از تفکر در آن وقعه
که مثلاً روداده است منفک نخواهد شد پس چون امری که مقدمات و اسبابش از امور اختیاریه
باشد خودش نیز راجع میشود بامور اختیاریه پس او نیز امر اختیاری میباشد هرچند اولاً
و بالذات از امور اضطراریه شمرده شده بود پس حالا معلوم شد که انقباض و تأثر و حزن
قلب از امور اختیاریه شمرده شد و همچنین گریه بعینه اش حسبما یحتمل که ثمره و نتیجه انقباض
و تأثر و حزن قلب است از امور اختیاریه شمرده خواهد شد پس چون این امور معلوم و ظاهر
گردید باز لازم است دانستن و فهمیدن مطلب دیگر و آن اینست که آحاد و افراد بنی آدم چنانچه در
میول و ارادات و خواهشهای نفسانی و افکار و فهم و ذکاوت و بلادت و غباوت یکسان و یک
طریقه و یک نهج نیستند بلکه بطرق مختلفه و انهاج متعدده کثیره میباشند همچنین است
اختلاف و مغایرت ایشان و بودن ایشان بر انهاج عدیده و طرق مختلفه در باب دوستی
و دشمنی و ایضاً در باب انقباض قلب و تأثر و حزن و حصول نتیجه و ثمره اینها که گریه کردن
و زاری نمودن باشد جمعی هستند که بحصول مصیبت کمی و قلیلی منقبض القلب و متأثر الفؤاد
شده رقت و ترحم روداده شروع بگریه مینمایند و جمعیکه نسبتاً بسیار قلیل التأثر و بسیار
بسیار کم ترحم میباشند و قلوب ایشان را میتوان تشبیه نمود بسنگ خارا و میان این دو جماعت
که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند جماعات کثیره دیگر هستند که نه بآن حد
تفریطند و نه بآن حد افراط بلکه میتوان گفت آحاد و افراد هر جماعتیکه فرض میکنی مختلف با
یکدیگر و متفاوت و متفاضل میباشند در نهایت پس چون این امور دانسته شد اشکال
مندفع خواهد شد و قلوب منوره شده جواب از سؤال مذکور را آشکار خواهند گشت

این اکتفا نموده بمزید توضیح و بیان میگوئیم که حکمت بالغه خلاق عالمیان و الطاف و تفضلات
غیر متناهیه حقتعالی و سابقه عنایت ازلیه بر این نهج قرار گرفته که مصائب آل محمد مصطفی صلعم و
کیفیات شهادت جناب سید الشهدا بنوعی باشد که اشخاص و انجماعتی که قلوب ایشان از سبب
غلظت و قساوت بسنگ خاره تشبیه میتوان نمود اگر آنها هم بشنوند گریه و زاری مینمایند
و از دیدها سیلاب اشک میریزند تا آنکه فیض عام باشد و رحمت شامل همه موحدین و همه
گویندهٔ لا اله الا الله شود بعضی از اهل ولایت و محبت آل الله صلعم و اهل بیت رسول الله صلعم پس
این هنگام خوب بتوافق و بتعانق میتوان گفت که رسول الله خواهد شد یعنی فرموده آنحضرت من قال
لا اله الا الله وجبت له الجنة و فرموده او من بکی علی الحسین وجبت له الجنة پس سر این بود
که حقتعالی انقوم کفار را خذلان نموده بحال خودشان گذاشته و هر طوریکه دل خودشان
خواست کردند پس اشکال مندفع شد و جواب در غایت وضوح معلوم گشت و باز میگوئیم
که سر دیگر نیز در اینمقام هست و آن اینستکه حقتعالی خواست اظهار نماید مراتب درجات
صبر و شکیبائی محمد و آل محمد صلعم و منکشف نماید برای انبیا و مرسلین و اوصیا و جمیع ملائکه
تا آنکه معلوم شود برای آنها تفضیل هر یکی از محمد و آل المعصومین او بر جمیع انبیا و اوصیا و فاطمه
ملائکه و ایضا معلوم شود برای همه سر از اسرار حکمت بالغه حقتعالی در باب میثاق و عهد گرفتن
از جمیع انبیا و فاطمه ملائکه بنبوت مطلقه محمد مصطفی و ولایت مطلقه علی مرتضی علیه السلام چنانچه این عهد
میثاق از همه انس و جن گرفته شده است **باب پنجم** در بیان امور متعلقه بسلب و نهب
همچنین در بیان مناسبات و مرتبطات پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر
خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان سلب و نهب کردن انقوم لباس و ثیاب آن
امام مظلوم را بعد از شهادتش پس قمیص آنخلیفة الله صلعم را اسحق حضرمی گرفته و او را
اکنافر پوشید مبتلا ببرص شد جمیع مویهای آن ریخته شد و در آن قمیص یافته شد یکصد و
نزدیک به بیست مواضع سیوف و رماح و سهام و سراویل آن حجة الله الکبری را بجر بن
کعب التیمی گرفت و انکافر مبتلا شد بزمین گیری و عمامهٔ مبارک را اخنس حضرمی گرفت
و بعضی گفته اند جابر بن یزید ازدی گرفت و او را عمامه سرش کرده مجنون و دیوانه گشت

و برنس را که از خز بود مالک بن یزید کندی لعنه الله تعالی گرفت و آنکافر بعد از واقعهٔ کربلا
بخانه آمد و چون برنس را می‌شست پس زن آن گفت یا ملعون برنس پسر رسول الله را سلب و نهب کرده
بخانهٔ من داخل میکنی بیرون برو و دور شو از من حقتعالی فقر را بانش برکند و آنکافر روز به
روز فقیرتر شد و باسوء احوال رسید بگدائی و سائل بکفی میکرد و از دستهای آنکافر در زمستان
خون ریخته میشد و در تابستان مثل چوب خشک میشد و در بعضی از روایات ذکر شده
است وقتیکه آنکافر برنس شریف را بمنزلش آورد بزنش گفت این برنس حسین است خون و را به
شوی پس آن زن گریه و زاری نمود و گفت ویل و عذاب برای تو باد پسر رسول الله را کشتی و برنس
او را آوردی والله من با تو هم صحبت نخواهم شد ابدا پس آنکافر برخواست و دستش بلند
کرد که آن زن را لطمه بزند زن منحرف شد دست آنکافر بمسمار در رسید مسمار داخل دست آنکافر
شد و مسمار در آن اثر کرد بنحویکه دستش همان وقت قطع شد و آنکافر روز بروز فقیرتر
شد تا بگدائی رسید تا آنکه بعذاب جحیم رسید و نعلین مبارک آن امام مظلوم را اسود بن خالد
لعنه الله تعالی سلب کرده و برداشت و قطیفهٔ مبارک را که از خز بود قیس بن اشعث لعنه الله تعالی
گرفت و درع یعنی زره مذهب را ابن سعد ولد الزنا گرفت و او را مختار رحمه الله تعالی بابی
عمره که قاتل ابن سعد ولد الزنا بود بخشید و شمشیرش را جمیع بن الخلق الازدی گرفت و در
بعض روایات او را اسود بن حنظلهٔ بن تمیمی گرفت و در روایت اخری مرد کافر نهشلی
گرفت و در روایت دیگر که آن شمشیر آخر الامر بدست حبیب بن بدیل رسید مخفی نماند که این شمشیر
سلب و نهب شده ذو الفقار نبود و همچنان درعیکه سلب شد درع داودی نبود زیرا که
ذو الفقار و درع داودی از ذخایر و مواریث نبوت و امامت میباشند و بغیر از خلفاء آل
الله تعالی و اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله نمیرسد بلکه برای دیگران قدرت و قوة حفظ و برداشتن و نگاه داشتن
آنها نیست ابدا و ایضا مخفی نماند که سراویل سلب و نهب شده غیر آن چیزی بوده است که ساتر عورت
حجة الله الکبری بوده است و ممتنع و محال است سلب و نهب شود ساتر عورت خلیفة الله تعالی و آنچه
صاحب کتاب [illegible] المذاب ذکر کرده است که همه ثیاب و لباس حجة الله را سلب و نهب کردند حتی ساتر
عورت را غلط است و موافق مذهب حقهٔ شیعه نخواهد شد اصلا و ابدا بلکه

موافق مذهب خودش میشود که از اهل سنت بدعت است و انگشتر مبارکش را کافر ولد الزنا
بجدل بن سلیم کلبی سلب کرده برد و لکن بچه کیفیت و بچه نحو آه واویلاه وامصیبتاه
چه طور بنویسم و چه نحو قلم جاری شود بهر حال چون آن کافر خواست انگشتر امام مظلوم را از
انگشت اشرف انور اطهرش بیرون بیاورد نتوانست نزع نماید نظر باینکه خون اطهر انور اطیب
انگشتر چسبیده شده بود و آن با انگشت مبارک قائم و مستحکم ملتصق شده بود پس آن کافر ولد
الزنا انگشت امام مبین را با شمشیر یا خنجر قطع نموده و انگشتر را با انگشت مبارک او برد شهد

مجلس فی مفاخره و بیان قضیهٔ مناسب پس میگوییم مخفی نماند که چه مناسبت خوب دارد
در این مقام ذکر خاتم بخشی امیر المؤمنین پس آنچه از حضرت صادق ع روایت شده است در این باب آنست
که حضرت امیر المؤمنین در نماز جماعت بود با حضرت سید المرسلین و سائلی پیدا شد و میان صفوف
دور کرد و سؤال کرد احدی بر آن چیزی نداد و امیر المؤمنین در حالت رکوع اشاره بانگشتر کرد که
در دست مبارک داشت و او را بآن عطیه فرمود و آیه وافی هدایه در اثبات امامت و ولایت
مطلقه در شان ذیشان آن امام مبین نازل شد پس از حضرت صادق ع سؤال کردند کیفیت آن
انگشتر چه بود پس آنحضرت فرمود نگین آن انگشتر پنج مثقال یاقوت احمر بود و او را حضرت امیر المؤمنین ع
وقتیکه طوق بن حران را بقتل رسانید از انگشتش نزع کرده بود و طوق بن حران پادشاه و
ملک بود از ملوک کفار باز بحضرت صادق ع عرض کردند که قیمت انگشتر چه قدر میشد آنحضرت ع
فرمود قیمت او بقدر خراج شامات و اطراف و توابع و متعلقات شامات باز عرض نمودند
اینچه قدر میشود پس آنحضرت ع فرمود هزار بار شتر از طلا و نقره و چهار صد شتر بار از طلا و
ششصد بار از نقره و لکن غزالی در کتاب سر العالمین در باب خواص النبوة ذکر کرده است که
امیر المؤمنین تصدق کرد در نماز در حالت رکوع خاتم سلیمان بن داود ع که جمیع اساس
ملک و سلطنت و تسخیر جن و انس و وحش و طیور و ابر و باد و غیر ذلک که حد و احصا ندارد
بسبب آن خاتم بود و بعد از تصدق بآن خاتم آیهٔ امامت و ولایت مطلقه یعنی انما ولیکم الله و
رسوله در شان ذیشان امیر المؤمنین نازل شد و حاصل آنچه ذکر کرده است با توضیح تمام
و شرح و بیان شافی از این احقر اینست که در نزدیکی زمان بعثت سید المرسلین دو شخص

بودند از اهل مغاربه و از علوم سماویه و کتب انبیا سالفه و علوم غریبه با اطلاع بودند
و علاوه بر این از اهل ریاضت و متصف بعلو همت و سمو شیمه و از طالبان مراتب عالیه
نیز بودند نام یکی بلوقیا و نام دیگری عفان بود و سفر طولانی دراز کردند تا انکه رسیدند
بموضعیکه در ان باغ و بستان بود مثل باغهای بهشت و جسد حضرت سلیمان بن داود در
ان باغ بود در بالای یک سریر و عفان عزایم و ادعیه بسیار خواندند تا انکه طلسم را شکستند و
داخل باغ شدند و بلوقیا تقدم کرد تا انکه خاتم از انگشت سلیمان نزع کند ناگاه از زیر تخت
اژدهای بزرگ موکل بر حفظ این غوامض اسرار الهیه سر بیرون اورد و یک نفخه و دم زد
بلوقیا را سوزانید پس عفان شیشه ریخته شده یعنی افسون شده از جیبش بیرون اورد و اورا به
سوخته بلوقیا ریخت پس ان باذن الله تعالی زنده گشت پس مرتبه دوم و مرتبه سیم باز مثل مرتبه
اول شد باز حرص و طمع بر انها غالب شد پس مرتبه چهارم خواست باز دست ببرد و خاتم را نزع
نماید باز اژدها نفخه و دم زد او را سوزانید و هلاک کرد و مبلغ علم عفان تا اینجا بود پس
عفان شروع کرد بگریستن و خود بخودی میگفت یا این کار شیطان بوده نه دانستم که این اژدها
یا ملک بوده است یا یک شخص مؤمن از طایفه جن موکل بامر حضرت بنعش حضرت سلیمان و خاتم
و سریر و باغ ان پس ان اژدها صیحه زد و گفت ای عفان برگرد و حالا مادون هستی از جانب
حضرت که خاتم را برداری ولکن تصرف مکن و اورا برسان بمحمد سید المرسلین نزدیک است بعثت ان
رسولیکه حضرت تفضیل داده است او را بر جمیع خلقش و جمیع اهل ملا اعلی با ان سلام میفرستند
و این انگشتر باید در انگشت مبارک او باشد پس عفان انگشتر را گرفت و انطوریکه مامور شد
بود معمول داشت و جد و سعی در قطع مراحل و بوادی نموده بعد از مدتی مدید بمدینه طیبه
رسید و بخدمت سید المرسلین مشرف شد و بشرف اسلام رسید و قضیه را تماما عرض انحضرت
نمود و ان انگشتر را تسلیم نمود انحضرت ان انگشتر را برادرش و وصیش امیر المومنین عطا
فرمود و امر کرد بانگشت مبارکش انگشتر را مزین نماید پس وقتیکه امیر المومنین انگشت مبارکش را
داخل نمود ناگاه فی الفور حاضر شدند طیور و طایفه جن و اصحاب رسول الله همه دیدند و
مشاهده نمودند و بر انها شهادت میدادند و بعد از این حاضر شد و داخل شد در باط

نام جنی که سلطان سلاطین و شهنشاه جمیع ملوک و سلاطین قاطبهٔ طوایف جن از مسلم
و کافر مسخر و مطیع و منقاد تو شدیم همانطوریکه برای سلیمان بن داود بودیم و امیر المؤمنین
او را مرخص نمود و فرمود احتیاج بشما ندارم و بعد از مدتی در ملأ اعلی در میان ملکوتیین
و ملئکه مباحثه و مکالمه جاری شد و بحث در این مسئله که آیا امیر المؤمنین ع این خاتم را که اساس
ملک سلیمان و مدار تسخیر جمله کثیره از اهال عوالم امکان است میشود در راه خدا بسائل
بسائلی بدهد پس جمعی از ملئکه گفتند بلی امیر المؤمنین ع همین خاتم را در راه خدا بسائل عطا می‌نماید
اگر سائلی سؤال کند و جمعی گفتند چه طور معقول میشود که اساس ملک سلیمان و مدار تسخیر
را در مقابل یک سؤال عطا نماید پس همه ملئکه مسئلت نمودند از حضرت رب العزة حقتعالی که این مطلب
برای ایشان معلوم و منکشف شود حقتعالی دعوه و مسئلهٔ آنها را اجابت فرمود و ملکوت
ارض را برای آنها منکشف فرمود یعنی هرچه در ارض شود آنها او را از ملأ اعلی نظاره نمایند
و رؤیت کنند پس جبرئیل امین وحی بصورت سائلی میان صفوف نماز جماعت سید المرسلین
دور میزد و میگشت و اظهار سؤال مینمود پس احدی دانه‌ئی بلکه نصف خرمائی بان نداد تا آنکه
نزدیک امیر المؤمنین ع شد و آنحضرت در حال رکوع بود اشاره کرد بجبرئیل امین ع که این خاتم
اساس سلیمانی را از انگشت مبارکش بیرون بیاورد و ببرد پس جبرئیل و ملئکه او را بیرون
کرد از انگشت آنحضرت ع و برداشت پس انگشتر را بپرید و رفت بسوی جسد سلیمان ع و ملئکه سکان
سموات بنظر مشاهده نمودند همه بتعجب آمدند صیحه و ضجهٔ عظیمه میان آنها شد و صداها بلند
کردند بتسبیح و تکبیر و تهلیل و تمجید حقتعالی که همچنین عبد خاص دارد که خلیفه حقتعالی
و وصی رسول او است و باوازهای بلند گفتند طوبی لک یا امیر المؤمنین و وصی رسول
رب العالمین که حقتعالی با تو مباهات فرمود که مثل تو بنده دارد پس جبرئیل امین میگفت هنیئا
لکم انکم اهل بیت نعم الله علیکم الذین اذهب الله عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا پس جبرئیل
صعود نمود و قبل از اتمام رسول الله ص نماز را قبل از اتمام نزول نمود و آیه وافی هدایة
و شافی دلالة انما ولیکم الله و رسوله الخ از حقتعالی بسید المرسلین ص رسانید پس آنحضرت
امر نمود بنشستن مردم و عدم تفرق ایشان از مسجد و بعد امر فرمود بامیر المؤمنین که بهم

نزدیك رسول الله صلعم بنشیند و برای اظهار شان و جلالت و تقرب او در نزد خصم فرمود
یا ابا الحسن کجاست خاتم سلیمان پس امیر المؤمنین ع عرض کرد که او را بسائلی دادم و سبب کرم او برای
برای اظهار مراتب و شؤنات فرمود یا ابا الحسن ع سپاس ملك و عظمت دولت و شوکت سلیمان
ابن داود را در مقابل یك سؤال بخشید پس آنحضرت گریه نمود و عرض کرد یا رسول الله چه میکند
اهل بیت طاهرین تو دنیا و ما فیها را که در حلالش حساب خواهد شد و در حرامش عقاب
خواهد شد پس آنوقت سید المرسلین آنحضرت را باغوش کشید و معانقه نمود و فرمود طوبی
لك طوبی لك یا امیر المؤمنین حق رب العزة بسبب تو مباهات نمود بملئکه کروبیین مقربین پس
آنوقت بیان فرمود نزول وحی را و آیه انما ولیکم الله و رسوله الخ خواند این حاصل کلام غزالی
با شرح و بیان شافی از این احقر و ظن این احقر براینست که مبادا آنچه از صادق ع روایت شده بود
در باب تصدق بخاتم و نزول آیه شریفه و آنچه در اینجا ذکر کردیم و آنچه ذکر نمودیم و مبادا آنچه که
غزالی ذکر کرده است هیچ منافات و تناقض و تعارض نیست بلکه توفیق و جمع بنهج احسن میان
این دو روایت ممکن است پس میگوئیم امیر المؤمنین ع در حالت رکوع در نماز دو مرتبه تصدق
نموده است در یکی بخاتم طوفیروزه که گذشت و در دویمی بخاتم سلیمان بن داود و آیه شریفه دو
مرتبه نازل شده است و نظائر این در کتاب کریم موجود است **مجلس و مقام هشتم** در
اشاره بسؤال و جواب مهم پس میگوئیم مخفی نماند که اگر کسی سؤال کند و بگوید که امیر المؤمنین
در حالت نماز خضوع و خشوعش و حضور و توجه قلبش بمرتبه بود که نزدیك میشد فنا
فی الله بشود پس چه طور میشود که در همچنین حالت التفات بسؤال سائلی نماید و اشاره بدهد
بنزع خاتم از انگشت مبارکش پس جواب از این سؤال اینست که اگر عارف موحد بمقام اکملیت و
انمیت نرسیده باشد در عرفان و معرفت حقایق توان گفت التفات آن در حالت نماز با مثال
این امر مذکور منافات و تضاد دارد قطعا با حضور قلب و خشوع و خضوع اند و لکن خلیفه
الله و امام و کتاب مبین و حجة الله علی جمیع خلقه من بعد رسول الله شان و مقامش
از آن اجل و اعلی و ارفع است که امثال این التفاتات مضر باشد بقدر ذره بخضوع و خشوع
و اینمطلب را بجواب اقامه برهان دلیل ذکر کرده ام در جمله از تصانیف در معقول و منقول

و برای توضیح و تشدید بدو تایید این جواب که ذکر کردم یک حدیث دیگر که مناسب این مطلب باشد
و متضمن منقبتی از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام شود ذکر میکنم پس میگویم از ابن عباس بسند معتبر
روایت شده است که کسی بخدمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دو شتر چاق و فربه هدیه آورد و رسول الله
قبول نمود و در مجمعی از اصحابش نشسته بود فرمود که هر کسی دو رکعت نماز بکند و از اول نماز
تا آخرش بخضوع و خشوع باشد و حضور قلبش بنهجی باشد که هیچ امری از امور دنیا بقلب او
خطور ننماید پس یکی از این دو شتر با و عطا مینمایم ابن عباس میگوید احدی از اصحاب در قوه اش
اینرا ندید و همه ساکت و صامت شدند امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله من میکنم آنحضرت
فرمود بسم الله پس امیر المؤمنین علیه السلام تجدید وضو نمود و شروع کرد بنماز و او را باتمام رسانید
پس جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد عطا کن یکی از دو شتر را بعلی ع سید المرسلین ص فرمود
بلی یا اخی یا جبرئیل برادرم و وصیم ابو الحسن از اول نماز تا که بسلام برسد با خضوع و خشوع
و حضور قلب بود بنهجی که هیچ امری از امور دنیا در دلش خطور ننمود و لکن در وقت سلام
دادن در دلش گذرانید که دو شتر کدام چاق تر است و فربه تر است تا او را بگیرم جبرئیل ع
عرض کرد این امر دنیا نبود این هم از برادرت برای ابتغاء رضای حقتعالی بود زیرا از اول قصدش
این بود که اینرا ذبح کرده در راه حقتعالی با یتام و فقراء و مساکین تقسیم نماید از اینجهت
در وقت سلام دادن او را از دل گذرانید مخفی نماند که غرض رسول الله ص از این دقت نمودن
اظهار منقبتی بزرگ از مناقب امیر المؤمنین ع بود تا آنکه احبا و مخلصین و اعدا و منافقین
بشنوند شهادت حقتعالی و جبرئیل امین را برای امیر المؤمنین پس میگوییم ای شیعیان و محبان
چون این دو منقبت عظیم از مناقب لا تعد و لا تحصی امیر المؤمنین شنیدید پس حالا مناسبت
فهمیده بر سر و سینه زنید و مجنون وار رخت و لباس را پاره پاره کنید و بسوز دل وا
حسینا وا مظلوما بگوئید زیرا که مناقب جناب سید الشهداء ع مجالی و مظاهر ملکوتیه و
نورانیه و روحانیه و معنویه مناقب جد و پدر و مادر و برادرش بود و لکن اینرا باید فهمید
این تجلی و این مظهریت بچه نحو و چه نهج بود آه آه بلی همه بنحو درد با غم او و اشک دیده
و بنحو کوه کوه مصائب افزون بود آیا فکر و تأمل نمیکنید که جناب امیر المؤمنین ع که انگشتر بکند

اساس و مدار ملک سلیمان بود در راه حقتعم او را در مقابل سؤال جبرئیل امین بخشید
اما جناب سید الشهدا در راه حقتعم انگشتر را بکافری واگذار کرد که آن انگشتر بخون آن
خلیفة الله تعم مصبوغ و ملون برنگ یاقوت احمر شده بود پس این انگشتر باین سبب صد هزار
مرتبه اعلی و اشرف و انور و افضل بود از انگشتری که مدار و اساس ملک سلیمان بود اما چه
طور باین نهج نباشد و حال آنکه هر ذره از آن خون اطهر و اطیب که در آن انگشتر بود افضل و
اشرف و اعظم بود در نزد حقتعم از ارواح و عقول جمع کثیر از ملئکه و روحانیین آه آه
ای دل بسوز و ای جگر خون شو ای زبان صیحه فریاد بکش و ناله کن واحسیناه وامظلوماه بگو زیرا که
جناب امیر المؤمنین و منبکه بانگشتر تصدق فرمود در حالت رکوع که مقام فنای فی الله یعنی تذلل
بمقام فنا بود اما جناب سید الشهداء ع در وقت واگذار کردن خاتم در راه حقتعم در عین
لجه بحر وجود دریای فنا فی الله بود و چون مقام رکوع و سجود اعظم مقامات تذلل و تخشع برای حق
تعم است و امیر المؤمنین خاتم بخشیدن در حالت رکوع نمود اما جناب سید الشهداء ع در حالت خاتم
بخشی در راه حقتعم جمیع اعضا و اجزاء بدن شریفش در حالت خون غلطیده و همه این اعضا
و اجزاء طیبه و طاهره و شریفه و نورانیه شعشعانیه همه در حالت تذلل و تخضع و تخشع
مثل ساجدین شاکرین بسجده تعفیریه و در سجده تعفیریه بودند و سر انور و اشرف و اطهر
اطیبش در سر رمح طویل بذکر شکر و تکبیر و تسبیح و تهلیل مشغول بود سبحان الله عجب مقامات
است و عجب اسرار است عقل اصحاب فهم و ذکاء بفهمیدن بعض از این مقامات و از این اسرار در
تحیر و اضطراب است مخفی نماند که از سند معتبر از محمد بن مسلم روایت شده است که بحضرت صادق ع
عرض کرد که خاتم جناب سید الشهداء ع آخر بکه رسید شنیده ام در روز کربلا از انگشت
مبارکش او را بیرون آورده اند و نهب و غارت نموده اند آنحضرت فرمود همچنین نیست که شنیده
آن انگشتر از رسول الله ص بامیر المؤمنین ع رسید و از امیر المؤمنین بحسن مجتبی ع رسید و از حسن
مجتبی ع بسید الشهداء ع رسید و از او بسید الساجدین ع داده بود و او از پدرم داده بود و
او بمن داده است الآن در نزد من است در هر روز جمعه بانگشتم میکنم و نماز میکنم پس معلوم
گردید که انگشتریکه از صادق ع روایت شده منافات ندارد با آن روایتیکه گذشت یعنی بجدل بن

سلیم ملعون انگشتر آن امام مظلوم را برد و نهب کرد زیرا که آن انگشتری که صادق ع فرمود
آن از مواریث نبوت و خلافت و امامت بود آن البته باید در نزد خلفاء الله تع و اوصیاء
رسول الله باشد اما آن انگشتری که بجدل بن سلیم کافر برد از مواریث نبوت و خلافت و امامت
نبود و محمد بن مسلم همچنین فهمیده بود که آن انگشتری که در کربلا بردند و نهب کردند از
مواریث محمد مصطفی و علی مرتضی ع بوده است چنانچه سیاق سؤال محمد بن مسلم بر این مطلب دلالت
دارد پس حضرت صادق ع این را نفی فرمود و نیز مخفی نماند که چنانچه در روز عاشورا ثیاب و لباس
جناب سید الشهداء ع غیر از آن لباسی که ساتر عورت بود خواه او را سراویل بگوئیم خواه سراویل نه
گوئیم سلب و نهب نمودند و همچنین ثیاب و لباس سایر مستشهدین خواه عترت هاشمیه و خواه
سایر اصحاب بودند همه را به نهب و غارت بردند و هیچ چیز از اسب و شمشیر و نیزه و ثیاب و لباس
و سایر اشیاء نگذاشتند مگر اینکه سلب و نهب نمودند بلی از احدی ساتر عورت نهب و سلب
ننمودند پس چنانچه قدرت و قوة بر آن نداشتند که ساتر عورت احدی از شهدا سلب و نهب
نمایند خواه آن شهید از بنی هاشم باشد و خواه از غیر ایشان پس شیعیان و محبان ایشان فاهم این
نهج بفهمند و اعتقاد نمایند و غیر این نهج را اعتقاد نمودن یا گفتن دلیل بر فساد عقیده
آن معتقد یا آن قائل خواهد شد **باب ششم** در بیان احوال ذو الجناح و اموری که از آن
صادر شده است در روز عاشورا و بعد از شهادت خلیفة الله تع و همچنین در ذکر امور
مناسب این باب کلام در این باب در ضمن چند مجلس و چند مقام ذکر خواهد شد **مجلس**
مقام اول در ذکر احوال ذو الجناح بعد از شهادت خلیفة الله تع پس میگوئیم وقتیکه
جناب سید الشهداء ع بدرجه شهادت رسید ذو الجناح نعره میزد و صهیل و حمحمه میکرد
و تخطی کشتگان میکرد واحدا بعد واحد و نظر بایشان میکرد ابن سعد ولد الزنا امر کرد
بگیرید این را و بیاورید برای من این اسب بهترین جیاد خیل رسول الله است پس سوارها از
چهار طرف اسب دوانیدند برای آن صاحب وفا پس آنحیوان آن قوم کفار را با پاهایش میزد و بدندان
میگرفت تا جماعتی را بجحیم فرستاد و چندین سواره را از پشت اسبها انداخت و وقتیکه سوار
از پشت اسبش میانداخت او را خورد خورد و قطعه قطعه میکرد و میکشت و در بعض

از روایات چهل نفر را کشت پس ابن سعد ولد الزنا بباقی سوارها گفت دور باشید از ان تا به
بینم چه میکند و بچه امر مشغول خواهد شد و چون انقوم کفار از ان دور شدند و ان فهمید
که حالا در طلب ان نیستند پس شروع کرد بنظر کردن بنعشهای شهدا و انها تخطی نمود و
هم میفهمید که جسد انور اطهر جناب سید الشهدا را طلب مینماید تا رسانید خودش را
بان ماه های جگرم بسوزد دلم پاره پاره شود پس شروع کرد ببوئیدن بجسد انور با همه
اینحالت صهیل میکرد و نعره میزد و گریه میکرد مثل گریه زن ثکلی و در صیحه اش میگفت الظلیمه
الظلیمه من امة قتلت ابن بنت نبیهم و در خبری وارد شده است که در غزوه صفین لشکر معویه
شریعه فرات را احاطه کردند امیر لشکر اعور سلمی ملعون منع میکرد که اصحاب امیر المؤمنین ع ان
اب بردارند واحدی از امرا و روسا لشکر امیر المؤمنین قادر نشدند بر انکه جماعتی بردارند
وانقوم کفار را از شریعه فرات متفرق و منهزم نمایند پس جناب امیر المؤمنین ع سید شباب
اهل جنة یعنی مظلوم کربلا را با پانصد سواره فرستاد تا انکه شریعه را بگیرد پس ان مظلوم
کربلا روحی له الفدا با پانصد نفر بشریعه رسید و انقوم کفار یعنی لشکر معویه را بعد از
کشتن جمعی از انها متفرق و منهزم ساخت و شریعه را بدست اورد پس امیر المؤمنین ع فرمود
ایمردم ای اهل لشکر همین حسین ع پسر من و پسر رسول الله ص در عرصه کربلا کشته خواهد
شد لب تشنه و اسبش از مردم نفرة کرده صیحه میکند و در صیحه اش میگوید الظلیمة الظلیمة
من امة قتلت ابن بنت نبیهم و هم یقرؤن القران الذی جاء به الیهم بعد از ان جناب امیر المؤمنین ع
این دو بیت را خواند وکل ذی نفس او غیر ذی نفس یجری الی اجل یاتی باقدار ادری
الحسین جهارا قبل مصرعه علما یقینا بان سیلی باشرار پس اینحیوانکه بمنزله انسان کامل
بود خودش را در خون اطهر اطیب انور جناب سید الشهدا ع تمرغ نمود و غلطانید و قصد
خیام ال الله نمود و حرم رسول الله ص کرد در حالتیکه صهیل عالی بلند مینمود و فریاد میکشید
و دستها را بر زمین میزد و صوت و ناله و فریادش بوادی و صحراها را پر کرده بود و باز در صیحه اش
میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و جمیع مردم بحال این صاحب وفا نظر
میکردند و تعجب مینمودند و طلب خیمهای حرم رسول الله مینمود و در نزدیکی خیام صهیل وی

صوتش عالی و بلند کرد و صهیل و صوتش بگوش زینب صدیقهٔ صغری رسید و بسکینه فرمود
که پدرت آمد و برای ثواب آورده است استقبال کن یعنی آن مظلومه اینجمر فرا از کثرت دهشت و
اضطراب و تحیر و تزلزل فرمودند زیرا که در آن اوقات و در آن حالات نزدیک بود که جمیع اهل
حرم و اطفال و طفلات ارواح ایشان از ابدان ایشان مفارقت نماید و هلاک شوند و از روایات
اینمقام همچنین مستفاد میشود که در حین شهادت جناب سید الشهداء زینب معصومه مظلومه
در نزد مصرع اطهر اشرفش حاضر نبود باینمعنی که بعد از آنکه امام مبین از پشت ذو الجناح بزمین
کربلا افتاد و ذو الجناح خبرش را آورد و جمیع اهل حرم و نسوان طاهرات مظلومات بسوی
مصرع دویدند و آن امام مبین و حجة الله کبری را با آن حالات دیدند و فریاد و صیحه کشیدند
و ناله و افغان کردند پس باشاره امام مبین قبل از تمام امر شهادت بسوی خیمها برگشتند پس
از همه اینها معلوم شد که ذو الجناح دو مرتبه از مصرع بسوی خیمها آمده است در مرتبهٔ اول از
برای اخبار این بود که خاک بر سر عالمیان و عالم باد که امر شهادت باتمام رسید بهر حال سکینه
طاهره مظلومه بیرون آمد از خیمه و استقبال ذو الجناح کرد و نظر کرد که سرج خالی از صاحبش
و سرج بزیر شکمش و خودش مثل اینکه در دریا خون غرق شده است و صهیل میکند و ناله و
افغان میکشد و گریه میکند مثل زن ثکلی و کشته شدن صاحبش را باشاره ادا میکند پس
سکینه معصومه مظلومه معجرش را پاره پاره کرد و افغان و ناله کرده فریاد و صیحه کشید
وا قتیلاه وا حسیناه وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا غربتاه وا بعد سفراه وا کربتاه اه اه این
حسین است در ریگ گرم کربلا افتاده است مسلوب العمامه و الرداء وا محمداه این حسین است لب
تشنه و جگر سوخته کشته شده است و بخاک و خون غلطیده و جسد شریفش عریان افتاده اه اه
جسد اشرفش در زمین کربلا است و سر اطهرش بر سر نیزه ها جانم و پدرم و مادرم فدای آن مظلوم
باد که سر او و دوش را بشام هدیه میبرند جانم و پدرم و مادرم فدای آن لب تشنه باد که اصحاب
و انصار و جوانانش را در روز روشن کشتند و همه ثیاب و لباس و سایر اموال ایشانرا سلب
و نهب نمودند پس آن طاهره مظلومه دستش بر سرش گذاشته گفت ثلمت العماد و مات الجود و الکرم
و اغبرت الارض و الافاق و الحرم و بعد از آن چند شعر دیگر فرمود که حاصل و مضامین

امضای

انها اینستکه حقتعم بعد از این ابواب سموات را بست دعاها مستجاب نخواهد شد بعد از انخطاب کرد بخواهرش و گفت ایخواهر بر خیز و نظر کن که این ذو الجناح چه خبر آورده است بلی ذو الجناح خبر آورده است که پسر خیر خلق الله تعم و پسر سید المرسلین را کشتند اه اه و الهفاه و اسفاه برای مصرع ان مظلوم لب تشنه و بعد از این بر نور وضیاء امة سید المرسلین ظلمتها غالب خواهد شد ایمرگ ایمرگ چرا مرا عوض و فداء ان غریب تشنه لب نبردی و حقتعم انتقام بکشد از انقوم کفار و خبر بوکشد از بدکرداریها و افعال و کردار این قوم کفار جمیع امتها را از یهودی و نصاری و مجوس تعجب آورد پس چون زینب صدیقه مظلومه معصومه اشعار ان مظلومه را شنید از خیمه بیرون آمد در حالتیکه صیحه بلند کرده و ناله و زاری و شیون و افغان میکرد و میگفت مصیبتی فوق ان تانی باشعاری وان یحیطها وصفی و افکاری و بعد چند شعر دیگر فرمود مجمل و حاصل انها اینست اه اه چه طور و چه نهج امروز نظر کنم و جسد اشرف و انور برادرم را در زمین کربلا ببینم و غرق در دریای خون برببینم اه اه بهر کجا نظر میکنم و در هر حال مشئوم صورت مبارک و انور اقدسش از خیال من بیرون نمیرود اه اه ذو الجناح آمد و لکن چه فاید دارد آمدنش انوقتیکه صاحبش کرد دادرسی مساکین و فقراء و ایتام و خلیفة الله تعم در پشتش میشد آمدنش انوقت خیر و برکت داشت و اکنون باین نهج نمیآمد و بعد از این فرمود ما للجواد لحاه الله من فرس الا یجدلک دون الضیغم الضاری یعنی این اسب چرا بیوفائی کرد و چرا خودش را بکشتن نداد تا انکه جسد انمبارک افتاد در نور جسد صاحبش شهید شد و پسر شهید شد و بعد از آن فرمود یا نفس صبرا علی الدنیا و محنتها هذا الحسین الی رب السماء صار یعنی ای نفس صبر و شکیبائی کن بر مصائب و محنتهای دنیا که روح انور و اطهر اقدس برادرت حسین مظلوم در درگاه کبریای حقتعم است پس اهل حرم رسول الله صم وقتیکه نوحه و زاری و اشعار دلسوز و جگرکباب زینب معصومه مظلومه شنیدند همه از خیمها بیرون آمدند ناگاه نظر انطاهرات مظلومات بذو الجناح افتاد و انحالات ذو الجناح دیدند پس بر سر و سینه لطمه زدند و سینهارا خراشیدند وجیوب یقه هارا پاره پاره کردند و صیحه و شیون و افغان کردند و فریاد زدند و امحمداه و اعلیاه و افاطمتاه و احسناه و احسیناه و احمزتاه و اجعفراه و اعقیلاه

واعباساه وا ابتاه وا سیداه الیوم فقد محمد المصطفی الیوم فقد علی المرتضی الیوم فقدت فاطمة
الزهراء الیوم فقدت خدیجة الکبری الیوم فقد الحسن والحسین پس ام کلثوم معصومه مظلومه
دستهای مبارکش بر سرش گذاشته وانگشتهایش مشبک نمود چنانچه نسوان عرب در حال
ندبه ومرثیه همچنین میکنند وصیحه وفریاد نموده ندا میکرد وا محمداه وا جداه وا نبیاه
وا اباالقاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه اینست حسین در صحرای کربلا بر روی خاک و ریگ
افتاده وسرش را از قفا بریده اند وبدن انور اطهرش عریان وبی ثیاب ولباس افتاده پس انقدر
گریه وزاری نمودند تا انکه برای ام کلثوم غشیه عارض شده مدهوش وبیحس وحرکت افتاد
پس باز سکینه مظلومه شروع نمود بندبه کردن وانشاء اشعار نمودن پس فرمودند لقد
حطمتنا فی الزمان نوائبه ومزقنا انیابه ومخالبه یعنی نوائب و[مصائب] زمان ما آل الله تعالی واهل
بیت رسول را شکست وچنگالها ودندانهای آن زمان نیز گردهای حرم رسول الله را پاره پاره
کرد چند شعر دیگر اینست که این دهر بسیار جفا نمود باین نسوان طاهرات وبنات فاطمیات
در دار غربت نه حامی ونه والی داریم ونه صدای معین وناصر میشنویم وعقارب وحیات
دهر همه بسوی ما بیچارگان ومضطربه ومتحیرماندگان حرکت نمود وبرادر جوانم را که پشت
وپناه ما بود درو فتند واوردن نوائب ومصائب بسوی ما او را دهر خوان بخاک مذلت
انداخته ودر زمین کربلا مثل قربانی اضحی افتاده میشود که او را فراموش کنم نه والله
بلکه روز بروز وساعت بساعت مصائب او بزرگتر خواهد شد ودر دلم ثابت وراسخ
خواهد شد آه اینست پدرم حسین خلیفه الله تعالی ونور انور عیون مصطفی وعلی مرتضی
وفاطمه زهراء وحسن مجتبی در خاک مذلت افتاده ومشعر ولحیه خونست وباین سبب بر دین
حق تعالی وشریعت محمد مصطفی صلعم ظلمتها وتاریکی عارض شده ونزدیکست که جمیع طرق معارف
وعلوم حقانیه ربانیه منسد شده شریعت سید المرسلین مضمحل شود آه واویلاه
وامصیبتاه اگر انچه بما اهل بیت رسول الله رسید بکوه رضوی میرسید انکوه قطعه قطعه
میشد وا زچه اجانب متلاشی میشد آه چطور روا دارم که من زنده بمانم وصورت انور
اقدس پدرم خلیفه الله تعالی از نظرم غایب شود وجسد ازکی واطیب انورش در زیر خاک و

ریک کربلا دفن شود با قلب حزین و غمگین چه طور تسلی خواهد یافت و حال آنکه مثال
من مثل آن شخص است که افلیج و تشنج برای آن عارض شده بحیثیکه نصف بدنش بیحس و حرکت شده
و مرده است و نصف دیگرش زنده است مخفی نماند که هر چه درین مقام و درین فصل ذکر شد یعنی
از حالات و مقالات حرم رسول الله صلعم و از حالات و افعال و کردار ذو الجناح یعنی در آمدنش
از مصرع خلیفة الله تعم بسوی خیمها و در آمدنش در مرتبه دوم جامع حاصل و محصول جمیع
آثار و روایات و جامع جمیع اقوال اصحاب کتب مقاتل است و لکن کلام باقی میماند در کیفیت
مآل امر ذو الجناح یا بمعنی آخر مآل ذو الجناح بکجا خواهد رسید بسبب جهل و معاد فی هم
در ذکر کیفیت پس میگوئیم که جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند که ذو الجناح در مرتبه دویم
آمدنش از نزد مصرع خلیفة الله تعم بسوی خیام پس در نزد خیام بسیار داد و فریاد و صیحه و صهیل
و گریه و زاری نمود و مثل ابر باران اشک را میریخت تا آنکه سر شرا بزمین در نزد خیمه بسیار
بسیار زد تا آنکه جانش در راه صاحبش بجهان آفرین سپرد و لکن در روایت عبد الله بن قیس
بنهج دیگر است و حاصل آن اینستکه عبد الله بن قیس میگوید دیدیم ذو الجناح را میدوید و
مردم از خوف آن متفرق و منهزم میشدند این در وقتی بود که از جانب خیمهای حرم رسول الله
برگشته بود بسوی مصرع و بجانب میدان و باز انقوم کفار قصد او را میکردند و وقتیکه حمله
میکرد میگریختند و متفرق میشدند و قصد فرات کرد و یکمرتبه جستن کرد و در آن حین
او را در وسط فرات دیدند و بعد غوص کرد در فرات و الی الآن خبر او معروف و معلوم
نشد و لکن ذکر کرده است جمعیکه آن ظاهر میشود در دست قائم آل محمد صلی الله علیه و علی
اهلبیته المعصومین المظلومین و عجل الله تعم فرج قائمهم و فرجنا بفرجه مخفی نماند
که یک روایت دیگر در قضیهٔ ذو الجناح در اصل یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات
ذکر کرده ام بتفصیل و انشاء الله تعم در موضع مناسب درین کتاب هم ذکر خواهد شد
و ظن قوی این احقر بر ثبوت آن روایت است بآن نهج و تفصیلی که آن روایت متضمن آنست و لکن
در اینجا و درین مقام لازم است ذکر کردن یک مطلب مهم و آن اینستکه نباید و نشاید از مراتب و
درجات و مقامات ذو الجناح بالکلیه غافل شد و بنحو اعتقاد جازم باید اعتقاد نمود

کرد ذو الجناح از مواریث امامت و خلافت است و فرض این مقام باین در روز عاشورا رسید
بلکه میتوان گفت که مواریث نبوت و خلافت که از قبیل علوم و اسرار علوم نباشد بلکه از قبیل اسباب
و اثواب و انگشتر و الات دنیویه باشد مثل ذو الفقار و درع رسول الله و درع و نحو ذلک باشد
ذو الجناح از همه اشرف و افضل است و چه طور همچنین نباشد که در اکثر ساعات روز عاشورا
در رکض و جولان و تحمل زحمات و مشقات از تشنگی و خستگی و الام و اوجاع جراحتها و
زخمهای نیزهها و تیرها بود پس بسبب این افعال و کردار بمقامات و درجات فایز گشته که عشری
از اعشار آن بلکه جزئی از اجزا ان به ثبت و ضبط نمیتوان اورد و لا سیما وقتیکه ملاحظه شود
افضل صفات و اشرف خصال ان صاحب وفا مثل گریه و زاری و داد و فریاد و شیون و افغان
ان در مصائب صاحبش و ان افغان و کردارش بعد از اتمام امر شهادت چنانچه تفصیلا
گذشت و ملاحظه شود ایضا فائز شدن آن بمرتبه بلند از ادراک و شعور بلکه بجوهر عزیز
و دره ثمینه عقل چنانچه امیر المؤمنین فرمود در روز صفین در شانش که در صهیلش
خواهد گفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و چون شیعه ممتحن و مؤمن مخلص در این
امور مذکوره با دقت تفکر و تامل نماید خواهد فهمید که مقام ذو الجناح بسیار بسیار
اشرف و ارفع و اعلا است از مقام رمکه جبرئیل امین یعنی اسب مادیان از اسبهای بهشت او را
سوار شده بود در وقتیکه فرعون و قوم ان حضرت موسی کلیم الله را و بنی اسرائیل را از
مصر بیرون کرده بودند و میخواستند انها را بگیرند و بکشند و حضرت موسی بامر حق تعالی امر
کرد بنی اسرائیل را که داخل بحر نیل بشوند و وقتیکه انها داخل دریا شدند فرعون اسب یابو
سوار شده بود و خواست داخل دریا نشود جبرئیل امین سوار ان رمکه بود داخل دریا شد
و اسب فرعون بهوای ان مادیان داخل دریا شد و قوم فرعون هم عقب ان داخل دریا شدند
تا انکه همه غرق شدند و کلیم الله با بنی اسرائیل نجات یافتند الحاصل که سامری که یکی از بنی اسرائیل
بود وقتیکه جبرئیل امین بدریا داخل شده بود میدید که هر جا و هر موضع این مادیان
پا میگذارد در ان خاک و از زمین متصف بحرکت میشود مثل حیوانات فهمید این مادیان از این
نشاه نیست بلکه از نشاه بهشت و نشاه ملکوتیه است و حیوانات ملکوتیه حیوة بخشند

پس از آنجهة بکشت خاک از موضع قدم مادیان کرفت و کوساله از طلا ساخت و آنخاک را در شکم
آن انداخت پس آنکوساله صدا آورد و صدا کرد بهر حال مقصود اینستکه ذو الجناح از وجوه چند
خصوصا از آنوجهیکه از خون خلیفة الله تع مصبوغ و ملوّن شده بود بمقامی رسیده بود
که اشرف و افضل افراد و انواع حیوانات نشاهٔ ملکوتیه یعنی نشاهٔ جنّات عدن و فردوس
اعلی بود و بهر موضع و بهر جا که قدم میکذاشت اضعاف اضعاف آثار و خواص رمکهٔ جبرئیل امین
میبخشید و در ضمن مطالب کذشته اشاره کردیم باینکه مقصد اهم جناب سید الشهدا از داخل
شدنش بفرات در وقتیکه مجاهدات و مقاتلات مینمود آب خوردن ذو الجناح بود بهر حال
التفات و توجهات آنصاحب ولایة مطلقه و مرحمت امامت و خلافت و عصمت و رحمت و شجاعت
و فتوّت و مروّت و جامع جمیع جنود عقل اعنی امام مظلوم بالنسبه بذو الجناح در مقام
اعلی و ارفع بود پس با وجود این چه طور معقول و متصور میشود که جمیع اوصاف و کمالات و
درجات ذو الجناح بر ثبت و ضبط بیاید پس از این تحقیقات رشیقه معلوم میشود که اینمعدن
عصمت و رحمت و فتوّت و مروّت با آنحیوان صاحب وفا و اعقل از جمعی کثیر از عقلا اراده وقت
شروع بمقاتلات و مجاهدات مطمئن و خواطر جمع کردید از بیان اینمطلب اینستکه ای ذو الجناح
امروز بسبب من زحمات و مشقات خواهی کشید و در ازاء صبر و تحمل تو بر انواع و اقسام
زحمات و مشقات خواهی اجر تو این خواهد شد که تو از جمله مواریث نبوت و امامت و خلافت
باشی در نشاهٔ اخرویه در جنّات عدن و فردوس اعلی سوار تو خواهم شد مکرر بر تو مخفی نماند
که اینکه ذکر نمودیم مقتضای اصول مستحکمهٔ مستنبطه بقوّهٔ قدسیه باستنباطات دقیقه است
خواه اینمقالهٔ مشهوره دائره میان مردم اصل داشته باشد و خواه اصل و مستندی نداشته
باشد و اینمقاله اینستکه ذو الجناح در وقت شروع نمودن آن خلیفة الله تع و الحجة الکبری
بمقاتلات و مجاهدات با آنقوم کفار عرض کرد که ای خلیفة الله تع و ای صاحب من امروز من ترا
در میدان جدال بچشم و دل راضی هستم بتحمل جمیع انواع زحمات و مشقات و باین فخر میکنم
بر ابنای نوع خود و غیر اینها و لکن منتظرم در نشاهٔ عقبی بجای دیگر اسبهای جنّات عدن و فردوس
اعلی سوار شوی پس اینمعدن عصمت و رحمت و مروّت و فتوّت با ذو الجناح عهد و میثاق

نمود

نمود و وعده داد و فرمود که در جنات عدن و فردوس اعلی سوار نخواهم شد مگر بر تو و این
احمر و این بالخصوص ندیدم که مستند این مقاله مشهوره باشد و لکن این تنبیه که امر واضح
از آنستکه احتیاج باین داشته باشد پس اعتقاد این احقر بر آنستکه ذو الجناح الآن در خدمت
امام زمان روحی له الفدا و عجل الله تعالی فرجه و فرجنا بفرجه میباشد مثل سایر مواریث
نبوت و امامت و خلاصه بهر حال الخوارق عادات متحققه در روز عاشورا را اگر ثبت و ضبط
نمیتوان اورد و در افعال و کردار ذو الجناح جمله کثیره از خوارق عادات و این احقر انشاء
الله تعالی بجمله از خوارق عادات متحققه در روز عاشورا اشاره خواهم نمود بلکه طایفه از آنها را
بنهج تفصیل بیان خواهم نمود **مجلس و مقاسیم** در بیان بعض امور واقعه در روز
عاشورا و ذکر حدیث در این مقام که متضمن است جمله از خوارق عادات و طایفه از معجزات
الخلیفة الله تعالی و الحجة الکبری اعنی سید الشهداء ع روحی و ارواح شیعته له الفداء و این
حدیث را بسند معتبر جمعی از علماء محدثین مثل شیخ حر عاملی در کتاب نصوص المعجزات و صاحب
کتاب تظلم الزهراء ذکر کرده اند بسند مسند معتبر از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه
الصلوة و السلام پس آنحضرت فرمود وقتیکه قوم کفار جناب سید الشهدا را و اصحابش را
از آب فرات منع کردند پس جناب سید الشهدا باصحابش ندا کرد و فرمود که هر کس تشنه
است بیاید آب بخورد پس انگشت ابهام مبارکش را در توی دست یکیک ایشان گذاشت و نصب کرد
پس چنانچه از عین فواره بر حوض آب بجستن میشد همچنین بود حال انگشت ابهام و راحت کف
مبارکش پس اصحاب و عترة هاشمیه همه برخواستند و یک بیک بنهج تعاقب میامدند و
دهن خود شانرا بان راحت کف مبارک میگذاشتند و آب میخوردند تا آنکه سیراب میشدند
و بعض ببعض گفتند والله آب و شراب طهوریکه من خوردم احدی از عالمین الی الآن در دنیا
همچنین آب نخورده است پس وقتیکه جمیع اصحاب و عترة هاشمیه بشهادت فائز شدند و امر
شهادت جناب سید الشهداء ع باتمام رسید و کان فی یوم العاشر عند المغرب فقعد الحسین ع
فیسمیهم باسمائهم و اسماء آبائهم فیجیبه الرجل بعد الرجل فیقعدون حوله ثم یدعوا
بالمائدة فیطعمهم من طعام الجنة و یسقیهم من شرابها ثم قال الصادق ع و الله لقد راهم عدد

[illegible]

من الکوفیین ولقد کرّر علیهم لو عقلوا قال ثم خرجوا الرسل فعاد کل واحد منهم الی بلاده
مخفی نماند که این حدیث از احادیث مشکله است خصوصا وقتیکه ملاحظه شود بقیه حدیث و
تمامش کرا انشاء الله تعالی بعد از این ذکر میکنیم وحالا شروع ببیان انچه که ذکر شد میکنیم بنحویکه
همه مخلصان و محبان بفهمند پس مضمون اینست که روز عاشورا نزدیک مغرب نشسته یعنی
سر انور واطهر امام حسین بعد از شرفاطیبش ملحق گشت و نشست پس اصحاب و عترۀ هاشمیه که همه
شهید شده بودند بنامهای خودشان و نامهای پدرانشان یک یک واحد بعد واحد تسمیه
فرمود و خواند پس همه انها جواب دادند یک بعد از یک واحد بعد از واحد و همه برخواستند
وامدند و در حول واطراف انحضرت نشستند پس انحضرت مائده خواست مائده از جنان عدن
نازل شد پس از اطعمه واشربه بهشت خوردند و نوشیدند تا انکه سیر و سیراب گشتند پس حضرت
صادق فرمود والله همه اینها را جماعتی از اهل کوفه دیدند بلکه جناب سید الشهداء این ایات
بینات و معجزات باهرات را مکرر بانها نمود ولکن عقل ایمانی نداشتند و مستدرج بودند
در ضلالت و بعد حضرت صادق فرمود که ان اشخاصیکه خیام انها مصانع طیبۀ طاهرۀ
نورانیه بود و این معجزات دیدند همانها اتناعت کوچیدند و دیگر در معسکر ابن سعد ولد الزنا
نماندند و هر جمعی قصد بلاد خودشانرا کردند و رفتند مخفی نماند که حاصل مطلب اینست
که شهداء کربلا با این ابدان و اجساد دنیویه خودشان از مائده بهشت خوردند و اشامیدند
یعنی بعد از انکه روس مقطوعه مطهره نورانیه با ابدان و اجساد شریفه خودشان ملحق شدند
پس از این معجزه باهره و خوارق عادات ساطعه از صاحب ولایت مطلقه و خلیفه الله تعالی مصداق
مبین ساطع ولامع خواهد شد برای ایه کریمه لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند الله یرزقون پس حسرت و ندامت اهل کوفه وان اشخاصیکه این واقعه ساطعه
عجیبه را دیدند زیاد شد بسبب تخلف انها از نصرت و اعانت ان امام مظلوم پس باز برای تاکید
و تشدید میگوئیم که این جماعت از اهل کوفه مشاهده نمودند که شهداء کربلا با این ابدان و اجساد
دنیویه نشستند در اطراف جناب سید الشهداء و از اطعمه و اشربه مائده بهشت خوردند
واشامیدند پس شهداء کربلا با این حالت بودند مقدار یکساعت یا دو ساعت و بعد از ان

بحالت

بحالت اولیه خود برگشتند واحتمال این دارد که از حدیث همچنین استفاده شود که مادامیکه
اجتماع نکوچ وارتحال نکرده بودند شهدا بر انحالت بودند یعنی بر سر مائده از بهشت و بعد
از کوچیدن وارتحال انها از کربلا شهدا بحالت اول بامر خلیفة الله تعم برگشتند بهر حال تتمه
حدیث اینست ثم اتوا بجبال رضوی فلا یبقی احد من المؤمنین الا اتاه وهو علی سریر من نور قد
حف به ابرهیم وموسی وعیسی ومن جمیع الانبیا ومن ورائهم المؤمنون ومن ورائهم الملئکه
ینظرون ما یقول الحسین ع ثم قال فهم بهذه الحالة الی ان یقوم القائم ع وافوا فیما بینهم الحسین ع
حتی یاتی کربلا فلا یبقی سماوی ولا ارضی من المؤمنین الا حفوا بالحسین وحاصل مضمون این فقرات
شریفه از حدیث اینست که حضرت صادق ع فرمود که بعد از ان کوههای رضوی آورده شوند یا میاورند
پس احدی نمیماند از مؤمنین مگر انکه بسوی جناب سید الشهدا میاید وانحضرت در انوقت بر تخت
از نور میشود وانحضرت را یا تخت را احاطه مینمایند حضرت ابرهیم وحضرت موسی وحضرت عیسی بلکه
جمیع انبیاء مؤمنین مینشینند همه منتظرانه بشوند که جناب سید الشهدا چه خواهد گفت
وچه امر خواهد فرمود وباینحالت خواهند شد تا انکه قائم آل محمد ع ظهور نماید انوقت همه
بزیارت جناب سید الشهدا بکربلا بیایند پس انوقت نمیماند احدی از اهل ارضین واحدی از
اهل سموات مگر انکه میایند بزیارت انحضرت ودر خدمت ان امام مبین میباشند مخفی نماند
که این فقرات خالی از غموضتی نمیباشد وفهمیدن انها بنهج تحقیق ورسیدن بحقیقت حاصل
مطلب سهل واسان نمیباشد پس بسبب این فقرات نفس حدیث من حیث المجموع از احادیث مشکله
شمرده میشود پس در مقام ایضاح وبیان بحول الله تعم وقوته میگوئیم یکتوجیه برای کلام صادق ع
که فرمود ثم اتی بجبال رضوی الی اخره اینست که این امور که مذکور در این فقرات یعنی بعد از
کلامش ثم اتی بجبال رضوی در عالم برزخ خواهد شد در ابدان واجسام مثالیه وقوالب
واجسام برزخیه ومکان ومقر بواطن وملکوتیه جبال رضوی خواهد شد ولکن صدر
حدیث یعنی انفقراتیکه سابقا ذکر شد یعنی قبل از رسیدن بکلمه ثم اتی بجبال رضوی با آن
معنائیکه بیان وتفسیر کردیم خواهد ماند وبعبارت واضحه مطلب اینستکه ما بعد کلمه
ثم اتی بجبال رضوی هیچ مدخلیت بما قبلش ندارد اصلا وتوجیه یعنی احتمال دوم در تحدیث

بعضاز

یعنی از صدر حدیث شریف اینستکه ابدان دنیویه و اجساد اصلیه شهدا در ارض کربلا افتاده
بود یعنی بحالتیکه در حال شهادت و کشته شدن بود اما جناب سید الشهدا صاحب ولایت کلیه
و خلافت مطلقه بود و جماعتی از اهل کوفه که خیام ایشانرا نزدیک مصارع طاهره شریفه شهدا
بود اجساد مثالیه و ابدان و قوالب برزخیه شهدا را نشان داد و بجای دیدن ایشانرا بظهور آورد
یعنی آنجماعتی از اهل کوفه دیدند که جناب سید الشهدا نشسته و در اطراف آنحضرت جمیع شهدا
نشسته و سرهای ایشان هم در ابدان ایشان بحالت حیوة و زندگی و جناب سید الشهدا ع
برای ایشان مائده بهشت احضار فرمود و ایشان از اطعمه و اشربه مائده بهشت میخوردند و
میآشامیدند و اهل کوفه همچنین اعتقاد مینمودند که این ابدان و این اجساد ابدان دنیویه و
اجساد اصلیه شهدا است پس حسرت و ندامت آنجماعات بغایت و نهایت رسید اما دیدن آنجماعات
حاضر شدن جبال رضوی یعنی حاضر شدن بواطن و ملکوتیه آنها و مشاهده نمودن کیفیت
قلیله از کیفیات کثیره اینقضیه که همه اش در عالم برزخ ظاهر خواهد شد و احتمال این دارد
یعنی احتمال دیدن و احتمال ندیدن پس آنچه قوی در نظر این احقر است که آنجماعات ذره از قضیه
جبال رضوی ندیدند پس آنچه بعد از قول صادق ع ثم آتی بجبال رضوی مختص است بنشاء اخروی
یعنی نشاء عالم برزخ و کلام مفصل در معنی اینحدیث شریف را اصل مذکور راست یعنی در کتاب
اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ولکن آنچه در اینکتاب ذکر شد در غایت وضوح و بیان سهل
و آسان بود فراخور فهم همه مومنین مخلصین شد بحمد الله تع باری بعضی در بیان وقایعی
که دلها کباب و جگرها داغ میکند پس این وقایع در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد

مجلس و مقام اول در بیان هجوم آوردن قوم کفار وقت عصر یا غروب روز عاشورا

بسوی خیام آل الله تع و حرم رسول الله و نهب و غارت نمودن آنکفار خیام آل الله و حرم رسول الله
و آتش زدن ملاعین کفار بر خیمها و همچنین بیان سائر قضایائیکه در آنوقت شد پس
قبل از شروع در بیان این وقایع اشاره میکنیم بمقدمه مهمه پس میگوئیم مخفی نماند بر شیعیان
اهل ایمان و مومنین مخلصین اهل ایقان که هیچ وقت نشد که احدی از آنقوم کفار بنهج
خیانت نظر باحدی از آل الله تع و حرم رسول بلکه ایشان باحدی از نسوان اصحاب یا بعضی جاریه

از جواری و وصایف نکنند بلکه والله العظیم هیچ وقت قادر نشدند بر اینکه عزم قلوب اینها برای
باشد پس این عهد معهود و میثاق مؤکد بوده است در عالم ارواح میان حضرت حق تعالی و جناب سید الشهدا
و علاوه بر این همین اصل و همین ضابطه از مقتضیات خواص خلیفة الله تعالی و خواص صاحب ولایت
کلیه و خلافت مطلقه است و همین که اشاره نمودیم کفایت میکند در بنیاد و الا شواهد ساطعه
و دلایل لامعه کثیره داریم و از اینجهة بوده است که هر کافری ملعون میخواست که از نسوان
معصومات و بنات مظلومات و جواری عفیفات بعض اسباب و رخوت ایشان بگیرد یا کعب نیزه
میان کتف آن معصومه و مظلومه و عفیفه میزد و لکن روی نحس بخشش را بر منکر ز آنید تا آنکه
نظرش عمدا باینها نیفتد و چون این امر مهم را فهمید بلا دیگر را ایضا بفهمید و آن اینست که
در هیچ وقت احدی از حرم رسول الله و همچنین از متعلقات ایشان مثل نسوان مظلومات هم
از اصحاب شهدا و همچنین از جواری و وصایف ایشان زبان تذلل و لسان التماس ایشان
بر آن قوم کفار و روسا و امرا آنها گشوده نشد اصلا و ابدا بلکه مشافهة بر آن کفار شتم
و لعن میکردند و آن قوم کفار هر چند با تازیانها و کعاب رماح آن آل الله تعالی و حرم رسول الله را
میزدند و لکن آنحد و جرات و جسارت نداشتند که جواب شتم و لعن ایشان را بدهند پس مؤمنین
مخلصین و شیعیان و محبین باید این دو امر مهم را چنانچه بیان کردم اعتقاد نمایند که اعتقاد
خلاف این جایز نیست بلکه مورث رنجش جناب سید الشهدا خواهد شد بان معتقد باد
متکلم باین کلام و ایضا مخفی نماند بر مؤمنین مخلصین که والله العظیم و بالله الکریم که چنانچه
نوشتن کیفیت شهادت جناب سید الشهدا صعب بود بر این حقیر باینمعنی که گویا قوة
و قدرت از این حقیر برداشته شده بود بالکلیه و عجایب و خوارق عادات مشاهده
مینمودم از احوال خودم چنانچه اشاره باینحالت نمودم در آنمقام و همچنین نوشتن وقایع
و قضایای اینمقام ایضا بسیار بسیار دشوار و صعب است بر این حقیر و ده دوازده روز
میشود که میخواهم شروع بنوشتن وقایع اینمقام نمایم هر وقتیکه کتاب پیش میکشیدم و
میکردم حالاتی رو میداد که گویا هزار عقرب و هزار مار مرا خواهد گزید و دو کتاب را بر
هم میزدم و بر میداشتم و همین شب جمعه است حالاتی برای این حقیر رو داد بسیار عجیب

کردم

در نهب و غارت نمودن قوم لئام اسباب و اوضاع اهل بیت را

کردم ولی سرش و وجهش واضح است بر آنکه جمیع اعضا و اجزاء جثه نورانیه جناب سید الشهدا
برای هر یکی از این وقایع خون گریه میکرد و سر انور اقدس اطهرش در سر نیزه روی مبارکش را
بسوی خیمهای حرم رسول الله میکرد و نیزه و نیزه دار را بحرکت و لرزه و تزلزل میآورد و آیات
کتاب الله المجید که تاویلش و بطونش مناسب مقام بود میخواند و مثل باران از چشمهای مبارکش
اشک میریخت یا نشنیده اید یا شنیده اید غافل شده اید که آن مظلوم و تنش که در ارض کربلا بخاک
و خون غلطیده بود و لکن امر شهادت با تمام نرسیده بود اگر جمعی از کفار میخواستند بخیمها هجوم
ببرند پس آن مظلوم بسینه مبارکش حرکت میکرد و بصوت ضعیف بانگ میزد و میفرمود وای بر
شما ای بیحمیتان وای بیغیرتان عرب من زنده و در حیاتم و شما حیا نمیکنید و بسوی خیمهای حرم
رسول الله هجوم میبرید پس نفس کلیه الخلیفة الله نعم و ولی الله بر آن کفار غالب میشد و آنها بطور
حیرت و اضطراب بر میگشتند آه آه نمیدانم چه طور شروع کنم و چه نحو بنویسم دستم برعشه
و جمیع اعضاهای بدنم در تزلزل بجناب سید الشهدا افتم شب جمعه خواستم شروع کنم و لکن
باز اضطراب و حیرت بر من غالب شد و لرزه و تزلزل در بدنم افتاد و نتوانستم بنویسم گویا
قوة و قدرت بالکلیه از من سلب شده آه واویلاه و امصیبتاه پس آن قوم کفار و منافقین
اشرار هجوم آوردند برای نهب و غارت و تاراج بیوت آل محمد المصطفی و خیام اهل بیت علی المرتضی
و فاطمة الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس دختران سید المرسلین و حرم سید الوصیین
و جگر گوشهای سیدة نساء العالمین از خیمها بیرون آمدند پس همه صیحه و ضجه نمودند و گریه
میکردند و ندبه و نیحه مینمودند و میگفتند کجاست الآن محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و کجاست
الآن حمزه و جعفر و عقیل و عباس و کجاست جناب سید الشهدا و کهول و جوانان بنی هاشم
و کجاست اصحاب با وفای جناب سید الشهدا پس اعداء الله لعنهم الله و کفار زنا زاده احاطه کردند خیمها را
و شمر ولد الزنا لعنه الله بآواز بلند ندا کرد که ای قوم داخل شوید بخیمها و هر چه هست سلب و نهب بکنید
پس آن قوم کفار داخل خیمه شدند و هر چه در خیام بود سلب و نهب کردند حتی آنکه گوشواره سیده
طاهره معصومه مظلومه ام کلثوم را از گوش مبارکش کشیدند که گوش آن مظلومه درید و پاره
شده و قیس بن اشعث ملعون قطیفه جناب سید الشهداء را برداشت تا آنکه آن کافر ملقب شد

در میان عرب بقیس القطیفه و نعلین آن امام مبین را کافری اسود نام برداشت پس شروع کردند
آن قوم بنهب و سلب حلی و حلل و برداشتن شترها و سایر اموال آه آه چون ضجیج و ضجّة آل الله و حرم
رسول الله صلعم و آه و زاری و افغان نسوان و بنات طاهرات معصومات مظلومات بلند شد
ابن سعد ولد الزنا بانگ زد با اهل لشکر و گفت ای قوم خیمه‌ها را بشکنید و بریزید بر سر حرم رسول الله
تا آنکه در زیر خیمه‌ها هلاک شوند باز آن ولد الزنا گفت وای بر شما چرا خیمه‌ها را آتش نمیزنید و بگو ولد زنا
دیگر گفت ما احتیاج بسلب و نهب نداریم آتش زنید بر خیمه‌ها تا بسوزد خیمه‌ها و بسوزد همه آن نسوان
و بناتیکه در خیمه‌ها هستند پس شخصیکه رسول الله را دوست میداشت گفت ای قوم ویل و عذاب
بر شما بادا آیا کفایت نکرد بر ایشما کشتن پسر رسول الله را و کشتن اهلبیت و اصحاب و انصار او را
حالا میخواهید نسوان طاهرات مظلومات و بنات و اطفال رسول الله را بسوزانید آیا
گمان و ظن شما بر اینستکه حقتعالی بر شما عذاب نازل نکند و زمینیکه در آن هستید بر شما منخسف
و سرنگون نگرداند پس بعد از ابن سعد ولد الزنا گفت ای قوم خیمه‌ها را سلب و نهب و غارت
کنید و زینب صدیقه صغری معصومه مظلومه میفرماید که من بدر آنوقت در یکجانب خیمه ایستاده
بودم ناگاه داخل شد بخیمه مردی ازرق چشم یعنی خولی بن یزید اصبحی و هر چه در خیمه بود سلب
و نهب کرد و ملتفت شد بکه حجة الله صلعم و خلیفة الله صلعم سید الساجدین افتاده است بر
سر نطع از ادیم و در آنوقت آن خلیفة الله صلعم در شدت مرض بود پس آن ملعون کافر آن نطع را از
زیر آن امام مظلوم کشید و او را بر روی خاک انداخت پس آن ملعون ملتفت من شد و مقنعه را
از سرم برداشت و گوشوارها را از گوشهایم کشید و زور داد و دنا گوشوارها را بیرون آورد
بعد از آنکه گوشهای من پاره شد پس آن کافر با این حال گریه میکرد پس گفتم لَعَنَکَ اللهُ تَسْلُبُنِی وَ اَنْتَ
تبکی خدا صلعم بر تو لعنت کند مرا سلب میکنی و گریه میکنی پس آن کافر گفت بلی گریه میکنم چه طور
گریه نکنم و حال آنکه میبینم بر شما اهل بیت رسول الله صلعم چه میکنند و بچه مصیبتها مبتلا شده اید
پس گفتم با آن کافر قَطَعَ اللهُ یَدَیْکَ وَ رِجْلَیْکَ وَ اَحْرَقَکَ اللهُ بِنَارِ الدُّنْیَا قَبْلَ نَارِ الْآخِرَةِ لَا تَسْلُبْنِی
وَ لَا تَبْکِ یعنی حقتعالی دستها و پایهای ترا قطع نماید و ترا بسوزاند با آتش دنیا قبل از آتش آخرت
نه سلب کن و نه گریه کن پس آن ملعون گفت میترسم که اینها را اگر من سلب و نهب نکنم کسی دیگر سلب و

نهب خواهد کرد مخفی نماند که چون مختار علیه الرحمة در کوفه ظهور کرد و مطالبه ثار و انتقام
کشیدن از کفار مینمود و هر کسیکه از لشکر ابن زیاد ولد الزنا بود بدرک اسفل میفرستاد یک
روز خولی بن یزید اصبحی ملعون را حاضر کرده بودند و آن کافر ایستاده بود و چشم مختار علیه الرحمة
بان افتاد گفت ای مردود در روز کربلا چه کرده عرض کرد و گفت ای امیر هیچ کار نکرده ام مگر
اینکه سید الساجدین مریض بود و بر سر نطع خوابیده بود او را از زیر سید الساجدین کشیدم
و مقنعه زینب صدیقه و دو گوشواره لولو را نیز ربودم سلب و نهب کردم مختار علیه الرحمة گفت یا
عدو الله چه شنیدی امر نسبت زینب اعظم خواهد شد و بعد گفت یا عدو الله چه شنیدی از زینب معصومه
مظلومه وقتیکه او را سلب کردی آن ملعون گفت در آن وقت زینب مظلومه فرمود قَطَعَ اللهُ یَدَیکَ
و رجلیک و احرقک الله بنار الدنیا قبل نار الآخرة پس مختار علیه الرحمة گفت والله لاجیبن دعوتها
پس امر کرد تا دو دست و پای آن کافر را بریدند و آن کافر را در آتش سوزانیدند بهر حال در بعض
از روایات باین طور نیز وارد شده است که قوم کفار در آوردند بقتل خلیفة الله تع سید الساجدین
و بعضی از آنها بعضی میگفتند که این صبی است یعنی کوچک است و مریض است قتلش جایز نیست
با وجود این شمر ولد الزنا دست نکشید و عزم کرد بر قتل آن خلیفة الله تع و حجة الکبری سید
الساجدین و والد الائمة المعصومین پس زینب معصومه مظلومه بیرون آمد و خودش را انداخت
بر روی آن امام مظلوم و فرمود والله برادر زاده ام کشته نخواهد شد مگر اینکه اول مرا بکشید
پس قوة نفس نورانیة شعشعانیة ملکوتیة معصومه مظلومه غالب و قاهر شد بر نفوس شیطانیة
شمر ولد الزنا و سایر کفار پس مضطرب و مرتعش و متحیر شدند دست از کشتن جناب سید الساجدین
کشیدند و در آن ساعت ابن سعد ولد الزنا رسید پس نسوان و بنات فاطمیات معصومات
مظلومات عزیزان محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء شروع نمودند بصیحه و ضجه
و فریاد و شیون و گریه و زاری بنحویکه لرزه بر جمیع اعضا آن ولد الزنا افتاد و نزدیک شد
که انفاس طاهرات معصومات مظلومات تاثیر نموده آن ولد الزنا زهره چاک شود و مقصود
طاهرات معصومات مظلومات از گریه و شیون و زاری در وقت روبرو شدن با آن ولد الزنا
این بود که آن ولد الزنا هم اینکارها نکردی و باعث بر قتل و اسیری آل الله تع و حرم رسول الله

توشته

نوشند و ویل و عذاب بر تو باد ای ولد الزنا و بر گروه ما ضعیفان و بیچارگان و بی ناصر و بی معینان
مبی تا آنکه چشم ما تو بیفتد و بر زخمهای ما داغها کشیده شود پس ای ولد الزنا حکم کردی برآنکه
احدی متعرض خلیفه الله تعم سید الساجدین نشود و بعد از آن حکم بجماعتیکه در اطراف
خیام حرم الله تعم و حرم رسول الله باشند و تاکید نمود که خوب متوجه باشند تا آنکه احدی از
ایشان بیرون نرود و نگریزد آه آه و اویلاه و امصیبتا پس چون مصیبت صغری ام کلثوم
سلام الله علیها مشاهده نمود اینحالات را و دید که مصیبتها و بلاها آناً فآناً و ساعت بساعت
زیاد زیاد و کوه کوه هجوم آور شده است بر عترت طاهره و ذریت طیبه و اهل بیت رسول الله
شروع نمود بگریه و زاری و چند بیت انشا نمود و اول آنها اینست یا سائلی عن فتیة صرعوا
بالطف ضحوا رهن الاکفا و حاصل مضمون این بیت و سایر ابیات که با آنها نوحه میکرد و مرثیه
میخواند بر کشتهای بنی هاشم اینستکه ای سؤال کننده و ای مستخبر از احوال عترت نبویه و کهول و
جوانان بنی هاشم خبر میدهم از احوال ایشان و بیان میکنم وقایع آنها را بلی آنها در صحرای
کربلا مثل قربانیهای عرفات و کوه منی بخاک و خون غلطیده اند و کفنهای آنها از خونهای خشک
شدهٔ ایشانست یعنی حرارت شعشعهٔ آفتاب شده آه آه کهول و جوانان بنی هاشم در روی زمین
شبیه و نظیر نداشتند در صفات حمیده و خصایل کریمه و مکارم اخلاق و جنود عقل و همهٔ
ایشان قصوری و تقصیری در جانفشانی در راه خلیفه الله تعم و اهل بیت رسول الله ص نکردند
و اولاد عقیل و اولاد جعفر در جانفشانی ذرهٔ کوتاهی ننمودند و آنها بودند مثل اولاد
امیر المؤمنین دلیران و اشجع شجعان اهل زمین و سادات و قروم فرسان و اکمل اهل اعصار
و امصار پس بعد از کشته شدن کهول و جوانان بنی هاشم حرم رسول الله و دختران امیر
المؤمنین و فاطمة الزهراء همه خوار و ذلیل شدند و اعداء الله تعم و اعداء رسول الله ما را
شماتت میکنند آه آه بکجا رفتند کماة و حماة ما که هر یک نهنگ دریای شجاعت و کوه بلند فتوت
و مروت بودند تا صبر میکردند که ما را باینحالت ذلت و خواری ببینند و در دست کفار
و اعداء الله تعم مشاهده نمایند اگر ذرهٔ از این مصائب بر کوهها برسد گداخته شده آب
شود و اگر بدریاها برسد دریاها پر از شعله آتش میشود و لکن حق تعم بر ما اهل بیت رسول الله

ای اهل

ای اهل بیت عصمت و رحمت صبر جمیل عطا فرموده است و در بعضی از روایات وارد شده از فاطمه
صغری که آن مظلومه فرمود که در شب هجوم آوردن کفار بخیمه‌ها در در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم
بجسد اطیب انور اقدس پدرم و باجساد طیبهٔ طاهرهٔ اصحاب و عترهٔ نبویه و ذریهٔ هاشمیه و میدیدم
که این اجساد طیبهٔ نورانیهٔ شریفه و جثه‌های مطهره مرضوضه بر ریگها و خاکهای کربلا افتاده مثل
قربانیهای عرفات و منی و کفار اعداء الله لعنهم الله اسبهای خودشان را بر آن ابدان طاهره میتاختند و
از هر طرف بر بالای نعشها و جسدها اسبها را بجولان میاوردند و من مبهوت و متحیر و مضطر
مانده بودم در امر خودمان یعنی نسوان معصومات و بنات مظلومات فکر میکردم که آیا ما را میکشند
یا ما را اسیر مینمایند ناگاه سواری از آن قوم کفار دیدم که آن ملعون اولاد رسول الله و نسوان
طاهرات و معصومات و بنات طیبات مظلومات از مقنعها و اسوره و غیر اینها همه را سلب
نهب کردند و آنها گریه و زاری و صیحه و افغان مینمودند و میگفتند و اجداه و وا ابتاه و واعلیاه
و اقلة ناصراه و احسناه اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا آن مظلومه میگوید که نزدیک شد
که زهره‌ام چاک شود از مشاهدهٔ این حالات و جمیع اجزای بدنم بلرزه درآمد و بیمین و شمال نظر می
کردم بلکه عمه مظلومه‌ام صدیقهٔ صغری ام کلثوم را ببینم و میترسیدم که آن کافر ملعون سلب
و نهب نماید هر چه که دارم و ناگاه آن کافر ملعون نظرش بر من افتاده اسب بسوی من تاخت و
قصد من کرد پس من شروع کردم بگریختن بگمان اینکه بلکه از دست آن کافر خلاص شوم
پس ناگاه رسید بمن و نزدیک شد که قلبم و جگرم پاره پاره شود و زهره‌ام چاک شده هلاک شوم
و کعب نیزه را میان دو کتف من زد من بروی افتادم و گوشم را پاره نمود گوشواره را بیرون
آورد پس رفت بسوی خیام و خون از گوشهایم بسیار آمد بحالت مدهوشی و بیهوشی افتادم
ناگاه صدای عمه‌ام شنیدم که گریه میکند و فرمود برخیز برویم تا ببینیم بر سر نسوان و بنات
و اطفال مظلومات چه آورده اند و بر سر برادر علیل و مریضت چه آمده است پس برخواستم
و گفتم ای عمه جان بیچادرم چه خرقه و کهنه بده تا و سرم را از چشمهای نظاره بپوشم عمه‌ام فرمود
یا بنتاه عمتک مثلک پس نظر کردم دیدم که سر عمه‌ام نیز مکشوف است و کتفهای مبارکش از زدن
ضرب کفار با کعب نیزه‌ها سیاه شده است پس بخیمه‌ها برگشتیم دیدیم که هر چه بود سلب و نهب

نموده اند بغارت و تاراج برده اند و برادرم خلیفة الله و سید الساجدین بر رو افتاده و قدرت
و طاقت بر نشستن نداردا ز شدت گرسنگی و عطش و شدت تب و اسقام و اوجاع پس ما طایفه نسوان
و بنات معصومات مظلومات بانواع بلیات و مصائب از گرسنگی مبتلا شدیم و از علیل مریض بر احوال ما مصائب
ما گریه میکرد و در روایتی از حمید بن مسلم منقولست که میگوید داخل خیمهای حرم رسول الله ص
شدیم و کفار و منافقین هرچه بود در خیام سلب و نهب نمودند تا رسیدند بنسوان طاهرات
معصومات و بنات مظلومات که بهم رسیدند جمعی از آن مظلومات با کفار منازعه مینمودند یعنی
بیکطرف مقنعه یا چادر در دست آن کفار سلب و نهب کنندگان میگرفتند و بیکطرف دیگر آن مظلومات آخر
الامر آن کفار غالب میشدند و میگرفتند پس میگوید تا رسیدیم بسید الساجدین و آن حضرت بر رو
افتاده و بشدت مرض مبتلا بود و با شمر ولد الزنا جماعتی از پیادهها کفار در آنجا بودند
آن پیادهها بشمر ولد الزنا گفتند آیا امر میکنی که این علیل مریض را بکشیم پس من گفتم سبحان الله
آیا صبیان را نیز میکشند پس بسیار اصرار و الحاح و التماس نمودم تا آنکه دست از کشتن آن
امام مظلوم کشیدند پس ابن سعد ولد الزنا رسید نسوان طاهرات معصومات و بنات فاطمیات
گریه کردند و صیحه کشیدند پس ملعون ولد الزنا گفت بعد از این احدی متعرض این نسوان و بنات
نباشد و احدی نیز متعرض این غلام علیل و مریض نباشد و بعضی از نسوان و کنیزان با بن سعد
گفت اینچه طور دیدیم و نیست که حرم رسول الله ص و عترت و ذریه امیر المؤمنین ع و فاطمه زهراء ع
بیچادر و بی مقنعه بمانند و چیزی نداشته باشند که سرها و رویهای خودشان را بان ستر
نمایند پس آن ولد الزنا امر کرد که هر کسیکه از حرم رسول الله و نسوان طاهرات معصومات و
بنات مظلومات چیزی سلب و نهب کرده است او را برگرداند و بایشان بدهد پس حمید
میگوید والله احدی چیزی رد نکرد بعد از آن ولد الزنا جماعتی را موکل نمود بر خیام حرم رسول الله
و خیمه سید الساجدین و آن ولد الزنا گفت متوجه باشید کسی از اینها بیرون نرود و نگریزد
و بدسلوکی و بدرفتاری بایشان نمکنید بعد از آن ولد الزنا برگشت بخیمه خودش و در
خبر مسند از عبد الله از مادرش فاطمه بنت سید الشهداء ع وارد شده است که آن مظلومه
فرمود و فتیکه قوم کفار هجوم آوردند و داخل خیام آل الله شدند و حرم رسول الله ص شدند

[illegible]

شروع

شروع نمودند بنهب و غارت و در آن وقت من دختر صغیره بودم و در پایهایم خلخالی از طلا داشتم
پس مرد کافری لعنه الله شروع کرد که خلخالها را از پایهایم بیرون آورد پس آنکافر دشمن در خلخالها را
بیرون کردن بود و چشمش گریه میکرد پس گفتم یا عدو الله چرا گریه میکنی گفت چه طور گریه نکنم
و حال آنکه دختر رسول الله صلعم را سلب میکنم و خلخالش را بیرون میکنم گفتم چونکه بتحقیق میشناسی چرا سلب
میکنی آن ملعون گفت میترسم کسی دیگر بیاید سلب نماید پس آن مظلومه فرمود والله هرچه بود در
خیام نهب و سلب نمودند و چیزی نگذاشتند تا آنکه ملاحفه و چادرشبها را از نسوان و بنات
معصومات مظلومات گرفتند و در روایت دیگر وارد شده است زنی از طایفه بکر بن وایل با
شوهرش در لشکر ابن سعد ولد الزنا بود چون آن زن مشاهده نمود که آن قوم کفار هجوم بردند در
خیام آل الله تعم و حرم رسول الله و اموال اهلبیت و عترت طاهره رسول الله سلب و
نهب مینمایند شمشیری بدستش گرفت و اقبال نمود بسوی خیمهای عترت طاهره و ذریه طیبه و صیحه
میزد و میگفت یا آل بکر بن وایل آیا از مروت و انصاف است که حرم و اهل بیت رسول الله را سلب مینمایند
و حال آنکه شما میبینید و مشاهده مینمائید و بعد از آن گفت لا حکم الا الله یا لثارات رسول الله
پس شوهر آن زن آمد و او را برگردانید بخیمه خودشان مجلس و مقام دویم در ذکر جمله از
مطالب مهمه پس میگوئیم مخفی نماند که اشاره نمودن بتحقیق حال بالنسبه بچند امر در این مقام لازم است
پس میگوئیم در بعضی روایات مذکوره روایتی که متضمن این باشد که خیام آل رسول الله سوزانیدند
نبود ولکن مقتضای فحاوی و مطاوی جمله از روایات و فقرات زیارات و کلمات جمعی از اخیار
ابرار از علما و شعرا اینست که خیام اهل بیت رسول الله سوزانیدند و ظن این احقر هم اینست که
آنچه سوزانیدند خیمه بزرگ یعنی سراپرده جناب سید الشهداء بوده است پس چنانچه نیز انکار
نمیتوان کرد و همچنین انکار نمیتوان کرد هلاک گشتن و تلف شدن جمعی از اطفال و طفلان آل رسول الله
و اصحاب سید الشهدا در وقت هجوم آوردن کفار بسوی خیام آل الله تعم و حرم رسول الله با آن
هنگامه فرعونیه و شدادیه و نمرودیه یعنی طبل و کرنا و نای و نی و مزمار ساز و نوازندگان
و توضیح این آنست که چون آن اطفال و طفلان این حال را مشاهده نمودند و مشاهده کردند
تاختن و اسب جولان آوردن کفار را و با کعاب رماح نسوان و بنات و طفلان میزدند

پس از اطفال و طفلان بیچاره شروع کردند و بصحرا گذاشتن بعضی از آنها بسبب تعاقب
اسب و انداختن بعضی کفار عقب آنها از هم هلاک شد و بعضی از آنها از دست کفار بسبب پنهان
بودن و گریختن و خلاص شدن ولکن از غلبهٔ خوف و شدت عطش و گرسنگی و شدت
حرارت در زیر سایه هر علف و غیر علف نشستن در همان موضع هلاک شد بلکه میتوان گفت که
بعضی از آنها در وقت آتش زدن کفار بخیمه و سراپردهٔ جناب سید الشهداء دامن و ثیابش
آتش گرفته بود چون رو بفرار و گریختن رو بصحرا گذاشت پس در اثنای فرار از اسباب هلاکت
از خوف و بیجا شدن از آتش و شدت حرارت و عطش جمع شد و هلاک شد مخفی نماند که این
قضیه هلاک شدن جمعی از اطفال در چند موضع بآن اشاره شده است و این مثل حدیث مسمع
کلهم الله تعالی و این حدیث متضمن فضیلت یوم عاشورا و متضمن جمله از وقایع کربلا است و مثل
روایت متضمن دفن شدن سر انور مبارک قاسم بن امام حسن مجتبی در قبری از قبری شهر اثبات
بلده ری و مثل بعض از فقرات بعضی از روایات و مثل بعض کلمات علماء ابرار و بعض شعراء
اخیار نظما و نثرا بلکه میتوانم بگویم که عالم مؤید بتأییدات الهیه و الهامات حقانیه و تسدیدات
قائمیه میتواند استنباط کند امر دیگر را ایضا بنهج استنباط دقیق و آن اینست که بعضی از آن
قوم کفار که از زیاد مرد و هرزه بدتر بودند در وقت فرار و گریختن اطفال بصحراها تعاقب کرده
و اسب بجولان آورده بعضی از اطفال رسیده او را با نیزه یا شمشیر کشت و اویلاه و امصیبتاه
و احسیناه و امظلوماه الا لعنة الله علی القوم الظالمین و ایضا مخفی نماند که جمعی از علماء اعلام
تصریح کرده اند که در وقت سلب کفار حرم را سلب ثیاب و مقنعه و چادر شب شهربانو را نکرده اند
و بعضی تصریح کرده است باینکه وقتیکه اسراء آل محمد بمصارع شهدا او رسیدند شهربانو
خودش را بفرات انداخته و غرق شد ولکن تحقیق این مطلب بنهج اجمال و بیان اجمالی آن در
اینجا اینست که جناب سید الشهداء بشهربانو وصیت فرمود که بعد از تمام امر شهادت ذو
الجناح میاید پیش تو پس آن وقت او را سوار شو که او ترا میرساند بجائیکه حق تعالی مقرر فرموده است
و در عنایت از لبیه گذشته پس وقتیکه ذو الجناح آمد بخدمت شهربانو و آن طاهرهٔ مظلومه
بران سوار شد بدامنش چسبید دخترش زینب طاهرهٔ مظلومه و در السنه مشهور است

باهمه

باسم فاطمه و آنست عروس و زوجه قاسم بن امام حسن مجتبی ع و منهم یاد کرده که ایماد داد
تو مفارقه نخواهم کرد پس شهربانو او را ردیفه خودش کرده بر ذوالجناح پس ذوالجناح با
خفیفه التی و برکت خلیفة الله تعالی طی الارض نموده در اسرع ازمنه خودش را بحوالی بلده ری رسانید
و مخدره طاهره شهربانو بخبر خلیفة الله تعالی گفت بخبر حالا انا زل بشوا زن و الجناح و تو
در این بلده با اطراف این خویش را احوال از ذریه ملوک ساسانیه و یزدجردیه را ری و اینها تو
میبرند و متکفل امور تو میشوند و من باید عمل بوصیت خلیفة الله تعالی نمایم و تخلف از آن برام
جایز نیست و این امریست از اسرار الهیه و کسی را ممن دران مشارکت جایز نیست چنانچه کشف آن بسر
و آگاه نمودن من کسی را از آنسر خلاف وصیت حجة الله و خلیفة الله تعالی است پس در اینمقام بیان
اجمالی اینمطلب است و اما بیان تفصیلی در امر این شهربانو و موضع غیبتش در کوه و اما اینچه
نسبت بسید الساجدین دارد یا این خالهٔ سید الساجدین است یا نه و همچنین بیان حال دیدن
و کیفیت حملش از قاسم و بیان حال عزا و مقبره اش و همچنین کیفیت مدفن سر مبارک قاسم در
اینموضعیکه الان در شمیران معروفست و همچنین کیفیت پسرش قاسم ثانی و قضیه مدفون
شدن جسدش در نزد سر مبارک قاسم غیر این قضایا و وقایع همه در اصل عربی یعنی در کتاب
اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده ام و انشاء الله تعالی بحول الله و قوته تعالی در موضع مناسب
در اینکتاب نیز ذکر خواهم کرد و اینهم مخفی نماند که اتمام اینمقام بذکر یکسوال و ذکر جواب از آنست
و بیان این آنستکه اگر کسی سؤال کند و بگوید که در السنه مشهور و متداول است و جمعی از ذاکرین
و مرثیه خوانان او را در سر منابر میگویند و آن اینستکه وقتیکه کفار خیام رسول الله را سلب
و نهب نمودند ابن سعد ولد الزنا مستحفظین گذاشته که متوجه شوند که کسی فرار نکند و چون
شب یازدهم بمیان آمد طایفه مستحفظین بعد از ذهاب ثلث از شب رفتند یا خوابیدند در
اطراف دور از خیام پس حضرت زینب صدیقه صغری بخواهر معصومه مظلومه اش گفت ای
خواهر تو در یکطرف از حوالی خیام گردش کن و من در یکطرف حوالی خیام گردش نمایم و
متوجه باشیم که کسی قصد خیام نکند و این نسوان طاهرات ارامل و اطفال و طفلان
ایتام که مبتلا بهزار مصائب شده تشنه و گرسنه خوابیده اند مبادا احدی اجنبی بشوند وهم

با وحشت و دهشت از خواب برخاستند زهره چاک شوند و بهلاکت برسند پس زینب صدیقه
معصومه در یکطرف از حوالی خیام گردش میکرد و نظر میکرد تا کسی بسوی خیام نیاید و ام
کلثوم معصومه مظلومه در طرف دیگر از حوالی خیام گردش میکرد و نظر مینمود ناگاه زینب
معصومه مظلومه بعد از مدتی از دور شبحی دید که بسوی خیام میاید تا انکه نزدیکتر شد دید
سواره میباشد قصد بسوی خیام نموده است پس صدا بلند کرد و گفت ای شخص تو را قسم میدهم
بذات حق تعالی و بسید المرسلین بسوی ما قصد مکن ما اهل بیت رسول الله صلعم هستیم همه مسلوب
و منهوب شده ایم و هرچه داشتیم بتاراج و غارت بردند و حالا والله چیزی نداریم و نسوان
ارامل و اطفال و طفلان ایتام از عترت محمد مصطفی و ذریه علی مرتضی و فاطمه زهراء در
یک گوشه خیمه نشسته و گرسنه خوابیده اند میترسم که این بیچاره ها و بی پناه ها بوحشت و دهشت
بیدار شوند و اینها هزار مصیبت دیده اند و طاقت و صبر اینها بریده شده است پس زهره چاک
شوند و هلاک میشوند پس زینب صدیقه دید که سواره نزدیکتر شد پس او نیز شروع
کرد بگریه کردن و زاری و افغان نمودن ناگاه ان سوار پیاده شد و شروع کرد بگریه و
زاری نمودن و ندبه کردن بمقاله واحسیناه و اغریباه و واعطشاناه و وا ذبیحاه و وا اهل
بیتاه و اعزتاه زینب صدیقه فهم کرده که صدای پدرش امیرالمؤمنین است پس زینب صدیقه
دوید و بخدمت امیرالمؤمنین رسید امیرالمؤمنین او را معانقه فرمود و زینب مظلومه
جمیع مصائب را عرض خدمت امیرالمؤمنین نمود امیرالمؤمنین او را تسلی داد و وعده های حق تعالی
را برای ان بیان نمود و فرمود ای بنتاه تو برگرد بر خیمه و خاطر جمع باش من خودم تا صبح اطراف
خیام را گردش میکنم و از انطرف ام کلثوم معصومه مظلومه نیز از دور شبحی دید او نیز بهمان
منوال خواهرش محاورات و تکلمات نمود تا انکه ان شخص نزدیک شد شروع بگریه و زاری
و شیون و افغان و ندبه نمود ام کلثوم مظلومه دید مادرش فاطمه زهراء است پس
فاطمه زهراء دخترش را باغوش کشید ام کلثوم جمیع مصائب و نوائب را عرض خدمت
مادرش نمود پس ان صدیقه عظمی و حجه کبری فرمود ای دختر صبر کن که حق تعالی برای شما اجرهای
عظیم و مقامات جلیله قرار داده است پس فرمود ای دختر برگرد بخیمه امشب گرد اطراف

خیام و استحفاظ شما با منست و با پدرتان امیر المؤمنین است و بعضی در قضیه زینب صدیقه صغری وضع
امیر المؤمنین جناب سید الشهدا را ذکر میکنند یعنی انشبح و انوار جناب سید الشهدا ع
بوده است پس اینکه بیان شد در جواب این سؤال میگوئیم که این سؤال منحل بدو وجه میشود یک
وجهش این باشد که آیا همچنین امر ممکن است یا نه و بفرض امکانش نظایر و امثال این واقع شده
است یا نه پس اگر سؤال از این جهت باشد جواب از آن در غایت وضوح خواهد شد زیرا که وقوع
امثال و نظایر این واقعه اثری خواهد شد از آثار و لوازم و خواص مقامات نورانیه
برای محمد و آل محمد و این نزدیکست که از اصول که از اصول مذهب امامیه باشد و چند نظایر
و امثال این در همین کتاب ذکر شده است و وجه دویم آنستکه سؤال از این باشد که آیا این واقعه
بالخصوص اصل و مستند دارد یا نه یعنی این واقعه در روایتی وارد شده است یا نه پس
اگر سؤال از این باشد جواب اینستکه این احقر الی الان حدیثی یا روایتی متضمن این واقعه ندیده ام
پس اگر مؤمن عدلی ثقه در وقت ذکر کردن این واقعه بگوید روایتی در یک کتابی یا بقول یکی از
علما استنادش را بدهد تکذیبش جایز نیست **مجلس ف مقاسیم** در بیان مطلب عظیم
و امر مهم و آن اینستکه آیا قوم کفار بعد از شهادت جناب سید الشهدا اسبها بجولان آوردند
در جسد انور اقدس اطهرش و او را آن قوم کفار با سبتاختن و سنابک خیول خویشان پا
مال نمودند یا نه مخفی نماند چنانچه اخبار و روایات این باب اختلاف دارد و همچنین اقوال
علما و اصحاب کتب مقاتل در این باب مختلفست پس ما اولا اخبار و روایات را ذکر میکنیم
و اشاره باقوال علما مینمائیم و بعد انشاء الله تعالی بحول الله و قوته تحقیق در مسئله ذکر
کنیم پس در بعضی از روایات باین نهج وارد است که علیا مقام مخدره حضرت صدیقه عظمی
و حجه کبری فاطمه زهراء ع اعنی فضه شنید که میگویند ابن سعد ولد الزنا امر کرده است
که فردا خیل بر جسد انور اقدس اطهر جناب سید الشهداء ع بتازند و او را با سنابک خیول
پایمال نمایند پس این خبر را بجهت صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه عرض نمود و بعد
گفت ای سیده من چاره چه چیز است پس معصومه مظلومه فرمود سفینه نامی غلام از غلامان
رسول الله ص بود در یک قضیه گذارش بجزیره افتاد و بیکشتی گفت من غلام رسول الله

هستم پس آن شیر او را از مهلکه خلاص نمود ای فضه من شنیده ام که در این جزیره شیری هست برو
پیش آن و بگو عسکر ابن سعد ولد الزنا میخواهند فردا اسب بتازند بر جسد شریف پیغمبرخدا یعنی
او را میخواهند باسنابک خیول خودشان پایمال نمایند پس فضه رفت نزدیک شیر و آنچه
زینب معصومه مظلومه فرموده بود گفت بعد از آن گفت یا ابا الحارث فهل انت تارکهم
آیا تو میگذاری که این امر را بکنند پس آن شیر بسر خود اشاره نمود نخواهم گذاشت که قوم کفار
این عمل را بکنند پس چون فردا شد آن شیر نعره زنان اقبال نمود بسوی مصارع قدسیه شهدا و
اهل لشکر ایستاده بودند و نظاره و تماشا میکردند ابن سعد ولد الزنا ظن کرد باینکه
شیر آمده است برای خوردن از گوشت شهدا پس آن ولد الزنا گفت بگذارید ببینم چه خواهد
کرد پس آن شیر بر میگشت و دور میگردید در اجساد نورانیه قدسیه شهدا آه و اویلا
تا خودش را رسانید بجسد نورانی اقدس اطهر اطیب جناب سید الشهدا پس دست را بجراحت
علوم ربانیه یعنی سینه آن امام مبین گذاشت و روی خود را با خون انور اطهر اطیب آن خلیفه
الله تعالی مصبوغ و ملون کرد و شروع کرد بگریه مثل گریه ثکلی و احدی قادر نشد که نزدیک
آن برود پس ابن سعد ولد الزنا گفت فتنه است هیجان ننمائید یعنی مقصود آن ولد الزنا این
بود که اسب تاختن بر جسد انور اطهر آن امام مبین موقوف نمایند پس آمدن شیر را بمصارع
قدسیه جمعی از اصحاب کتب مقاتل ذکر کرده است که چون قوم کفار اراده نمودند که بر بدن
صاحب ولایت مطلقه و خلیفه الله تعالی اسب بتازند و او را بسنابک خیول خودشان پایمال نمایند
فضه مربیه اسرا بجد متصدیه نقیه صغری زینب معصومه مظلومه عرض نمود که سفینه نام غلامی
بود از غلامان رسول الله صلعم سوار کشتی بود در دریا و کشتی را طوفان بادی شکست و آن
بدریا افتاد و شنا نمود خودش را بجزیره رسانید ناگاه دید در آنجا شیری هست
پس شیر نزدیک آن آمد پس سفینه ترسید از آنکه شیر او را بخورد و گفت یا ابا الحارث من
غلام رسول الله صلعم هستم پس شیر همهمه کرد و او را بر پشت خود سوار نمود و او را براه
جاده رسانید تا آنکه سفینه سالم ماند و نجات یافت پس ای سیده من از سمت نخیلا
صدای شیر میشنوم مرا مرخص کن بروم او را از حقیقت حال مطلع سازم معصومه مظلومه

او را مرخص نمود پس فضه میگوید رفتم نزدیک شیر گفتم یا ابا الحارث سر شیر را بلند کرد
و گوش را داد چه میگویم گفتم آیا میدانی که این قوم کفار چه قصد دارند اراده ایشان بر اینستکه
فردا بر جسد انور اقدس و ظهر اطیب اطهر جناب سید الشهدا اسبها بتازند و آن بدن انور را
میخواهند با سنابک خیول خودشان پایمال نمایند پس شیر برخواست و خود شیر را بمصارع
قدسیه شهدا رسانید تا آنکه خود شیر بجسد انور اطیب جناب سید الشهدا رسانید و شروع
کرد از خون اطهر انور آن امام مظلوم روی خود را رنگین و ملون کردن و تمام آن شب در نزد
آن مصرع انور بود و از اول شب گریه و زاری میکرد تا صباح و چون صبح شد آن قوم کفار اسبها
سوار شدند با نفس پلیدی که داشتند و در مقدم آنها ابن اخنس ولد الزنا گفت فتنه بزرگ کسته
هیجان نمود و دید بر گرد بدن پس آن قوم کفار برگشتند و از آنجا افتادند بحکمی آنچه مثل این روایت
است آنچه شیخ ثقة الاسلام در اصول کافی بسند معتبر روایت کرده است پس اسبها تاختن جمعی
از اکابر علما مثل کلینی و صاحب بحار بر اینستکه قصد آن قوم کفار بعمل نیامد بسبب اعانت شیر
بمصارع قدسیه و اما اعتقاد جمعی از فضلای کرام بر اینستکه آن قوم کفار بر بدن انور اسب
راندند و از آنجمله سید بن طاوس میگوید که ابن سعد ولد الزنا ندا در داد که اسب بدوانند
بر بدن انور اقدس و بر پشت و سینه مبارک آنحضرت پس ده نفر از آن قوم کفار اجابت نمودند
اینمطلب پس آن اولاد زنا اسبها تاختند بر آنجسد نورانی شعشعانی روحی له الفدا تا آنکه بدن
انور و ظهر اطهر اطیب را مرضوض نمودند پس این ده نفر اولاد زنا بکوفه آمدند در مقابل ابن
زیاد ولد الزنا ایستادند یکی از آنها گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید
الاسر ابن زیاد ولد الزنا گفت شماها کیستید آن اولاد زنا گفتند ما آنانی هستیم که
اسبها تاختیم در جسد سید الشهدا تا آنکه صدر و ظهر او را مرضوض کردیم ابن زیاد
ولد الزنا امر کرد بآن اولاد زنا جایزه قلیلی داد ابو عمرو زاهد میگوید ما تفتیش و تجسس
کردیم در امر این ده نفر همه را اولاد زنا یافتیم و چون مختار علیه الرحمه این ده نفر اولاد زنا را
بچهار میخ کشیدند و سوارها بر ابدان نحس و نجس اینها اسب دواندند تا ارواح خبیثه اینها
بدرک اسفل رسید مخفی نماند که این مضمون جمعی کثیر از شعرا فضلا از اهل شیعه و اهل

سنت

سنت بنظم آورده اند و از آنجمله ابن ابی الحدید معتزلی در بعض از قصائد خود بنظم آورده است
و مؤید و مستند این قول آنستکه جمله از اخبار وارد شده است که جناب سید الشهداء بعد از
شهادت از جانب حلقوم اشرف اقدسش فرموده عربیه وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی
و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی و ابن احقر میگوید که این کلمات از امام مبین قبل از
اتمام امر شهادت نیز فرموده است مخفی نماند که اعتقاد این احقر بر اینستکه ده نفر یا زیاده از
آن قوم کفار بر جسد شریف آن امام مظلوم روحی له الفداء اسبها تاختند و اکثر روایات
داله بر این مطلب بسیار است و همچنین قائل بر این علمای کرام جمعی کثیر هستند و با وجود این جمع
و توفیق میان این روایات و میان روایت کلینی که دلالت میکند بر اینکه شیر آمد و آن قوم از
این خیال افتادند ممکن است و بیان این آنستکه ابن زیاد ولد الزنا با ابن سعد ولد الزنا نوشته
بود باید جمیع لشکر اسبها بتازند از جسد شریف چیزی نماند پس مقصود ابن سعد ولد الزنا
این بود که بنهجی جسد انور اقدس پایمال و مضمحل گردد تا آنکه چیزی نماند که او را بدن و جسد
بگویند و مقبور و مدفونش نمایند و جناب علیا مکرمه معصومه صدیقه صغری زینب سلام الله علیها
از این معنی وحشت و دهشت داشت و متحیر بود تا آثار بالکلیه برداشته شود یعنی قبر و مزار برای
آن جسد اشرف اقدس و خلاف وعده حقتعالی در باب بقاء آثار و تربیت خواص بر قبر این
جسد اشرف انور خواهد شد و از این جهت فرستاد شیر را آورد تا آن قوم کفار این خیال نکنند

مجلس و مقام چهارم در اشاره کردن بنکته لطیفه دقیقه پس میگوئیم مخفی نماند
که در این مقام نکته لطیفه دقیقه حقانیه ملکوتیه هست که بعضی از فضلای محدثین و عرفای
محققین او را ذکر کرده است و ذکر او را در این مقام لازم دانستم تا آنکه شیعیان مخلصین
بصیرت و معرفت ایشان بفضائل و فواضل و مناقب آل الله تعم و اهل بیت رسول الله کامل
باشد پس اعلم الربانی و عارف حقانی همچنین ذکر کرده است که اما حقیقت امیر المؤمنین
پس آن نور الهی است و اول موجودات است چنانچه سید المرسلین فرمود خلقنا انا و علی من
نور واحد پس امیر المؤمنین بود با این حقیقت که بر آن افاضه کرده شده است صورت نوریه
با صورت نوریه قبل از خلق موجودات و با این حقیقت معلم جبرئیل و سایر ملائکه بود و

این حقیقت

این حقیقت نورانیه امیر المؤمنین با انبیا و مرسلین یعنی مصاحب معنوی و معین و معلم باطنی
ایشان بود چنانچه خود امیر المؤمنین فرموده است با ابرهیم خلیل در آتش نمرود بودم و باذن
خلاق عالمیان آتش را برای آن برد و سلاما کردم و من بودم با موسی کلیم الله تع و تورات
و اسرار توریة را بر آن تعلیم نمودم و من بودم با عیسی روح الله و انجیل و اسرار انجیل را بر
آن تعلیم کردم و من بودم با سلیمان بن داود ع و بر آن تسخیر کردم مردهٔ شیاطین را الخ
پس مولای متقیان جمعی کثیر را از انبیا و مرسلین ذکر کرده است و شمرده است و باز مؤید این
مطلب است که جبرئیل امین وحی عرض کرد بسید المرسلین ص ان الله بعث علیا مع الانبیاء
باطنا و معک ظاهرا پس بعد از آنکه قلم تقدیر ربانی جاری شد بر تولد شدن و خروج از
عالم جبروت و ملکوت باین عالم ناسوت پس افاضه شد بر این حقیقت نورانیه صورة بشریه
متناسبه باین عالم حسی مشاهد و لکن ما اقتصار نمیکنیم باضافه صورة واحده بلکه میگوییم
صورة متعدده کثیره افاضه شده است متناسبه و غیر متناسبه اما بیان اول پس چنانچه در
اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد شده است حضور الخلیفة الله تع در نزد هر مؤمن
و هر کافر در حالة احتضار و مردن و حال آنکه در لحظهٔ واحده هزاران نفر از بنی آدم میمیرد
پس حضورش در نزد همه بسبب صور متعدده کثیره که افاضه است بر این حقیقت واحده
نورانیه و مؤید و مسدد این مهمان شدن الخلیفة الله در یکشب در خانها و منازل چهل نفر
از صحابه اما بیان دویم چنانچه وارد و مروی شده است که در واقعهٔ طفوف شیری میامد
در نزد غروب آفتاب بمصارع شهداء و بآن نظر مینمود تا خودش را میرسانید به
جسد انور اقدس جناب سید الشهداء پس مینشست در نزد آن و آنرا با آغوش میگرفت و میبوسید
و میبوئید و گریه و زاری و شیون و افغان مینمود و جماعتی از طایفهٔ مؤمنین جن که
در آن صحرا نوحه و گریه و ندبه بر جناب سید الشهداء میکردند میگفتند این شیر جناب
امیر المؤمنین است پس از این تحقیقات ظاهر و واضح شد سری از اسرار اینکه مردم ائمهٔ
طاهرین معصومین خلفاء الله تع را گاه گاه مشاهده مینمودند بر صور مختلفه و حالات
متفرقهٔ عجیبه و از اینجا برای متدبر متفکر اسراری بسیار ظاهر میشود پس این احقر میگوید

تا اینجا کلام آن محدث ربانی و عالم عارف حقانی بود و این احقر در اکثر کتب و تصانیف
عقلیه و نقلیه ذکر نموده ام که برای محمد و آله المعصومین الوارثین لکمالاته صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین مقامات نورانیه است و آنچه این عالم عارف ربانی ذکر
کرد بعضی از خواص و لوازم مقامات نورانیه ایشانست پس آن خلفاء الله بسبب کلیه و قاهر
بودن نفوس و ارواح خود شان تصرف میکنند یعنی ظاهر میشوند در ابدان کثیره متماثله
و اجساد و قوالب و غیره برزخیه پس بعد از آنچه باید بکنند از خوارق عادات و آوردن
معجزات باهرات ساطعات باذن الله تعالی میکنند و در بعضی فرقی نیست میت بودن ایشان
قبل از تولد ایشان و میت بودن ایشان بعد از تولد و همچنین فرقی نیست میت بودن
ایشان قبل از ممات و شهادت و میت بودن ایشان بعد از ممات و شهادت و ایضا
مخفی نماند که این شیری که این عالم ربانی ذکر کرد یعنی طائفه جن میگفتند هر شب امیر المؤمنین
می آید بمصارع قدسیه بصوت بلند گریه و زاری مینماید غیر این شیر نیست که قصه مخدره
مظلومه رفت و او را آورد و اما بیان اینمطلب که طائفه میگفتند که هر شب امیر المؤمنین
می آید بصوت بلند و بجناب سید الشهداء ع گریه و زاری میکند پس از این باین نهج است
که از مردی از قبیله اسد روایت شده است پس آن مرد گفت من زراعت کرده بودم در نزد نهر
علقمه و بعد از ارتحال عسکر بنی امیه از ارض کربلا بسیار بسیار امور عجیبه و غریبه دیدم
و قدرت بر حکایت همه آنها ندارم و بعضی از آنها حکایت میکنم پس دیدم وقتیکه بادها میوزید
بوی نیکو با نفحات مشک و عنبر بوی ریخته میشود پس وقتیکه بادها ساکن میشود می دیدم
ستارها و کواکب از آسمان بر زمین نازل میشوند باز از زمین صعود میکنند و در نزد
من کسی نبود غیر از عیال من پس من مبهوت و متحیر مانده بودم و کسی نمیدیدم که این اسرار
و عجائب و غرائب را از او بپرسم پس وقت غروب آفتاب از طرف قبله شیری پیدا شد پس من گریختم و
رفتم بموضعیکه او را منزل قرار داده بودم و چونکه صبح شد و آفتاب طلوع نمود از منزل
بیرون آمدم دیدم آن شیر رو بقبله میرود پس در نفس خود گفتم که این قتلی که در این زمین
هست خوارج بوده اند بر ابن زیاد ولد الزنا خروج کرده اند و ابن زیاد ولد الزنا امر کرده است

که انها را

که آنهارا کشته اند و باز با خود میگفتم که آیا اینها چه طور کشته هستند که از اینها مشاهده
میکنم امور دیگر که از سایر کشتها مشاهده نکرده ام یکی از این امور الی الان و در دلم عزم جزم
کردم که امشب ابدا خواب نمیکنم تا ببینم و بحقیقت امر برسم که این شیر که میاید از اول شب
تا صبح نزد این مصارع میشود آیا از گوشت این اجساد و این ابدان میخورد یا نه نزدیک غروب شد
دیدم آن شیر بعادت سابقه اش از سمت قبله میاید و نزدیک شد خوب نظر کردم دیدم شیریست
مهیب با جلالت و هائل المنظر و از دیدن او بدنم بلرزه در آمد و خوف و اضطراب بر من غالب
شد و لکن از نزدیکی من گذشت و بدلم خطور نمود که اگر مراد این شیر خوردن گوشت آدم
بود البته بسمت من میامد و مرا پاره پاره میکرد و در دلم با این خیال بودم ناگاه دیدم آن
شیر بمصارع شهدا آمد و بهر یکی از آنها نظر میکرد تا خودش را رسانید بر جسد انور
اقدس و الله الجسد مثل آفتاب بود وقت طلوعش پس بانجا رسید نشست پس دیدم رویش را
بان جسد انور اقدس میمالید و او را میبوسید و میبوسید و همهمه و دمدمه میکند پس گفتم
الله اکبر این چه امر عجیب و غریبیست پس ماندم در اینجا و ملاحظه شیر مینمودم تا ظلمت شب دنیا را
گرفت و تاریکی مستولی شد بر همه جا ناگاه دیدم شمعها میان آسمان و زمین معلق شده و همه
جا روشنائی پیدا کرد ناگاه دیدم شنیدم صداهای بلند از گریه و شیون و زاری و افغان
و صداهای بر سر و سینه زدن پس نظر باین طرف و آن طرف رفتم تا ببینم این صداها و این گریه
و زاریها از کجا میاید پس خوب دقت کردم ظاهر و معلوم من شد که این صداها و این سینه
و سر زدنها از زیر زمین است پس باز دقت کردم شنیدم که یکی از آن نوحه کنان میگوید وا
حسیناه و اماماه از آن میامد و گفتم الشخص تو را قسم میدهم بذات حق تعالی و سید المرسلین
که شماها چه طایفه هستید پس جواب داد ما طایفه نسوان و زنان هستیم از طایفه مؤمنین
جن پس گفتم شغل شما در اینمکان چه چیز است گفت شغل ما در هر روز و در هر شب نوحه
خوانی و عزا گرفتن است بر حسین ذبیح عطشان گفتم این حسین است که شیر هر شب میاید در
نزد آن مینشیند تا صبح گریه میکند پس همه جواب دادند و گفتند بلی و بعد گفتند الشخص
آیا میدانی که این شیر کیست گفتم نمیدانم و نمیشناسم پس گفتند این پدر حسین است این امیر

المؤمنین علیه السلام است پس برگشتم بمنزل خودم سینه زنان گریه کنان **باب هشتم** در بیان بعضی
از وقایع بعد که ذکر آنها اهم و لازم است با وجود آنکه مناسبتی تمام دارد با بعضی از مقامات سابقه
و کلام درین باب در ضمن چند مجلس و چند مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول**
در بیان حکایتی عجیب پس میگوئیم مخفی نماند که در نسخه قدیمه که بصحتش ظن داشتم و نقل
او را معتبر میدانستم دیدم در آن حکایت کرده است از مردی پس میگوید بعد از روزیکه
جناب سید الشهداء علیه السلام و اصحاب آن امام مبین بدرجه شهادت رسیدند شبی از من حاجتی عارض
شد بیرون آمدم برای اتمام آن مطلب و بصحرائی رسیدم که در آن نوا دیدم و در آن صحرا و زمین بادها
و گویا از آن ریاح رایحه میشد بوی من نفحات مشک و عنبر پس قصد کردم آن رایحه طیبه را
تا آنکه رسیدم بمصارع قدیسه اشخاصیکه ابدان و اجساد نورانیه ایشان بر روی خاک و
رمل افتاده بودند و بدنها خون غلطیده بودند و ریاح بر آن ابدان نورانیه و جثث
مرضوضه طیبه میوزید و نور از این اجساد و اشراقات این ابدان گویا شعله و شعشعانیه
میزد تا اینکه رسیدم بجسد انور اشرف شخصی عظیم الهیبه کبیر الشأن ناگاه دیدم که آن
جسد انور اشرف که بر روی زمین و سر اقدس اطهر انورش را از جسد اشرفش جدا کرده اند
و بادها بر الجسد الطیب الانور میوزد و انوار الجسد الاطهر باعنان سموات میرسید و بردل
هیبت و عظمت الجسد الطیب الانور مستولی شد و نزدیک آن شدم دیدم بدنم بلرزه افتاد
و خودم متحیر و مضطرب شدم و ناگاه همهمه از زیر زمین از سمت قدم شنیدم و کسی با صوت
بلند بمن خطاب کرد و گفت بمرد دور شو از این شخص ربانی پس گفتم ایصاحب صدا تو کیستی
و این شخص ربانی کیست گفت من پادشاهی هستم از طایفه جن و این شخصیکه بر روی زمین
افتاده بسر حسین بن علی ابن ابیطالب است و این اشخاصیکه در اطراف این بخاک و خون غلطیده
اند و ریاح بر ابدان شریفه ایشان میوزد اصحاب و عترت آن میباشند گفتم آن شخص اینست
حسین که بسر افتاده و بدنها خون غرقشده است گفت بلی پس یک سنگ از زمین گرفتم
و زدم او را بر سرم پس سرم را شکستم و مدهوش و بیهوش افتادم پس وقتیکه بحالة
افاقه و هوش آمدم خطاب آن شخص کردم گفتم تو اینجا چه میکنی گفت وطن من در مکه است

و اینجا بودم و قتیکه شنیدم خلیفة الله و حجة الله علی جناب سید الشهدا امر اکشته اند امدم
اینجا که گریه میکنم و ندبه میکنم بر حسین مظلوم ذبیح منحور عطشان پس ما در این کلام بودیم ناگاه
دیدم سوارها چند قصد ما کردند و ترسیدم که ما را بکشند و از آنها قدری دور شدم و یکی
از آنها بمن رسید و چند تازیانه بر من زد تا آنکه من بیهوش شدم و با فقد هوش امدم دیدم
این سوار هم با سوارها ملحق شد تا آنکه دیدم این اولاد زنا و این قوم زنادقه و کفار از ابدان
شریفه شهدا یک یک میکشتند تا آنکه رسیدند بجسد انور اقدس اطهر اطیب امام مبین
و ان امام مظلوم پس شروع کردند اسبها بجولان آوردن و اسبها تاختن بر این جسد انور اقدس
تا آنکه آن قوم کفار و آن قوم اولاد زنا بسنابک خیول خودشان اضلاع و ظهر این جسد انور
اقدس را شکستند و بعد از آن برگشتند بر آنجائیکه از آنجا آمده بودند پس من مشغول گریه
و زاری و ندبه و نوحه شدم تا وقتیکه شب داخل شد و ظلمت عالم را گرفت دیدم غلبه عظیمه
و صیحه و ضجه و گریه و شیون و افغان و زاری از طرف مشرق ظاهر شد و نظر کردم دیدم
جماعتی از مردان ظاهر شدند و لباس همه آنها سیاه بود همه سیاه پوش بودند و همه گریه و نوحه
میکردند و در میان آنها مردی بود شعشعانیه نورانیه آن عالم را پر از ضیا و نور کرده بود و
ریش سفید انور اقدس داشت و بدست مبارکش محاسن مبارکش را گرفته بود و میگفت وا
ولداه وا قرة عیناه وا ثمرة فؤاداه وا مقتولاه وا ذبیحاه یا ولدی یا حسین پس نزدیک آمد و
خودش را بر این جسد انور اقدس انداخت دهنش را گاه میگذاشت بر عضو اطهر او و میبوسید
و میبوسید و گریه میکرد و میگفت من قتلک یا ولدی و من کسر صدرک و ظهرک باز صدرش را
میبوسید گاه اشاره بسوی آسمان میکرد و بعد اشاره نمود بسوی آسمان و بعد اشاره نمود
با آن مردان که در خدمتش بودند پس همه آمدند این جسد اشرف انور را بوسیدند و بوسیدند
پس بعد از آنکه همه فارغ شدند بسمت مغرب رفتند ناگاه دیدم باز ملک جنی در زیر قدم
گریه و زاری و شیون و افغان مینماید گفتم ای ملک جن کجا رفته بودی آیا این مردها یکه آمده
بودند از اقربا و خویشان این مقتولین هستند گفتم نه و الله گفت این مرد و الله من حاضر بودم
و بجائی نرفته بودم اما تو نشناختی این اشخاص را گفتم نه و الله گفت این شخصیکه محاسن

مبارکش را گرفته بود ان محمد مصطفی ص جد جناب سید الشهدا ع بود گفتم ان اشخاص دیگر
که در خدمت انحضرت بزرگوار بودند انهارا شناختی گفت بلی انها ملئکه بودند پس شروع کردم
بر سر و سینه زدن و گریه و زاری نمودن و بر روی او افتادم و صیحه میزدم و انملئکه هم
مثل من نوحه میکردند ناگاه باز غلبه عظیمه دیدم و اشخاص چند مشاهده نمودم و اول
ظن بر این کردم که اینها نیز محمد مصطفی ص و ملئکه میباشند و این اشخاص نیز بسیار گریه و
زاری و نوحه و ندبه میکردند و در میان اینها مردی بود با دستمال سیاه اشکهای چشمش
جمع میکرد و میگفت واحزن قلبا علیک یا ولدی یا حسین پس نزدیک جسد اشرف انور
شد و خودش را انداخت بر انجسد انور و دهنش را گذاشت بر نحر اطیب و انور ش و بسیار
گریه میکرد و میگفت یا ثمرة الفؤاد المصطفی و یا سرور قلب الزهراء و یا حشاشة قلبی
الحسین مظلوم من پدرت علی مرتضی هستم و بعد از آن بسیار ان جثه شریفه را میبوسید
و میبوسید و از چشمهای مبارکش قطرات دموع مثل باران بر انجثه شریفه ریخته میشد
پس و قتیکه اینحالات را مشاهده نمودم بیحس و بیحرکت گشته مدهوش و بیهوش شدم و قتیکه
بحال افاقه و هوش امدم دیدم ان اشخاصیکه در خدمت امیر المؤمنین بودند یک بیک
میایند و انجثه شریفه را باغوش میگیرند و گریه و زاری و نوحه مینمایند گاه او را
میبوسیدند گاه او را میبوسند پس این اشخاص نیز بعد از ساعتی همه رفتند و از چشم من
غایب شدند ناگاه شنیدم صیحه ضجه عظیمه و گریه و زاری و ندبه بلند شد بحدیکه زمین
بزلزله امد پس نظر کردم دیدم جماعتی از رجال و جماعتی از نسوان و میان اینها
زن نورانی شعشعانی میباشد سیاه پوشیده و موهایش را پریشان نموده و انگشتهای
دستهایش را بر سرش مشبک نموده و ناله میکشد از قلب حزین و گریه و ندبه میکند
پس نزدیک جثه شریفه و جسد انور اقدس شد و خودش را بر ان انداخت و از میان جماعت
رجال یکمرد نورانی امد ان نیز خودش را بران جسد انور انداخت پس انمرد بسیار گریه
و ندبه میکرد و میگفت و اخاه السلم علیک یا غریب الغربا السلم علیک یا مذبوحا من القفا ای برادر
جان الحسین مظلوم عطشان من برادرت حسن مجتبی هستم و انزن نورانیه میگفت

[illegible]

والبتاء

وا ابناه وا مقتولاه وا عطشاناه یا ولدی الحسین ترا کشتند و ترا نشناختند و از آب
فرات منع کردند ترا و از قفا ذبح کردند و احترام جدت و پدرت را ملحوظ نداشتند بحسب
ای یار محکوم الحشاشه فلیم من مادرت فاطمه زهراء هستم و این برادرت حسن مجتبی است
پس جناب سید الشهداء شروع کرد بتکلم نمودن و کلامش از بحر انوار قدسش بهره‌مند میباشد
و گفت یا اماه یا فاطمه و یا اخاه یا حسن کشتند و از دادن آب فرات مرا و از قفا ذبح کردند
و برهنه و مکبوب انداختند و مرا لب تشنه کشتند و از دادن آب فرات مضایقه کردند فعلیکم
منی السلام پس وقتیکه این حالات را مشاهده نمودم خاک بر سر ریختم و مثل مجانین ندا نمودم
کیم و از نصیحت ایشان بیرون رفتم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **مجلس فی مقامات** و
در ذکر مطلب مهم یعنی اشاره بمقام نورانیه پس میگوییم مخفی نماند بر برادران اهل ایمان
و محبان اهل ایمان که ثبوت مقامات نورانیه برای محمد و آله المعصومین بحد ضرورت مذهب
رسیده است و از اصول مذهب شیعه شده است و اقل خواص و اصغر آثار و ادنی لوازم مقا
مات نورانیه تصرفات محمد و آل محمد است در عوالم امکان قبل از ولادت ایشان و بعد از
ولادت ایشان و بعد از ممات و شهادت ایشان و از جمله آثار و خواص ولایت مطلقه
و مقامات نورانیه ظهور ایشانست در ابدان کثیره مثالیه و قوالب غیره برزخیه بسبب ارواح
کلیه و نفوس قاهره ایشان یعنی عبارت واضحه این است در این مطلب که نفوس ماها نفوس جزئیه
است از این جهت است که در عالم خواب و همچنین در عالم برزخ یعنی بعد از مردن تا قیام قیامت
در زیاده از یک بدن مثالی و قالب جسد برزخی تصرف نمیتوانند بکنند و چون نفوس محمد
و آل محمد و ارواح ایشان نفوس کلیه و ارواح قاهره جبروتیه شعشعانیه میباشد
پس از این جهت است که نفس قاهره لاهوتیه و روح کلیه هر یکی از ایشان قادر است در
هزار بدن مثالی و جسد قالب برزخی بلکه بیشتر تصرف نماید و از این منکشف میشود
سر مهمان شدن امیرالمؤمنین در یک شب در خانه چهل صحابه و اینست سر حاضر شدن حضرت امیر
النجبا در حال احتضار و مردن هر مؤمن و هر کافر که میشود در یک ساعت چند هزار
هزار میمیرند و اینست سر خواب دیدن هر نفر زیاده هزار نفر در یک شب رسول الله را یا یکی از

ائمه ذوات مقدسه سر نزول محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین بود و زیارت
جسد انور اشرف جناب سید الشهدا در ارض کربلا و زیارت راس انور اشرف در مقامات
مبارکه مصر و شام بلکه در هر موضعیکه سر انور اقدس را میگذاشتند و در همین کتاب در
مواضع غیر قلیله الی الان اشاره بجمله آثار و خواص مقامات نورانیه و آثار ولایت مطلقه
و خلافت مطلقه کرده ام و حاصل کلام و لب مرام اینستکه با قطع نظر از اینکه مسئله مقامات
نورانیه محمد و آل محمد و خواص و آثار آن از اصول مذهب شیعه شده است و منکر در حقیقت
از شیعه نمیباشد مصرح باین مطلب و مطابق اخبار متضافره بسیار بسیار است از علماء اعلام
و اساطین فخام مثل سید مرتضی علم الهدی و رئیس علماء و حکماء اسلام میرداماد و علامه
مجلسی و المحدث العارف السید الاجل سید نعمة الله و فاضل دوانی بعد از تشیع و استبصار
پس مرتضی ذکر کرده است این مطلب را در قصیده و میرداماد در جذوات و مجلسی در بحار
و سید نعمة الله در کتاب مسکن الشجون و فاضل دوانی در رساله زوراء پس اگر کسی سؤال
کند و بگوید که تکرار نمودن تو این مطلب را در اکثر تصانیف عقلیه و نقلیه حتی تکرار آنکه
در همین کتاب تا حد کثرت است پس سر این چه چیز است پس جواب از این سؤال که سر این
اینستکه معلوم است که اکثر مردم عوام میباشند و در این زمان از علوم غیر از صورت فقهیه
و قلیلی از اصول فقه بی تحقیق چیزی نمانده است و بلاه و امصیبتا علوم قرآن و علوم
احادیث و اخبار بالکلیه مندرس شده و علوم عقلیات که تحقیقات نورانیه آن نیز در
علوم کتاب الله المجید و علوم احادیث اصحاب ولایت مطلقه و خلافت مطلقه میباشند آن
هم بالکلیه اسم و رسم از آن نمانده است پس اگر بخواهی که یک مطلبی که از اصول مذهب شیعه است
بمسلمانان و مؤمنان علوم بفهمانی آنهائیکه اسامی خود شان را علما مینامند چندین
شبهه میاندازند عوام بیچاره ها را که بمقتضای فطرة الله التی فطر الناس علیها که نزدیک
بود مطلب بفهمند از مطلب رد میکنند و سر این هم اینستکه اکثر مطالب علمیه را فقیه
از اوهام و خیالات اشخاصیکه علوم قرآن و احادیث را ندیده اند و دانسته پس انکار
همچنین علما باعث انکار عوام الناس بیچاره ها میباشد پس سر تکرار این حصر این مطلب عظیم را

اینکه چون امری بنحو تکرار ذکر شد و در مقام هر مرتبه ذکر کردن اشاره با دله و وجوه
واسرار شد در قلوب ثابت و راسخ میشود و رفته رفته استبعادات وهمیه و خیالیه کم
میشود دانسته باشند که اکثر عوام بلکه همه عوام و اشخاصیکه از علوم معارف حقانیه نصیب و
حظ کامل ندارند وقتیکه میشنوند که امیر المؤمنین ع بصورت شیر آمد بمصرع اشرف نور جناب
سید الشهداء ع میخواهند در اول مرحله متکلم باینکلام را بقتل برسانند یا تکفیر کنند باینکه
گرد خیالات و اوهام فاسده ایشان همچنین چیز صفت عیب و منقصت مینماید و حال آنکه
این جهلاء بیچارها غافلند از حقیقت حال و همچنین تصور میکنند که کسیکه میگوید امیر
المؤمنین ع بمصرع جناب سید الشهداء بصورت شیر آمد مرادش آنستکه آن بدن امیر المؤمنین ع که
در نجف اشرف مدفونست و از بطن طاهره فاطمه بنت اسد متولد شده بود آن زنده شد و
بمصرع جناب سید الشهداء ع آمد و دیگر نمیدانند والله العظیم و بالله الکریم این مراد نیست
زیرا که آنجسد بدن امیر المؤمنین ع که در نجف اشرف مدفونست و از بطن اطیب اطهر فاطمه
بنت اسد متولد شده است باید تا عالم حشر و نشر در آن قبر خواهد شد بدون تغییر و
تبدیل و بدون اینکه پوسیدگی ذره بآن راه بیابد و همچنین است کلام در بدن انور
اطهر اقدس جناب سید المرسلین ص و همچنین در ابدان طیبه و اجساد طاهره المعصومین
النجباء بلکه مقصود و مراد متکلم باینکلام آنستکه ارواح نورانیه شعشعانیه محمد و آل محمد
و نفوس کلیه قاهره باهره ایشان در ابدان کثیره مثالیه لطیفه و اجساد غیره نورانیه
برزخیه تصرف میکنند بانحوی که ابدان کثیره و این اجساد غیره ابدان و اجساد مثالیه
ایشان میگویند و بایشان نسبت میدهند و فرقی نیست در اینمقام میان ابدان و صور متناسبه
مثل اینکه ابدان و صور مثل ابدان و صور افراد اخیار انسان باشد چنانچه جمعی از مؤمنین
یکی از چهارده معصومین را بصورت سید جلیل القدر میبینند و جمعی او را بصورت عالم ربانی می
بینند یعنی در عالم خواب و همچنین قیاس کن در سایر امثله و میان ابدان و صور غیر متناسبه
ولکن شرطست که باید این اجساد و این صور غیر متناسبه طیبه و طاهره باشند مثل شیر و
طاوس ایشان و باینمقدار پس بحمد الله تبارک و تعالی مطلب بسیار بسیار واضح شد و بسبب

تکرار دیدن نمودن استبعاد و وحشت و استغراب و انکار عوام و آن اشخاصیکه مثل عوام
میباشند باید مندفع شده باشد بالکلیه یا کم شده الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل
بیته المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **مجلس و مقاسیتم**
در بیان بعضی از وقایعیکه بعد از شهادت روز داده است آه آه و اویلاه و امصیبتاه
اینها وقایعیست که شنیدنش قلوب مخلصین را منکدر میکند و جگرها را میسوزاند پس مروی است
از سعید بن مسیب که میگوید وقتیکه خاک عالم بر سر شیعیان شد و جناب سید الشهداء روحی
و ارواح شیعته له الفداء شهید شد و سال آینده مردم قصد حج کردند پس مشرف شدم
بخدمت خلیفة الله سید الساجدین و عرض کردم فدایت شوم وقت حج نزدیک است چه میفرمائی
در باب من فرمود قصد حج کرده برو حج کن پس میگوید رفتم بمکه و بدور طواف میکردم در کعبه
ناگاه دیدم یکمرد را که دستهایش بریده شده بود و رویش مثل قطعه از شب تاریک شده بود
و آن چسبیده است باستار کعبه در حالتیکه میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام خدایا ببخش و ما لی
انکه میدانم که مرا نمی بخشی هر چند شفاعت کنند جمیع سکان سموات و جمیع سکان ارضین و جمیع
خلقیکه افریده زیرا که گناه من نه همچنین گناه است که بخشیده شود پس سعید بن مسیب میگوید که من
و همچنین جمیع مردم دست از طواف کشیدیم و بر سر آنمرد جمع شدیم و او را از چهار طرف احاطه
کردیم و گفتیم ای دو ویل بر تو باد اگر تو ابلیس باشی باید این قدر از رحمت خدا مأیوس نباشی
تو کیستی و ذنب و معصیت تو چیست پس آنمرد گریه کرد و گفت ایمردم من بنفس خودم و ذنب
و معصیت خودم اعرف هستم از دیگران گفتیم بیان کن تا آنکه حقیقت حال را بدانیم گفت ایمردم
من جمال ابی عبد الله الحسین هستم وقتیکه از مدینه طیبه مسافر بعراق فرمود و چون
هر وقت میخواست وضو کند برای نماز سراویلش پیش من میگذاشت و میدیدم تکه آن بعضی
سراویل از حسن تلألؤ و اشراقش چشمها پوشیده میشد و آرزو میکردم که آن مال من باشد
تا آنکه رسیدیم بکربلا و روز عاشورا الخلیفة الله تعالی خودش و جمیع اصحاب و غیره هاشمیین اش
بشهادت رسیدند من خودم را در موضعی از زمین کربلا پنهان کرده بودم تا آنکه شب
شد و ظلمت عالم را گرفت از مکانم بیرون آمدم و نزدیک مصارع شهدا رسیدم دیدم آنجا

همه نور شعشعانیست هیچ ظلمت نیست و مثل روز است نه مثل شب پس دیدم اجساد طیبه طاهره
و ابدان و جثث نورانیه شعشعانیه مثل اضاحی عرفات غرق در خون هستند پس شفقت
بر من غالب شد و متذکر این مطلب شدم که میان ابدان طیبه طاهره شهدا جسد انور و اقدس اطهر
اطیب خلیفة الله تعم جناب سید الشهدا را پیدا میکنم تا آنکه آن بند سراویل را بیرون بیاورم
و بمطلبم برسم پس یک به یک بوجوه شهدا نظر میکردم و آنها را تخطی کردم خودم را رساندم
بجسد انور و اطهر اقدس جناب سید الشهدا پس دیدم جثه ایست بی سر و بروی افتاده و اشراق
نورش تمام عالم را منور نموده و لکن بخاک و خون غلطیده و بادها بر او وزید بر آن جثه بیسر
گفتم والله اینست حسین بن علی بن ابیطالب ع پس نظر کردم دیدم سراویل در بدن مبارکش است
و نزدیک شدم دستم را ببندش بردم تا او را بگیرم دیدم او را بسیار عقده زده شروع
کردم بگشودن و واکردن آن عقدها پس چند عقده گشوده بودم ناگاه دیدم با دست
مبارکش بند را گرفت و قادر نشدم از دستش بگیرم پس نفس ملعونه و خبیثه من وسوسه
کرد بر اینکه چیزی پیدا کنم و آن دستهای مبارکش را قطع نمایم پس دیدم در آنجا قطعه از شمشیر
افتاده است او را گرفتم و شروع کردم بقطع نمودن دست مبارکش از زند پس [illegible]
قطعه سیف را تا آنکه دست را از زندش جدا نمودم پس باز دست بردم برای گرفتن بند سراویل او
دیدم او را با دست چپش گرفت باز آن قطعه سیف را گرفتم تا آنکه دست چپش را نیز هم جدا نمودم
پس باز دست بردم که بند را بگیرم ناگاه دیدم زمین بلرزه درآمد و تزلزل درآمد
همچنین میدیدم آسمانها بلرزه و تزلزل درآمده است و حرکت آنها را مشاهده مینمودم
و در این هنگام غلبه عظیمه مشاهده نمودم و صیحه و ضجه و گریه شنیدم و شخصی میگفت
وا ابناه و اولداه و امقتولاه و انبجاه واحسیناه و اغربتاه یا حسین ای نور چشم من کشتند
ترا و نشناختند ترا و از آب فرات منع کردند ترا پس اینحال را که دیدم نزدیک شدم که هلاک
شوم و خودم را میان قتلی انداختم پس نظر کردم دیدم که اینها سه مرد هستند و یک زن و لکن
خلایق بسیار در اطراف اینها ایستاده اند پس زمین پر شد از صورتهای ناس و اجنحه ملئکه
پس یکی از آن سه مرد نزدیک شد و گفت یا ابناه یا ولداه یا حسین فداک جدک و ابوک و

اهل و اخوان پس دیدم جناب سید الشهدا نشست و سر مبارک آن نور اقدس را بجسد اطیب اطهر
است و گفت لبیک یا جدا یا رسول الله و یا ابتاه یا امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمة الزهرا و یا
اخا المقتول بالسم علیکم منی السلام پس بعد از آن شروع کرد بگریه کردن و گفت یا جداه والله کشتند
مردان ما را و سلب نمودند والله نسوان ما را و نهب و غارت نمودند والله حال ما را یا جداه
ذبح کردند والله اطفال ما را یا جداه والله بسیار دشوار است بر تو که ما را باین حال الان مشاهده
نمائی و مشاهده نمائی که کفار بر سر اهلبیت و عترت تو چه آورده اند و امیر المؤمنین و فاطمه
الزهرا گفت یا ابتا و حسن مجتبی از اطراف آن نشسته بودند و گریه میکردند و فاطمه زهرا
گفت یا ابتا یا رسول الله آیا مشاهده میکنی که امت تو بر سر پسرم و نور چشمم چه آورده اند
آیا اذن و رخصت میدهی از خون محاسن مبارکش انگشتهایم مصبوغ و مخضب کنم تا آنکه حق
تعالی را ملاقات نکرده باشم در حالتیکه با خون پسرم مصبوغ و مخضب شده باشم پس سید المرسلین
فرمود یا فاطمه بگیر از خون حسین خود تو را مصبوغ و مخضب بکن و ما نیز بگیریم و خود ما نیز را
مصبوغ و مخضب میکنیم دیدم فاطمه زهرا ع از خون محاسن جناب سید الشهدا ع گرفت و بر انگشتها
مالید و دیدم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی ع را که از خون آن مظلوم ع میگرفتند و بر
نحور و صدور و خود شان میمالیدند تا بمرافق و بعد از آن شنیدم که سید المرسلین میفرماید
یا حسین فدایت شوم والله بسیار دشوار و گران است بر من که تو را باین حالت مشاهده نمایم سر
بریده و جبین مبارکت بخاک و ریگ و خون مالیده و بحر ریش یعنی با خون ریزان و مکبوب
بر قفا و ریاح و بادها لباس از ریگ و خاک بر تو پوشانیده در ارض کربلا طریح و مقتول
افتاده و دستهایت بریده شده ای حسین ای نور چشم دست راست را که جدا کرده و دست چپ را
که قطع نمود پس توقف سید الشهدا ع عرض کرد یا جدا یا رسول الله یا من یک جمّال بود از مدینه
با من بیرون آمد چون هر وقت میخواستم وضو بسازم سراویلم را بیرون میآوردم از بدنم
و آن ازار یمنی قیمتی این داشت در دلش که تکه سراویل برای آن باشد و مرا منع نکرد از عطا کردن
آن تکه را بان ملعون علم که میدانستم شقاوت برآن غالب شده صاحب این امر خواهد شد پس
چون کشته شدم شبانه مکانش بیرون آمد و مراد دیدنت شهدا انفقدتهم نمود و میخواست

بیاید

بیابد و نشناسد آخر الامر جسد مطهر را پیدا کرده بشناخت و تفقد سراویل نمود دیدم که ازار آن دید
او را بسیار عقده زده بودم پس دست بردم که یک عقده از آن کشودم پس باز دست راستم که را محکم
گرفتم پس از میدان معرکه قطعه سیف مکسوری پیدا کرده پس با آن قطعه سیف دست راستم را جدا
کرد بعد از آن یک عقده از عقدهای تکه کشود ناگاه دیدم تکه را با دست چپم قبض کرده و محکم کرده
تا آنکه نکشاید و منکشف العورة نباشم پس دست چپم را نیز قطع کرد و چون خواست بند ازار
کشاید غلبه عظیمه شنیدم و آمدن شمار مشاهده نمود خود را میان قتلی انداخته پنهان شد
پس چون رسول الله کلام سید الشهداء را شنید گریه شدید کرد و بر خواسته به مکانش
آمد بسوی من میان قتلی و مرا دید ایستاده و فرمود یا جمال چه سر کار با من و اهل بیتم داشتی
پس قطع کردی دستی را که بسیار بسیار جبرئیل امین و جمیع ملائکه سموات آن دست شریف را بوسیده
بودند و جمیع اهل سموات و مؤمنین ارضین از آن دست تبرک و شرف میجستند یا جمال آیا
کفایت نمیکرد آنچه قوم کفار و لشکر بنی امیه کرده بودند بعد از شهادت من مظلوم و شهادت
عترة هاشمیه و شهادت اصحابش اهل حرم و نسوان طاهرات و بنات فاطمیات اش را ذلیل
و خوار نمودند و لباس و خیام و اموال آنها را بنهب غارت و تاراج برده بودند یا جمال
حق تعالی رو نیز سیاه نماید در دنیا و در آخرت و دو دست و دو پای ترا قطع نماید و ترا داخل
کند در حزب آن قوم کفار که خون ما را ریختند و جرأت و جسارت نمودند بر خدای تعالی
پس این ملعون کافر میگوید دعا سید المرسلین بتمام نرسیده بود دستهایم شل و بریده شد
و رویم مثل قطعه از شب تاریک گشت پس آمده ام باین بیت الله تعالی دعا میکنم برای مغفرت و
حال آنکه قطع و یقین دارم که حق تعالی مرا نخواهد بخشید ابدا پس در مکه شخصی نماند که آنکه
حدیث این ملعون کافر را شنید پس همه بحق تعالی تقرب میجستند بلعنت کردن بآن کافر ملعون
و همه میگفتند بالعین کفایت میکند در خلود در جهنم این امریکه تو کردی مخفی نماند که این
قصه بنیح اخو بنیره روایت شده است او را بعضی اصحاب تصانیف روایت کرده است باسناد خود ذکر
از عبد الله الجمانی پس آن میگوید که در بعض کوچهای مدینه مشرفه میرفتم عقب یکحاجت
و برای تمام تا گاه دیدم جابر بن عبد الله انصاری را که غلامش دستش را گرفته میرفت دید

در حکایت جمال ابن بطریق دیگر

واین بعد از آن زمان بود که چشمهای جابر مکفوف شده بود پس دیدم جابر گریه میکند مثل
گریه زن ثکلی از این حالت آن منزعج و مضطرب شدم پس گفتم یا جابر چرا باین نهج گریه میکنی آیا
از شدت فقر است یا کسی ترا آزار و بهتان بسته است یا کسی از تو مطالبه دین و حق میکند جابر
فرمود هیچ یکی از اینها نشده است ولکن پیرمرد در همین ساعت از زیارت قبر سید الشهدا علیه
بیرون آمدم و همین غلام من گفت ایستید من اندین هیئت یکشخص بدنم مقشعر شده است
و بلرزه و تزلزل در آمده است و آن شخص در بازارها میگردد گفتم آن شخص مرد است گفت بلی
گفتم صفتش و شانش چه طور است و چه نهج است گفت رویش مثل قیر سیاه است و موهای ریش او
گویا آتش سوزانیده است چشمهایش مثل چشمهای دیوانگان و سرخی لبهایش آنها مسبول است
و دو دستش را گویا از بیخ قطع نموده اند گفتم برو او را بیاور پیش من پس او را پیش من آورد
پس بغلام گفتم از بازار بیرون باشیم و از بازار بیرون شدیم و بیکموضع ایستادیم گفتم ای مرد
از اهل کدام بلد میباشی گفت از اهل کوفه گفتم سبب مبتلا شدن تو باین بلا چه چیز است پس
اول انکار کرد و بیان ننمود پس او را قسم دادم بجفنعم و اسم خودم را بیان نمودم و گفتم
که تو حقیقت امر را بیان نمیکنی از من خوف و خشیت میکنی گفت و لعل حمله که ترا دیدم شناختم
تو جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب رسول الله میباشی و گویا تو مرا نمیشناسی گفتم اگر ترا
میشناختم سؤال نمیکردم گفت من بریده بن وایل جمال ابی عبدالله الحسین علیه السلام میباشم
پس گریه کرد و من نیز گریه کردم و یقین کرد که دلم بر احوال آن میسوزد پس گفت ای جابر
هوای من بر من غالب شد و شقاوتم نیز مساعدت کرد با وجود آن احسانات و تلطفات
بیحد و بی احصا جناب سیدالشهدا بر من و قسم شدن آن امام مبین بجمیع خرج و اخراجات
خودم و اهل و عیال خودم تا آنکه قصه من باینجا رسید که تکه جماز در نزد امام مظلوم
بود تمنا و آرزو میکردم کاش آن برای من میشد تا آنکه هدیه میبردم نیز بعضی از حکام
آنکه جایزه کثیره بمن میدادند مترقب و منتظر فرصت بودم برای دست آوردن آن و آن تکه در لباس
بود تا آنکه امر باینجا رسید که آنحضرت صلوات الله علیه شهید شد و من از آن اشخاص بودم که در بادی
و نصرت آن کردم آن وقتیکه بما خبر داد که این قوم کفار میخواهند خون مرا بریزند و شما

غیر این ظن کرده بد آمده پس بروید هرجا که میخواهید تا آنکه نگویند پسر رسول الله صلعم ما را
فریب داد و خدعه نمود پس ما همه متفرق شدیم پس نماند در خدمت آنحضرت مگر اولادش و اولاد
برادرش حسن مجتبی و برادرانش و بنی اعمامش و جمعی نیز از انصار و اصحابش و عدد اصحابش
قدری از هفتاد بیشتر بود پس من رفتم بیک صحرای از طرف مشرق کربلا پس چونکه جناب سید الشهدا
و عترتش و اصحابش شهید شدند و حرم رسول الله را با ذلت و خواری تشنه و گرسنه اسیر کردند
و آنها را با سرهای شهدا و در مقدم سرها نورانیه سر انور اطیب اقدس جناب سید الشهدا
علیه السلام را بر نیزه‌ها زده بکوفه بردند پس من از آن صحرا بیرون آمدم و قصد کردم جثهٔ طاهرهٔ
انور جناب سید الشهدا را دیدم برده که در حال حیوتش او را با مقراض سوراخ کرده بود
تا آنکه بعد از شهادت او را سلب نکنند پس آن برده در بدن اشرفش است و دیدم سراویل نیز
در بدن اطهر اقدسش است پس قصد کردم سراویل را تا آنکه تکه را پیدا کنم پس دیدم بند تکه کوهها
و عقدها بسیار زده است پس شروع کردم بگشودن گرهها و عقدها پس آنوقت با دست راستش
او را گرفت و زور آوردم هرچه قوة داشتم پس قادر بر تحریک آن دست مبارکش نشدم پس
خنجر را کشیدم آنرا قطع نمودم و انداختم باز مرتبه دوم دست بردم که تکه را بگشایم آنوقت او را با دست
چپش گرفت باز هرچه زور و قوة داشتم بعمل آوردم و نتوانستم دستش را از آن تکه حرکت
بدهم آنوقت او را نیز با خنجر قطع کردم و انداختم و آنوقت یقین کردم که بمطلب رسیده‌ام و
خواستم تکه را بیرون آورم آنوقت از پشت سرم صیحه و ضجه شنیدم و بسیار مرتعش شدم و
نزدیک شد هلاک شوم و دستم مرده و خشک شد و از طرف آسمان یک نور ساطع شد و بر چشم
زده شد و گمان کردم که ستاره است پس بسرعت خودم را در میان قتلی انداختم و دیدم مرد
محاسن سفید و نورانی آمد در نزد حلقوم جناب سید الشهدا نشست و خوب قدری در نظر
کردم دیدم آن شخص رسول الله است و دیدم امیرالمؤمنین و فاطمهٔ زهراء و حسن مجتبی را در
خلف رسول الله اند و بسیاری از رجال نیز دیدم ولکن آنها را نشناختم و آنوقت مشاهده کردم
که جناب رسول الله دست بسوی کوفه دراز کرد و دستش را کشید دیدم سر اقدس انور جناب
سید الشهدا را در دست رسول الله سر انور اطهر اطیب را بر جسد اشرف اقدس سوار نمود و

او را نشناسند هو الله الذی لا اله الا هو دیدم که خود جناب سید الشهدا نشسته و گویا شمر کافر
او را ذبح نکرده است پس وقتیکه جدش را دید ندا کرد و گفت السلام علیک یا جدا پس رسول الله
فرمود و علیک السلام یا ولدی و یا ثمرة فؤادی بسیار دشوار و مشکل و گران است بر من که ترا به
اینحال الآن مشاهده نمایم یا حسین چه شده است جسم انورت پاره پاره و قطعه قطعه و استخوان
اشرفت کوبیده و گفت یا جدا جسم و استخوانم باینحال از سنابک خیول شده است پس رسول الله
صیحه عظیمه کشید و گفت وا ولداه وا مهجة قلباه وا حسینا پس از آن پدرش امیرالمؤمنین نزدیک
آمد و فرمود یا ولدی می بینم محاسن شریف مبارکت از خون مصبوغ و مخضب شده و می بینم
مذبوح شده و وجه نورانی اشرف و اطهرت بخاک و ریگ و خون آلوده شده و می بینم مذبوح
شده مثل مذبوح شدن گوسفند پس از آن جناب سید الشهدا عرض کرد و گفت بلی یا ابتا
مرا شمر ضبابی لعنه الله نعم از قفا سر مرا جدا کرد پس امیرالمؤمنین بسیار گریه کرد و فرمود آه
آه ای کاش آن زمان حاضر میشدم و من با اعدا مجادله و مقاتله میکردم و آنها را بهلاکت
میرسانیدم ای کاش ای نور چشم جان من و روح من فدای تو میشد پس از آن مادرش فاطمه
زهرا پیش آمد و نزدیک آن مظلوم نشسته و فرمود یا نور عینی این چه نقل است و چه مصیبت
است جسم انورترا در خاک و خون غلطیده در ارض کربلا می بینم و سر انور اقدس اشرف
اطهرترا در سر نیزه بلند شده می بینم ای قوه روح و سمع و بصر من این چه شده است که الی الآن
در ارض کربلا بیغسل و بیکفن مانده آه آه قبر تو از قبرهای ما دور افتاده پس از آن انگشتان جمیع
مبارکش مالید بخون سرش و ناصیه اش را مصبوغ و مخضب از خون سرش نموده صیحه و
فریاد کشید وا ولداه وا حسینا وا قتیلاه وا حبیباه وا غریباه و اینها را میگفتند و خون
از روی آن صدیقه طاهره عظمی جاری میشد و میفرمود باینطور رملا فانخواهم کرد
خلایق عالمیان را و فاطمه زهرا اینطور میکرد و جدش و پدرش و برادرش در گریه
و زاری و افغان بودند بعد از آن رسول الله دستش را دراز کرد و دو دست بریده جناب
سید الشهدا را برداشت و باینطرف و آنطرف برمیگرداند و آه میکشید و فرمود یا ولدی
این دو دست را که قطع نمود پس عرض کرد یا جدا دو دستم را خولی برید پس رسول الله

فرمود مراد و مقصود جمال چه بود که دستهای مرا قطع کرد تا آنکه هر دو دستم عرض کرد یا جدا
برای این تکه که در ستر او بند دارم پس هر وقت دست دراز میکرد بتکه پس تکه را با دستم میگرفتم
تا اینکه منکشف العوره نباشم و بهر دستیکه تکه را میگرفتم او را قطع و جدا میکرد تا آنکه هر دو
دستم را قطع نمود پس چونکه غلبه و صیحه و ضجه شنید و آمدن شما را مشاهده نمود و خود را
میان قتلی انداخت از هیبت شما و از جهت ترسیدن از شما پس رسول الله رو کرد بجمال و فرمود یا
اخس الانام علیک لعنة الله الملک العلام این چه کار بود بر پسر غریب مظلوم عطشانم کردی
خدا روی تو را سیاه کند و دو دستت قطع نماید در دنیا قبل از آخرت پس آنجا ملعون کافر
ملعون گفت اینجا بر انقدر شعور نداشتم که دیدم دو دستم مثل عجین و خمیر شده بزمین افتاد
و روی سرم مثل قالب قیر است یعنی سیاه شده و ترجی از تو دارم دعا کنی زود بمیرم پس جابر میگوید
او را مفارقت کردم و برخواستم بعد از آنکه او را لعنت کردم الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس در مقام چهاردهم

در اشاره کردن بجمله از امور مهمه پس میگویم مخفی نماند بر برادران
اهل ایمان و محبان و شیعیان اصحاب اخلاص و ایقان آنکه باید وقتیکه میشنوند این قصه
مذکوره بعوض اشک خون از دیده جاری نمایند و لطمه بر سر زنند و صدر و سینه را بخراشند
بلکه بعوض لطمه سنگ و چوب بر سر و سینه زنند و صیحه واحسیناه و اماماه و اسیداه
و اغریباه و اعطشاناه و از بیجا را بلا اعلا و سکان سموات و اهل جنان و اهل نیران
برسانند زیرا که این واقعه از وقایع بسیار قلوب جملة الاخیار را بدرد آورده است خصوصا
قلب انور خود جناب سید الشهدا را و سر شهر خود جناب سید الشهدا عم فرمود بلی الخلیفة
الله نعم سید و مولای اصحاب ناموس و غیرتمند در این مقام لطیفه دقیقه است که ذکرش
لازم آمد و آن اینست شخص ثقه عدل برای این احقر خدام جناب سید الشهدا نقل کرد که
یکشب از شبها جناب سید الشهدا را در خواب دیدم و آنحضرت را در نهایت الطف و تلطفات
و توجهات دیدم جرأت و جسارت کردم جمله از وقایع کربلا که قبل از شهادت روی داده بود چنین
در کتب مقاتل باید بعضی از آنها ذکر و ثبت شده است یک بیک از خلیفة الله میپرسیدم
یا بمعنی عرض میکردم فدایت شوم فلان واقعه اصل دارد و روداده است الخلیفة الله نعم

میفرمود بلی اصل دارد و متحقق است و باز عرض میکردم فلان واقعه که در بعض کتب ذکر
شده است آیا اصل دارد و متحقق است یا نه الخلیفة الله میفرمود بلی اصل دارد و متحقق است
تا آنکه جمله کثیره از وقایع و اخبار بر سید الخلیفة الله تعم در همه میفرمود اصل دارد و محقق
است تا آنکه عرض کردم فدایت شوم قضیه جمال لعنه الله تعم اصل دارد یا نه پس دیدم وجه نور
اقدس الخلیفة الله تعم رنگش پرید و اغلب ثقه گفت که جناب سید الشهدا ع کراهت کرد یا
کراهت داشت و فدای الخلیفة الله ساکت شد و جواب نداد آخر الامر فرمود بلی والله اصل دارد
و محقق است و لکن آنرا ذکر نکنید زیرا که از ذکر کردن این واقعه بسیار حیا میکنیم و خجالت
میکشیم و تا اینجا الشخص امین عدل و ثقه ذکر کرد و خودش هم از ذکر این مضا ساکت بود
برای احقر نقل کرد و خودش از ذاکرین مصائب بود معلوم است که شخصی در عالم خواب یکی
از حجج طاهرین از محمد و آله المعصومین را ببیند هر چند بصورت یکسید جلیل القدر یا بصورت
یکعالم ربانی و یا بصورت یکعدل و مؤمن موحد و همچنین هر چند در صورت غیر متناسبه
ظاهره طیبه مثل شیر یا مرغ ز احجر پس یقین آنحجت حقیقتعم را دیده است بشرطیکه در خواب
یقین کرده باشد این رسول الله ص یا یکی از ائمه طاهرین معصومین است زیرا که اخبار
مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است از رسول الله که فرمود مَن رَآنی فی النوم
فقد رآنی فانّ الشیطان لا یتمثل بی و در طرق خاصه باین نهج نیز وارد شده است من
رآنی فی النوم فقد رآنی و من رأی احداً من اوصیائی فقد رآه فانّ الشیطان لا یتمثل
بی ولا باحدٍ من اوصیائی یعنی هر کسیکه مرا در خواب ببیند پس بتحقیق که مرا دیده است و هر کسی
که یکی از الطاهرین و اوصیا معصومین مرا در خواب ببیند پس بتحقیق که او را دیده است
زیرا که شیطان رجیم قدرت ندارد متمثل بصورت من یا بصورت یکی از الطاهرین و اوصیاء
معصومین من باشد و این حقیر بنهجی خواب معصوم مراجعه میکنم یعنی آنکه بنا بر این گذاشتم
که بقول معصوم در خواب اثبات حکمی از احکام شرعیه و فرعیه مثل انکرد و بعبارت واضح
کلام معصوم در خواب مثل کلامش در بیداریست چنانچه امام حسن عسکری علیه السلم
در خواب بیکی از محبان و شیعیان فرمود انّ کلامنا فی المنام فی الیقظة و ایضا مخفی نماند

که چنانچه

که چنانچه از روایت کثیره مستفاد میشود اطفالیکه در کربلا ذبح شدند جمعی بودند بلکه
جمع کثیر بودند و منحصر بعلی اصغر و عبد الله بن حسن مجتبی ع نبود و همچنین از این روایت
جمال العین نیز این مطلب مستفاد میشود که در بعضی از مقامات سابقه نیز باین مطلب اشاره
نمودیم و ایضاً مخفی نماند که چنانچه مکرر بیان کرده ام که مقتضای اصول محکمه و قواعد متقنه
طائفه امامیه اینستکه قضیه که صاحب بحر المصائب ذکر کرده است کذب صرف است و دروغ
محض و آن اینستکه سراویل جناب سید الشهدا او را نیز سلب کردند پس اینکلام از اینعالم
مخالفستی موافق اصول مذهب شیعه نیست زیرا وجهش را خود جناب سید الشهدا در حدیث
قضیه جمال العین بیان کرده و گفته یا جدا یا رسول الله تکه را با دستم گرفتم تا منکشف العورة
در صحرای کربلا نمانم پس همچنین حالا نیز میگوییم که گفتن و شنیدن امثال اینکلام با اعتقاد
یعنی استغفر بالله سراویل او را نیز سلب نمودند والعیاذ بالله تعالی بی‌ساتر ماندند نزدیک بکفر است
بلکه از یکوجه حکم بکفرش دور نیست مگر اینکه جاهل باشد یا امر بر او مشتبه شده باشد
سبحان الله عجب اینحال اکثر مردم که مناقب و فضائل و آثار و خواص و ولایت کلیه و ولایت مطلقه
محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم اجمعین میشنوند و اینها نیز اکثر شیعه میدانند که معنی
ولایت مطلقه اینستکه محمد و آل محمد هر چه خواهند حق تعالی او را خواهد و حق تعالی ایشان را
مظاهر اسما عظمی و صفات کبرای خودش قرار داده است یعنی مظاهر علم و قدرت و قوة و حکم
و کرم و رحمانیة و رحیمیة و غیر اینها از صفات کبری و اسما عظمی با وجود این بکرد ستی که این
غلط را همچنین نامربوط ذکر کرده است و او را در سر منابر جمعی میخوانند و دیگران گوش
میدهند معاذ الله و استجیر بالله تعالی از اعتقاد کردن بامثال این کلمات **باب الخامس**
در ذکر کردن اموریکه متعلق است بخون نور اطهر اطیب جناب سید الشهدا روحی له الفدا
خواه آن امور از آن قسم باشد که در ضمن وقایعیکه روی داده است در روز عاشورا
یا غیر روز عاشورا محقق شده باشد و خواه از آن قسم نباشد پس کلام در این باب در
چند مجلس و در چند مقام واقع خواهد شد **مجلس اول مقام اول** در بیان حال دماء
طاهره نورانیه خلفاء الله تعالی یعنی محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

پس

پس میگوییم دماء ایشان اطهر اشیاء طاهرات واطیب اجسام وجواهر نورانیات است وعقول
کامله والباب نورانیه بوده مدعا که مثل شرع ساطع وانوار ائمه محکمه است ونقول حق تعالی
در کتاب مجیدش انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وافاده آن
اینمطلب را وشمولش بر مدعا ما نزد محققین علوم ومدققین فنون در غایت وضوح است
زیرا که این آیه وافی هدایت وشافی دلالت حجیت عصمت ائمه کامله بلکه بنهج استکفا بر
محمد وال محمد المعصومین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین اثبات میکند وهمچنین
نسبت امور اثبات کند یعنی نسبت اصول محکمه ملکوتیه وقواعد متقنه نورانیه افاده میکند
سبحان الله تعالی چه انصاف خوب کرده است وچه نهج خوب فهمیده بعض کامل علما واکابر
عرفاء اهل سنت امر که باین مقام مناسبت بلکه در غایت انصاف است ونقول است که چنانچه
این آیه شریفه افاده مینماید عصمت محمد وال محمد را صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین از جمیع
معاصی وذنوب وخطاها وجرایم وهمچنین تطهیر ایشان را از هر زشتی وپلیدی که جهالت پس نسبت
دادن جهل بر ایشان از حمق وجهالت ناشی میشود اینحاصل کلامش است فرحمه صدا فرحه
اینکلامش باد اگر کسی سؤال نماید که جمعی از فقهاء اینمسئله را عنوان نموده اند وظاهر کلمات
ایشان اینستکه مسئله طهارت دماء محمد وال محمد المعصومین از مسائل خلافیه باشد نه از
مسائل اجماعیه پس جواب میدهیم از اینسؤال که بمحض حصول الخلاف درفتن در مسئله ایست لم
از مسائل خلافیه نخواهد شد سلمنا که اینمسئله اولا مختلف فیه بوده ونظیر این در مسائل
اعتقادات مسئله بقاء ارواح در عالم برزخ بعد از مردن واینمسئله نیز در زمان علامه
حلی رحمه الله وقبل از آن از مسائل خلافیه بوده حتی اکثر متکلمین از عامه وخاصه بر آن
بودند که عالم برزخ نیست زیرا روح امر عرضی است بمحض مردن فانی خواهد شد وامر
عذاب وعقاب وثواب ودرجات منحصر است بما بعد حشر ونشر وقیامت وهمین قول را
خود علامه حلی اختیار کرده است وتخطئه کرده است هر کسیکه قائل ببقاء روح باشد
در عالم برزخ ولکن مخالف دهر بود ومنقرض شده مسئله بحمد الله تبارک وتعالی وبعد از آن
از منه اجماع منعقد شده بر طبق ادله کثیره قاطعه ساطعه بلکه در کثرت از حد واحصا

افزون از

افزون در هر دو مسئله یعنی اجماع منعقد شده در مسئله که ما حرف میزنیم بطهارت در مسئله
دوم ببقاء ارواح در عالم برزخ و بودن ارواح از قسم جواهر نه از قسم اعراض و منعم و متلذذ
شدن سعداء در عالم برزخ بانواع نعم و آلاء و اقسام مشتهیات و ملتذات و معذب و معاقب
شدن اشقیا بانواع و اقسام عذاب و عقوبات بهر حال ادله مفیده طهارت خون محمد و آله معصومین
از آن اکثر است و از بداهت که بحد و احصا بیاید احتیاج داشته باشد باستدلال کردن به
خوردن یکی از صحابه خون حجامت رسول الله را و فرمودن آنحضرت که آتش جهنم بر بدنت حرام شد
ولکن ذکر شود ممکن بمثل این عمل بلکه بتحقیق اینست که خون جمیع معصومین از انبیا و اوصیا طاهر است
وچه خوب فهمیده است تحقیق این مقام آقا سید مهدی طباطبائی رحمه الله تعالی در منظومه فقهش و
فرموده منظومه اکثر من الصلوة فی المشاهد خیر البقاع افضل المعابد والسر فی فضل
صلوة المسجد قبر لمعصوم به مستشهد برش من دمه مطهره طهره الله لعبد ذکره و جناب
سید اجل این احکام را از یک حدیث صحیح فهمیده است بلکه آنچه در این بیانست مضمون آن حدیث صحیح است
و آن حدیث صحیح بابن نجیح است قال قلت له ای للصادق علیه السلام انی لاکره ان اصلی فی مساجدهم فقال
علیه السلام لا و الله ما من مسجد و قد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعة
قطرة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها فادوا فیها الفرائض واکثروا فیها من النوافل مضمون
این حدیث شریف اینست که راوی نقل میکوید من عرض کردم بخدمت جعفر صادق علیه السلام
که من مکروه میدانم یعنی خوشم نمیاید که در مساجد آنها یعنی مخالفین و اهل سنت نماز کنم پس
آنحضرت فرمودند نه یعنی همچنین مگو والله در روی زمین هیچ مسجدی بنا نشد خواه کوچک و خواه
بزرگ خواه او را از شیعیان کسی بنا کرده است یا از مخالفان و اهل سنت مگر آنکه آن مسجد بنا شده است
در واقع و نفس الامر بر قبر نبی از انبیا یا بر قبر وصی نبی و همچنین وصی که او را کشته اند و شهید
کرده اند پس رسیده است بآن بقعه که مسجد در آن بنا شده است قطره از خون آن و بسبب رسیدن
قطره از خون آن در سابقه عنایت ازلیه مقدر شد که آن مسجد باشد پس حقتعالی دوست داشت بسبب
رسیدن قطره از خون آن وصی شهید با آنجا که آن موضع مسجد باشد و حقتعالی را مؤمنین و مصلین
در آنجا ذکر کنند پس ادا کنند شیعیان ما در مساجد نمازهای واجب را و بسیار کنند در

مساجد بنوا قلوا پس میگویم مخفی نماند که اینکه ذکر کرده ام ترجمهٔ این حدیث شریف بود بنهج تفسیر
الفاظ و بیان فقرات آن ولکن در مقام فهم مطلب مراد از آن باین طور باید گفت که مقصود امام ع
اینستکه بنای مساجد در هر جا و در هر موضع از بلاد و قری بلکه در صحراها و در رؤس جبال
از اعمال فاضله و مندوب و مؤکد است هر چند آن در غایت صغر و کوچکی بوده باشد ولکن
تحقق و ثبوت مسجد شدن یک قطعه از زمین در سانیهٔ عنایات ازلیه همچنین مقتضی و مقدّر
شده است که بدون قبر نبی از انبیا در آنجا یا بدون رسیدن یک قطره یا یک ذره از خون وصی
معصوم مقتول در آنجا ممکن و میسّر و مقدّر نباشد پس در هر جا مسجد بنا شده است یا خواهد
شد تا انقراض عالم یک قطره از خون وصی معصوم شهید رسیده است بآنجا و قبر نبی از انبیا
بوده است پس اگر کسی سؤال کند که در این حدیث شریف طاهر و مطهر بودن خون معصوم خود
نبی باشد خود وصی ذکر نشده است پس چه طور جناب اجل و انبل سید مهدی طباطبائی و
همچنین خودت استدلال میکنید باین حدیث شریف بطاهر و مطهر بودن خون معصوم ع
پس در جواب این سؤال میگوئیم که گویا نشنیده یا نفهمیده عبارت مشهوره در السنه که میگویند
الکنایة ابلغ من التصریح زیرا که این فقره دلالت و علو رتبهٔ زمینی که مسجد شده است بسبب آن
یک قطره خون شهیدان رسیده است هر زمینی که خون معصومان نرسیده است مرتبهٔ مسجد
شدن و منزلت شرافت معبد شدن برای آن مقدّر نشده است از این دلالت ابلغ و اکد و
اوثق و امتن کدام دلالت میشود و اگر میخواهی مطلب مقصد از این درجه نیز اوضح و ابین
باشد تأمّل و تدبر کن در فقرهٔ که امام ع فرموده فاحبّ الله ان یذکر فیها پس معنی این فقرهٔ شریفه
اینستکه حقتعالی دوست میدارد بسبب شرافت قدر و علو منزلت و عظم درجه و احترام رسیدن
یک قطره خون معصوم باین موضع که این موضع مسجد و معبد باشد مسلمین و مؤمنین در آنجا
ذکر او را نمایند و افضل عبادات و اشرف قربات را یعنی نماز را در آنجا بعمل بیاورند پس
کدام دلالت دلیلی از ادلهٔ شرعیه از این دلالت ابلغ و اکد و اوثق بلکه اوضح و ابین و صریح
خواهد شد زیرا که معلوم و واضح است در نزد هر عاقل و فرزانه بلکه در نزد هر ذی
شعور که حقتعالی هیچ چیز را از افراد پلیدی و زشتی و خباثت و نجاسات از هر نوع و از

هر صفت بوده باشد درست نخواهد داشت پس مطلب بحمد الله تبارک و تعالی کالشمس فی
رابعة النهار در حق خون جمیع انبیا و اوصیا معصومین ثابت است خصوصا خون سید
المرسلین و خون الطاهرین و اوصیا معصومین و اشرف الاولین و الاخرین صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس از طاهر و مطهر بودن آن خونها اعظم شأن و علو مرتبه
و سمو قدر و احترام و خواص و لوازم نورانیه و صفات و آثار ملکوتیه آنها نه در مقامی
و مکانی و منزلی است که صد هزار امثال این حقیر حیران از جد و رسید کتاب بکتاب کتاب
انصفات و الخواص و لوازم و آثار تحیر بحریه و مقام حسنات ابها و رتبه هیهات هیهات ایهات ایهات
آیا تفکر و تدبیر نمائید که در اصول و قواعد نورانیه ملکوتیه که بجمله از آنها در این کتاب
اشاره شده است و بعد بدانید که مقتضیات و نتایج و ثمرات آن اصول چه چیز است پس حال لابد
مثال برای توضیح ذکر میکنیم تا حقیقت حال معلوم باشد مثلا دماء طاهره مطهره نورانیه
ملکوتیه جناب سید الشهداء که آن دماء شریفه که از زخمها و جراحتهای آن خلیفة الله تعالی و هم
چنین که از حلق مبارکش در وقت ذبح شدن ریخته شده بود بکمیته ملاحظه میکنی می بینی
بحکم اخبار صحیحه بلکه متشابه متظافره که ملائکه مقربین کروبیین آن دماء و آن خونها
جمع کردند در شیشه های ملکوتیه و آنها را در عرش الهی مکنون داشتند و جمیع اسرار او را
حفظ میدانند و علما از سید المرسلین و اوصیائه المعصومین و همچنین جمعی از ملائکه
کروبیین مقربین و از جمله اسرار گویا یکی این باشد که این دماء طاهره مطهره از جمله اسباب
شفاعت سید المرسلین است بلکه اعظم و اکرم و اشرف و افضل اسباب شفاعت است و
گویا یکی نیز این باشد که این دماء مکنونه و این خونها ذخیره شده در عرش زینت و ضیاء و
نورافزای برای جنات و اهل جنات است و از یک جهة ملاحظه میکنید که این دماء نورانیه
ملکوتیه در توی یک طشت بزرگ در نزد سید المرسلین است و بعون الله تعالی و مع الفجر
یک قطره از آن میکشد که ذکر میشود و از یک جهة ملاحظه میکنید و می بینید و میدانید که در
آن دماء در روز عاشورا و یا فردای روز عاشورا افراد جماعات مختلفه و آحاد و اصناف
متشتته معشر طیور و حوش مرغان غوطه ور شدند بجمله از اجنحه و پر و بال هر یکی از آنها

تا دو روز یا سه روز یا بیشتر خون میباریده بلکه فضلت صقع از اصقاع کره ارض کرد
و انابیب بخت و اتفاق در اثنای طیران و پریدن طیور را کرد ذره از آن دما باصحاب امراض
و اوجاع مزمنه که علاج نداشتند بود میرسید او را جیوه بخش شده لباس زندگانی بر انجه
پوشانید و بهر موضعی و مکانی در وقت طیران طیور و پریدن مرغان قطره رسید بلکه
ذره رسید بلکه ذره رسید آن موضع و آن مکان مسجد شده است یا مسجد خواهد شد بعد از
این زمان زیرا که معلوم است که این مساجد یکه در روی زمین بنا شده است بعد از شهادت جناب
سید الشهدا الی الان و آن مواضع که بعد از این زمان مساجد خواهد شد تا انقراض نشاه
دنیویه و همچنین آن مواضعیکه بعد از این زمان مساجد خواهد شد بوده و لکن خراب و ویران
شده و اثر مسجد نیز در آنها نمانده است عدد همه آنها از حد و احصا بیرون بلکه بچندین لکوک
و کرور معمورات و مخروبات آنها رسیده و چندین چندین لکوک و کرور نیز بعد از این تا
انقراض نشاه دنیویه زیاد خواهد شد پس بی شبهه از حد و احصا افزون شدن بسبب بنای بیو
فنو انبیا یا برسیدن قطرات دما او صیا مقتولین در دشت بلکه معقول و متصور نخواهد شد
چنانچه سر همین کلام بر اصحاب تتبع در احادیث و اخبار و سیر و تواریخ و آثار مخفی نخواهد
بود پس امر منحصر میشود در بنا یعنی در بنا بکثرت مساجد بنهجی که خارج از حد و احصاست
برسیدن خون جناب سید الشهدا با مواضعیکه مساجد شده است و همچنین با مواضعیکه
مساجد بعد از این خواهد شد و کیفیت رسیدن قطرات و ذرات آن دماء نورانیه ملکوتیه
یا بهمان نهج است که اشاره شد یعنی بهمه آن مواضع از تقاطر قطرات و ذرات آن دما شکه در جبهه
طیور و مرغان بود رسیده است خواه قطره بزرگ و یا ذره از قطره یا باین طور است که به
جمله از آن مواضع بنهج مذکور رسیده است و بجمله از مواضع خاکهای خون رسیده را ریاح
و بادها باذن الله تبارک و تعالی متفرق کرده بمواضع کثیره رسانیده است یعنی همه از قسم
اول و قسم دوم و بعض مساجد است که در دنیا هست و ایضا من بعد خواهد شد و بنهج اخیر
نیز بیان میکنیم و آن اینست که بهر موضعیکه بسبب قسم اول و قسم دوم بعض مساجد است که در
رسیده است پس آن موضع ملائکه مقربین از آن دماء نورانیه ملکوتیه شعشعانیه در دستانند

باذن تبارک و تعالی و حوله و قوته بلی آنچه میماند در این مقام و جای سؤال است اینست که اگر کسی سؤال
کند و بگوید که چه مکان از جناب سید الشهدا روحی له الفدا خون در عرصهٔ کربلا ریخته شد
بود که در یک مکان خواص یعنی مذبح و موضع شهادت سید باشد نقل خون ریخته شد
باشد که مثل نهر صغیر بوده باشد و از حد افزون طیور و مرغان در ان بحر خون غوطه ور
گردیدند و بعد به همه اصقاع عالم از ان خون رسیده باشد مثلا در اسلامبول که سی هزار
مثلا مسجد کوچک و بزرگ هست باید به همه اینها حد اقل از ان دما نورانیه رسیده باشد و همچنین
قیاس بکن هر چه بلاد هستند از بلاد شیعه و اهل سنت بلکه در جملهٔ کثیره از بلاد کفار نیز هستند
هست پس میگوئیم جواب این سؤال بنهج حقانی فهمیده خواهد شد و همچنین تفصیل و بنیاد
جلالت شئون و عظم مراتب و درجات و مقامات این خون یعنی خون سید الشهدا روحی
و ارواح شیعته فداه باز بنهج تحقیق ملکوتی و نورانی فهمیده خواهد شد پس باید هر یکی
از این مطالب عالیه نورانیه ملکوتیه در مجلس مستقل و عنوان و مقام منفرد ذکر شود تا
انکه از فهمیدن این مطالب شریفه شیعیان و محبان بهره مند شده فائز بسعادات اخرویه باشند و انسب
و اولی این را میدانم که قبل از بیان کردن جمله از اسرار ملکوتیه برای کثرهٔ خون ریخته جناب
سید الشهدا در عرصهٔ کربلا خصوصا در مصرع انور اقدسش یک نظیر و یک مثال هم از بنیاد ذکر کرده
باشم و ان نظیر و مثال نیز متضمن منقبت عظیمه از مناقب ال الله و اهل بیت رسول بوده باشد
و این نحو ذکر منقبت عظیمه از مناقب ال الله و اهلبیت ع در حقیقت تمهید مقدمه بوده باشد
برای اسرار خون سید الشهدا از جهة کثرة و همچنین از جهات دیگر

در بیان این منقبتی که از باب تمهید مقدمه ذکر کرده میشود و این حدیث بطریق طیب منطب و
مسکنش در اواخر در بلدهٔ ری بود و عمر طویل کرده بود و عمرش از صد سال متجاوز بود
پس ان نقل میکند که من شاگرد بختیشوع نصرانی فرنگی طبیب و حکیم باشی متوکل بودم و هر
بسیار دوست میداشت و مرا تربیت میداد پس یک روز بان بختیشوع حسن بن علی بن محمد بن علی
الرضا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین شخصی فرستاده بود و فرمایش فرموده بود
که شخصی که اخص خواص اصحاب و تلامذه تو بوده باشد او را بفرست برای من تا انکه از من فصد

حکایت خون گرفتن بختیشوع طبیب از بدن مبارک امام

نماید پس بختیشوع اخبار کرد مرا و گفت بمن پسر رضا علیهما السلام از من کسی خواسته است برای
فصد کردن پس چون بختیشوع هر چند نصرانی بود ولکن اخلاص بخدمت نجبة الله و خلیفه الله
تعالی داشت و بمن تاکید بلیغ نمود در حفظ آداب در خدمت آنحضرت و گفت ای یقین بکن که امروز
در روی زمین کسی اعلم تر از آنحضرت نمیباشد و اعلم اهل زمین است پس البته حذر بکن که
آنحضرت بتو اعتراض نفرماید در آن امری که بتو امر خواهد کرد پس رفتم بدولت و میمنت سرای آن
خلیفه الله تعالی پس مرا فرمود تو در یک حجره از حجرات بیرونی باش تا آنکه ترا بخواهم پس در اول آن
وقتیکه داخل خانه آنحضرت شدم بقاعده طبی و حساب نجومی بسیار وقت خوب بود برای فصد
کردن پس در حجره نشستم تا آنکه وقت محمود و جید بسیار خوب گذشت و آن وقتیکه مرا طلب کرد
برای فصد آن وقت بقاعده طبی و نجومی بسیار وقت بد و غیر محمود بود برای فصد کردن پس
امر فرمود برای احضار یک طشت بسیار بزرگ پس طشت بزرگ را ملازمان و غلامانش احضار
نمودند و امر کرد مرا که فصد کنم از رگ اکحل پس فصد کردم و دماء شریفه او را پیوسته با طشت
ریخته میشد تا آن وقتیکه آن طشت بزرگ لبالب پر شد پس آن وقت فرمود قطع کن پس قطع
کردم و دست مبارکش را شستم و او را با یک چیز بستم و امر کرد ببودن من در حجره پس نشستم
در آن حجره پس ملازمان و غلامانش احضار نمودند برای من از اقسام طعام حار و بارد پس
طعام خوردم و در آنجا ماندم تا وقت عصر پس آن وقت امر با حضار من فرمود و مرا خواست
پس رفتم بخدمتش امر نمود باز بفصد کردن باز همان طشت بزرگ را خواست پس او را خالی
کرده از دماء طاهره نورانیه او البته احضار نمودند پس امر فرمود بمن فصد کن پس فصد کردم
و گذاشتم تا آنکه خون مبارک طشت را مثل نوبت اول پر کرد تا لب کنار طشت پس آن وقت
امر فرمود بماندن و مکث نمودن من در آن منزل پس شب را بحجره خوابیدم و وقتیکه صبح شد
و آفتاب طلوع کرد مرا خواست و امر فرمود با حضار همان طشت و او را خالی آوردند آن وقت
امر کرد بفصد کردن دیدم اینمرتبه هرچه میآمد مثل شیر تازه دوشیده شده است پس
گذاشتم میآمد تا آنکه طشت باز پر شد بلب طرفش رسید پس امر بقطع کرد پس قطع کردم
و دستش را با چیزی بستم و آن وقت از زیر رختهایش دست مبارکش بیرون آورد و پنجاه

بقطع کرد پس قطع کردم پس دست مبارکش را [illegible]

دینار بمن

دینار یعنی پنجاه اشرفی باز احیاء و خجالت کشید بدست من گذاشت و عذرخواهی فرمود و منصرف
شد که بحرمسرا برود و عرض کردم آقای سید من خدمتی داری که بمن بفرمائی فرمود بلی باید
بجا آوری خوب مصاحبت نمائی با شخصیکه با تو مصاحبت میکند از دیر عاقول پس رفتم پیش استادم
بختیشوع و قصه را از اول تا آخر برای او نقل کردم و او بسیار بسیار تعجب نمود و گفت حکما
و اطبا اجماع و اتفاق کرده اند بر اینکه بدن انسان بیشتر از هفت من خون نمیباشد و هفت من
در جمله ابدان عظیمه و سمینه میباشد نه در همه ابدان و عجب از همه آنستکه در دفعه سیم مثل
شیر تازه و دوشیده شده میامده است و بعد از آن گفت آنچه تو حکایت میکنی از قصه سه
طشت بزرگ اگر آنقدر از چشمه و منبع آب بیرون بیاید باز خالی از تعجب نخواهد شد پس
آنقدر یکساعت فکر کرد پس بعد از آن سه شبانه روز من و او کتب حکما و اطبا را خواندیم
و استقصاء در تتبع کردیم بلکه نظیر این یکمرتبه در عالم واقع شده باشد و او را ببینیم
پس ندیدیم که نظیر این قصه یکمرتبه در عالم واقع شده باشد پس بعد از آن گفت امروز در
اعلم ناس بعلم طب در میان طوایف نصرانیان راهبست که در دیر عاقول میباشد پس کاغذی به
او نوشت و در آن کاغذ ذکر نمود این قصه را از اول تا آخر و امر کرد مرا سوار بغلش شوم و
بدیر عاقول بروم نزد آن راهب پس شب بود سوار بغلش شدم و قصد کردم دیر عاقول را
و چونکه رسیدم آن راهب در مثل حصار و قلعه بود او را صدا زدم و ندا کردم تا آنکه بر
سر دیوار قلعه آمد و پرسید تو کیستی گفتم از اصحاب و تلامذه بختیشوع میباشم گفت کاغذ
و کتابی آورده گفتم بلی پس زنبیل بریسمانی بست و سر ریسمان را گرفت و زنبیل را روانه
کرد بسوی من پس کاغذ را در آن زنبیل گذاشتم و زنبیل را ببالا کشید و کاغذ را خواند
پس فی الفور از قلعه و حصار نازل شد و در را گشود پس گفت تو همان مردی میباشی که فصد کردی آن
شخص بزرگوار را گفتم بلی گفت طوبی طوبی بر مادر تو پس آنوقت بغلش را اسرج گذاشت
و سوار شد و تعجیل تمام مینمودیم در آمدن بسوی سر من رای تا آنکه ثلث از شب مانده رسیدیم
بسر من رای گفتم اول بکجا میبری آیا بخانه استاد من یا بخانه آن شخص بزرگوار گفت اول بخانه
آن شخص بزرگوار پس رسیدیم بخانه امام حسن عسکری علیه السلام قبل از اذان صبح پس

در کیفیت خلقت نبات و حیوان و ایجاد انسان از صفوه ارکان

در را گشودند یک غلام سیاه بیرون آمد گفت کدام یک از شما راهب دیر عاقول میباشید
گفت آن منم فدای تو باشم غلام گفت از بغل نازل شو پس راهب از بغل نازل شد غلام بمن گفت
بغل خود را و هم بغل راهب را نگه دار و دست راهب را گرفت و داخل اندرون شدند و من در
زمام بغلها را گرفته مکث و توقف نمودم تا آنکه صباح کردیم و آفتاب بلند شد پس از توقف راهب
از اندرون بیرون آمد در حالتیکه از بدنش بیرون آورده بود ثیاب رهبانیت را و انداخته
بود لباس رهبانیت را و پوشیده بود ثیاب سفید و لباس اهل اسلام را و مشرف شده بود
در دست حجة الله و خلیفة الله تعم بشرف اسلام پس بمن گفت حالا برو و ببر مرا بخانه استاد تو
بختیشوع پس رفتیم بسوی خانه استادم و چون استادم بختیشوع در قصر بود و او را از
دور دید نازل شد از قصر و شروع کرد بدویدن بسوی آن پس وقتیکه بان رسید گفت
چه باعث شد که از دیر خود بیرون آمدی گفت مسیح را یافتم و ملاقات کردم او را
و اسلام آوردم بدست مسیح بختیشوع گفت یا مسیح را یافتی گفت بلی نظیر او را یافتم زیرا
همچنین فصد کردن در عالم واقع نشده است از احدی مگر یکدفعه از مسیح پس این شخص
بزرگوار که حجة الله و خلیفة الله است نظیر مسیح است در آیاتش و براهینش پس منصرف شد
بسوی حجة الله و خلیفة الله تعم و اختیار خدمت و ملازمت آنحضرت کرد تا آنکه وفات یافت
رحمة الله تعم **مجلس هفتم** در بیان ذکر اجمالی بعض امور حکمیه برای فهمانیدن
مضمون این حدیث شریف یعنی برای فهمانیدن جمله از اسرار امر که این حدیث شریف متضمن آن است
پس میگوییم و لابد این مطلب مخفی نماند بر اصحاب ذهن و ذکاء و فهم و فطانت و این مطلب
در بیان اجمالی خلقت نبات و حیوان و انسان از صفوة ارکان یعنی عناصر اربعه
پس عناصر اربعه وقتیکه ممزوج شوند بیکدیگر با ترخفتعم و تاثیر کنند در آنها قوای عالیه
فلکیات و بسبب اعتدال المزاجی که پیدا کردند خارج شوند از صرافت تضادیکه میان آنها بود
مثل تضاد حرارت با برودت و تضاد یبوست با رطوبت خارج شوند از تعصب و
تغاند که بسبب آن قابل فیض رحمانی نبودند پس قابل فیض که میرسد قبول کردن آنها است اثری
از آثار وجود پس از توفقات فاضه متشوق از قبل فیاض علی الاطلاق و خفتعم صورتیکه

حفظ کننده آن ترکیب باشد و او را صورت معدنیه علی الاطلاق میکنند مثل معادن طلا و نقره و الماس
و یاقوت و زمرد و لعل و زبرجد و همچنین سایر معادن پس بعد از اینمرتبه که امتزاج اتم
و اکمل شود بنهجی که اعدل باشد و اقرب بوحدت و جمعیت باشد اثر آخر از آثار جود بر آن فاضه خواهد
شد و آن بلاشک و شبهه اشرف خواهد شد زیرا این اثر نفس نباتیه غذاء قبول کردن نشو و همچنین
نمو و تولید قبول کردن نیست پس اشرف خواهد شد از اثر اول زیرا که شان آن محض حفظ صورت
نوعیه بود پس بعد از این اگر مزاج اتم و اکمل و افضل حاصل شود بنهجیکه میلش زیاد باشد
بوحدت خالصه پس انوقت چنانچه این ممزوج مرکب استیفاء نموده است جمع کرده است در
معادن و نباتات را پس همچنین آماده و مهیا خواهد شد برای قبول اصل جود یعنی افاضه
میشود بر آن از قبل فیاض علی الاطلاق نفس حیوانیه شاعره متحرکه باختیار و اراده نیز
در ینوقت برای این نفس حیوانیه دو قوه خواهد شد قوه مدرکه و قوه محرکه و بر این تاویل
کرده اند بعضی جمعی از علماء عرفاء کلام حضرتم را در آیه وجاءت کل نفس معها سائق و شهید
پس قوه مدرکه منقسم میشود بحواس خمسه ظاهره یعنی بحواس پنجگانه ظاهره و انها قوه باصره
و قوه سامعه و قوه ذائقه و قوه شامه و قوه لامسه است و ایضا منقسم بحواس پنجگانه باطنیه
و انها قوه حس مشترک و قوه خیالیه و قوه متصرفه و واهمه و قوه حافظه است ولکن اینها به
همگی و تمامی یافت نمیشود مگر در حیوانات کامله و اما قوه محرکه پس آن دو قسم است قوه باعثه
دو شعبه دارد یکیش قوه شهویه است و دیگریش قوه غضبیه و اما قوه فاعله شانش جذب
و کشیدن اوتار است و همچنین شانش ارخا و سست نمودن اوتار است و همچنین شانش الات
این قوه فاعله در بین شغل و شانش اعصابست که منشعب شده بعضش از دماغ و بعضش از
نخاع و حضرتم نخاع را در زیر دماغ خلق کرده است و حامل جمیع این قوای پنجگانه ظاهریه
و پنجگانه باطنیه روح بخاریست و او را طبی و طبیعی نیز میگویند و حقیقتا ان ابخره لطیفه
ایست که از اغذیه حاصل میشود و بعبارت واضحه اینست که از اجزاء لطیفه غذاها ابخره لطیفه
حاصل میشود یعنی خون و بلغم و صفراء و سوداء پس ابخره لطیفه را ارواح طبیه و طبیعیه
مینامند و منشا ارواح طبیعیه قلب حیوانست خواه انسان باشد و خواه غیر انسان

چنانچه منشأ و منبت جمیع شریانات قلبست و جمیع شریانات یعنی رگهای مجوف پر از ارواح
و خونست اما ارواحش بیشتر و خونش کمتر و اما اورده که منبت و منشأ آن جگر است آنها
نیز پر از خون و ارواح است و لکن بعکس شریانات یعنی در اورده که آنها نیز رگهای مجوف
پر از ارواح است خونش بیشتر است و ارواحش کمتر است و اما اعصاب که منبت و منشأش دماغ
و نخاع و همه اعصاب مصمت اند و هیچ مجوف ندارند مگر یک عصب مجوف است و او را ملتقی النورین
برای دو چشم مینامند بهر حال روح بخاری فیاض علی الاطلاق و حضرت سبحانه و تعالی خلیفه
نفس خلق کرده است و او را از جانب نفس بسوی بدن رسول و سفیر قرار داده است و چون قلب
که منبت و منشأ روح بخاری حار غریزی است و بشکل صنوبر است و صورت قلب فؤاد معنوی است
وقتیکه در غایت لطافت شد بنحویکه مشابه شد بجرم فلکی پس بوفق روح نطقی یعنی محل
استوای نفس ناطقه ملکوتیه کلیه خواهد شد و آن در کتاب الله تعالی و سنت و احادیث خلفاء
الله تعالی قلب و فؤاد و لب و عقل و روح انسانی و نفس انسانی وارد شده است و او را
حقتعالی بسبب شرافتش و اختصاص خاصش بقدر حقتعالی بدون اسباب و وسایط در میان
اضافه بخود نموده فرموده در آیه و الی هذا فاذا سویته و نفخت فیه من روحی پس چنانچه
در انبیا و مرسلین و اوصیاء ایشان علیهم الصلوة و السلام نفوس و ارواح انسانی
بنهج اکمل و اتم و اعلی میشود و همچنین قوای پنجگانه ظاهریه و قوای پنجگانه باطنیه ایشان
نیز بنهج اکمل و اتم و اعدل میشود با که این کلام در قلوب ایشان که منبت شریانات و منشأ
حیوة است و همچنین در اکباد ایشان که منبت اورده و منشأ خونست نیز جاری میشود و اما
غیر انبیا و اوصیاء معصومین پس درجات متفاضله آنها و مراتب متفاوته آنها در این
مقام بحد و احصا نمی آید و اما تحقیق حال در این مقام بالنسبة باصحاب ولایت مطلقه و
خلافت کلیه یعنی بالنسبة بسید المرسلین و آل طاهرین و معصومین صلوات الله و
سلامه علیه و علیهم اجمعین پس آن بنهج دیگر است یا ینبغی جلالته و عظمته و شرافة
ارواح کلیه ایشان و نفوس قاهره ایشان و همچنین کلام در قوای باطنیه و قوای ظاهریه
و قلوب و اکباد و سایر اعضا و اجزاء ابدان ایشان نیز جاری است و نه در مقام منبت که

حساب و کتاب انس و جان بجدری از حد و در کعاب بکعاب انهار ما دام العمر و الحیوة
بجز بقر و بحر نتوانند بپا ورند هیهات هیهات کجا میسر و کی مقدور میشود برای احدی
از انس و جن یا از اهل عالم ملکوت احاطه بفضیلت و شؤن قطره از بحار و قوامیس و درک
حقیقت ذره از اشعه شعشعانیه شموس مراتب و درجات و شؤن خلافت کبری و ولایت مطلقه
و بنا بر این مطلب بنهج اختصار و اجمال انست که انسان کبیر و کامل انست مقصود اصلی و غرض اقصی
باشد در ایجاد و ابداع حقتعالی و غایت عالم ملک و عالم ملکوت زیرا انسان خلیفة الله
در تصرف و ولایت و حفظ و رعایت و خلعت پوشانیده حقتعالی خلعتهای جمیع اسماء
و صفات عظمی را برای باعتبار مظهریت او و او را متمکن کرده در مسند خلافت و بالقاء کرده
مقادیر امور را تنفیذ فرموده تصرفاتش در خزائن ملک و ملکوت و مسخر نموده جمیع خلایق را
برای حکم و جبروتش پس اینها که اشاره نمودم آیات و بینات و شواهدش براهین عقلیه
قاطعه و ادله شرعیه ساطعه است بهر حال در هر عضو و هر جزء از اعضا و اجزاء انسان اکبر و
کامل هزاران برهان تام و قاطع هست و برای توضیح و بیان اگر مثال خواسته باشید بگوئید
که جناب سید المرسلین صلعم برهان چشم مبارکش آنچه است که خودش فرموده لا تسبقونی
بالرکوع فانی اراکم من خلفی کما اریکم من امامی یعنی سبقت نکنید بر من در رکوع بدرستیکه
من شما را میبینم از خلف چنانچه میبینم از پیش و برهان بصرش آنچه حقتعالی فرموده ما زاغ
البصر و ما طغی و باز خود رسول الله صلعم فرموده زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها
یعنی حقتعالی طی کرد و پیچید کره زمین را برای من و نمود بر من جمیع مشارق و جمیع مغارب کره
ارض را و برهان سمع شریفش آنچه است که خودش بآن اشاره فرموده اطت السماء و حق لها
ان تاط لیس فیها موضع قدم الا و فیه ملک ساجد او راکع یعنی آسمانها صدا کردند سزاوار
است که صدا کنند زیرا نیست در آنها موضع قدم مگر در آنجا ملکی هست ساجد است
یا ملکی هست راکع است و برهان شم شریفش چنانچه در مقام اظهار شوق
بملاقات اویس قرنی بعد از اظهار واقع فرموده است انی لاجد نفس الرحمن من الیمن و برهان
ذوقش چنانچه فرموده است ان هذا الذراع مسموم یعنی این ذراع گوسفند که مشوی و

کباب شده است مسموم شد و برهان لسانش چنانچه فرموده است وضع الله يده بين كتفي فوجدت
برد و برهان زبان مبارکش چنانچه حقتعالی فرموده وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى
يوحى واما برهان بصاقش یعنی آب دهن مبارکش آنچیز است که جابر روایت میکند که میگوید در
روز خندق رسول الله صلعم فرمود یا جابر خمیر خود تا نان بپزند و دیگچه گوشت را از سر آتش
پائین نیاورید تا من بیایم پس میگوید رسول الله صلعم تشریف آورد بخانه من و آب دهن
انداخت بخمیر و همچنین بدیگچه گوشت پس قسم بحقتعالی یاد میکنم که قریب هزار نفر از نان
و گوشت و آب گوشت خوردند و همه سیر شده و برگشتند و دیگچه ما بهمان حالت اولی
خودش بود و چیزی از آن کم نشده بود و خمیر ما نیز بهمان حالت اولی خودش باقی مانده بود
و گویا چیزی از آن نان نپخته بودیم واما برهان تفلش آنست که چشم امیر المؤمنین در روز
خیبر رمد شد بدا شت پس بچشمش تفل انداخت فی الفور رمد زایل شد و بعد از آن
امیر المؤمنین ع رمد و درد چشم ندید واما برهان دستش پس حقتعالی باین اشاره فرموده
در آیه و آن هذا آیه وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى و ایضا ذکر تسبیح نمودن سنگهای
ریزه در کف مبارکش واما برهان انگشت مبارکش آنست که اشاره نمود بماه پس ماه دو
قطعه شد و ایضا از میان انگشتهای مبارکش آب نبوع میکرد یعنی بیرون می آمد مثل نبوع
کردن آب از چشمه بقوة و خلق کثیر از آن آب خوردند سیر شدند واما برهان صدر
مبارکش آنست که حقتعالی در آیه و آن هذا آیه الم نشرح لك صدرك باین اشاره فرموده
و ایضا برای صدر مبارکش صدا بود مثل صدای دیگ بجوش آمده واما قلب مبارکش و
انوار قدسش آنست که وقتیکه میخوابید چشمهایش میخوابید و قلب انورش نمیخوابید
و ممکن است که باین اشاره شود قول حقتعالی ما كذب الفؤاد ما رأى و بالجمله امثال و نظایر
این براهین در مظاهر وجود مقدسش اکثر و ازید است از آنکه بحد و احصا بیاید
واما مظاهر وجود براهین قوی مبارکش و قوای مستوره اش پس اینها نیز اکثر و ازید از آنست که حساب
و کتاب جمیع انس و جن قلیلی از آن ضبط نمایند و بحیز تحریر و تقریر بیاورند پس در
اینمقام بچند مثال اکتفا مینمائیم پس برهان قوة علمش نهجی که امیر المؤمنین اشاره

بیان فرموده و گفت علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم فاستنبطت من کل باب الف باب و اما
برهان قوهٔ محرکهٔ علمیه‌اش در عروج نمودن آن بزرگوار است بجسد مبارکش باقصی عالم
سموات یعنی بسدرة المنتهی و بروح مقدسش بمقام قاب قوسین او ادنی و اما برهان عقل
عملی اش آنست که حقتعالی در شانش و انک لعلی خلق عظیم باین اشاره فرموده و آنحضرت
خود آن بزرگوار فرموده است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق پس چنانچه جناب سید المرسلین
که صاحب نبوت مطلقه است این براهین مذکوره بلکه صد هزار امثال این براهین را
اعضا و اجزا و قوای ظاهریه و امور مشهوده وجود مقدسش حاوی و جامع اند پس همچنین
است کلام در آل طیبین طاهرین و اوصیاء معصومین آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه و
علیهم اجمعین زیرا که ایشان هستند اولیاء الله و خلفاء الله و حجج الله نعم و ایشان هستند
اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه پس هر شخص مؤمن که متدبر و متفکر باشد و اسرار
نور ایمان شعشعانی در ظلمات اوهام و افکار ضیابخش و نور انداز آن باشد مستبعد و
مستغرب نخواهد شمرد کثرت حزن و کیفیت لون و رنگ شیر را در قضیهٔ فصد کردن
و رگ اکحل زدن امام حسن عسکری علیه السلام بلی بعد از اذعان و اقرار و اعتراف بمضمون این حدیث
شریف حضور و غیبت الله را در که المؤمن منور قلبش بنور ایمان بعض اسرار این حدیث شریف
عالم و مستبصر باشد بسبب تسدید از عالم علیم ربانی و فاضل عارف حقانی پس نو
میگوییم بحول الله و قوته نعم در مقام بیان بعض از اسرار و مضمون این حدیث شریف که جمیع حقایق
اسرار و مسائل غامضه و امور دقیقه رقیقه بهمگی و بالتمام در نزد حقتعالی و خلفاء الله و
حجج معصومین آن میباشد و لکن علماء کامل و فضلاء افاخم که اعمار خود شان را صرف
در تحصیل علوم حقانیه و معارف ربانیه کرده اند بجهت وصول بمقامات عالیه با زحمات
بسیار کشیده اند جا دارد که متعرض بیان جمله از اسرار و جمله از مقامات باشند پس
بلکه نظر ببعض جهات و حیثیات در جمله از مقامات انتقشم از تعرض لازم و واجب میباشد
پس حالا شروع ببیان نکرده میگوییم که چون قلب صنوبری آن خلیفة الله و حجة الله الکبری یعنی
حسن عسکری علیه الصلوة و السلم عضو نسبت باعضا جسد و بدن شریفش و محل

استوار روح نطقی و نفس نورانیهٔ کلیهٔ قاهره از حجة الله و خلیفة الله تعم است پس این قلب
انور عین الحیوة و منبع فیوض و افاضات الهیه خواهد شد و خلط خون و مادهٔ بخار
لطیف یعنی ارواح طبیعیه که از قلب منشعب میشود عین مادهٔ حیوة و زندگانیست و چون
جمیع فیوض و قاطبهٔ نعم و الاء از حق تبارک و تعم بجمیع خلقش بسبب خلیفة الله تعم و بواسطهٔ
حجة الله الکبری میرسد خصوصاً فیض حیوة و نعمت زندگانی بر اصناف حیوانات و بر افراد
بنی ادم وجود و تحقق این فیض موقوفست بر مشیة و ارادهٔ خلیفة الله تعم پس در قضیهٔ
فصد کردن و رگ زدن خلیفة الله و حجة الله الکبری امام حسن عسکری علیه الصلوة
والسلم بان کیفیت مذکوره اشاره میشود باینکه ابدان و اجساد اصحاب خلافت کلیه
و ولایت مطلقه مثل ابدان و اجساد سایر مردم نیستند بر اخلاط اربعه یعنی خون و
بلغم و صفراء و سوداء و همچنین روح بخاری حادث میشود در ابدان و اجساد سایر مردم
از اغذیه و اشربه میشود و باعث زیادتی خلط خون جمله از اشربه و اغذیه میباشد
و همچنین زیادتی در سایر اخلاط و اما امر در ابدان و اجساد شریفه خلفاء الله و
حجج الله تعم بطور اخر و بنهج دیگر ملکوتی است بلکه بنهج سری از اسرار غامضه است چرا
باین نهج نباشد که ابدان شریفه خلفاء الله تعم و اجساد طیبهٔ ایشان مادهاش از صفوة
طینتی است که از طینت ارواح اخیار و ابرار و مؤمنین خلق شده است پس مقدار یکه مشیة
و ارادهٔ خلفاء الله و اولیاء الله تعم قرار گیرد چون با نقدار از منبع الحیوة و عین الفیوض
که قلوب ایشانست خون مثل فواره میجوشد و میاید خصوصاً در مقام ارادهٔ انتقام
کشیدن از اعدا و اما سر امدن خون بلون و رنگ شیر سفید در فصد و رگ زدن در مرتبهٔ
سیم خلیفة الله تعم امام حسن عسکری پس اشاره بر اینست که چنانچه هر عضوی از اعضاء
و اجزاء ابدان و اجساد خلفاء الله و اولیاء الله تعم خصوصاً قلوب و اکباد ایشان منبع
الحیوة و عیون الوجود و الاضافات است پس همچنین هر عضوی از اعضاء ابدان و اجساد
خلفاء الله ایشان معدن العلوم و المعارف و مخزن الحقایق و الصور است زیرا که بمنزلهٔ
تغییر از شیر بعلم میشود و از علم بشیر میشود و بعبارت واضحه بیان اینست حقیقة

العلم واللبن الحلیب حقیقة واحدة وتعدد الصور انما بحسب النشأة والعوالم پس حالا میگوئیم
که چون این مطالب دقیقه نورانیه واین اسرار لطیفه ملکوتیه بیان شد باید اشاره کنیم به
وجوه واسرار این نحو فصد کردن ورگ زدن خلیفة الله تعالی امام حسن عسکری علیه الصلوة
والسلم یعنی تعلق مشیت واراده حجة الله باین نحو وباین کیفیت چون دکتر هندو غیر ذلک لیس
میگوئیم فائده اول در این قضیه اینستکه حجة الله تعالی خواست اشاره کرده باشد باصول نورانیه
وقواعد ملکوتیه یعنی باموریکه بیان شد وبعبارت واضحه اینست که خلیفة الله تعالی اراده
نمود که ارشاد وهدایت کند بفهمیدن معنای خلافت کلیه وولایت مطلقه وشناختن آثار و
خواص ولوازم این نحو از خلافت وولایت وانحاء ارشاد وهدایت نمودن مراتب صاحبان همچنین
ولایت وخلافت باین معنی که صاحبان همچنین ولایت وخلافت سید المرسلین والطاهرین و
اوصیاء معصومین او بزرگوار هستند صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین فائده دوم
اینستکه چون در عنایت ازلیه همچنین مقدر شده بود که برهان قاطع ودلیل لامع ساطع
وایمان آوردن آن مرد عاقبت بخیر یعنی راهب بوقوع این نحو فصد کردن ورگ زدن
خلیفة الله امام حسن عسکری ع باشد نظر بمناسبتی که گذشت یعنی نظر بعلم راهب که همچنین
فصدی در عالم یکمرتبه برای عیسی روح الله شده است پس خلیفة الله تعالی امام حسن عسکری
مشیت واراده اش بان قرار گرفت که کثرت خون وکیفیت لون خون طشت سیم بان نهج باشد
که گذشت تا آنکه راهب مشرف شود بشرف اسلام وایمان فائده سیم اینست این نحو از آیات سا
طعات وبینات لامعات تاکید وتشدید وتایید نماید آن آیات وبینات متعدده لا بل براهین را
که از سید المرسلین والطاهرین واوصیاء معصومین او بزرگوار صلوات الله وسلامه علیه و
علیهم اجمعین واقع وصادر شده بود پس حقیقت دین اسلم وهمچنین طریقه امامیه متمیز از
اموریکه میشود در نزد همه اهل ادیان وملل وهمچنین در نزد همه اصحاب مذاهب مختلفه
کالشمس فی رابعة النهار اگر بنا بر انصاف بگذارند وبیان این اینستکه این قضیه بمکاتبات
ومراسلات بختیشوع نظر بغرابت وطرافتش بنصارای بلاد وبقاع خواهد رسید همچنین بمکاتبات
ومراسلات راهب بعینه کذلک وحید بدالاسلم نظر بلزوم ارشاد ووجوب هدایت ناس لهذا

مَن هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحيى مَن حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ فائده چهارم آنستکه اشاره کرده باشد خلیفة الله
تعالی باینکه مثل این نحو فصد کردن و رگ زدن یعنی در مقام کثرت خون و کیفیت لون و نادر
در عالم یکمرتبه واقع و صادر شده است در بعض کامل و افضل انبیا یعنی عیسی روح الله
نظر بمسابقه و مساعدتش در ادعا و قبول نبوت مطلقه سید المرسلین و در اقرار و اعتراف
بخلافت کلیه و ولایت مطلقه آل و اوصیاء سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین پس باید این فائده را بسبب خبر دادن راهب همتگی و عاقبت بخیر بختیشوع
و غیرها از طوایف نصاری و عیسویه ملاحظه نمود فائده پنجم آنستکه خلیفة الله تعالی وجه
الله تعالی خواستکه دفع استبعادات و دفع استغرابات و استیحاشات مردم نماید یعنی در
قضیه کثرت خون جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته فداه چه کثرتی و چه بسیار کثرتی
که در مجمعها باشد که طیور و مرغان هوا که زیاده از عدد و احصاء باشند همگی در مصرع و مذبح
آن امام مظلوم مبین غوطه و رکوز زدند در دریای خون پس هر یکی از آنها بیکطرفی و بیکصقع
از اطراف و اصقاع عالم پرواز کنند و از تقاطر و تماطر دماء منوره از اجنحه آنها قطرات
بسیاری از بقاع از کره ارض و سطح روی زمین برسد بنهجی که بعد از آن زمان الی الآن
مساجدی که در عالم بنا شده است خواه مساجد کبار باشد و خواه مساجد صغار
و بعد از این زمان الی انقراض عالم مساجدیکه بنا خواهد شد از صد کرور یعنی مساجدی
که الآن عددش از صد کرور بیشتر شده است و مسجدی که بعد از این خواهد پس در هر یکی
از مساجد یکقطره از خون انور الطهر الطیب آن امام مظلوم رسیده است آه و اویلاه و امصیبتاه
و اماماه و امظلوماه و اذبیحاه پس مقدار خون انور الطیب الطهر در مصرع و مذبح آن امام
مظلوم روحی له الفداء چه حد و چه وزن بوده است آه آه صد و اویلاه شرار هو امصیبتاه
الی الآن در کثرت خون انور الطهر الطیب آن امام مظلوم روحی له الفداء حرف میزدیم خون مصرع
و مذبح بود که طیور و مرغان هوا در آن غوطه ور گشته بودند اما خونیکه از جراحتهای زخمهای
آن مظلوم در میدان مقاتله و مجاهده در مدت نزدیک سه ساعت یا بیشتر یا کمتر نظر بآن
تحقیق که روز عاشورا هشتاد و دو ساعت بود در عرصه کربلا ریخته شده بود و اماماه

وامظلوماه

وا مظلوما وا غربتا و خون فصد و رگ زدن خلیفة الله امام حسن عسکری ع نهایت صد و
پنجاه من تبریزی بود نظر باینکه طشتی رگ در عربستان پنجاه من تبریزی بلکه شصت من میگیرد پس
نهایتش را صد و هشتاد من فرض کنید اما خون امام مظلوم روحی له الفداء که روز عاشورا در
کربلا ریخته شد خواه در مصرع و مذبحش بود و خواه در میدان مقاتله و مجاهده اشرار
ریخته شده بود بمقدار ضعف ضعف ضعف ضعف خون امام حسن عسکری میشد و سایر توضیحات
و بیانات بعد از این انشاء الله تع ذکر خواهد شد **مجلس و مقام چهارم** در بیان
و توضیح امر مهم و مطلب عظیم پس مخفی نماند که کثرت و بسیاری خون انور اطهر در مصرع
و مذبح سه چیز سببش بوده است سبب اول این بود که چون امام مظلوم روحی له الفداء
در خاک کربلا افتاده بود در غایت ضعف و بیطاقتی بود پس در آن وقت غوغا و ضجة
جمعی از لشکر کفار میشنید و میخواستند هجوم ببرند بخیام آل الله تع و حرم رسول الله ص و
آن خلیفة الله تع و سلطان قوم و رؤسا اصحاب غیرت و ناموس گاه با زانو و گاه با صدر
و سینه حرکت میکرد و با ناله و صیحه بر آن کفار میزد و از شدت غضب و غیرت قلب انور شریفش
از عدم قوة و قدرت بمجاهده آن کفار و حمایت آل الله تع و حرم رسول الله پس خون قلب بهیجان
و فوران میآمد و میجوشید و سیلان میکرد و میریخت بآن چشمها و زخمها و عبور جراحتهای
بمثابه نهری بزرگی سر زاده شده بمنافذ عیون و مجاری چشمهای که از آب خشک شده پر
آن وقت مصرع اشرف پر از خون انور اطیب میشد آه واویلاه واشهیداه وا اماماه وا [illegible]
ای دل بسوز و ای جگر گداخته شو از ذکر کردن سبب دویم و آن اینست که چون امام مظلوم روحی
و ارواح شیعته له الفداء بخاک و در یک کره کربلا افتاده بود از چهار طرف لشکر کفار
بآن ریختند و بسیار بسیار در همان حالت ضربات سیوف و طعنات رماح و زخمهای
سهام بآن خلیفة الله تع امام مظلوم ع رسانیدند بلکه چند ضربه از اطراف و جهات اربعه
نیزه پیچ کردند پس مصرع اشرف نهری شد پر از خون انور اطیب سبحان الله تع چند شب قبل
بود که امشب شب جمعه پانزدهم شهر رمضان المبارک است در عالم رؤیا دیدم در جائی
هستم و در آنجا نیزه داران بسیار ایستاده اند و همه نیزه‌ها بنظام فوج سرباز پس ایشان را

بطور جمعیت بقاعده سر بریدن کردن همچو آوردند و داخل یکخانه یعنی یک اطاق شدند
و آن اطاق بنهج سرداب زیر زمین پس از بعض حاضرین پرسیدم که مقصود اینها چیست و چرا
باین نهج داخل این اطاق شدند آیا در آن اطاق کسی هست گفت بلی در آنجا شخص غریب مظلوم
هست میخواهند او را سر بریده کنند و بکشند گفتم آیا آن شخص غریب در نزدش اسلحه حرب و جنگ
هست تا آن غریب مظلوم با آن قوم مجاهده نماید و دفع مفسد را از این ظالمین بکشد گفت
اسلحه حرب و جنگ الان ندارد گفتم سبحان الله تعالی آن شخص تو را قسم میدهم بحق شما بگو و بیان
کن این شخص غریب مظلوم کیست نه معین و نه یار و نه یاور دارد و نه اسلحه جنگ که دشمنان را
از خودش دور کند دفع مفسد را از این ظالمان بکشد پس چه طور خواهد شد کار آن مظلوم
گفت میدانی که آن غریب مظلوم که میخواهند سر بریده کنند و بکشند کیست گفتم نه والله کیست
آن غریب مظلوم نور دیده محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین
و این حسین مظلوم جناب سید الشهداء است پس بسیار مضطرب شده و تزلزل در اندام
مستولی شده از خواب بیدار شدم و چون در این ایام و لیالی امور متعلقه بجوانان و اطهر
آن امام مظلوم را مینوشتم دانستم که این خواب از قبیل رؤیا صالحه و الهامات و بشارات
غیبیه است پس چنانچه از اخبار استفاده میکردیم که اسباب کثرت خون مصرع شریف امیجر
رؤیا صالحه نیز در لحوق آن شده علم الیقین زیاده شده عین الیقین شد و بسیار متشکر
خطورات و همساقلبیه عارض میشد در سبب کثرت خون مصرع شریف بحمد الله تبارک
الآن همه اینها زائل شد و بعد از این انشاء الله تعالی نخواهد شد اما سبب سستم در تحریر
آن قلم و دستیاری بکشد آه واویلاه وا اماماه و استادا از اینجا چه طور بگویم
چه طور بنویسم آه آه پس مذبوح شدن آن مظلوم مثل گوسفند از حلق و منحور شدنش مثل شتر
قربانی از گودال سینه هر چند امر مذکور بنفسه و بتنهائی باعث کثرت و بسیاری خون
زائد از حد افراط نمی شد و لکن این سبب بکرد اشتباه پس آن باعث زیادتی خون شد بنحوی که
بسیار بسیار از حد افراط تجاوز نمود و آن سبب این بود که در وقت شهادت یعنی در وقتیکه شمر
ولد الزنا در عرش اعظم الهی یعنی در صدر انور اقدس الخلیفة الله تعالی نشسته بود در حالتی

کرده گفتی

که محاسن مبارکش بدست آن کافر بود و آن کافر ولد الزنا منحوس شمر خاک بر سر عالم و عالمیان
بریزد جمیع نسوان طاهرات معصومات و بنات فاطمیات بمصرع شریف دویدند آن حالت را
مشاهده نمودند و شروع کردند بگریه و زاری و ناله و فریاد و صیحه و افغان پس در آن حالت
از مشاهده نمودن امام مظلوم حال آن حرم محمّد مصطفی و عترهٔ علی مرتضی و فاطمهٔ زهراء
قلب انورش بسوخت و شروع کرد بازبفوران و هیجان درآمدن پس نتیجه این ظاهر شد که در
وقت مذبوح شدن از حلق و منحور شدن از گودال سینه یعنی خون اطهر انور از حد افزون
و هیجان و از مقام افراط بمصرع اطهر و مذبح اطیب ریخته شد پس از جهة این سر سبب که ذکر
شد مصرع و مذبح نهر و دریاچه خون گشتند پس باید مؤمنین و مخلصین این مطالب
شریفه را خوب بفهمند و در وقت مطالعه نیک تأمل باید در وقت ذکر مطالبش این احقر را
از ذکر خیر فراموش ننمایند الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس مقام پنجم** در
ذکر و بیان قصّهٔ طیور و مرغان پس مخفی نماند که جمعی از علماء از طرق اهل بیت علیهم
الصّلوة والسّلم روایت کرده اند که وقتیکه جناب سیّد الشهداء در زمین کربلا بخاک
و خون افتاده بود و جسد انورش در زمین بیکفن و بی دفن مانده و خونش در زمین
مسفوح بود پس آن وقت یک مرغ سفید آمد و بخون انور اطهر غوطه ور گشت و بعد از آن
پرواز نمود و خون از پر و بال آن تقاطر و تمام میکرد تا آنکه رسید بجماعت بسیاری
از طیور و مرغان و دید آن مرغان و طیور در تحت ظلال در غصون و شاخهای درختها
نشسته اند هر یکی از آنها چیزی ذکر میکنند مثل حب و علف و آب و غیر ذلک پس آن مرغ بانک
زد بر اصحاب مرغان و طیور و گفت بل بادرت شما ای اصحاب طیور چه مشغول شده اید بملاهی
و ملاعب و ذکر دنیا آیا نمیدانند که جناب سیّد الشهداء ع در بیحرارت آفتاب جسد شریفش افتاده
بود و خاک و ریگ گرم کربلا لب تشنه و مذبوح و منحور شده و خونش مثل نهر جاری شده
و مسفوح گشته پس اصحاب و جماعات طیور همه پرواز کردند و قصد کردند کربلا را
پس وقتیکه بکربلا رسیدند دیدند جسد خلیفة الله تع در زمین کربلا انداخته شده
است جثهٔ شریفش بی سر و با مظلومیت نه غسل داده اند و نه کفن کرده اند و بادها بر آن

آلوده کردن مرغان خود را از خون امام عطشان

بجسد مطهر زده آه و بکا و مرضوض و استخوانهای او را خواهر و سنابک خیول کفار شکسته
و خورد کرده اند از بس بدن انور و اقدس اطهر وحوش و حیوانات بیابانها انس گرفته و
ندبه کننده بر آن طوایف جن کوهها و صحراها است از انوار و ازهار آن بدن اشرف خاکهای صحراها
و بیابانها و هوا و فضا همه منور و معطر گشته پس آن اخوان طیور و معاشر مرغان اینحالات
را دیدند همه صیحه کشیدند و بلند کردند صداها را بگریه و زاری و ناله و افغان و خود را
انداختند همگی بدریای خون مصرعش پس غوطه ور گشتند از آن و تمرغ کردند در خون مذبح
پس پرواز کردند همگی و هر یکی از آنها قصد یکجا کرد و قصد یکناحیه و یکصقع از اصقاع
و بقاع ارض کردند تا اعلام کنند باهالی آن بلاد و آن اصقاع و بقاع و نواحی ارض به
کشته شدن جناب سیدالشهدا پس بمقتضای قضا و قدر الهی یکی از اخوان معاشر طیور قصد
کرد مدینه جناب سید المرسلین را و چون پرواز کرد از قرقف پر و بالش خون شریف تقاطر
و تماطر میکرد و بر بقاع زمین ریخته میشد و باینحالت رسید بقبر شریف سید المرسلین
و دور او جولان خواه قبر شریف منیر نمود و صدا و بلند کرده میگفت الا قتل الحسین بکربلا
الا نهب الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا پس مرغان و طیور دیگر با جمع شدند و شروع
کردند بگریه و زاری و نوحه و افغان پس اهل مدینه اینحالت را دیدند و مشاهده نمودند که
علی الاتصال خون از پر و بال مرغ تقاطر و تماطر میکرد ندانستند چه حادثه واقع شد
است تا آنکه مدتی از زمان گذشت و خبر شهادت جناب سید الشهدا بمدینه رسید پس آن
وقت دانستند که آن مرغ مستغرق در دریای خون خبر میداد بسید المرسلین شهادت نور
چشمش را و آنچه نقل و روایت شده است که آن روز یکه آن مرغ بمدینه آمد یکمرد یهودی بود دختر
او را مرض جذام احاطه کرده بود بجمیع بدنش و این یهودی باغ و بستان داشت در خارج
از مدینه و دختر را بآن باغ آورده بود تا زمانی در آن باغ باشد بلکه تخفیف یابد لتنسم
ببعض اعراض و باشد و از مقتضای قضا و قدر الهی بر آن یهودی آن مرغ آمد با تقاطر و تماطر
دما از پر و بال آن و شب مسکن کرد یکدرخت از اشجار باغ یهودی و از مقتضیات قضا و
قدر الهی در اول شب یکجا حیوان عارض شد و داخل مدینه شد بقصد آنکه باز بباغ برگردد

تا آنکه

تا انکه اینس دخترش یا شد وان تنها نماند ولکن برکشتن بباغ در انشب برای یهودی ممکن نشد
پس اندختر پدرش نیامد حزن وغمش افزون وچشمش را خواب نبرد زیرا شبها پدرش برای او
از حکایت عجیبه وغریبه نقل میکرد وتسلیها ودلداریها با ان میداد تا چشمش را خواب میبرد
واستراحت میکرد وانمرغ در جمیع انشب مشغول بگریه وزاری واه وناله بود ووقت سحر ان
دختر گریه وحنین مرغ را شنید یعنی ببرکت انفاس وگریه وزاری وحنین انمرغ خدای تعالی قوة
سامعه باندختر عطا وکرامت فرمود پس بحرکت سینه وشکم خودش را رسانید بزیر اندرخت
که مرغ در ان بود پس هر اینکه ودقیقه که مرغ فغان وزاری وگریه وحنین میکرد پس ان
دختر با قلب محزون ومغموم مثل مجاور بشد برای انمرغ ودر ینهنگام از تقاطر وتماطر
پر وبالش یکقطره از خون انور بیکچشم اندختر افتاد ان نیز بینا شد پس انچشمش کشوده وبینا
شد ویکقطره دیگر بچشم دیگرش افتاد ان نیز بینا شد پس هر دو چشمش چاق وبینا گشت
ویکقطره دیگر بدستهایش افتاد از مشلولیت عافیت یافت ویکقطره دیگر بپاهایش افتاد
از زمین گیری شفا یافت پس قطر اینکه بطور توالی میافتاد بجمیع بدنش میمالید بطور مسح کشیدن
باعضاء جسدش میرسانید تا انکه از جمیع امراض واسقام وعاهات واوجاع عافیت
شفا یافت ببرکات خون انور اطهر وچون وقت صبح شد پدرش بباغ امد پس دید یکدختر سیر میکند
وتفرج مینماید واو را نشناخت واز ان پرسید که من در ین باغ دختر مریضه علیله داشتم
چه طور شده است وهر قدر تجسس مینمایم او را نمی بینم وانکه قادر بر حرکت نبود پس دختر جواب
داد وگفت والله همان دختر تو من هستم پس وقتیکه یهودی اینحالترا مشاهده نمود واین
کلام را از ان شنید فی الفور مدهوش وبیهوش افتاد پس وقتیکه افاقه نمود بحال امد
وهمان گریه دخترش دست او را گرفته او رد بزیر اندرختیکه انمرغ در ان قرار گرفته بود
پس یهودی نظر کرد بانمرغ دید که علی الاتصال مشغول گریه کردن وناله نمودن است وحنین
وانین وفریاد وفغان کردن است پس یهودی گفت ایمرغ تو را قسم میدهم بان خدا که تو را
خلق کرده است با من تکلم کن واحوال خودترا بیان کن این چه عجایب وغرایب احوال است
مشاهده مینمایم واین چه گریه وزاری وخودکشی است تو مینمائی پس انمرغ بقول وقوة

حضرتش بنطق آمد در حالتیکه اشک چشمش جاری بود پس مرغ گفت بدان ای یهودی که من قرار
گرفتم در بعضی از اشجار مع طایفه عظیمه از طیور و آنوقت بود وقت ظهیره و گرمی هوا تا
گاه دیدم از هوا یکمرغ بدرخت ساقط و واقع شد و بانک زد بر ما و گفت ای جماعت طیور
شما ها میخورید و میآشامید و تنعم و تلذذ مینمائید و حال آنکه جناب سید الشهداء ابی
عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلم در این گرمی هوا طریح و جریح در ارض کربلا بر روی
خاک گرم افتاده و لب تشنه شهید و کشته شده و حال آنکه الان و بالفعل از نحر و حلقوم
شریفش خون جاری میشود و سر انور اطهر اقدسش مقطوع و بریده شده و بر نیزه بلند
کشته و نسوان و حرم و اخوات طاهرات معصومات او در ذل اسیری مبتلا و گرفتار شده منهوبات
و مسلوبات و حفاة بسوی کوفه بردند پس وقتیکه ما معشر طیور این کلام را از آنمرغ شنیدیم
همگی پرواز نموده تا آنکه بکربلا رسیدیم و دیدیم آن خلیفة الله و حجة الله علی جمیع خلقه را در
روی ریگ گرم بدریا خون مستغرق و کشته غسلش از نهر جاری خون نازنینش است و کفنش
ریگهای گرم کربلاست که ریاح و بادها آن ریگها را مثل حریر بربافتند پس همگی خود مانرا بر
بدن شریفش انداختیم و او را بوئیدیم و بوسیدیم و بسیار نوحه و زاری و ندبه و گریه کردیم و
در خون انور اطهر آنمظلوم خلیفة الله نعم غوطه ور شدیم و تمرغ نمودیم و بعد از آن پرواز
نمودیم و هر یکی از ما بکناره و بیک صقع از نواحی و اصقاع دنیا قصد کردیم پس من باین [illegible]
و باینمکان افتادم پس آن یهودی بسیار تعجب کرد و وقتیکه اینکلام را از آنمرغ شنید و رحمت
واسعه حضرتش او را ادراک نمود و با نفس خودش تحدیث میکرد و میگفت اگر جناب ابی عبد الله
الحسین علیه الصلوة والسلم در نزد حضرتش قرب عظیم و منزلت جسیم نداشت بلکه خلیفة الله
نعم و حجة الله علی جمیع خلقه نبود خون اطهر انورش بر جمیع دردها و عاهات و اوجاع
و اسقام شفا نمیشد و اینحالات عجیبه و غریبه در اینمرغ پیدا نمیشد پس آن یهودی ببرکات
خون انور اطهر بشرف اسلام مشرف شد و همچنین همان دخترش و همچنین پانصد نفر از قوم
و عشیره اش و ایضا جمعی از علما و از الجمله صاحب کتاب منتخب حدیث مسندا از سید الساجدین
صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده اند که وقتیکه جناب سید الشهداء در ارض

کربلا در ریگزار گرم افتاده بود وجسد شریفش چشمه بود بسر غرابی امد خود شرا در خون
انور اطهر ان امام مظلوم غوطه ور گردانید و تمرغ در ان خون نا طیب کرد بعد ازان پرواز نمود
تا انکه خود شرا رسانید بمدینه طیبه وامد بخانه فاطمه مریضه که دختر جناب سید الشهدا
علیهما السلم بود در انجا نشست و ان علیله مریضه طاهره سرشرا بلند کرد نظرش افتاد بغراب و
چون غراب را باین حالت مشاهده نمود پس شروع کرد بگریه کردن و گریه شدید میکرد پس شروع کرد
بانشاء چند بیت نعب الغراب فقلت من تنعیه ویلک یا غراب قال الامام فقلت من قال الموفق
للصواب ان الحسین بکربلا بین الاسنة والضراب فابکی الحسین بعبرة ترجو الاله مع الثواب قلت
الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب فبکیت مما حل بی
بعد الدعاء المستجاب ومضمون این ابیات اینستکه غراب صدا کرد گفتم ای غراب خبر مرگ کدام
شخص اورده گفت خبر مرگ امام گفتم مقصودت کیست گفت موفق برای صدق و صواب یعنی جناب
ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلم را قصد میکنم یک نیستکه او را در کربلا شهید کردند
با طعنات رماح و نیزه ها و ضربات شمشیرها گفتم ای غراب حسین یکمرتبه او را شهید و او را کشتند
گفت بلی والله حق و تحقیق او را کشتند و مسکنش خاک کربلا پس فاطمه میفرماید که بعد ازین
محاورات و کلمات غراب پرواز نمود و رفت و دیگر قادر بر جواب و سؤال نشد پس شروع
کردم بگریه و زاری کردن بسبب مصائبیکه بر من وارد شد و هموم و غموم و احزانیکه بر من
هجوم اورد و این کیفیت و قصه را ابن عیاش جناب محمد بن حنفیه رحمه الله تعالی نقل کرده بود و محمد بن
حنفیه وقتیکه این قصه را از زبان فاطمه علیله طاهره نقل کرد برای اهل مدینه منافقین
اهل مدینه لعنهم الله تعالی گفتند فاطمه برای ما از سحر بنی عبد المطلب اورده است پس نگذشت
مگر زمان قلیلی تا انکه خبر شهادت جناب سید الشهداء ع بمدینه رسید پس بعد ازین می
گوئیم که مخفی نماند بر اصحاب قلوب نورانیه و ضمایر صافیه از اهل ایمان و ایقان از شیعیان
و محبان که هر صاحب فهم و ذکاء و علم و فطانت بلکه هر صاحب عقل و شعور تامل و
تدبر نماید در اخبار و اثار و روایاتیکه متضمن است قصص و قضایاء طیور و مرغان
چنانچه همه را ذکر کردیم پس توقف قطع و یقین میرساند بعلو مقامات و سمو شرافت

و در بیان ملکوتیه و خواص و لوازم و آثار روحانیه نورانیه خون نور اطهر اقدس خلیفة الله و حجة الله علی جمیع خلقه امام مبین مظلوم جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء سبحان الله چه شان و جلال و چه عظمت و شرافت دارد این خون طاهر نور بعضی ملئکه کروبیین مقربین مظاهر جمله از اسماء الهیه هستند مثل جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و این خون نور اطهر جامع خواص و آثار این مظاهر است یعنی علم و عقل و شعور و ادراکات کامل عقلاء و عرفاء را پیدا میکنند از لوازم و صفاتش اموات و مرده کان کفر و ضلالت و غوایت مثل یهودان و نصاری فائز بجبوه نور ایمان و ایقان میشوند و از شرافت و جلالت و عظمتش اموات ابدان و اعضاء در عین الحیوة و چشمه زندگانی غوطه ور کشتند و صحیح و سالم میشوند بلی مقتضای اصول عقلیه ملکوتیه و لازم قواعد ایمانیه ایقانیه نوریه یعنی مقتضای خلافت کلیه و ولایت مطلقه و مظاهریت برای جمیع اسماء الهیه همین است که شد بلکه یعنی باید که خون نور همچنین شخص مظاهر چند اسم از اسماء الهیه باشد یا نصور و تعقل نکنید که طیور و مرغان که در آن خون نور غوطه ور کشته بودند و تمرغ نموده بودند در مدت چند شبانه روز خواه در حال طیران و پرواز کردن باشند و خواه در حال طیران توقف و نشستن باشند تماما ظاهره نورانیه و خون اطیب علی الدوام و الاتصال از اجنحه و پر و بال آنها در تقاطر و تماطر باشد تقاطر و تماطر یکه مثل سیلان و جریان باشد پس از این اصل اصیل ملکوتی استشهاد میتوانیم کرد بی مطلب بکر و آن این است که چون همچنین بنا شد که عدد طیور و مرغانیکه در خون نور غوطه ور کشته و تمرغ نموده بودند زیاد از حد احصا بود و از اینجهت بجمیع بقاع و نواحی زمین رسید یعنی آن بقاع و نواحی که مساجد شده اند الی الآن و بعد از این مساجد خواهد شد تا انقراض عالم پس حالا میتوانیم بگوئیم که اگر عدد طیور بسیار بسیار نباشد بلکه سیصد یا دویست بلکه صد بوده باشد بلکه از آن نیز کمتر باشد باز کفایت میکند در اثبات مطلب در باب مساجد زیرا که از برکات آنخون نور اطهر یعنی از خواص و آثار و لوازم ملکوتیه و روحانیه آنخون نور اجساد و اجنحه آن طیور و پر و بال مرغان مثل عین الحیوة که در ظلمات است بل

در تحقیق حصول و نمو و استعداد ایمان و ایقان بخصوص طیور و مرغان از خواص و آثار خون نور حضرت سید الشهداء علیه السلام

اشد

بلا اشدّ و اعظم در تماشا رسیده اند و بعبارت واضح باین نحو ادا کنند که انطور بسبب تمرّغ در
ان خون انور بدرجات کامل عقلاً و عرفاً رسیدند بادراک رحمت واسعه حقتعالی انها را
پس هر چه یکه اراده کنند که خون بتقاطر و تقاطر بیاید بلکه بجریان و سیلان بیاید پس
انطور خواهد شد زیرا که متلطخ اند بماده حیوة و منبع نور الانوار الملکوتیه پس از این
تحقیقات شریفه نورانیه از این تدقیقات انیقات تحقانیه استطرافی و استرشاد بمطلب
دیگر میشود و ان این است که اگر در مصرع اطهر و مذبح انور خون الطیب باین مقدار یکه ذکر کردیم
نباشد بلکه بمقدار ده من و پنج من بلکه از این کمتر باشد فرضا با تحقیقات پس باز مطلب
ساقط میشود در قضیه مساجدیکه الی الان بنا شده است و همچنین مساجدیکه بعد از
این بنا خواهد شد تا انقراض عالم مخفی نماند که مطلب فوق و دقیق لطیف و دلشوق
و انیق است خوب تدبر و تامّل باید کرد و بعد از این مطلب دیگر را نیز باید دانست و ان
این است تا حال حرف میزدیم در امور متعلقه بخون انور اطهر مصرع انور و منبع الطیب
و اما بیان امور متعلقه بان خون اطهر که از سر انور و اشرف اقدس الخلیفة الله تع و امام
مظلوم روحی و ارواح شیعته له الفدا بتقاطر و تقاطر میشود بلکه جریان و سیلان میکرد
از کربلا تا بکوفه و از کوفه تا بدمشق و شام از راه چهل منزل خواه در ان اوقاتیکه در
تنورها با صندوقها میگذاشتند پس تفاصیل این مرحله در مواضعیکه مناسب باشد ذکر
خواهد شد انشاء الله تع و باز باید مرحله دیگر را نیز فهمید تا بدانیکه الان از شهادت
امام مظلوم روحی له الفدا هزار و دویست سال کسری زیاد رفته است پس اگر العیاذ بالله و معاذ
الله تع قبر شریف را نبش کنند خواهند دید که از جمیع جراحتها و زخمهای الخلیفة الله تع و امام
مظلوم خون تازه در تقاطر و تقاطر بلکه در فوران و جریان و سیلان است چنانچه
در زمان متوکل ملعون ملازمان ان ملعون قبر شریف را نبش کرد پس دید از جراحتها و
زخمهای جسد انور اقدس خون جاری میشود پس ان مرد مدهوش و بیهوش شد و افتاد
وقتیکه بحال امد علی الفور قبر شریف را تسویه نمود و توبه و انابه کرد و ایضا مخفی نماند
که سایر شهدای کربلا نیز در این مقام و در این مطلب بحظی و نصیبی از خلیفة الله تع فائز

در ذکر کشودن قبر بعضی از شاهدان و اصحاب ائمه علیهم السلام

شده‌اند بسبب قرب و اتصال معنوی و ملکوتی ایشان بالنسبه بان بزرگوار یعنی که اگر قبور ایشان
نبش شود استغفر الله و معاذ الله تعالی دیده خواهد شد که از حلقومهای شریف ایشان و
همچنین از سایر جراحتها و زخمهای ابدان و اجساد طاهرهٔ شریفهٔ ایشان خون تازه علی
الاتصال در تقاطر و تماطر است و فرقی نیست در این مطلب میان ابدان و اجساد شریفهٔ عترهٔ
هاشمیه و میان ابدان و اجساد شریفهٔ سایر اصحاب مستشهدین صلوات الله و سلامه علی
سیدنا و سیدهم و علیهم اجمعین پس این مطلب نیز هرچند مستغنی است از شاهد و بینه
و دون نظر بر اینکه این مطلب نیز از مقتضیات و لوازم بعض اصول محکمه ملکوتیه است و لکن با
وجود این شاهدی برای این مطلب نیست که نه بنهج استفاضه بلکه بنهج تضافر و تسامع منقول و
متداول در افواه و السنه در قضیهٔ شاه خدابنده چنگیزی و بنای اجمالی این قضیه این است که
بکره شاه خدابنده بقبر شریف حر شهید رسید و چون شنیده بود که قوم و عشیره حر شهید
سلام الله علیه مانع شدند از بریدن سر او و او را از میان اجساد و ابدان شریفه طاهرهٔ
شهدا برداشتند و آوردند بجائیکه الان قبر شریف در آنجا است و ایضا شنیده بود که جناب سید
الشهدا روحی و ارواح شیعته له الفدا مندیل و عصابهٔ خودش را یعنی دستمال خودش را
بر زخم سر حر بسته است پس شاه خدابنده بطمع برداشتن آن دستمال تا آنکه او را ذخیره نماید
در خزاین خودش امر کرد به نبش قبر حر پس وقتیکه نبش کردند و جسد او را به همچه دیدند که
گویا الان شهید شده است و دستمالیکه جناب سید الشهدا علیه السلم بر سرش بسته
بود در سرش موجود است پس وقتیکه دستمال مبارک را برداشتند خون شروع نمود
بفوران و سیلان و جریان مثل جریان آب از میزاب پس بهر دستمالی و هر چیزیکه بستند
سرش را جری الخون منقطع نشد و در جریان مثل آب از میزاب بود و آخر الامر شاه خدا
بنده متنبه گشته توبه و انابه کرد و بهمان دستمال جناب سید الشهدا علیه السلم زخم
سر حر را بستند فی الفور خون ساکن و منقطع شد و این قضیه را شعرای ترک نیز بنظم
آورده و الان یک بیت در خاطرم مانده است و آن این است   شاه خطایی چقدی سیره
آچدی بن حر بن قبرینی و قضیه نادر شاه هرچند بحد تسامع و تضافر مثل قضیه شاه

خدابنده

شاه خدابنده نوشته است ولکن با وجود این از اشتهار خالی نیست و تا اینکه نادر شاه غلط جوات و جسارت نمود امر کرد به نبش قبر جناب مظاهر علیه السلم تا انکه ببینند که جسد شریفش با آن نضارت و طراوت و تازگی هست یا نه پس وقتیکه خاکها را برداشتند و جسد شریفش نمایان گشت عالم درهم و برهم شد و طوفانی و بادی و رعد و صاعقه پیدا شد و نزدیک شد علامت خرابی دنیا ظاهر شود پس انجثهٔ سر بریده نشست و رحالتیکه از حلقوم شریفش چون ظاهر شد مثل اب از میزاب در جریان و سیلان بود و از حلقوم شریفش صدا ظاهر شد هل قامت الساعة و شخصی در انجا در نزد نادر شاه بود فی الفور جواب داد ما قامت الساعة پس آن جسد شریف بهیجت اول خوابید یعنی مضطجع شد و نادر شاه از هول و فزع اینمشاهدات مدهوش و بیهوش شده افتاد پس وقتیکه افاقه نمود و بحال آمد بسیار گریه و زاری نمود و توبه و انابه کرد **باب دهم** در بیان اتمام کلام بنهج ذکر مجامع و جوامع و اطراف و انحاء مرام با شارت لطیفه و تلویحات شریفه در امور متعلقه بخون نور الطهر الطیب پس کلام در نیباب واقع میشود در ضمن چند مجلس و چند مقام **مجلس** و **مقام** اول در ذکر مقدمه پس میگوئیم مخفی نماند که چون خواستم شروع باینمقام کنم دیدم همشات و خیالات و محظورات قلبیه بر من هجوم اورد که باید اینمقام را ننویسم و اکتفا کنم بانچه نوشته شده است در باب خون نور الطهر نظر براینکه اکثر اهل این زمان حمقا و جهلا و مستضعفین میباشند و خیالات فاسده و توهمات کاسده و وساوس شیطانیه برانها مستولی خواهد شد که این حقیر در باب شان خون نور الطهر مبالغه میکنم یا اغراق مینویسم نعوذ بالله و معاذ الله تعم پس همین شب که شب نوزدهم شهر رمضان المبارک و شب قدر است استخاره کردم بکلام الله المجید این ایه معجز نما در امد الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربک لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون پس یقین و قطع کردم براینکه اشاره بمطالب اینمقام و الجبت و عنتا و اعتدا بکلمات مجادلات عوام جهلا و مستضعفین حمقا نباید کرد و میتوان برای انها عذر جست نظر براینکه الی الان همچنین مطالب را نشنیده اند یعنی نفهمیده اند مقتضیات و لوازم

[illegible]

خلاف کلیه و لا مطلقه را نیز نشنیده اند پس این احقر برای تقرب بجنابشان و ابتغاء لوجهه
الکریم اینچنین یکی در اینمقامات از اصول محکمه ملکوتیه مستنبطه از کتاب الله المجید و احادیث
حجج طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است اشاره نمایم **مجلس و مقام دویم** در ذکر
مطلب ملکوتی و مقصد نورانی حقانی پس شروع میکنیم و میگوئیم بحول الله و قوته تعالی
خون طیب و طاهر مطهر و نورانور و منور جناب سید الشهداء علیه السلام خواص و لوازم و
آثار و تاثیراتش نیز بحدیست که جمله قلیله از آنرا اگر کتاب و حساب جن و انس تقریر و تحریر نتوانند
بنا و نماشا ثم حاشا کلا ثم کلا اقل شان از شئون و خواص کثیره آن شفاء است در تمام
عاهات و آفات و امراض و اسقام و اوجاع و ذره از لوازم و تاثیرات بیحد و احصاء آن
حیوة بخشیدن است و زنده کردانیدن است از موت حسی ظاهر و معنوی عقلی و باز در مقام
تشرح و بیان باین نهج باید کفت که سید المرسلین و اجزاء دماء ان و همچنین اعضاء و اجزاء
دماء عترة معصومین و آل الطاهرین الطیبین بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
در نزد حق تبارک و تعالی انور و اشرف و احب و قرب است از اعضاء و اجزاء هر جسمی حتی عرش و
کرسی و جنان و آنچه در جنابت نشستن بتحقیق در موضع و محل مناسب بابت تنه شده است بر هان
اتم اسطع و میزان اکمل اوفی که اشیاء و اجزاء ملکوتیه مطلقا ای بمعنا اعم کثیرة الخواص و الاثار
است و از جمله خواص و آثار آنها افاضه حیوة است و ابراء از عمی و برص و جذام و سایر عا
هات و امراض و اسقام است باذن الله تبارک و تعالی کویا در بعض مقامات کذشته بقضیه
سامریه در باب مثال الاشاره شد بهر حال اگر زیاده بیان میخواهید در اینمقام پس بگوئید
و حرف نکنید که هر عضو و هر جزو و هر قطره خون از جناب سید الشهداء علیه السلام منبع
الخیرات و الحیوة و الانوار است نیز در چند وجه که بعدد و احصاء نیاید بلکه از وجهیکه
بحد احصاء و استقصاء نمیاید بمیاید مثلا عین الحیوة در ارض ظلمات یک خاصیتیکه دارد
اقل و کمترین خواصش انست که در عین الحیوة نیست و اگر میخواهید بیان از این زیاده کنید پس بگوئید
که آنچه از اصحاب نفوس کلیه عظیمه و اصحاب ارواح منیره قاهره مثل اسرافیل و جبرئیل و
میکائیل علیهم السلام منتشی و کارسازی میشود پس از اجزاء و ذرات خون انور اطهر

علما اجزاء و دماء خون انور الطاهر جناب سید الشهداء علیه السلام ...

جناب سید الشهداء علیه السلام نیز منتهی و کارسازی می‌شود حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا
که گمان کنی که من درین مقام مبالغه نمودم و اغراق گفتم ای عاقل صاحب فهم و شعور آیا نمی
دانی که حقیقتی که می‌فرماید انا دیته یعنی من خونبهای جناب سید الشهداء علیه السلام هستم پس دانی
حقیقت اجل و ارفع و اشرف و اقدس و انزه از آنست که شائبه عیب و نقص و صفات خلق و تشبیه
در آن راه داشته باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و لکن معنا اینکه در تجلیل و تعظیم شأن
جناب سید الشهداء بنهج استعاره و کنایه ملکوتیه نور اینها اراده شده است و آن معنی از شرح مرقوم
خواهد شد بتعظیم و تجلیل شئون خون نور اطهرش پس باید تدبر و تامل خوب نمود درین مطلب
که الآن ذکر کردم و همچنین در کلمات شریفه خود جناب سید الشهداء علیه السلام در دعای
عرفه و آن اینست فانا اشهدک یا الهی بحقیقة ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی
و باطن مکنون ضمیری و علائق مجاری نور بصری و اسارير صفحة جبینی و خرق مسارب
نفسی و دمی و شعری و بشری و عصبی و قصبی و عظامی و مخی و عروقی و جمیع جوارحی و ما
اشتج علی ذلک ایام رضاعی و ما اقلت الارض منی و نومی و یقظتی و سکونی و حرکتی و حرکات
رکوعی و سجودی پس وقتیکه تدبر و تفکر کنید درین مطالبی که ذکر شد و ایضا تامل و تذکر
نمائید بمطلبی بکر و آن اینست که محمد و آله المعصومین الاطهرین الاطیبین صلوات
الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین سبقت نمودند و مسارعت کردند باجابت حقیقت در جمیع
عوالم و نشئات سبقت و مسارعت نمودنیکه بطور مطلق و نهج اعم باشد ای بحسب کینونات
و وجودات ارواح و انفس و اجساد و اجسام و اعضاء و اجزاء و جوارح و دماء طاهره خودشان
مسارعتیکه در ظاهر و باطن سر و علانیه خودشان بوده باشد پس آن وقت دانسته خواهد
شد که این چیزهائیکه در شئون و مقامات خون نور اطهر جناب سید الشهداء علیه الصلوة و
السلام ذکر کردیم مشتمل نبود یقینا قطعا باغراق و مبالغه بلکه هر صاحب فهم و ذکا تامل
و تدبر نماید درین اصول و قواعد محکمه ملکوتیه مطلع خواهد شد بجمله از غوامض
حکمت و اسرار الهیه مثل سر حرف زدن و تکلم نمودن و قرائت قرآن کردن سر نور اقدس
جناب سید الشهداء در سر نیزه‌ها و غیر نیزه‌ها و همچنین تکلم و تنطق کردن جسد نور اقدس

وهمچنین بجمله از غوامض حکمت و اسرار نقاطر و تماطر قطرات خون اطهر اطیب است از احجار و بر و بال طیور کثیره و مرغان بسیار بیشمار و باقی ماندن این دماء طاهره و خون انور اطهر بحالت نضارت و غضارت و تر و تازه کی با وجود گذشتن مدت مدیده و معنای این کلام نه همچنین است که خشکی و یبوست و انجماد جاری نیست یعنی راه نمییابد در این دماء فانند نبودنیز باین دماء طاهرات و خون انور اطهر اطیب بلکه مقصود از این کلام اینست که این دماء طاهرات که بحسب طینت ملکوتیه و خلقت اصلیه و بحسب صقع اصل جوهر و حقیقت ذاتش از جمله انور انوار و اطیب اشیاء ملکوتیه است باقی میماند بر اصل نورانیت و سیالیت و شعشعانیت و نضارت و غضارت و تازکی اصلیه حقیقیه خودش نه بر سبیل اطلاق بلکه انوقتیکه اقتضا کند همچنین نقاء را حکمت و مصلحت الهیه چنانچه در جمله از مقامات کثیره باین نهج است بهرحال حاصل کلام و خلاصه مقصود و مرام اینست که خون انور اطهر جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلام اثار و خواص و صفات و لوازم و شئون و مقامات بسیار دارد سبحان الله نعم نظر یکشان از شئون مبیّنه مقامات آن خون انور اطهر را ملک مقرب کروبی از ملئکه کروبین او را در شیشهٔ ملکوتی جمع میکند و سر شیشه را مسدود میکند و او را مکنوز و مذخور میکند در کنوز و خزاین عرش الهی و نظر یکشان از شئون مبیّنه مقامات آن و مجاهد آن کربلا را گلستان و لاله زار میکند و نظر یکشان از شئون در مذبح و مصرع شریف طیور کثیره غوطه ور میشوند و مرغان بسیار متمرغ میشوند و از تقاطر و تماطر پر و بال آنها هرچه در عالم مساجد هست مساجد خواهد شد بنا کرده است و بنا خواهد شد و نظر یکشان از شئونش در طشت با ظرافت خود در نزد صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمهٔ زهراء علیها الصلوة والسلام است و نظر یکشان از شئونش در طشت بزرگ در نزد سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین المظلومین و یک شان از شئونش تاثیر میکند در اعدا و منافقین در حالت یاد دماء آن ضاد آن تاثیر اینکه در محبان و مخلصان میکرد پس لازم است ذکر کردن قضیه طشت پر از خون انور که در نزد سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین

[illegible]

وبیان تاثیر خون انور اطهر در اعدا کفار و ضد این تاثیر که در محبان و مخلصان میکند همچنین
لازمست ذکر کردن جمله از مناسبات مقام متضمن جمله از مناقب و فضائل امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلم بوده باشد **مجلس ششم و مقام سیم** در بیان قصه طشت پر از خون
انور که در نزد رسول الله است پس میگوئیم که جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند و روایت ابن
رباح وارد باین نهج است که ابن رباح میگوید ملاقات نمودم مرد مکفوفی را که حاضر شده
بود در کربلا در قتال جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلم و از آن مرد سؤال کردم
سبب کوری و نابینا شدنش را گفت حاضر شدم در کربلا رئیس و بزرگ نه نفر بودم ولکن
نه نیزه زدم و نه شمشیر زدم و نه تیر انداختم پس وقتیکه بمنزل خودم مراجعت نمودم و نماز مغرب
و عشا را کردم خوابیدم پس در عالم رؤیا شخصی آمد و گفت اجابت بکن رسول الله را گفتم
من چه کار دارم با رسول الله پس گریبان مرا گرفت و کشید بسوی رسول الله پس دیدم رسول الله را
نشسته است در صحرائی و دو ذراع مبارکش گشوده و برهنه کرده است و چوبی بدست مبارکش
گرفته و یک ملک از ملائکه در زیر دست رسول الله ایستاده بود و در دستش شمشیر بود
از آتش و میکشت با آن شمشیر نه نفر اصحاب مرا پس هر یکی یک ضربت میزد آتش میگرفت و میسوخت
و همه را باین طور کشت پس من نزدیک شدم و بدو زانو با ادب پیش روی دست رسول الله نشستم
و عرض کردم السلم علیک یا رسول الله پس جواب نفرمود و مکث طویل نمود و بعد از
آن سر را بلند نمود و فرمود یا عدو الله حرمت مرا قطع کردی و عترت مرا کشتی و حق مرا
هیچ مراعات نکردی پس عرض کردم یا رسول الله در کربلا حاضر شدم ولکن یک شمشیر و
یک نیزه نزدم و یک تیر نینداختم پس فرمود راست میگوئی ولکن تکثیر سواد کفار اعداء الله نمودی
پس فرمود نزدیک بیا و تو نزدیک آن بزرگوار شدم ناگاه دیدم یک طشت پر از خون پیش روی
آن بزرگوار گذاشته شده است پس فرمود این خون پسر من است این خون حسین علیه الصلوة
والسلم است پس از خون اطهر یک میل بچشم من کشید و از خواب بیدار شدم و الی الآن چشمم
هیچ نمی بیند و کور و اعمی شدم و اینرا جمعی از علماء ذکر کرده اند و روایت ابی حصین را
آن باین نهج است که ابی حصین میگوید دیدم یک مرد شیخ مکفوف البصر را پس از آن سؤال نمودم

سبب کوری و نابینائی او را گفت من از اهل کوفه میباشم و یکشب در عالم منام رسول الله را
دیدم که در پیش رویش گذاشته شده بود طشت بزرگی و در آن طشت بود خون بسیار از
خون جناب سید الشهدا و همه اهل کوفه را میکشیدند میاوردند بخدمت رسول الله
و آن بزرگوار میمالید بانها از خون جناب سید الشهدا تا آنکه مرا کشیدند بخدمت آن
بزرگوار پس من گفتم یا رسول الله ص نه بشمشیر زده ام و نه تیر انداخته ام و نه تکثیر سواد
کرده ام پس رسول الله ص فرمود راست گفتی آیا از اهل کوفه نمیباشی عرض کردم بلی از اهل کوفه
هستم پس فرمود چرا پسرم را نصرت نکردی و چرا دعوت او را اجابت ننمودی و لکن میل کردی و
دوست داشتی کشته شدن پسرم و قرة عینم پس از حزب ابن زیاد شدی پس اشاره فرمود
بسوی من بانگشت مبارکش بسوی من پس بیدار شدم در حالتی کوری و نابینائی پس قسم بذات
حق تعالی که مرا شاد و مسرور نمیکند که جمیع شترهای سرخ موی مال من باشد و لکن آنرا دوست
میدارم و تمنای میکنم که کاش شهید شده بودم در یاری حضرت جناب سید الشهدا
و ایضا جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند حکایت مرد آهنگر از اهل کوفه و آن باین نهج
است که آن مرد گفت وقتیکه عسکر ابن زیاد ولد الزنا از کوفه بیرون شدند برای محاربه
و مقاتله جناب سید الشهدا من اسباب و آلات آهنهای خود را جمع کردم و با عسکر
بیرون رفتم پس وقتیکه بموضعی رسیدند خیمهای خود شانرا زدند و من هم خیمهٔ خود مرا
زدم و مشغول بودم روزها بامور عسکر مثل اینکه مسمارها و مرابط خیل و سنانها
و آنچیزیکه از سنان و شمشیر و خنجر و کارد معوج شده است پس آنها را درست میکردم پس
در آن وقت روزی من بسیار شد و میان مردم مشهور شدم پس وقتیکه جناب سید الشهدا
با اصحاب و عترتش بکربلا وارد شدند ما نیز از آن موضع ارتحال نمودیم و بکربلا آمدیم
پس خیمها را زدیم در طرف نهر علقمه پس روز عاشورا نیران محاربه و مقاتله ملتهب شد
و نهر فرات بود که جناب سید الشهدا و اصحاب آن بزرگوار بستند و ایشانرا از آب فرات
منع کردند و آخر الامر آن بزرگوار را و اصحابش را و عترتش را لب تشنه کشتند پس مدت
سفرها همه اش از اقامه و ارتحال نوزده روز بشد پس مراجعت کردم بمنزل خود در آنجا

بسیار دولتمند و غنی شده بودم و اسیری و سبّابا کرا آل الله و حرم رسول الله و عترت علی مرتضی
و فاطمهٔ زهرا بودند اما داخل کوفه کردند و ابن زیاد ولد الزنا بعد از چند روز ظاهر کرد که اهل بیت را
بشام ببرند پس من در منزل خود چند روز قلیل بودم ناگاه یکشب از شبها در عالم رؤیا دیدم
قیامت بر پا شده است پس جمیع مردم را دیدم که مضطرب و حیرانند و موج میزنند مثل جراد و
ملخهای که دلیل خود شانرا گم کرده باشند و جمیع مردم زبانهای ایشان از دهنهای ایشان آویزان
شده است بصدد رو سینهای ایشان از شدت عطش و اعتقاد من بر این شد که عطش من از
عطش همه اعظم و اشد است زیرا سمع و بصر من از شدت عطش از حس و ادراک عاجز شده
این غیر از حرارت آفتاب بود اما حرارت آفتاب بنحوی بود که دماغم بجوش و غلیان آمده بود و
زمین بنحوی در غلیان آمده بود که گویا قیر است در زیر آتش بسیار شده است و گمان من
این شد که پایهای من قدمهایش بریده شده است والله العظیم شدة عطشم بطوری بود که اگر
اختیار داشتم گوشتهای بدنم را قطعه قطعه میکردم تا آنکه خون جاری باشد و او را بعوض
آب بخورم پس ما در این عذاب الیم و بلاء عظیم بودیم ناگاه دیدیم یکمرد را که نور شعاعش
موقف را نورانی نمود و عوالم را بطلوع رویهای مبارکش بهجت و سرور بخشید و سوار بود
بر اسب و محاسن انورش سفید بود و احاطه کرده بود او را هزاران از اوصیا و هزاران
از صدیقین و شهدا و صلحا پس از موقف گذشت مثل باد تند با سیر فلک پس یکساعتی نگذشت
ناگاه دیدم یکشخص سوار بر اسب بسیار خوب و اغر و روی انور مبارکش مثل قمر تمام بود و
در رکابش بود هزاران اشخاص فرمان بردار و مطیع و منقاد در اوامر و نواهی آن پس جمیع
اهل موقف ابدان و اجساد ایشان از هیبت نظر آنش در اضطراب و تزلزل بود و گوشتهای
فرائص ایشان در رعده و لرزه بود از مشاهدهٔ هیبت و جلالت و عظمت آن و چون من
آن شخص را دیدم خوف بر من غلبه کرد و نتوانستم که از حاضرین سؤال کنم که این شخص دوم بر
رکاب برخواست و اشاره کرد بر اصحاب مطیعان و فرمان بردارانش و انفقد شنید
که گفت بگیرید او را پس یکی از آن اشخاص بازوی مرا گرفت با کلبتهٔ آهن از آتش در آمد پس مرا کشید
بسوی آن شخص پس گمان من این شد که کتف ایمن من بریده شده است و چه قدر التجا کردم و الحاح

نمودم بلکه شاید تخفیف نماید در کشیدن کلابهٔ آهن قبول نکرده بلکه بنحو اشد از او کشید پس
بان گفتم که تو را قسم میدهم بحق آن شخصی که تو را بر من مسلط کرده تو کیستی گفت من ملک هستم
از ملائکه خدای قهار جبار گفتم این شخص کیست گفت این شخص حبیب کردگار است گفتم شخص اول که بود
گفت آن محمد مختار صلعم بود گفتم آن اشخاصیکه او را از اطراف احاطه کرده بودند گفت آنها انبیا
و اوصیا و صدیقین و شهدا و صلحاء و مؤمنین بودند گفتم من کاری نکرده بودم تا
آنکه حبیب کردگار تو امر کرده بعذاب کردن من باین نحو عذاب کردن گفت جمیع امور و کارها
مرجعش با اوست و حال تو مثل حال اینجماعتی است پس بتحقیق نظر کردم دیدم ابن سعد را که
امیر عسکر بود و دیدم جماعتی بسیار و لکن آنها را نشناختم و ابن سعد را دیدم سلسلهٔ
از آهن در گردن و از دو چشم و دو گوش اش آتش بیرون می آید پس اینوقت یقین کردم
بهلاکت و جمعی از اینجماعت غل کرده بودند سلسلهٔ آهن در گردن ایشان و جمعی از آنها
زنجیر و سلسله در پای آنها زده بودند و جمعی را مقهور کرده بودند از عضای آنها با کلبتین
از آهن از آتش یعنی بحالتیکه مثل حالت من بود پس همهٔ ما را میکشیدند تا گاه دیدم آن
شخص را که ملک برای من وصف کرده بود که آن رسول الله است پس دیدم رسول الله صلعم را
که نشسته است بر کرسی بسیار بلند و آن کرسی تلألؤ و تشعشع اش موفور نورانی کرده
و اعتقادم بر این شد که آن کرسی از لؤلؤ است و دیدم دو مرد بسیار نورانی و جلیل القدر
و محاسن سفید از یمین آن کرسی نشسته اند از ملک پرسیدم این دو مرد بزرگوار و جلیل
القدر کیستند گفت یکی نوح است و یکی ابرهیم پس آنوقت رسول الله صلعم فرمود یا علی چه
کرده ای گفت یا رسول الله کسی را نگذاشته ام از قاتلین جناب سید الشهدا و همه را آورده ام
پس در آنوقت جهد کردم حقیقت را بر اینکه من از قاتلین نیستم و عقل و هوشم بجا آمد پیغمبر
رسول الله فرمود پیش بیاورید آنها را پس آنها را کشیدند پیش رسول الله پس آن بزرگوار
شروع کرد بگریه و زاری کردن بسبب گریهٔ آن بزرگوار همهٔ اهل موقف بگریه و زاری نمودند
و سبب گریهٔ آن بزرگوار این بود که وقتیکه سؤال نمود از آن قوم کفار چه کرده اید در کربلا
بنور چشم من و پسر من حسین مظلوم پس یک یک میگفتند ما برابر او پیش بستیم و از آب فرات

منع کردم او را و دیگری میگفت من او را بقتل رسانیدم و دیگری میگفت من استخوانهای
صلب و سینه او را با سب تاختن مرضوض و شکسته کردم و دیگری میگفت پسر مریض و
علیلش را اذیت کردم پس رسول الله صیحه کشید و فریاد کرد و فرمود وا ولداه و اقلة ناصراه
و احسیناه و اعلیاه یا علی آیا بر شما ها کربلا و غربت من بود بدین نهج بلاها و قضایا بعد
من جاری شد بعد از آن خطاب بانبیا کرد و فرمود انظر یا ابی آدم یا اخی نوح ببر ببینید که
امت من بعد از من چه طور سلوک نمودند با المعصومین من و ذریه و عترت طاهره من
پس انبیا و اوصیا و همه اهل موقف صیحه کشیدند و گریه و زاری نمودند بنهجیکه محشر را لرزه
و تزلزل در آمد پس بعد از آن امر کرد بملئکه زبانیه جهنم که قاتلین کفار و اعداء الله را بجهنم
بیندازند پس با ینها انها را یک یک میکشیدند و بجهنم می انداختند تا آنکه یک مرد را آوردند
پس رسول الله از آن پرسید که در کربلا چه کردی آیا تو هم جنگ کردی کاری در کربلا نکردم
پس آن بزرگوار فرمود آیا نجار نیستی آن مرد عرض کرد نعم صدقت یا سیدی و لکن هیچ کار و هیچ
عمل نکردم مگر اینکه عمود خیمه حسین بن نمیر را لعنه الله علیهم باد شکسته بود او را وصله کردم
و درست نمودم پس آن بزرگوار شروع بگریه نمودن فرمود و فرمود تکثیر سواد کردی بر نور
چشم من و پسر من حسین مظلوم پس فرمود بگیرید این را و بکشید باتش جهنم پس با ینها او را
انداختند بجهنم و همه اهل محشر صیحه کشیدند و گفتند لا حکم الا لله و لرسوله و وصیه
پس حداد میگوید که در نوبت ثانی بجهت کمان کردم پس امر کرد بملئکه که بنزد آن بزرگوار مرا
ببرند پس مرا کشیدند نزد آن بزرگوار پس از من استخبار فرمود پس خبر دادم آنچه که کرده بودم
در کربلا از اعمال و مشاغل آهنگری پس امر فرمود بملئکه که مرا بکشند و باتش جهنم بیندازند
پس ملئکه شروع کردند بکشیدن من ناگاه از خواب بیدار شدم پس حکایت نمودم قصه خود را
برای هر کسیکه با آن ملاقات نمودم پس آن ملعون زبانش مثل چوب خشک شده بود و نصف
بدنش مرده و بی حس و بی حرکت بود و دوستان و احبای آن همه از آن ملعون تبری نمودند و با فقر
کذائی بدرک اسفل رفت لعنة الله علیهم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مجلس
مقام چهاردهم در بیان بودن خیمه از خون انور اطهر جناب سید الشهداء علیه

الصّلوة والسّلام نظر بیکتائی از شئون عظمت ملکوتیه شد در عالم و نشاة برزخیه در نزد
صدیقهٔ عظمی و حجت کبری فاطمهٔ زهرا علیها السّلام پس میگوئیم جمعی از ثقات و عدول روایت
کرده اند از مرد ثقه از اهل هجر یعنی از اهل الحسا والحسا بلده ایست از بلاد بحرین وان مرد که
گوید من ملازم و مواظب بودم بر شنیدن مراثی جناب سید الشهدا علیه الصّلوة والسّلم
و گریه و زاری نمودن بر ان امام مظلوم و حاضر میشدم شبها و روزها در مجلس ماتم
و تعزیه داری ان مظلوم پس یک شب از شبها که شب نهم محرم الحرام بود در یک مجلس تعزیه و ماتم
ان مظلوم بسیار گریه و زاری کرده بودیم بعد از تفرق اهل مجلس خوابیدم و در عالم رؤیا
دیدم که من در باغی و بستانی هستم و ان باغ درختهای بسیار دارد و در ان درختها
مرغان و طیور بیشمار میباشند و همه مرغان و طیور در اغصان اشجار نشسته اند مشغول
تغرید و تغنی میباشند و لکن چه تغریدی و چه تغنی تغرید و تغنی که همه دلسوز و جانگداز
همه مشتمل بر شجون و احزان و من با تعجب تمام بخوانیدن و تغرید این مرغان گوش میدادم ناگاه
گریه او از بلند شنیدم همچنین گریه و زاری که قلوب را فرجه میکرد و اکباد را میسوخت
میگداخت پس با خود حدیث نفس میکردم و میگفتم کاش میشناختم که این گریه کننده کیست
واین عزا و نوحه و ندبه برای چیست پس چند قدم حرکت کردم بغدیر و مجمع ابی رسیدم دیدم
که در کنار ان نشسته بود یک زن ربانی جلیل القدر و عظیم الشان و نور ان مثل نور افتاب
بود و در دستش یک پیراهن با خون مضرج و رنگ گرفته بود و در ان پیراهن بسیار کثیر و
سوراخهای بسیار بود و دیدم او را ان را بغدیر میشست و لکن بسیار نظر میکرد بسوراخها
و شکافهای ان پیراهن پس و متذکر انها را مشاهده میکرد گریه و زاری میکرد با صوت
بلند و صیحه و صراخ و ناله مرتفع میکشید و بوی ان پیراهن تمام فضای ان باغ را مطیب
کرده و معطر گردانیده بود مثل رایحهٔ مشک و عنبر پس ان زن ربانیه میکرد و میگفت
یا ابتاه یا رسول الله ایا نمیبینی که امت تو بعد از ارتحال تو بجوار و قرب رفیعت با اهل بیت طاهرین
و عترت معصومین تو چه ظلمها کردند و چه اتش فتنها برافروختند یا ابتاه یا رسول الله
حق مرا غصب کردند و مرا از خانه ام مطرود کردند و پهلوهایم زدند و شکستند

ومیراث مرا از دست من گرفتند و از نخلهٔ خودم که شما داده بودید مرا منع کردند و شاهدهای
مرا رد کردند و شهادت آنها قبول نکردند و آن کتاب و قرطاسیکه برای من نوشته بودید در
باب نخله و عطیه که بمن داده بودی او را پاره پاره کردند و مرا خوار و قدر مرا سست و خرد و
مستحقر شمردند و عنان خود شانرا از من پیچیدند و گوشهای خود شانرا بستند از
شنیدن کلام من و مرا خذلان نمودند و بر ضرر من سعیها کردند و هیچکس اعانت باهل بیت
طهارت تو نکردند و بهمهٔ اینها اکتفا ننمودند بلکه جمع کردند حطاب و هیمهٔ بسیار باطراف
خانهٔ من و اراده نمودند که بسوزانند مرا و اولاد مرا و وقتیکه اصرار آنها در سوزانیدن
خانهٔ من مشاهده نمودم در خانه را گشودم و در پشت در خانه از آنها مستور شدم پس
فشردند مرا در میان حایط و در بنحو فشردنیکه نزدیک شد که هلاک شوم پس اسقاط کردند
آن جنین و آن طفلرا که اسم او را محسن گذاشته بودید و بهمهٔ اینها نیز اکتفا ننمودند بلکه علاوه
بر اینها هجوم آوردند بپسر عم من حبیب تو و او را در صغر خود تربیت داده بودی و در
کبر برادر خود دعوت نموده بودی و بنص حضرت او را امیرالمؤمنین کرده بودی پس او را از
چهار طرف هجوم آورده گرفتند و حمایل شمشیرش را بر گردنش انداختند پس او را می کشیدند
چنانچه شتر مخشوش را میکشند و اصحاب آن امام تخاذل نمودند و او را یاری و اعانت نکردند
و هرگاه امتثال او برای تو امر نبود و محافظت وصیت تو نکرده بود و ثابت و محکم در
قیام او امر و نواهی تو نبود جمیع و قاطبهٔ آنها را میکشت و همه را بدرک اسفل میفرستاد
پس وقتیکه مشاهده نمودم این اوضاع و اینحالت پسر عم خودم را اوصال اعضاء من از
یکدیگر منقطع شد و رگهای بدنم بریده شد خمار و مقنعه بر سرم کردم و چادر بسرم
پوشیدم و از خانه بیرون آمدم با امیدواری اینکه بلکه مراعات احترام من کنند و وصیت
و تاکیدات فرمایشات ترا در باب من محفوظ و مرعی بدارند پس هیچ توقیر و تعظیم من
نکردند بلکه هیچ اعتنا بشان من نکردند بلکه شروع کردند بدشنام دادن و شتم و بهمهٔ
اینها نیز اکتفا ننمودند تا آنکه بتازیانها زدند و پهلوی مرا شکستند اضلاع مرا و اینست
آثار تازیانهای ایشان الی الان در جسد من باقیست و نزد باقی خواهد شد تا آنکه روح من

بلقاء خفتم و لقاء تو بوسیم یا رسول الله اگر تو دیدی دو نور چشم مرا را خود را میکشید یعنی
حسن و حسین را که بچه حال شده بودند صبر نمیتوانستی مبشد و آرام نمیگرفتی زیرا که اند و نور چشم
تو میدیدی بعد از پدر بزرگوار خود شان در حالتیکه گریه و زاری مینمودند و بانگ و ضجه
میزدند بقوم ظالمین و میگفتند بقوم لا امّ لکم بگذارید پدر بزرگوار ما را که جای منبر ما نیز کوی
پس وفات میکند و فرزندم از چشم من غایب شدند بسبب جفا بلشکر انقوم ظالمین میان من و ایشان
پس بوفات بسوی قوم ظالمین مسافرت مینمودم برای دو نور چشم خود بمثل رکضه و مسافت تو
یعنی شبر برای حفظ و حمایت شبالش پس انقوم ظالمین را از ایشان تفریق مینمودم و نمیگذاشتم که
انقوم ظالمین اذیت بر ایشان برسانند پس ایشان گریه و زاری مینمودند و استغاثه بتو میکردند
و میگفتند یا جدّا یا رسول الله یا بحال ما انظر نمیکنی و ما را یا بن ذلت و خواری بینی یا نمی بینی
بید ما را یا بن ذلت و خواری میبرند بسوی یزید ابن ابی قحافه و صدیقه عظمی بقیه النبوه مختصر
دشنام و شتم دادند یا جدّاه یا رسول الله از عترت و اهل بیت معصومین تو بالکلیه اعراض نمودند
و اشخاصیکه خود شان را از دوستان و اصدقاء و محبان ما حساب میکردند همه خیانت
کردند و از ما تبری نمودند و ابواب خانهای ما را بوجهی و ما بستند یا جدّا یا رسول الله گویا
ما را فرزندی ندانستند یا نشستند لکن اعتنا بکلام حضرتم نکردند که حضرتم در شان ما
میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس بعد از آن با زنان عظیم الشان
و جلیل القدر گریه شدید مینمودم و میگفتم یا ابتاه بهمینها اکتفا نمودند بلکه مکاتیب
و قراطیس و رسائل بسیار نزد پسر و نور چشم سید الشهداء حسین مظلوم فرستادند
و او را بکوفه دعوه نمودند و عرایض و رسائل را با این نهج نوشتند که تو خلیفه الله و حجه حضرتم
و امام زمان هستی اگر بکوفه تشریف نیاوردی در قیامت بحضرتم شکوه خواهیم کرد پس وقتی
که بسوی ایشان آمد در حالتیکه موثق بصدق آنها و راغب در ارشاد و هدایت آنها بود
پس همه بر آن مظلوم خروج نمودند و طرق را بر آن بستند و انواع اذیت را بر او و اولاد او و زن او و
اولاد و اهل و انصار او را بقتل رسانیدند و با این نیز اکتفا نکردند بلکه بعد از شهادت
آن مظلوم اسبها بجولان آوردند در بدن شریفش تا اینکه صدای نور و سینه اطهر او و ضما

بدن اشرفش را مرضوض نمودند و اموالش را تقسیم نمودند و عیال و حرمش را اسیر نمودند
و ایشان را بر شتران برهنه سوار نمودند آه در آن وقت نه حمزه و نه جعفر و نه عقیل و نه سایر
قروم و شجعان و سادات بنی هاشم از شیوخ و کهول و جوانان ایشان حاضر بودند تا آنکه
ارواح و انفس خودشان نثار بکنند پس آن مرد مؤمن مخلص هجری میگوید که وقتیکه از آن زن
عظیم الشان شنیدم و آن پیراهن خون آلود را و شتر آن را دیده بودم و این نحو نوحه و
ندبه و زاری کردن او را شنیدم نزدیک بود که اضلاع من بر امعا و احشا منطبق شود و هلاک
شوم و همچنین مبهوت و متحیر شده بودم که این زن جلیل الشان کیست و حدیث نفس با خود
میکردم و میگفتم که یقینا و قطعا که این باغ مال و ملک این زن عظیم المرتبه و الشان است
و این پیراهن عزیزش بخون و سوراخ شده پیراهن عزیز اوست که اغربه بقتل رسیده
است پس بعد از آن زن جلیل القدر و عظیم الشان ملتفت به یمین و یسار شد و نداء
کرد و فرمود یا ولدی چرا در کربلا در روز عاشورا اسم خود ترا و اسم جد و پدر ترا ذکر
نکردی بلکه اهل لشکر کفار تو را نشناختند جد بزرگوار و پدر بزرگوار ترا ناگاه
صدائی مهیب شنیدم که جواب میداد یا ابن نبیه یا اماه قلت لهم انا سبط محمد المصطفی و ابن علی المرتضی
و ابن فاطمة الزهرا و جدتی خدیجة الکبری و اخی الحسن المجتبی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
پس ایشان در گوش بحرف من ندادند و اعتنا بکلام من نکردند و مراعات مقام من ننمودند و
جمیع طرق و شریعهای فرات را بر روی من بستند و آب فرات را بر کلاب و خنازیر و سایر
حیوانات مباح کردند و بر آل و عترت رسول الله قطره ندادند و مرا لب تشنه کشتند و بعد از
شهید شدن اسبها در جسدم بجولان در آوردند و بجوار خیول آنها صدرم مرضوض
و استخوانهایم کوبیده کردند و اهل و عیال و حرمم را اسیر کردند و آنها را بر شترهای برهنه
سوار نمودند الله آه در آن وقت نه حمزه و نه جعفر و نه عقیل و نه قریش و نه غطا داشتند پس
وقتیکه اینکلام را از آن مجیب شنیدم رعشه و لرزه بر جانم افتاد و موهای بدنم راست شد پس
قدری نزدیک رفتم و بآن زن عظیم الشان سلام دادم و رد جواب سلام نمود پس عرض کردم
که تو را قسم میدهم بحق تعالی که تو کیستی پس فرمود من مادر این مظلوم میباشم منم دختر پیغمبر

این منم فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی و این پسر من حسین مظلوم است که اشقیا این امت بعد از رفتن ما از دنیا او را تنها دیدند و او را شهید کردند پس بعد از گفتن این کلمات احزان و اشجانش بهیجان آمد شروع بناله و نحیب و صیحه و ندبه بصوت بلند کردند ناگاه درین هنگام از میان درختها جماعتی از نسوان که بی مثال بودند و انوار ایشان فائق بود بر انوار شمس و قمر و نجوم ثابته و سیاره و لکن همه ایشان بحالت عزاء و بکاء بودند یکی سر برهنه بود و دیگری گریبان پیراهنش چاک و پاره بود پس همه با این احوال بودند پس عرض کردم و گفتم ای سیده من اینها کیستند فرمود اینها زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و رباب میباشند باز عرض کردم و گفتم ای سیده من والی و مرثیه خوان شما اهلبیت و بخصوصاً مرثیه خوانی اش برای جناب سید الشهدا از حد زیاده بود آیا حالش چه طور است و به چه نهج در این عالم و در آن نشاه گذران میکند پس فرمود قصر یکی در بهشت محاذیست با قصرهای ما باز عرض کردم و گفتم ای سیده بفرمائید جزاء آنکس را که بر جناب سید الشهدا گریه کند و همچنین جزاء کسی را که مال خود را در عزاداری آن مظلوم صرف و انفاق مینماید و همچنین کسی را که بسبب احزان و اشجانش برای آن مظلوم شب نخوابد و همچنین جزاء آنکسی را که در مجالس تعزیه آن مظلوم خدمت میکند و آب میدهد و همچنین جزاء آنکسی را که بر دشمنان شما لعنت میکند پس فرمود جزاء همه بهشت است و بعد از آن فرمود شاد و مسرور باش و بشارت بده با جماعتی که ذکر کردی اوصاف و خدمتهای آنها را که منازل و قصور آنها در بهشت در جوار ما اهل بیت رسول الله خواهد شد پس قسم میخورم بحق پدرم و بحق شوهرم و بحق اولادم و بحق شهادت نور چشم حسین مظلوم عطشان که بهشت داخل نخواهم شد که یک طفل از این جماعت مانده باشد پس باید این بشارت و این مژده را با آنها برسانی از جانب من والحمد لله رب العالمین **مجلس و مقام پنجم** در ذکر جمله از نصایح و فواید پس میگویم مخفی نماند بر مؤمنین و مخلصین اصحاب ایمان و ایقان که این احقر خدام جناب سید الشهدا همیشه عرض بخدمت شیعیان کرده است که مراعات احترام و تجلیل و تعظیم مجالس و محافل تعزیه و ذکر مصائب جناب سید الشهدا را باید از امور مهمه دانست و از ابواب اعمال حسنه ظاهریه و باطنیه را مشتمل بودن

بطهارت و خضوع و خشوع و ترک مجاورات دنیویه و نحو ذلک باید از دست نداد حتی
اینکه دور است از انصاف و مروت و قاعدهٔ محبت و اخلاص بخوردن و قلیان کشیدن
در همچنین مجالس زیرا که مراتب عدیده و کثیره گفته‌ام و بعد از این نیز خواهم گفت انشاء الله تعالی
که زیارت جناب سید الشهدا و همچنین بکا و تباکی و نشستن در مجالس تعزیه و ذکر
مصائب آن بزرگوار هر چند شخص با اهل و عیال خودش بنشیند و ذکر مصائب آن بزرگوار
کند افضل جمیع عبادات و اشرف قاطبهٔ طاعات و حسنات است پس از انصاف و مروت دور
است که در همچنین عبادت مراعات احترام و تعظیم مجالس نشود و آداب حسنه ظاهریه و
باطنیه بعمل نیاید و در دنیا بهر چند عرف نیست میان زن و مرد و شریف و وضیع و صاحب
شان و غیر صاحب شان ولکن با وجود این وصیت نشد بداین نصیحت در شان بزرگان
دین و دنیا مثل علما و فضلا و عرفا و ملوک و سلاطین و قروم مهمان و جماعه دوستان
زیرا که فهم و ادراک ایشان بیشتر از دیگران است و قواعد مجلس و آداب آن را خوب بجا میاورند
و چه طور همچنین نباشد و حال آنکه بگوش هم رسیده است که مجالس ماتم و تعزیهٔ جناب سید
الشهدا خالی نخواهد شد از حضور جمعی از ملئکه و جمعی از ارواح انبیا و اوصیا و ضعفا
هر چند آن مجالس جمعیت بسیار قلیل باشد بلکه هیچ مجلس از مجالس تعزیهٔ جناب سید الشهدا
در هیچ وقت از اوقات خالی نخواهد شد از حضور جمعی از اصحاب ارواح کلیه و نفوس قاهره
جبروتیه با ابدان مثالیه و قوالب برزخیه خصوصا از حضور صدیقهٔ عظمی و حجهٔ کبری
فاطمهٔ زهرا با جمعی از ملئکه و جمعی از ارواح انبیا و اوصیا و جمعی از ارواح قدسیه خدیجهٔ کبری
و زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و امثال و نظایر ایشان و اعتقاد این احقر این است که
در اکثر اوقات آن پیراهن عزیز بخون آلود اطهر جناب سید الشهدا را با خودش بمجالس عزا
و ذکر مصائب میاورد پس این آداب ظاهریه و باطنیه که ذکر کردیم مراعاتش در مساجد
وقتیکه در آنها ذکر مصائب آل سید المرسلین میشود اکد و اولی و اوجب خواهد شد نه
تنها بمجالس ذکر مصائب ائمهٔ معصومین مظلومین و وجه و سر این ظاهر است زیرا مساجد معابد
مسلمین و بیوت الله است علاوه بر این باطن یک قطره خونیکه در آن هست از خون آلود اطهر

سید الشهداء شئون و آثار خود را اظهار خواهد نمود در وقت ذکر مصائب خصوصا
در وقت صیحه و ندبه و گریه و عند مصیبت صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه
علیها در این مجالس و از اینجهة است که شور و شیون و صیحه و ضجه و گریه و ندبه در مساجد ازید
و اکثر از سایر مجالس میشود بجهة کمال احترام و تعظیم و تجلیل مجالس ذکر مصائب آل رسول الله
خواه مساجد باشد و خواه غیر مساجد مراعات آداب ظاهریه و باطنیه در آنها از امور مهمه
است و اگر شخص از اصحاب بصیرت باشد و آنچه بر اکثر مردم مخفی است بر آن منکشف شود بسبب ریاضات
و مجاهدات حقانیه اش پس توقف نخواهد داشت و خواهد دید که در بواطن مجالس تعزیه و
ذکر مصائب آل رسول الله چه امور عجیبه لطیفه و چه فواید و عواید نفیسه هست و چه نحو مشتمل
است بر جمله نشأت و عوالم مثالیه برزخیه نورانیه پس برای توضیح مطلب و بیان مقصد ذکر
میکنیم یک قضیه را در این مقام و موضع انسب و الحق و الیق بذکر این قضیه غیر این مقام است از
مقامات و ابواب و فصول این کتاب و لکن بسبب بعض الهامات و شارقات قلبیه با لحنیه و
استخارات قرآنیه مأمور شدم که او را در اینجا ذکر کنم پس حاصل آن قضیه اینستکه قریب به
مدت یکسال و نیم از این زمان شخص معروف و صاحب صنایع عجیبه و اسمش حاجی میرزا
احمد مشهور بساعت ساز بمنزل این احقر آمده در دار السلطنه طهران و گفت خوابی دیده ام چند
شب قبل از این و مأمورم که برای تو حکایت کنم پس گفت حاصل الخواب اینستکه در عالم رؤیا
دیدم که در مزار سید اجل و امامزاده اکرم شهزاده عبد العظیم رحمه الله تعالی هستم و در تربت
بمزار امامزاده اعظم برای یک مؤمن قبر کنده اند و او را در آنجا گذاشتند پس دیدم از قبر
آن مؤمن یک جاده واسعه شد بیک باغ و باین خوبی و نضارت مثل آن هرگز ندیده بودم
پس آن مؤمن که در قبر گذاشته بودند سؤال نکیر و منکر نشد بلکه آن مؤمن از آن جاده واسعه
داخل آن بهشت باغ شد پس من بسیار تعجب کردم و در دل خود حدیث نفس کردم و
گفتم کاش مرا باین احوال کار من میگذشت پس امر کردم برای من قبر کندند و داخل قبر
شدم و از قبر من نیز جاده واسعه باین باغ و بهشت پیدا شد پس از آن جاده داخل آن باغ
شدم و جای خود را در آنجا دیدم و لکن بعد از یکساعت خیالات و افکار بر من هجوم

او رشد مثل اینکه من اهل و عیال خود را وداع نکردم و وصیت ننمودم و وصی قرار نه
دادم و امر مطالبات مثل اینکه من با مردم چه نهج خواهد شد پس از داخل شدنم بباغ نادم و
پشیمان گشتم و بعض حاضرین را از احوال خودم مطلع کردم جواب دادند ندامت و پشیمانی تو
و فائده ندارد دیگر نمیخواهند گذاشت تو را که بیرون بروی پس بنشین و کار خود را در اینجا بانجام
برسانی و در این خیال و فکر بودم ناگاه چشمم افتاد دیگر او یه از زوایای باغ و در اینجا
یک عمارت مشاهده نمودم پس بطور تعجیل بسوی آن آمدم پس دیدم در آن عمارت یک شخص نورانی
و جلیل القدر نشسته است و تو نیز در خدمت آن نشسته و اشاره باین احقر نمودی و این احقر را نزد
مرد گفتم حاجی میرزا احمد چه طور در عالم رؤیا منکشف شد آیا این سید جلیل القدر یکی
از ائمه معصومین علیهم السلام بود یا سید جلیل القدر امامزاده اعظم شهزاده سید عبد العظیم
رحمة الله علیه بود جواب داد والله بر این تعیین و تشخیص معلوم نشد ولکن تو بسیار با آداب و
مراعات احترام و تعظیم آن در خدمتش نشسته بودی پس بعد از آن گفتم قصه خود را برای
تو نقل کردم و گفتم که اگر مرا مرخص میکردند میرفتم بکارهای خودم انجام میدادم و وصیت
خودم را میکردم و باز برمیگشتم پس تو از جانب ایشان رخصت مرا خواهش نمودی و قدری
تامل نمود و بعد از آن فرمود مرخص کردم برای خاطر تو ولکن بشرط اینکه تعزیه داری جناب
سید الشهداء ع را خوب بجا بیاورید و بذل سعی و اهتمام خود تان را در آن مصائب نفیه نمائید
و بسیار تو وصیت بلیغ بدین نمود هر چند خطاب بصیغه جمع مینمود ولکن اعتنا و اهتمام او
با تو بود پس برخاستی از آن مکان و آن بزرگوار را برای احترام و تعظیم تو سید عبد العظیم
رحمة الله تعظیم شان امر کردی در اینجا منبر نصب کردند و بشخصی ذاکر تا و ذاکرین مصائب
آل رسول الله ص گفتی بلند شو بمنبر و ذکر مصائب کن پس آن شخص بلند شد بمنبر و ذکر مصائب
نمود و صحن شریف پر بود از مرد و زن و بسیار شور و شیون و گریه و ندبه در آن مجلس شد
و بعد از تمام شدن ذکر مصائب در آن مجلس تو نشستی از صحن و صد و پنجاه قدم یا کم یا بیشتر
راه رفتی و باز در آنجا امر کردی باز نصب منبر کردند و امر کردی بشخصی بلند منبر شو و ذکر
مصائب کند و آن شخص ذکر مصائب آل رسول الله ص کرد و شیون و ندبه و صیحه و ضجه

از مردم بلند شد و شور و افغان این مجلس بیشتر بود از شور و افغان و صیحه و ضجه مجلس اول
و جمعیت نیز در این مجلس بیشتر بود از جمعیت مجلس اول و بهمین منوال دو شب در طهران کرده میرفتیم
در یک یا دو مجلس در مسافت صد قدم از هم منبری میگذاشتند و بمنوال سابق ذکر مصائب
میشد و لکن ساعت بساعت هم جمعیت بیشتر بود و هم گریه و ندبه و صیحه و ضجه و در بعض
مواضع خود زنان بلند میشد و ذکر مصائب میکردی تا آنکه رسیدیم در اثناء راه بان
چشمه که مشهور است بعین علی و امر کردی که در سمت بالای آن در قرب موضعیکه مشهور است
بموضع ابتکا منبری نصب کردند و جمعیت این مجلس اضعاف مجالس سابقه و در این مجلس خود
بر سر منبر رفتی و ذکر مصائب نمودی و گریه و ندبه و صیحه و ضجه و فریاد و واقعاتیکه در این
مجلس شد بوصف نخواهد آمد باز بعد از تمام شدن این مجلس و گذاشتیم بسمت طهران تا گاه
چند قدمیکه رفته بودیم دیدیم که چهار نفر یک تابوت میبرند و شکل آن تابوت بطور مستمر
یعنی پشتها هست آن تابوت را دو نفر از پیش گرفته اند و دو نفر از عقب و در توی آن تابوت
نعشی هست و هر دو دستان بیک زنجیری از آهن بسته شده است و دو نفر یکه از پیش تابوت را
گرفته بودند هر یکی از آنها سر زنجیر را بدستش گرفته و بهمین منوال میبرند و این جمعیت
و خلایق بسیار از مشاهده این حالات بسیار بسیار تعجب مینمودند و لکن تو بسیار بسیار
متغیر شده و در قهر و غضب بودی و از احوال و حیات تو این معنی را استکشاف و استنباط
نمودیم چرا باید این تابوت و این جنازه را برای عفو و غدا کردن میبرند و حال آنکه این
تابوت و این جنازه از متاعها علائی کشته که اینها در مجالس عدیده در مصائب جناب سید
الشهداء ع گریه و ندبه و صیحه بلکه خودکشی کرده اند با احترام شان این جماعات برداشته
شده است پس تا چهار نفر یکه تابوت برداشته بودند با ناله و صیحه زدی و گفتی تابوت را
بزمین بگذارند پس اطاعة و انقیاد امر تو کردند تابوت را بزمین گذاشتند پس سر تابوت را
گشودی و ما هم مشاهده مینمودیم دیدیم یک شخص در توی تابوت بود و دستهای آهن بسته
زده اند و بان زنجیرها در دستها اش قفل زده اند و لکن آن شخص زنده است و نمرده است پس
تو نزدیک شدی دست دی بقفلها پس قفلها شکست و زنجیرها از دستش گشودی

در بیان ذکر پاره خوابها که دیده بودند بعضی از رجال و نسوان

و انداختی و گفتی با آن شخص حالا برخیز و میان این جماعت که گریه و ندبه بر جناب سید الشهدا
میکنند داخل شو و دیگر مترس و خوف مکن و لکن تو هم بر آن مظلوم خلیفة الله علی جمیع خلقه
گریه و ندبه و نوحه و زاری بسیار کن پس برخواست و داخل توی این جماعت شد و لکن خوف
و اضطرابش باقی بود و چشمش به پشتش بود و از این جهة خودش را بوسط این جماعت میانداخت
پس بعد از این باز در چند موضع دیگر امر بنصب منبر کردی باز ذکر مصائب شد پس این شخص
آن تابوت در آمده آنهمه مردم بیشتر گریه و ندبه و نحیب و نوحه میکردند تا آنکه رسیدیم
نزدیکی دروازه طهران پس آنجا نیز امر بنصب منبر کردی و در آنجا کثرت و ازدحام مردم در
حدی و غایتی بود که بوصف نیاید و تمامی صحراها و بوادی اطراف طهران پر از جمعیت بود
پس وقتیکه در آنجا ذکر مصائب آل رسول الله صلعم شد صداها و آوازهای گریه و ندبه کنند
گان باسمان میرسید پس از غایت اضطراب و دهشت از خواب بیدار شدم پس بعد از این خطاب
باین حقیر نمود و گفت جناب آقا این حاصل و خلاصه آنخواب بود که دیده بودم و مأمور بودم
که برای تو نقل کنم الحمد لله تکلیف خودم را بجا آوردم پس گفتم جناب حاجی میرزا احمد آن شخص
الآن زنده است یا مرده است گفت زنده است گفتم از چه صنف و حزب میباشد گفت از عظما
امرا و از خواص ملازمان شهنشاه اعظم ناصر الدین شاه ادام الله وجوده و شوکته
میباشد گفتم تصریح باسمش بکن گفت خوف میکنم و میترسم بلکه من در حقیقت از منسوبان
و متعلقان آن میباشم پس از اصرار و تبلیغ و الحاح اکید گفت آن شخص مقرب الحضرة الخاقانیه
شهزاده اعظم اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا میباشد پس روز جمعه در سر منبر گفتم
که آن خوابهائی که جمعی از مؤمنین صادقین و جماعتی از مؤمنات دیده بودند و برای شما
در همین مسجد نقل کردند شأنی از شئون و بطنی از بواطن آن خوابها ظاهر شده است پس
شروع کردم بنقل خواب حاجی میرزا احمد و لکن تصریح باسم شهزاده مذکور نکردم و اما
آن خوابهائی که جماعتی از مؤمنین صادقین و جماعتی از مؤمنات صادقات از علویات
و غیر علویات دیده بودند پس حاصل آن خوابها این بود که جناب صدیقه عظمی و حجة
کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها با آن رجال و نسوان در عالم رؤیا

فرموده بود که بسبب کثرت معاصی و وقوع جرایم و ذنوب کبایر در طهران نزدیک بود که
عذاب عظیم و بلاء عمیم باهل طهران نازل شود نفرستادند و لکن حقتعالی برحمت واسعهٔ خویش این
نحو عذاب و عقوبت و بلا را باهل طهران نفرستاد بسبب تعزیه داری فلان دو بیگلدر دهه
محرم و در ایام جمعات در مسجد جامع پس بفلان در بیگ از زبان من بگوئید که مادام
که در طهرانست ترک نکند در ایام جمعات ذکر مصائب نور چشمم حسین مظلوم عطشان را
و چند مرتبه همین خوابها را در همان مسجد جامع نقل کرده با یمعنی و قتیکه بر سر منبر بلند
میشدم یکمرد پیری مشهور بصلاح و تقوی و ایمان و ایقان قبل از شروع کردن این حقیر
بموعظه بر سر پا می ایستاد و در نزدیک منبر صیحه بلند میزد و میگفت اهل مجلس گوش بدهید
که فلانه مؤمن صالح و فلان مؤمن متقی و فلان عادل ثقه و همچنین فلانه مؤمنه علویه
و فلانه صالحه صادقه و فلانه ثقهٔ عادله همچنین و همچنین خواب دیده اند و فرمایشات
حضرت صدیقهٔ عظمی و حجت کبری فاطمهٔ زهرا را نقل میکرد چنانچه اجمالش و حاصلش را الآن
نقل کردم پس بعد از مدت دو سه ماه شاهزاده اعتضاد السلطنه را در یک مجلس فاتحه خوانی
ملاقات نمودم و خواب حاجی میرزا محمد را از اول تا آخر برای ان نقل کردم لمحهٔ متغیر شد
و بفکر رفت گفتم ارام باش و بدان سببیکه منحصر است در زیارت جناب سید الشهدا
و در تعزیه داری آن امام مظلوم پس اگر قبل از این مجلس تعزیه داری الخلیفه الله نعم ندا شی
باید بعد از این مجلس تعزیه داری بپا بکنی و اگر قبل از این مجلس تعزیه داری داشتی
باید بعد از این بوجه احسن و اکمل اتم و بخلوص قصد و نیت مجلس تعزیه داری بعمل بیاوری
پس ارام گرفت و مسرور شد گفت مجلس تعزیه دارئی داشتم و بعد از این بهتر از اول بپا
خواهم کرد انشاء الله تعالی و الحمد لله و صلی الله علی محمد و اله المعصومین المظلومین باب
باز در بیم در بیان ذکر جمله از قصص و آثار و اخبار دیگر که مشتملست بر جمله از مناقب
امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم یعنی ذکر معذب و معاقب شدن از ملاعین و جماعت
و منافقین در دار دنیا مثل از معذب و معاقب شدن آنکفار و زنادقه بنیران جحیم
و عقوبات ندامت اخرت بسبب دشمنی و عداوة آنکفار و زنادقه و بسبب سب و شتم و ذم

دادن آنها با خلیفة الله و سید الاوصیا پس مطالب این باب هم جزو متعلقات و مربوط
این باب است ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر جمله
از قصص که بنقل معتبر وارد شده است پس میگوییم مخفی نماند که ذکر کردن این قصص و
اخبار در اینجا بسبب چند وجه است یکی اینکه این قصص اشباه و نظایر آن قصص است
که ذکر کردیم مثل قصه اند و مکفوف و کور و قصه حداد یعنی از آن اشخاصی که در کربلا حاضر
شده بودند در شبها در جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلم و وجه دیگر اینکه چون
این قصص را در اصل یعنی در اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده بودیم پس نخواستیم
که این کتاب خالی از ذکر آنها باشد و لکن عمده وجوه اینکه بسبب ذکر کردن یعنی نوشتن مصائب
آل رسول الله و مشغول شدن باین امر و باین شغل در روزها و شبها و تامل و تفکر کردن
در آن مصائب عظیمه در اثناء نوشتن اعضای بدنم مثل قلب و دماغ و جگر همه از قوة افتاده
و پژمرده و شکسته بلکه نزدیک باضمحلال و فنا شده بودند دیگر قوة و استعداد نمانده
مانده بود که باز بقوامیس و بحار مصائب غیر متناهیه آل رسول الله خوض کنم و بنویسم پس
خواستیم که بسبب ذکر این قصص فرح افزا و نشاط و سرور بخش اعضای بدنم قوة بیابد و نشاط
و فرح حاصل شود تا آنکه برحمت واسعه الهیه استعداد جدید و قوه و استعداد موهبه تجدید
کرده باشم برای خوض در بحار و قوامیس باقی مصائب آل رسول الله پس حالا شروع میکنیم
بذکر این قصص پس میگوییم از جمله آنها قصه محمد بن صفوان ملعون است و بیان این چنانچه
در کتاب الثاقب المناقب وارد شده است از ابن عاصف که گفت ما را منسوبان و ملازمان
بنی امیه لعنهم الله تع طلب میکردند برای سب و شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم پس
من کراهت نمودم و فرار را اختیار نمودم بقبر او پس نبود من کسی فرستاد محمد بن صفوان لعنه الله تع
که از نسل ابی خلف جمحی بود و بغل مرا عاریه خواسته بود که سوار شود بمدینه طیبه پس من بغل را باو
عاریه ندادم پس والله آن ملعون چهار میل پیاده رفت تا وارد مدینه طیبه شد پس بوقت
عامل و حاکم مدینه خالد نام بود از جانب هشام بن عبد الملک لعنهم الله تع جمیعا پس ابن
صفوان ملعون نزد خالد الزنا و در مسجد رسول الله بود نزد خالد گفت با ابن صفوان

برخیز و بر منبر صعود کن پس ابن صفوان بمنبر صعود کرد و مستقبل قبله ایستاد پس گفت خدایا
شاهد و گواه باش که اگر غیر من علی بن ابیطالب را سبّ و شتم میکند برای مال و طمع دنیا یا
دیگر پس من او را سبّ و شتم نمیکنم مگر برای رضای تو زیرا که آن صاحب بدعت بود پس پدید
و فتنه همه اهل مجلس دیدند که قبر شریف سید المرسلین منفرج و منشق و یکدستی از آن قبر بیرون
آمد در حالتیکه میگفت یا ابن صفوان اگر در ادعا صادق هستی پس لعنت حق تعالی بر تو باد و اگر
دروغ میگوئی پس حق تعالی ترا کور و نابینا گرداند پس ابن صفوان ملعون از منبر نازل شد و
بپسرش گفت بگیر و دستم را بمن بده پسرش دست او را گرفت و اهل مسجد از مسجد بیرون
آمدند بسوی منازل خودشان پس آن ملعون بپسرش گفت ای پسر دم عذاب نازل شده است
و ظلمت و تاریکی جمیع خلایق را گرفته است پسرش گفت بچه سبب چنین میگوئی پس آن ملعون
گفت بسبب آنکه هیچ چیز را چشمم نمی بیند پسرش گفت والله این بسبب جرأت و جسارت کردن تو
بود بر حق تعالی و بسبب دروغ گفتن تو بود بر منبر رسول الله صلعم آن ملعون کور و نابینا بود تا
آنکه مرد و بجهنم و جحیم رفت لعنة الله تعالی و قصهٔ دیگر قصهٔ حارث ملعون است و بیان این
چنانچه در کتاب کشف الیقین ذکر شده است یا ابن نهج است که یکشاعر ببغا نام قصد بعض
ملوک کرد و از عادتش این بود که در هر سالی یکمرتبه سفر میکرد و نیز این ملک می آمد
و اتفاقاً آن زمان این ملک در شهر نبود بشکار رفته بود و زیرش کاغذ نوشته بود در
آن ذکر کرده آمدن شاعر ببغا را و ملک جواب نوشت و امر کرده بود که ببغا را در بعض
عمارت سلطانی منزل بدهد پس ببغا را ساکن کردند در یکجا نزد که آنجا نه قصر داشت
و برای آن قصر غرفه بود و از آن غرفه طرق و کوچهها نمایان میشد پس ببغا شبها در آن قصر
در نزدیک غرفه میخوابید پس اتفاقاً حارث ملعون در هر شبی از نصف شب از منزلش بیرون آمد
پس ایستاد و صیحه میکشید بآواز بلند و میگفت یا غافلون اذکروا الله و بعد از آن سبّ و
شتم امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلم میکرد و شاعر ببغا از صوت آن ملعون منزعج شد
پس در بعض شبها اتفاق افتاد که شاعر ببغا سید المرسلین رسول الله را و سید الوصیین
امیر المؤمنین را در خواب دید و همان در بهمان کوچه که حارث ملعون می آمد و دید

حارث

حارث ملعون را بجا حاضر شد پس رسول الله فرمود یا اباالحسن یا علی بگیر این ملعون را
که امروز چهل سال میشود که این ملعون ترا سب و شتم میکند پس امیرالمؤمنین آن ملعون را
گرفت و زد میان دو کتف آن ملعون پس شاعر ناگاه از خواب بیدار شد و بعد از آن منتظر صبح
و صبح حادث شد پس دید که افروخته شد و صوت حارث ملعون بلند نشد و از این حالت
بسیار تعجب نمود پس ناگاه دید که صدا بلند شد و بسوی خانهٔ حارث ملعون میروند پس
بعد از این جمعی که از خانهٔ حارث برمیگشتند پرسید چه حادثه و چه واقعه رو داده است
گفتند در میان دو کتف حارث مرض بیخ واقع شده است و از اثر میان دو کتفان بیک جای
کفن منتقش شده است و فراشش را ابو بیده است پس صبح نشده آن ملعون مرد و بجهنم رفت و باین حالت
او را جمعی مردم مشاهده نمودند الحمد لله و قصهٔ دیگر قصهٔ احمد بن حمدون موصلی است و
بیان آن باین نهج است که در بلده موصل مردی بود که او را احمد بن حمدون میگفتند و آن ملعون
عناد و عداوت شدید داشت با سید الوصیین امیرالمؤمنین روحی له الفدا و علیه الصلوة
والسلم پس بعض اهل موصل اراده حج بیت الله الحرام کردند و بعض از آنها نزد آن ملعون آمد
و گفت من عزم کرده ام حج را اگر برای تو در آن امکنه شریفه حاجتی و مقصدی باشد بگو تا انکه
برای تو بعمل بیاورم آن ملعون گفت بلی یک حاجت مهم دارم و لکن برای تو بعمل آوردن آن سهل
باشد گفتم بگو تا او را بعمل بیاورم پس آن ملعون گفت پس وقتیکه از مکه معظمه برگشتید و به
مدینه طیبه مدینه و بزیارت رسول الله رفتید پس رسول الله را مخاطب کن و از زبان من
با آن بگو یا رسول الله چه چیز از علی بن ابیطالب خوشت آمده بود تا انکه دختر ترا باو تزویج
نمودی آیا اصلع بودن سرش یا بزرگ بودن شکمش یا دقیق بودن ساقها پس آن ملعون
با آن شخص حاج قسمهای غلیظه و شدیده داد که این کلمات را عرض نماید پس آن شخص از مکه
بمدینه وارد شد و حوایج خودش را بعمل آورد و لکن وصیت و سفارش احمد بن حمدون
ملعون را فراموش کرده بود شبی در خواب امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم را دید پس
خلیفة الله نعم فرمود چرا وصیت احمد بن حمدون را بعمل نیاوردی پس از خواب بیدار شد
فی الفور قصد قبر شریف رسول الله نمود پس وقتیکه در نزد قبر شریف حاضر شد آنکلمات

که بحدیر

در قصهٔ احمد بن حمدون و مآب ملعون

که احمد بن حمدون گفته بود پس رسول الله صلعم مخاطب نموده همرا برسول الله عرض نمود پیر
وقتی که خوابید باز امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام را دید و آن بزرگوار دست او را
گرفته آمدند بخانهٔ احمد بن حمدون لعنه الله تعالی و انگشت بدهانش گشود و بلکاردی بزرگ
بدست مبارکش گرفت و احمد بن حمدون در توی لحافش که خوابیده بود ذبح کرد و خون آن کارد
مسح کرده و مالید بلحاف آن ملعون پس بعد از آن آمدید بر سقف خانه و او را بدست مبارکش
گشود و کارد را در زیر آن گذاشت و از خانه بیرون آمد پس آن حاج موصلی از خواب بیدار
در حالت انزعاج و اضطراب پس بدهمان ساعت خودش و رفقایش صورت خواب را نوشتند
و در همان شب سلطان موصل بسبب صداهای مردم از خواب بیدار شد و پرسید چه حادثه
و چه واقعه رو داده است عرض کردند که احمد بن حمدون را در توی لحافش ذبح کرده اند
پس سلطان همه چیزان احمد بن حمدون را و همچنین جمعی از همسایگانش بسجن و حبس انداخت
پس همه اهل موصل در تعجب بودند و میگفتند این چه نحو حادثه و واقعه است نه دیوار و نه
حایط را سوراخ کرده اند و نه درهای خانه مفتوح شده است و نه قفلها شکسته شده است
و سلطان بلد نیز متعجب و متحیر مانده بود و میگفت از خارج آدم داخل توی خانه احمد بن حمدون
باشد نبود تا اینکه یک علامت از علایم متحقق نیست در نزد عقل متعذر است علاوه بر
این هیچ چیزی از خانهٔ آن سرقت نشده است و نبرده اند پس محبوسین در محبس و در سجن بودند
تا آنکه حجاج اهل موصل از مکه برگشتند و وارد موصل شدند و آن شخص صاحب رؤیا دید
که جمعی از همسایگانش بدیدن و زیارت آن نیامدند احوال ایشان را از بعض حاضرین مجلس
پرسید آن شخص گفتند همهٔ آنها محبوسند و الآن در سجن و محبس سلطان میباشند بسبب
اینکه در فلان شب احمد بن حمدون در توی لحافش سر بریده شده است و الی الآن قاتلش معلوم و
مشخص نشده است و سلطان جماعت را بسبب این قضیه بسجن و محبس انداخته است خود
سلطان نیز در این امر متعجب و متحیر است پس آن شخص صاحب رؤیا تکبیر بلند گفت و با حجاج
و رفقایش گفت صورت منام را که در مدینهٔ طیبه بودیم بیرون بیاورید پس دیدند که
شب منام با شب قتل احمد بن حمدون لعنه الله تعالی موافق است پس خواستند با جمیع اهل

مجلس بخانهٔ مقتول ملعون آمدند پس امر کرد که لحاف را بیاورند و خبر داد که امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام کارد را دو سه مرتبه بلحاف کشیده است و خون کارد در لحاف منتشر
لحاف را گشودند و موافق مکتوب بصورت منام یافتند و بعد از آن امر کرد که سقف را بر دارند
پس سقف را بر داشتند و کارد را در زیر سقف یافتند پس رسولی فرستاد برای همه قطع و یقین
حاصل کرد بصدق و راستی خواب و مجوسین را از سجن و زندان بیرون آوردند و اکثر اهل
آن بلد بایمان آمدند و شیعه شدند و این از الطاف حق تعالی بود ببرکات خلیفة الله تعالی امیر
المؤمنین و سید الوصیین و قصهٔ دیگر قصهٔ مرد شامیست و بیان آن با این نهج است که در
کتاب الثاقب فی المناقب از شیخی از طایفهٔ قریش روایت شده است پس این شیخ قرشی میگوید دیدم
در شام مردی را که نصف رویش سیاه شده بود و او را میپوشید از او پرسیدم سؤال کردم از سبب
سیاهی رویش گفت بلی حق تعالی را شاهد گرفتم براینکه هر کس سؤال کند از من از سبب این پس
من او را خبر بدهم بصدق و راستی پس آگاه و مطلع باش که من بسیار بدگوئی میکردم در باب
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام و بسیار میگفتم که آن خلیفة الله تعالی مکر کننده است پس شبی
در خواب دیدم که یک شخص آمد و گفت چرا این قدر بدگوئی در حق امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام میکنی پس زد نصف و جانم را و بیدار شدم دیدم نصف رویم سیاه شده است و قصهٔ
دیگر قصهٔ مرد بصری از اهل بصره و بیان آن با این نهج است که در کتاب الثاقب فی المناقب روایت
شده است از جعفر دقاق پس جعفر دقاق میگوید من رفیقی داشتم با مصاحبت آن تحصیل
علم مینمودم و در محلهٔ باب البصره یکمرد بود و او احادیث مینمود و مردم در هر روزی
در مجلس آن حاضر میشدند برای شنیدن و ضبط احادیث او و نزد او ابو عبد الله محدث
میباشند پس من و همچنین رفیقم مدتی از زمان در مجلس آن حاضر میشدیم و احادیث
که املا میکرد بضبط میکردیم و مینوشتیم ولکن هر حدیثی که در فضایل اهل بیت نبوی
صلی الله علیه و آله اجمعین املا مینمود طعن و قدح در آن حدیث میشد و در راوی الحدیث
مینمود تا آنکه یکروز در مناقب و فضائل بتول عذرا فاطمهٔ زهرا صلوات الله و
سلامه علیها کرد و بعد از حدیث گفتن این فضائل بعلی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام

چه نفع میرساند و حال آنکه علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام مسلمین را میکشت و بعد از این
طعن و زبان درازی در فاطمهٔ زهرا نمود پس من برفیقم گفتم که برو ایما جا بنشین که نیز اینمرد بینا
و از آن حدیث شناختن نمائیم زیرا که اینمرد در دین دیانت ندارد [illegible] بدگوئی و زبان درازی خواهد
کرد در حق علی و فاطمه علیهما السلام اینمرد از مذهب مسلمین خارج است پس رفتم بقصد تعرض
کرد و گفت باید از شخص دیگر احادیث اخذ کرد و بمجلس این حاضر شدن حرام است پس در همان شب
در عالم رؤیا دیدم که بمسجد جامع میروم و ملتفت شدم اینمرد بالین محدث را دیدم و نیز
دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام سوار بیکجا رو میرسند و آن بزرگوار نیز بمسجد جامع میرود و تحدث
نفس کردم و گفتم الان امیرالمؤمنین علیه السلام گردن اینملعون را با شمشیر خواهد زد پس تا
با آنملعون نزدیک شد چشم راست آنملعون زد بقضیبی که در دست مبارکش داشت و فرمود
اینملعون چرا سب و شتم مینمائی مرا و فاطمه زهرا را پس اینملعون دستش را بچشم گذاشت و گفت آه یا
علی مرا کور کرد پس من از خواب بیدار شدم و آمدم نزد رفیقم که خواب را برای آن نقل کنم پس دیدم
که لونش متغیر است و آن ابتدا بکلام کرد و گفت میدانی دیشب چه واقع شد گفتم پس گفت دیشب
همچنین و همچنین دیدم و خواب آن نیز بعینه مثل خواب من بود و گفتم والله من نیز همین منوال
دیشب خواب دیدم و آمده بودم که خوابم را برای تو نقل کنم پس گفتم برخیز قرآن برداریم برویم
نزد اینمرد بیدین و قسم بقرآن یاد کنیم که همچنین و همچنین در خواب دیده ایم بلکه از این اعتقاد
برگردد پس برخواستیم و آمدیم بدر خانهٔ آن و دیدیم در بسته شده است و دق الباب کردیم
کنیزی آمد و گفت الان ممکن نیست دیدن آن و برگشتیم و بعد از یکساعت مراجعت نمودیم و
باز دق الباب نمودیم باز کنیز آمد و گفت ممکن نیست دیدن آن گفتیم چه واقع و چه حادثه
روداده است گفت دستش را گذاشته است بچشم راستش و از نصف شب تا این وقت صیحه
میکشد و داد میزند و میگوید علی بن ابیطالب مرا کور کرده است و از درد چشمش قرار
و آرام ندارد پس تکبیر گفتیم و گفتیم در را بگشا ما برای این امر آمده ایم پس در را گشود داخل
خانه شدیم و او را با قبیح هیئت و بدترین حالت دیدیم و استغاثه و فریاد میکشد و میگوید
من با علی بن ابیطالب چه کار داشتم دیشب با قضیب زده است و چشمم را کور کرده است پس

ما آنچه که در خواب دیده بودیم برای آن ملعون نقل کردیم و گفتیم برگرد از این اعتقاد فاسد
و بدگوئی و زبان درازی در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نکن پس آن ملعون بغضب آمد و گفت خدا
بر شما جزای خیر ندهد پس اگر علی بن ابیطالب ع انگشتم دیگرم را نیز کور کند من او را مدح نه
خواهم کرد و تفضیل نخواهم داد پس برخواستیم از نزد آن ملعون و گفتیم در وی هیچ خیر نماند
پس بعد از سه روز مراجعت نمودیم تا آنکه از حالش مطلع باشیم وقتیکه در نزد آن حاضر شدیم
دیدیم که انگشتم دیگرش کور شده است گفتیم حالا هم عبرت نمیگیری و از خدا نمیترسی و از اعتقاد
فاسد توبه نمیکردی گفت نه والله از این اعتقاد بر نمیگردم هرچه علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد
بکند و ترس و خوف ندارم بکند پس برخواستیم و رفتیم و باز بعد از یک هفته بخانه آن مراجعت
نمودیم تا مطلع شویم که آخر امرش بکجا رسیده است از اهل خانه اش کسی خبر داد که مرده است لعنه
الله تعالی و عذبه عذاباً شدیداً و پسری داشت مرتد شده بود و هم ملحق شد یعنی بقهر و غضب خدا
که امیرالمؤمنین علیه السلام پدرش را کور کرده است و قصه دیگر قصهٔ یکمرد است از اهل
بصره و بیان آن باین نهج است که نقل شده است از عثمان بن عفان سجزی که گفت بیرون شدم
از بلدم برای طلب علم تا آنکه داخل بصره شدم پس رفتم پیش محمد بن عباد صاحب عبادان
و گفتم من مرد غریب هستم و از بلاد دور آمده ام بخدمت تو تا آنکه از علم تو چیزی اقتباس کرده
باشم گفت از کجا آمده گفتم از سجستان گفت این بلد خارجی هست گفتم اگر خارجی میشدم علم ترا
طلب نمیکردم گفت میخواهی که برای تو حدیث حسن نقل کنم وقتیکه به بلاد خود رفتی
برای مردم نقل کنی گفتم بلی میخواهم بیان نمائی گفت من یک همسایه داشتم مرد خوب و معتبر و
عابد بود پس آن در عالم رؤیا رسول الله را دیده بود و برای آن همچنین منکشف شده
بود که گویا رسول الله ص خودش مرده است و تکفین و تدفین شده است و حالا حشر
و نشر است پس میگوید که تشنه شدم و بحوض رسول الله ص رسیدم پس دیدم در کنار حوض دو
سید شباب اهل جنة یعنی جناب امام حسن و جناب امام حسین را و آن دو بزرگوار مشغول
آب دادن باین امت و من از ایشان آب خواستم مرا منع کردند و بمن آب ندادند پس عرض
کردم یا رسول الله و گفتم من از امت تو میباشم از امام حسن و امام حسین آب خواستم مرا

آب نداد ندید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله المعصومین المظلومین فرمود که اگر از امیرالمؤمنین
آب بخواهی آن نیز آب نخواهد داد پس شروع کردم بگریه و زاری کردن و عرض کردم من
از شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام میباشم در این وقت فرمود تو یک همسایه داری امیرالمؤمنین را
لعنت میکند تو او را الی الان نهی و منع نکردی پس من گفتم یا رسول الله من مرد ضعیفی
بیقوة میباشم و آن مرد از مقربین سلطان میباشد پس در این وقت یک کارد بیرون آورد
و بمن داد و فرمود برو او را ذبح کن پس من بسوی خانه آن رفتم دیدم که در خانه مفتوح است
و داخل خانه شدم و او را دیدم که ایستاده است پس او را ذبح کردم و برگشتم بسوی رسول الله
و عرض کردم که او را کشتم و ذبح کردم و اینست کارد ملطخ است بخون آن پس کارد را از من
گرفت و بامام حسن فرمود یا بنی آب بده و او را سیراب کن پس در این هنگام از خواب بیدار
شدم در حالتیکه فزع و رعب داشتم پس برخواستم بنماز شب پس وقتیکه عمود صبح منتشر شد
صدا و صیحه و صراخ و فریاد طایفه آن را شنیدم پس از کنیز پرسیدم این شیون و زاری
این صیحه و ضجه و این داد و فریاد برای چیست گفت فلان شخص را در فراش خودش ذبح کرده اند پس
یکساعت نکشید مگر اینکه حاجب و اعوانش از جانب میر بلد آمدند و شروع کردند بگرفتن همسایگان
برای حبس نمودن پس نزد امیر بلد آمدم و گفتم از خدا بترس و مردم را اذیت مکن و عرض مرا بشنو
جمیع مردم از خون آن بری هستند و من او را کشته ام و ذبح نموده ام پس گفت چه میگوئی و تو
در نزد ما هیچ متهم نیستی پس قصه را از اول تا آخر برای او حکایت کردم پس او گفت جزاک
الله خیرا چنانچه مردم از خون آن ملعون بری هستند و همچنین تو نیز بری هستی و قصه دیگر
قصه خطیب دمشقی ملعون است و آن چنانچه مردم از خون آن ملعون در کتاب الثاقب فی المناقب
روایت شده است از واقدی که از علماء اعلام اهل سنت است باین نهج است که واقدی میگوید
که در هر سال در روز عرفه هرون الرشید مجلس را مختص میکرد برای حضور علمای بزرگ
پس روز عرفه نشست و شافعی حاضر شد و احترام او را بسیار مراعات میکرد و در پهلوی خود
می نشانید و حبیب هاشمی بود نیز و جمعی از علماء اعلام که اسامی آنها منتشر بود در بلاد اسلام
مثل محمد بن الحسن و ابن زفر و ابو یوسف آنها نیز حاضر شدند و نشستند در پیش روی هرون

و بعد از آن مجلس با اهلش پر شد و بود در میان اهل مجلس هفتاد نفر از علماء اعلام که
هر یکی از ایشان قابلیت داشتند که امام ناحیه و صقعی از نواحی و اصقاع و بلاد اسلام باشد پس
واقدی میگوید من در آن روز بعد از همه مردم وارد مجلس شدم پس هرون خطاب کرد و گفت
بسیار تاخیر کردی گفتم تاخیر نه بسبب اضاعه حق شما و نه بسبب تکاسل در انقیاد بامر شما بود
بلکه باعثش ورود ادن عایقی و مانعی بود پس اشاره کرد من هم در پیش روی نشستم و علماء
مجلس در هر فنی از علوم خوض کرده بودند و مشغول مباحثه و مناظره بودند و هرون خطاب
کرد بشافعی پسر عم چه قدر احادیث در فضایل علی بن ابیطالب علیه السلم ضبط کرده
و روایت میتوانی بکنی شافعی گفت چهار صد حدیث هرون گفت بگو خوف مکن شافعی
گفت بپانصد حدیث میرسد بلکه قدری زیاد و بعد خطاب بمحمد بن حسن کرد و گفت بگو تو
تو چه قدر حدیث روایت میکنی در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلم محمد بن حسن گفت هزار
حدیث بلکه قدری زیادتر و بعد خطاب کرد بابی یوسف و گفت بگو تو چه قدر حدیث روایت
میکنی در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلم بمن خبر بده و خوف و خشیه مکن ابو یوسف گفت
اگر خوف نبود روایات شما در فضائل آن بعدد روحنا و احصا نمیاید هرون گفت از که
خوف میکنی ابو یوسف گفت از تو و از عمال و اصحاب تو هرون گفت تو در امن و امان هستی
بگو چند فضیلت روایت میکنی در فضائل آن ابو یوسف گفت پانزده هزار حدیث مسند
و پانزده هزار حدیث مرسل واقدی میگوید خطاب بمن کرد و گفت تو چه میگوئی در این باب
من گفتم قول من در این باب مثل مقاله ابی یوسف است پس هرون گفت من میدانم یک فضیلت
از فضائل آن بزرگوار و آن فضیلت بچشم دیده ام و بگوش شنیده ام و آن فضیلت اجل و ارفع
است از جمیع فضائلیکه شما ها روایت میکنید و من بسوی حق تعالی تائب هستم از آن اعمال و
امور دیگر از من صادر شد در طائفه طالبیه طالبیه یعنی در نسل و ذریه ابی طالب واقدی
میگوید پس همه ما گفتیم وفقک الله یا امیر المؤمنین و اصلحک اگر تفضل و تلطف میکردی خبر
میدادی بما آنچه در پیش تو هست هرون گفت بلی من والی و حاکم کردم عامل خود یوسف
ابن حجاج را بدمشق و او را امر کردم بعدل و انصاف و رعایه حق در باب رعیت و حکم

بخود رضا نیابی و اقعه قبا ایشان و آن معمول داشت آنچه امر کرده بودیم پس بآن خبر دادند
خطیب هست در دمشق خطبه میخواند و لکن شتم علی بن ابیطالب علیه السلم میکند و منقصت در
باب آن بزرگوار ذکر میکند پس عامل من او را احضار نمود و حقیقت حال را از آن پرسید
اقرار کرد بعمل خود پس بآن گفت چه باعث شده است بر این عمل آن ملعون گفت علی بن
ابی طالب پدران مرا کشته است و عدد داری و اولاد اینها را اسیر نموده است و از این جهة دلم
پر است از کینه و حقد و عداوت آن نمیتوانم از اینجا لند و از این عمل دست بکشم پس او را زنجیر
زده و مقید نموده بمجلس ما آخذ و قصه را بمن نوشت و امر کردم که او را مقید کرده بفرستد
پس وقتیکه حاضر شد در پیش رو بهم ابتدا او را شتم و دشنام دادم و گفتم تو هستی سب
شتم کننده علی بن ابیطالب علیه السلم گفت بلی گفتم عذاب خدا بر تو باد و آن بزرگوار
هر کرا کشته است و هر که را اسیر کرده است بامر خدا و امر رسول الله نموده است پس آن ملعون
گفت نمیتوانم از این عمل مفارقت نمایم زیرا که دلم بدون این آرام نمیگیرد پس در انوقت حمدا
زدم عقابین و جلادین بعضی از غضبها حاضر شدند و در همین مکان او را بحالت قیام
کردند و پشت آن ملعون مکشوف بود و صد تازیانه جلاد به پشت آن زده و صیحه بلند و استغاثه
بسیار میکرد تا آنکه آن ملعون در همین مکان بول کرد و امر کردم در خانه را بستند تا آنکه
روز گذشت و شب اقبال نمود و من از همین مکان هیچ حرکت نکردم تا آنکه نماز عشا را خواندم
و نخوابیدم و متفکر بودم در کیفیت و عقوبت و کشتن آن پس گاه عزم میکردم که گردنش
بزنم و گاه قصد میکردم که اعضا و اجزاء بدنش را پاره پاره و قطعه قطعه بکنم و گاه می
گفتم باید در بر تازیانه شود پس در افکار و متفکر عجیب از میان این من کوره و غیر اینها
بودم تا آنکه در آخر شب خواب غلبه نموده چشمم در بود پس در عالم رؤیا دیدم که در آسمان
مفتوح گردید و رسول الله صلعم بزمین هبوط و نزول فرمود و پنج حله پوشیده بود و بعد از آن
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع هبوط و نزول فرمود و چهار حله پوشیده بود و بعد از آن
امام حسن مجتبی هبوط و نزول فرمود و سه حله پوشیده بود و بعد از آن جناب سید الشهدا
امام حسین ع هبوط و نزول فرمود و دو حله پوشیده بود و جبرئیل در صورت احسن خلق الله

نیز بود

تعم بود در نهایت وصف بود و در دستش کاسهٔ آبی بود آبش اصفی و احسن از جمیع آبهای
دنیا بود پس رسول الله فرمود کاسهٔ آب آمد بمن جبرئیل کاسه را برسول الله داد و رسول الله
بصوت بلند ندا فرمود و گفت یا شیعهٔ محمد و آله پس از خاصهٔ من و از اهل خانهٔ من و از غلامان
من چهل نفر جواب دادند لبیک گفتند و حال آنکه بود در خانهٔ من پنج هزار نفر انسان پس
آن چهل نفر را از آن آب سیراب نمود و بعد از آن فرمود کجاست امیر دمشقی پس دیدم که در
خود بخودی مفتوح گردید و آن ملعون بیرون آمد پس وقتیکه امیرالمؤمنین او را دید او را
بدو دستش گرفت و گفت یا رسول الله این مرد مرا ظلم میکند و مرا شتم میکند بدون سبب
پس رسول الله ص فرمود بگذار او را یا ابا الحسن و بعد از آن رسول الله از دو دستش گرفت
بدست مبارکش و فرمود تو هستی شتم کنندهٔ علی بن ابی طالب آن ملعون گفت بلی من هستم پس
رسول الله ص گفت خداوندا این را مسخ بکن و انتقام از این بکش پس آن ملعون فی الفور مسخ شد بسگ
شد و من بچشمم میدیدم اینجا نرا و بعد از آن ردش کردند بسوی این خانه که در آن بود
و بعد از آن رسول الله و امیرالمؤمنین و جبرئیل و امام حسن و امام حسین صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین صعود نمودند بسوی آسمانها پس من در این هنگام بیدار شدم از خواب
در حالتیکه با فزع و مرعوب بودم و غلام را صدا زدم و گفتم امیر دمشقی را بیاور اینجا
پس وقتیکه بیرون آورد دیدم مسخ شده و بصورت سگ شده و گفتم چه طور دیدی عقوبت
و عذاب خلاق عالمیان را در باب تو پس با سرش اشاره کرد مثل اینکه نادم و متحیر بود
پس راوی میگوید بعد از آن که هرون این حکایت را بامام رسانید امر کرد که آن ملعون را بیرون
بیاورند پس غلام از گوش آن گرفته بیرون آورد پس دیدم دو گوش آن ملعون مثل گوش
انسانست و خودش در صورت سگ است و لحیهٔ در پیش روی ما ایستاد در حالتیکه
زبانش میجنبید و دو لبش حرکت میکرد یعنی مثل آن شخصیکه اظهار ندامت و عذرخواهی
نماید پس شافعی گفت این مسخ است میترسم که حقتعالی عذاب را تعجیل نازل کند پس [illegible]
بما ضرر برسد پس هرون امر کرد که او را داخل همانخانه کنند پس وقتیکه او را داخل همان
خانه کردند لحظهٔ نگذشته بود که صدا و صیحهٔ شدیده شنیدیم و ملتفت شدیم دیدیم

صاعقه افتاد بسطح آنخانه پس خانه را سوزانید و آن ملعون را سوزانید بنحوی که آن ملعون خاکستر
شد و عجل الله بروحه الی نار جهنم واقدی میگوید به من هرون الرشید گفتم یا امیر المؤمنین
این قضیه چنانچه که معجزه عظیم است و همچنین موعظه عظیمه است باید باین موعظه متعظ
و متنبه باشی و از خلائق عالمیان خوف و خشیه کنی و در اولاد و ذریه و نسل و همچنین
مرد بزرگوار و عظیم الشان بدی نکنی و بایشان ضرر نرسانی و اذیت نکنی پس هرون الرشید
گفت من تائب هستم بسوی حق تعالی از آن اعمالیکه از من صادر شد در حق طالبیین یعنی در حق
ذریه و نسل ابیطالب ع **مجلس و مقام** و فیه در ذکر اموریکه مشابه و مماثل امور
سابقه است پس میگوئیم مخفی نماند که وقوع امثال و نظایر این قضایا در هر عصری و قرنی
که عبارت از سی سال باشد از اعصار و قرون محقق است که مفید قطع و یقین نباشد بلکه
قضایای هر قرنی از قرون و وقایع هر عصری از اعصار نه بسبب تکاثر و تسامع و
تظافر که مفید قطع و یقین است نزد دوست و دشمن بشرط اینکه دشمن با انصاف باشد
و در لجاجه انکار خودش نکند و اینجانب احقر در عصر خودم دیده ام و شنیده ام از
خوارق عادات و معجزاتی که در همین عصر واقع شده است بحدیست که اگر همه بتفصیل نوشته
شود یکجلد بزرگ خواهد شد پس سه قضیه در اینجا بنهج اجمال ذکر میکنم از آن قضایا و
وقایعیکه مناسب مقام است یعنی صدور معجزه و خارق العاده بسبب بی ادبی و اهانت کردن
بعض ملاعین و منافقین بالنسبه بخلفاء الله تع و الرسول الله صلی الله علیه و آله و استخفاف
نمودن آنها با بزرگواران شده است پس قضیه اول قضیه ایست که قریب بیست سال قبل از این
در نجف اشرف زاد الله تع شرفه در روز عید غدیر واقع شد و خود این احقر در آن روز
در آن مکان شریف بودم و خلاصه اش اینستکه در روز غدیر اجتماع و تزاحم و تراکم ناس از
عرب و عجم در حرم شریف و حوالی و رواق مبارک و ایوان مبارک و صحن مبارک بنحوی که
اتفاق افتاده است که در بعض سالها یکنفر یا دو نفر مرده باشند و در بعض سالها بر
چند نفر غشه و بیهوشی عارض شده است و لکن این نحو ازدحام و تراکم ناس در بین امکنه
شریفه مذکوره قبل از ظهر میشود و اما بعد از ظهر بسیار تخفیف میابد و در آن روز

این احقر موفق شدم وان زیارت نطوره فی دو زغدیر را قبل از ظهر در حرم شریف خواندم
و بمنزل مراجعت نمودم و بودم در منزل تا قریب به ساعت بغروب مانده پس اوقات خبر آوردند که
هنگامه واقع شده است و قصه عجیبه و غریبه روداده است پس از منزل بیرون آمدم تا بتوی
صحن شریف بود در اثنا راه امدن چند نفر از ثقات و عدول که بچشم خویشان دیده آن قصه را مشاهده
نموده بودند از اول تا آخر حکایت کردند تا آنکه رسیدم بکفش کن صحن شریف نشستم در یک کفش کن
و صاحب آن کفشکن گفت ملعون حرامزاده از این کفشکن پس حاصل قصه اینست که یکمرد از طایفه
خانطه یعنی از طایفه سوارها و می از آن کفشکن با بوان شریف بلند میشود در حالیکه کفش را
در کفشکن بیرون نمیاورد بلکه کفشها در پا ملعون پس صاحب کفشکن و دیگران هیچه
منع نمودند و داد و فریاد میکنند و میگویند این عمل درست نیست موافق قاعده نیست سلاطین
و ملوک کفش بیرون نمیاورند ملعون ولد الزنا اعتنا بحرف اینها نکرده بطور ریشخند
تمسخر گفته بود چه میشود و چه خواهد شد پس بعد از آن یعنی بعد در رواق رسیده بود واراده
داشته است همین نهج داخل رواق بشود و بعد از آن داخل حرم انور اشرف بشود ناگاه در همان
رواق صیحه کشیده بود و بقدر یکذرع یا یکذرع و نیم از زمین بلند شده و بشدت تمام از هوا
بر روی سنگهای مرمر افتاده بود در حالیکه مثل مرده بیحس و حرکت و دهنش زبد و کف نموده
مثل کف صابون و در حالیکه بوده است اثر پنجه دستی بنهجی که گویا پنجه دستش را با موم گرم مشت
زده اند و لکن لون رویش مثل قرمز و ذغال سوخته شده است و جمعی از رفقایش از طایفه
خانطه مطلع میشوند میایند اورا برمیدارند میبرند بتکیه درویشان که در توی صحن شریف
است و در آنجا بعد از لحظه بحال میاید و از آن سؤال میکنند چه طور شد میگوید چون با نطور
بی ادبی در رواق رسیدم و میخواستم بهمین نهج داخل حرم شوم از امام علی علیه السلم حکم شد
مرا برداشتند از زمین و بشدت تمام مرا بر روی سنگها زدند و یک شخص پنجه دستش بقوه
تمام بروی بم زد و باینحال افتادم پس رفقایش شتم و دشنام میدهند و ملامت و مذمت
میکنند و میگویند این جزای مرده چرا با امام علی ع با اینطور بی ادبی کردی پس بعد از آن بهاذ
احوالش خراب شده بزبان و بیحس و بیحرکت افتاده بود و رفقایش یک یکی گفته بودند تا بدین

بریم بدر خانه امام علی علیه السلام بلکه امام علی خودش رحم نماید پس آورده بودند و انداخته بودند ملیده و آنی بفدر یمنشنا بلکه بیشتر مانده بود در اینجا احوالش بهتر شده بود و از قلعه حاکم بلد که از اهل سنت بود حکم شده بود او را ریسمان بر گردنش ببندند و او را بقلعه ببرند پس ریسمان بگردنش انداخته بودند و از دستهایش گرفته بودند ناگاه پنهم خبر و کاه کشان او را بقلعه رسانیده بودند و در وقت بردن بقلعه از کوچه و بازار جمعیت بسیار از عرب و عجم بتفرج و تماشا بیرون آمده بودند صداها بلند کرده بودند و صیحه کرده بودند و شکر و حمد الهی را بجا میآوردند و مدح و ثناء امیر المؤمنین علیه السلام میخواندند و در شب همان روز در قلعه مرده بود و عجل الله تعالی بروحه الی نار جهنم والحمد لله رب العالمین والشکر له و قضیهٔ دیگر قضیه ایست که در همان سال بلکه در همان ایام که قضیه سابق مذکوره واقع شده بود و حاصلش اینستکه یکمرد از اهل عجم از خدام حاج میرزا محمد خان سفیر و ایلچی ایران و آنان میخواستند که یکزن بیچاره را از اهل عجم متهم بکنند و از او پول بگیرند و آن زن فقیره از احوال مطلع شده گریخته بود بحرم ابو الفضل العباس علیه السلام داخل شده بود و در معنی بست نشسته بود و آن مرد نامرد بیحیا آمده بود دستش را داخل حرم شده بود و خواسته بود که آن زن بیچاره را از حرم بیرون کند آن زن گفته بود یا ابا الفضل العباس دخیل تو هستم و بدستش شبکهٔ ضریح مقدس را گرفته بود و آن نامرد بیحیا بدستهای دستش او را کشیده بود و از حرم بیرون آورده بود و بر خدام آن بزرگوار ضعف نفس غالب شده و نتوانسته بودند آن بیچاره را از دست آن ظالم خلاص نمایند باری آن ظالم قدری آن مظلومه را زده بود و آنچه خواسته بود از آن گرفته بود بعد از دو سه روز از این قضیه حاج میرزا محمد خان قصد بنجف اشرف میکند برای زیارت عتبه از دواب و بالین خودش و خواصش یکطراده سوار میشوند و خدام و نوکران طراده دیگر سوار میشوند و آن مرد بیحیا در کنار طراده به خواب غفلت میرود و بیخیال خام خودش استراحت نماید دستهایش آنطرف و اینطرف میانداز د و یکدستش از کنار طراده آویزان بوده است ناگاه با دشدید میوزد از اتفاق طرف مقابل هم یکطراده مثل تیرشهاب میآمده و وقتیکه آن طراده با این طراده میرسد پس

در زمانی که این قضیه واقع شد [illegible] از این قضیه [illegible]

بسبب شدت باد نکاه داران نکاه داشتن آن دائم و بقوت تمام بر میخورد تا نکاه دارند دست ایشان بیچاره ادیرا زنبور
پس دستار را بالای ازاره فوق و نزدیک نکشتر خورد خورد میکند همانند سنبور بود که همان
دست آن ضعیف بیچاره را کشیده بود و از حرم ابو الفضل العباس علیه السلام بیرون آورده بود
و از موضعیکه خورد خورد شده بود پوست دیوانه بوده است و این احقر در آن ایام در نجف
اشرف بودم و او را آوردند بنجف اشرف و جراحین را جمع کرده بودند و جراحین نظر کرده بودند
و گفته بودند این چیزیکه بسبب قهر و غضب الهی شده است علاج پذیر نیست و ما علاج آن نمیدانیم
زیرا که استخوانهای خورد خورد شده مثل خاکستر سوخته شده است و بدن او خاکستر شده است
پس شب همان روز و روز دوم مرد و بجزای اعتراض کردن با بو الفضل العباس رسید الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و آله المعصومین المطهرین و قضیه دیگر قضیه ایست که قریب بسی سال
قبل از این واقع شد در بلده کاظمین علیهما السلام و در بعض از ایام بود که میخواستم بعجم بیایم پس
روز شنبه وقت صبح بزیارت امامین همامین علیهما السلام مشرف شدم و بعد از زیارت از حرم
شریف بیرون آمدم و در یک گوشه از صحن شریف نشسته بودم که بسیار جمعیت داخل صحن شد
و در هر روز شنبه جمعیت بسیار از مرد و زن از اهل شیعه و اهل سنت از اهل نظام و عسکر
و از غیر اهل نظام و عسکر از بغداد ببلده کاظمین علیهما السلام میآیند پس در همان وقتیکه
در صحن شریف نشسته بودم بسیار جمعیت داخل صحن شده و بعد داخل حرم شریف شدند و هم
چنین پی در پی متعاقب جماعتی بعد از جماعتی داخل صحن میشدند و بحرم شریف مشرف میشدند و
بمقدار یکساعت تقریبا نکذشته بود از زمان نشستن من در صحن شریف مکر اینکه صیحه
و ضجه شدیده از توی حرم برخواست و صدای تکبیر و تهلیل بلند شد و از عقب آن صیحه
جماعتی بعد از جماعتی و فوجی بعد از فوجی پی در پی متعاقب از حرم شریف و رواق مبارک بیرون
آمدند و پی در پی تراحم و تراکم شدند در اطراف درخت سدر و برکه آبی که در صحن شریف
هست و دیگر جماعتیکه در اطراف صحن شریف نشسته بودند آنها هم برخواستند و بتعجیل
و دویدن خودشان را بآنجا رسانیدند و من صدا زدم بیکی از خدام پس آن شخص
نزد من آمد و گفتم چه حادثه واقع شده است گفت باز از جوادین علیهما السلام معجزه صادر

شده است و گفت کیفیتش باین نهج است که یکی از زنان اهل بغداد از اهل سنت یکمرتبه از آن زن تنها
مبلغی میکرده است و بنزد گفته است یا پولم را بده یا در حرم جواد بن علی علیهما السلام دست بشبکه
ضریح مقدس بزن و قسم بخور که مشغول الذمه نیستی پس آن زن قسم دروغ خورد و دستهایش را
بشبکه ضریح زد و گفت مشغول ذمه نیستم پس بمحض قسم خوردن حالش متغیر شده و دستهایش
بشبکه ضریح مقدس چسبید بنحوی که من و پنج نفر دیگر از جوانان خدام هر چه زور و
قوة داشتیم بعمل آوردیم و نتوانستیم که دستهایش را از شبکه منفک کنیم و چند دقیقه زبانش
بود و قدرت بر تکلم نداشت ناگاه یکمرتبه زبان وا کرد و گفت یا موسی بن جعفر تو دخیل اهل
پس در همان وقت دستهایش از شبکه منفک شد و خودش بر روی افتاد بیحس و بیحرکت و بی
زبان او را آوردند نزدیک برکه آب و در آنجا گذاشتند و حالا این زن آنجاست و ازدحام مردم
در نزد برکه آب بجهة نظر کردن و تماشا کردن باین زن است پس من برخواستم از آن مکان
و آمدم نزد جمعیت و سه و چهار نفر از خدام مردم را این طرف و آن طرف دور کردند و
برای من راه گشودند تا اینکه رسیدم نزدیک آن زن و در حالتی او را دیدم متحیر ماندم گویا
این ضعیفه را در دیگی که در زیرش آتش بسیار باشد و آتش بسیار داغ و بسیار جوشیده باشد
جوشانیده و پخته بودند و هیچ حس و حرکت نداشت مگر اینکه چشمهایش نیم باز بود و یکی زن
دیگر نشسته او را آغوش گرفته بود و چند نفر از اصحاب مناصب نظام از اهل اسلامبول
در آنجا حاضر بودند و من یکی از آنها پرسیدم که چرا این ضعیفه باین حالت افتاده است گفت
منکر خوارق شده و بامام موسی علیه السلام قسم دروغ خورده است گفتم مشاهده نمودید
معجزات رسول الله را گفتند ما بسیار مشاهده نمودیم معجزات را گفتم ما نجبا بامام موسی
علیه السلام را و گفتم هر که معجزات و فضایل رسول الله را انکار نماید من او را از زمره
مسلمانان خارج میدانم و بعد از آن اهل آن ضعیفه او را بر داشتند که ببغداد ببرند و در
وقت برداشتن باشاره یک تعظیم و تبجیل بقبه شریفه جواد بن علیهما السلام کرد یعنی مقصودش
این بود که من توبه و انابه کردم و دخیل شما هستم پس من بآن صاحب منصب گفتم دخیل
شد پس احتمال دارد که هلاک نشود گفت همچنین نیست که مراد ضعیفه یعنی زهره اش در

حرم شریف تو کیده است یعنی امروز یا شب خواهد مرد پس در همان شب مرده بود و صبح مبشرا
بیلدهٔ کاظمین ع او را دفن کردند الحمد لله رب العالمین این بود قضیه که وعده کرده بودیم ذکرش نمودیم
پس از این نقل جمله کثیره از هر قسم معجزات و از هر صنف خوارق عادات که در قرن و عصر این احقر
یا در قرن و عصری که مقارن این قرن و عصر بوده باشد صادر شده است در ضمن یک جلد
از مجلدات این کتاب ذکر خواهم نمود و لکن تمام این مقام بذکر یک فضیلت و منقبت است از فضائل
و مناقب امیر المؤمنین که قضیهٔ آن منقبت و فضیلت را منصور دوانیقی روایت میکند و چون
این قضیه را در سایر و نصایح ذکر نکرده بودم پس لازم دانستم که در این مقام ذکر نمایم
تا انکه بصائر شیعیان و محبان منور بانوار روحانیه و برای این احقر نیز حالتی حاصل شود
تا انکه بعد از ذکر این قضیه باز غواصی در بحار و فوائد مصائب آل رسول الله کنند **مجلس**
و مقاسیم در قضیهٔ منصور دوانیقی پس حاصل ان قضیه چنانچه جمعی از ثقات و عدول
اصحاب بنهج روایت مرسله برای این احقر ذکر نمودند آنست که منصور دوانیقی در زمان خلافت
باطله اش یکشب از شبها بعد از گذشتن ثلث یا نصف از شب امر کرد بخادمی از خدامش که احضار
نماید شخصی را و آن شخص از مشاهیر و معروفین شیعه بود پس وقتیکه خادم بخانهٔ آن شخص آمد
و امر خلیفه را ذکر کرد آن شخص بخیالش این رسید که مقصود از احضار من این است که مرا امر نماید
بذکر مناقب و فضائل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع پس اگر ذکر کنم خواهد کشت و اگر ذکر
نکنم باز خواهد کشت پس قدری از حنوط یعنی سدر و کافور با خودش برداشت پس وقتیکه
حاضر مجلس دوانیقی شد و بعد از امر کردن دوانیقی بنشستن نشست دوانیقی گفت انی لاشم
منک رائحة الحنوط پس انچه از خیالش گذشته بود بنهج صدق برای دوانیقی حکایت نمود
دوانیقی خندید و گفت مقصود از احضار کردن تو این نیست بلکه مطلب یکی است از
فضائل و مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که من از برای تو ذکر میکنم
یک قضیه از قضایا یکه بچشم خود دیده ام و امر میکنم تو را که ان قضیه را از زبان و
قول من نقل حدیث و روایت کنی برای مردم پس گفت در دولت بنی امیه جمعی از معروفین بنی
هاشم دربدر شده بودند بسبب خوفیکه از بنی امیه داشتند و من هم از جملهٔ انها بودم

پس هر یکی از ماها بیکجا حیرو و ضائع رفته بود و اسم و نسب خود را پنهان نموده شده و در بلاد
و قریه‌ها میگشت و دور میکرد و گذرانش مثل گداها و سائلین بکف بود و سفر و حرکتش از
بلدی ببلدی پیاده و مثل درویش و گداها بود و از آنجمله من در برهه از زمان در اطراف
بلده دمشق از شامات بسر میبردم و در اسوء و بدترین احوال گذران و معیشت میکردم
با بیمعنی از شدت ترس و خوفیکه داشتم داخل شهر دمشق نمیشدم و در اطراف دمشق در
صحراها مثل حیوانات علف و نباتات میخوردم ولکن از خوف سباع و حیوانات درنده
در صحراها نمیخوابیدم بلکه نزدیک بغروب آفتاب میآمدم بقبرستان که خارج از شهر دمشق
بود و در آن قبرستان سردابی گوشه پیدا کرده بودم و شبها در آنجا بسر میبردم و میخوابیدم
پس وقتیکه صبح میشد باز در اول صبح میرفتم بصحراها و بتحصیل نباتات و علف خوردنی چه
کردم و بان گذران میکردم و بدینمنوال و بدینحال العیش از زمان گذرانیدم پس یکروز
در وقت معهود یعنی نزدیک غروب از صحرا برگشته بودم بقبرستان و در آن سرداب نشسته
بودم ناگاه صیحه و ضجه و غوغائی از توی شهر دمشق بلند شد و نظر کردم دیدم عقب این صیحه و
ضجه جمعیتی بسیار و لاحصا از دروازه دمشق خروج بعد از خروج دسته بعد از دسته بیرون
آمدند خوف و اضطراب بر من غالب شد و بتعجیل تمام داخل سرداب شدم و بر خودم در
گوشه از سرداب خزیدم پس از سوراخی نظر میکردم بیرون سرداب ناگاه مشاهده نمودم
که یکتابوتی و جنازه را سیاه پوش نموده اند و آنرا میآورند و گفتم که این جنازه
شخص بزرگ و معروفست از مقربان دولت بنی امیه و نظر کردم دیدم که این جمعیت قصد
طرف و سمت این سرداب نمودند تا آنکه رسیدند و آوردند در آن سرداب جنازه را بزمین گذاشتند
پس در آن وقت نزدیک بود که از شدت خوف و اضطراب زهره من بترکد و قلبم سوراخ شود
و هلاک شوم پس در زاویه بسیار تاریک بر خودم خزیدم پس آنوقت چند نفر جنازه را
داخل سرداب نمودند و چند نفر دیگر در دستهای ایشان چراغها و شمعها داخل سرداب
شدند و جنازه را در وسط سرداب گذاشتند و بعد از آن همه از سرداب بیرون رفتند
و در سرداب را با گچ و خشت بنائی کرده مسدود نمودند و رفتند پس در آن وقت سرداب

در غایت ظلمت و تاریکی شد پس لحظه نگذشته بود ناگاه دیدم که سرداب را دیدم روشنائی
و نورانیت پیدا گشت و بدقت نظر کردم دیدم که در آن سرداب چراغها و شمعها گذاشته‌اند
و سرداب اول بسیار کوچک بود و حالا بسیار وسیع و بزرگ شده است و لحظه دیگر نگذشت
مگر آنکه دیدم دو شخص عظیم الشان و مهیب در سمت بالای جنازه تختی سلطانی گذاشتند
و در آن هنگام یک شخص بسیار عظیم الشان و جلیل القدر حاضر شد و بالای آن تخت نشست
و میتوانم بگویم آن شخص از سر تا بقدم نور بود و آن دو شخص مثل غلامان با حالت انکسار
و تذلل و تخضع پیش روی آن ایستادند پس امر کرد بآن دو شخص با این عبارت شما دماغ
هذا المیت یعنی ببوئید سر و دماغ این میت را پس اینها دماغ میت را بوئیدند و عرض کردند یا
امیر المؤمنین دماغ این میت دماغ خبیث هیچ اثری از آثار خیر در آن نیست و همیشه پر از افکار
باطله و خیالات فاسده بوده است بعد از آن فرمود ببوئید چشمهایش پس بوئیدند و
عرض کردند یا امیر المؤمنین چشمهایش نیز هیچ اثری از آثار خیر نبوده است و اکثر اوقات
استعمال میکرده است در محرمات مثل نظر کردن بنامحرم و امثال آن و بعد فرمود بب
وئید گوشهای این را باز بوئیدند و عرض کردند در این نیز هیچ اثری از آثار خیر نبوده است
و او را نیز استعمال میکرده است در محرمات مثل شنیدن غنا و اصوات مزامیر و عود و طنبور
و اصوات زنهای نامحرم و گوش دادن بغیبت مؤمنین و بعد فرمود ببوئید دهن و زبان این
را باز بوئیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین در این نیز اثری از آثار خیر نبوده است و او را
نیز استعمال میکرده است در محرمات مثل تناول کردن از محرمات و دروغ گفتن و بعد از
آن فرمود ببوئید دستهای این را باز بوئیدند و عرض کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبوده
است و اغلب اوقات او را نیز در محرمات استعمال میکرده است و بعد فرمود ببوئید
پاهای این را باز بوئیدند و عرض کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبوده است پس بعد از
آن فرمودند ببوئید قلب این را پس بوئیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین علیه السلام
بلی در قلبش بمقدار ذره بسیار جزء قلیل از محبت شما هست پس آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ان الرجل قد نجی یعنی بدرستیکه این مرد نجات یافت و بعد فرمود متعرض این نباشید

سر و ریش لحیه نکشیده مگر اینکه دیدیم این اوضاع برداشته شد و سر باز در عالم ظلمت
و تاریکی شد پس وقتیکه صبح شد بسیار سعی کردیم تا آنکه سر را با یک قطعهٔ استخوان گشودیم
و از سر آب بیرون نمودیم پس این قضیه ایست که بچشم خود دیده‌ام و بگوش خود شنیده‌ام
پس از طرف من مرخص بلکه مأذون هستی که از برای مردم تحدیث و روایت کنی از زبان من
و از قول من پس اینست حاصل روایت منصوره و این چه خوب گفته است آنکه گفته است و لفضل
ما شهدت به الاعداء والحمد لله رب العالمین مخفی نماند که حالا باز وقت شروع کردن است که
بابی از ابواب مصائب و همچنین ذکر امور متعلقه باین باب است این باب در حقیقت از ابواب مهمه
و اعمال لازمه است پس کلام در این باب در چند مقام و مجلس واقع میشود **باب سوم** در
در بیان جمله از امور مهمه که فواید بسیار دارد و با وجود این برای سایر مطالب این باب
بمنزلهٔ مقدمه است پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و چند مقام ذکر و واقع خواهد
شد **مجلس و مقام اول** در بیان جمله از مطالب عظیمه پس میگوئیم بر اهل بصائر از
شیعیان و محبان مخفی نماند که آنچه واقع و حادث شد در عالم امکان از امور عظیمه
و آثار عجیبه و خوارق عادات باهره و آیات و بینات ظاهره ساطعه و معجزات جلیله
قاهره از حین شهادت جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء بلکه از حین
سقوطش بر زمین کربلا از پشت ذو الجناح تا زمان مراجعت اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و آله و علیهم اجمعین از شهر شام بمدینه طیبه بحدیست که تعداد و احصا نتوان
کرد بلکه تکاثر و تضاعف آنها در مقامیست که خارج است از حد تعداد و احصا و لکن
همه آنها بیک نهج و اصلی نیست بلکه بانحاء کثیره و اطوار وفیره میباشد پس جمله کثیره از این
آثار و معجزات و خوارق عادات از امور دیست که تعلق بسر انور آن سر جناب سید الشهداء
روحی له الفداء دارد و جمله کثیره از آنها تعلق ببدن و جسد انور اطیب بزرگوار دارد و در
جمله وفیره از آنها تعلق بخون اطهر و اشرف آنخلیفة الله تع دارد و جمله عظیمه از آنها تعلق به
حرم رسول الله و نسوان طاهرات مظلومات دارد و جمله بسیار از آنها از هیچ یک از این
اقسام مذکوره نیست پس در این وقت میگوئیم آنها را از قسم امور است که در عالم غیب واقع

وحادث شد پس این قسم اخیر یا از امور سماویه است یعنی از اموریست که با سما نهایت تعلق دارد
یا از اموریست که بزمین تعلق دارد پس هر یکی از این دو قسم یعنی از امور سماویه و از امور
ارضیه یا از قسم از اموریست که واقع شد و لکن منقضی شد بعد از مدتی بود مدیده و یا از
قسم از اموریست که واقع شد و تا روز قیامت هم باقی خواهد شد و از این قسم حالیست حمرۀ شفق
در آسمان و همچنین سیلان کردن و جاری شدن خون تازه از درختیکه اندرخت در قبر این
از قریۀ قزوین یعنی در روز عاشورا و همچنین سیلان کردن و خون جاری شدن خون از
سنگی که اثنک بصورت شیر است یعنی از دو چشم آن صورت شیر در روز عاشورا خون جاری
میشود و آن سنگ در قریه است از قرای شام و اگر بخواهی تعبیر کنی بنحو اجمع و بنهج توضیح پس
بگو که شهادت جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعته له الفدا باعث شد بر حدوث
و وقوع امور عظیمه در جمیع عوالم امکان از عرش و کرسی و اهل ملکوت و ملا اعلی گرفته
تا آنکه منتهی شود بآنچیزیکه در تحت الثری است پس بعضی از آنها حادث شد و واقع شد و منقضی
شد و این بسبب عدد و انواع و اصناف و افراد بیرون است از حد تعداد و حساب و احصا و جمله
از آنها حادث شد و واضح شد و تا روز قیامت باقی خواهد شد و این نیز در غایت کثرت و وفور
است و جمله از آنها حادث شد و واقع شد و لکن متجدد خواهد شد و مستمر خواهد ماند یعنی
در سالی بعد از سالی و ماهی بعد از ماهی و هفته بعد از هفته و روزی بعد از روزی و
ساعتی بعد از ساعتی و مثال این مثل حرقه قلوب مومنین از جن و انس و گریه کردن و اشک
ریختن چشمهای آنها و مثل اقامه نمودن آنها رسوم تعزیه داری را در محافل و مجالس و زیارت
نمودن آنها قبر منور و ضریح مقدس را **مجلس فی مقادیر قیمه** در اشاره کردن بجمله
از امور یکه حادث و واقع شد در حالتیکه مقارن بود بحال شهادت خلیفة الله تعم یعنی
از خوارق عادات و آثار و آیات ساطعاتیکه در روز عاشورا واقع شد خواه از آن قسم
باشد که در ملا اعلی و عالم ملکوت واقع شد و خواه در روی زمین واقع شد و خواه در
عالم شهود پس میگوئیم شمر ولد الزنا لعنة الله تعم وقتیکه سر انور اقدس جناب سید الشهدا
روحی له الفدا بر نیزه بلند زده آن نیزه را بدستش گرفته میگفت والله بتحقیق سرهستند ارحسـ

در ظهور آیات و علامات در حین قتل امام علیه الصلوة والسلام

خدا کرده مبادا نکه تو افضل و اشرف خیر الناس هستی بجهت پدر و مادر و برادر و
عم و خال تو پس انکافر ولد الزنا تکبیر گفت و جمیع اهل لشکر تکبیر گفتند سه مرتبه و زمین
بلرزه درامد و اسمانها تاریک و ظلمانی گشت و از اسمان خون تقاطر و تماطر میکرد و
منادی ندا کرد از اسمان قتل والله الامام ابن الامام اخو الامام قتل والله الهمام ابن الهمام
الحسین بن علی بن ابی طالب ع پس درانوقت گردی غبره شدید سودا مظلمة پیدا و حادث
گشته بود در انغبره باد سرخی بنحویکه عین و اثر هیچ چیز نمایان نمیگشت و انقوم منافقین
و کفار ظن و گمان انها بران شد که عذاب نازل شد پس مدة یکساعتی در انجا ایستادند تا
انکه غبره زائل شد و هوا منجلی گشت و جمعی از فضلاء اعلام از صادق علیه الصلوة والسلام
روایت کرده اند که وقتیکه جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام بشهادت رسیدند یک
شخص در میدان حاضر شد و جمیع اهل عسکر بان نظر میکردند و فریاد بلند و صرخه
عظیمه کشید و جمعی از اهل عسکر او را منع میکردند از فریاد و صرخه کشیدن پس بایشان
گفت چه طور میشود که فریاد و صرخه نکشم و حال انکه رسول الله ص ایستاده است گاه بزمین
نظر میکند و گاه بحزب شما نظر میکند پس من میترسم که سید المرسلین ص دست بدرگاه
حقتعالی بردارد و نفرین کند باهل زمین پس عذاب نازل شود باهل زمین و منهم در میان
انها هلاک شوم پس بعضی از انقوم کفار ببعض میگفتند این انسان مجنون و دیوانه است پس
جمعیکه نادم شده بودند و تائب گشته بودند بیکدیگر میگفتند که این چه ظلم بود که بنفسهای
خود مان کردیم برای خاطر پسر سمیه زانیه بقتل رسانیدیم سید شباب اهل جنة را پس همه
توابین و نادمین از جمله خروج کنندگان بودند بر ابن زیاد ولد الزنا پس راوی حدیث
از صادق علیه السلم عرض کرد بان بزرگوار و گفت فدایت شوم که بود انشخصیکه در میان
میدان صیحه میکرد و فریاد میکشید پس انحضرت علیه السلم فرمود نبود انشخص مگر جبرئیل
امین و بعد فرمود اگاه باش و بدانکه حقتعالی اذن میداد بجبرئیل هر اینه یک صیحه میکشید
و از اثر ان صیحه ارواح انقوم از ابدان انها قطع علاقه کرده باتش جهیم داخل میشدند لکن
حقتعالی بانها مهلت داد تا انکه اثام و معاصی انها بنهایت برسد و انوقت عذاب بر انها

از عذاب جمیع اهل جهنم بیشتر باشد و نیز از حضرت صادق علیه الصلوة والسلم بزمین کربلا افتاد
مرویست که انحضرت علیه السلم فرمود وقتیکه جناب سید الشهداء ع بزمین کربلا افتاد و در
حالت انخلیفة الله تعم را باسیوف و رماح ضربتها و طعنها زدند و چند نفر مبادرت
نمودند که سر نور اقدسش را از بدن شریفش جدا نمایند پس منادی از قبل رب العزة تبارک
و تعم از بطنان عرش نداء کرد و گفت ای امت متحیره ظالمه بعد از پیغمبر خودشان که خدا
بشما توفیق ندهد نه برای اضحی و نه برای فطر پس بعد از انحضرت لاجرم موفق نشدند و موفق
نخواهند شد بعد از این نیز ابدا تا انکه قائم ظاهر شود طالب ثار رو چون جناب سید الشهداء
علیه الصلوة والسلم وجمعی از علماء محدثین ذکر کرده اند که راوی عرض کرد بابی جعفر ثانی
علیه الصلوة والسلم و گفت فدایت شوم چه میگوئی در باب عامه که بدرستیکه از شماها روایت
شده است که عامه موفق نخواهند شد برای روزه پس انحضرت فرمود اگاه باش و بدان که دعوت
ملکی از ملائکه در باب ایشان در درگاه خدا باجابت رسید پس راوی میگوید گفتم فدایت
شوم کیفیت این بچه نهج است پس انحضرت ع فرمود وقتیکه انقوم کفار و منافقین جناب سید
الشهدا علیه الصلوة والسلم را کشتند و بشهادت رسانیدند حق تعالی امر کرد ملکی از ملائکه
که ندا کند و ان ملک ندا کرد و گفت ای امت ظالمه و کشنده عترت نبی و پیغمبر خودشان را حق تعم
موفق نکند شما را نه برای صوم و نه برای فطر و در حدیث اخر نه برای فطر و نه برای اضحی مجلس و

مقام سیم در ذکر کردن سؤال و جواب از ان پس میگوئیم مخفی نماند که ابن احمر میگوید
که اگر کسی سؤال کند و بگوید که عامه یعنی مخالفین اهل سنت در وقت شهادت جناب سید
الشهدا علیه الصلوة والسلم حاضر بلکه موجود نبودند و هیچ مدخلیت در شهادت انخلیفه
الله تعم نداشتند پس چرا باید انها موفق نباشند برای صوم و عید اضحی و اگر نیز سؤال کند
و بگوید مقصود از موفق نشدن انها برای صوم و فطر و اضحی و حال انکه ما مبتلائیم الی عید فطر
و عید اضحی چه چیز است و سبب چه چیز است که ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلم فرمودند که ان
ان ملک یعنی نفرین کردن ان ملک در باب انها باجابت رسید و انها قیامت موفق نخواهند شد برای
صوم و فطر و اضحی و حال انکه ما مبتلائیم و میبینیم که همه انها یا اکثر انها روزه میگیرند

در محرم شد غالباً فکر از عید ضحی و عید

وادراک عید فطر و عید اضحی میکنند پس جواب از این دو اشکال عید و سؤال بحمده هیچ است
پس بحول الله و قوته در جواب از سؤال اول میگوئیم که مخالفین و اهل سنت هر چند در وقت
شهادت جناب سید الشهداء ع حاضر و موجود نبودند و لکن بودن انها بمثابه و منزله
جنود و عساکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تع و مستحق شدن انها برای نفرین ملک مثل
استحقاق جنود و عساکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تع بسبب اینستکه انها بحقیقت خلافة
خلفاء ثلثه قائل شدند و در هیچ فعلی از افعال شنیعه و در هیچ قولی از اقوال باطله ثلثه
خلفاء ثلثه اعتراض بر انها نکردند و حال انکه اصل و اساس کشته شدن و اسیر شدن عترة
و ذریه رسول الله ص را انها موصل و مستحکم کرده بودند پس قائل بحقیقت خلافت خلفاء
ثلثه و معتقد بامامت ایشان در حقیقت مثل جنود و لشکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تع
هست و علاوه بر همه اینها اینستکه معظم و جمهور مخالفین و اهل سنت گریه بر عترة رسول الله ص
و تعزیه داری برای ایشان جایز نمیدانند و بدعت میشمارند و نیز معظم اهل سنت جایز
نمیدانند لعنت کردن بر یزید ولد الزنا و جنود و اتباع انکافر پس کسی انصاف بدهد فتامل
و یقین میکند که ظلم مخالفین و اهل سنت بر عترة و ذریه رسول الله ص کمتر درجه از ظلم
جنود و اتباع یزید ولد الزنا نیست و اما سؤال دوم اینستکه اهل سنت مخالفین در هیچ
وقتی از اوقات و از زمانی تا قیامت موفق نشده اند و نخواهند شد برای صوم و عید
فطر و عید اضحی زیرا همیشه در ایام صوم چند دفعه قبل از دخول شب افطار میکنند
و همیشه در اخر رمضان یکروز یا دو روزه نمیگیرند بانیمعنی جمعی از فساق و کذابین نزد
قضاة و علماء خودشان شهادت میدهند که هلال شوال را امشب دیدیم و حال انکه
در واقع ندیده بودند پس فردا عید فطر میکنند و حال انکه اخر روز از رمضان بوده است
پس از این جهة برای عید فطر نیز موفق نمیشوند و اما عید اضحی پس وجه ان نیز واضح
است زیرا همیشه یا در اکثر اوقات عید اضحی را در روز عرفه میکنند با نظر بشهادت
دروغ در رؤیه هلال ذیحجة الحرام در نزد علماء و قضاة خودشان و با همه
اینها میگوئیم شرط صحت عبادات و قبول طاعات ولایة ال رسول الله ص و تبری از

اعداء

اعدای ایشان واهل سنت مخالفین عمل ایشان در دنیا بعکس است بهر حال و در حدیث ذکر
وارد شده است که اول کسیکه خبر شهادت جناب سید الشهداء را بسید المرسلین صلعم رسانید
اسمعیل نگهبان دریاها بود یعنی ملکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بر دریاها وصیحه
بلند کشید و گفت ای اهل دریاها بپوشید لباسهای حزن و مصیبت و تعزیه داری را بدرستی
که پسر رسول الله صلعم و فرخ او را ذبح کردند و کشتند پس از تربت کربلا و مصرع جناب
سید الشهداء با اجنحه اش باسمانها برداشته هیچ ملکی در آسمانها نماند مگر تربت مقدسه را
بو کشید پس آن تربت در جمیع ملائکه منتشر کرد پس شروع کردند بگریه و زاری کردن بر قاتل
جناب سید الشهداء و همچنین لعنت کردن بر اشیاع و اتباع قاتلین

مجلس صد و چهارم

در بیان کردن معنی جمله از فقرات زیارت فاطمیه و انچه که مربوط و منطوی
با نست پس میگوئیم مخفی نماند که در جمله از فقرات زیارت شریفه فاطمیه اشاره بجمله از وقایع
و احوال شده است پس ذکر آن فقرات شریفه که کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی
فداه و خطابات بآن امام بزرگوار جناب سید الشهداء است لازم است پس آن فقرات
شریفه اینست فقام باکیا عند قبر جدک الرسول فنعاک الیه بالدمع الهطول قائلا
یا رسول الله قتل سبطک و فتاک واستبیح اهلک و حماک و سبیت بعدک ذراریک
و وقع المحذور بعترتک و ذویک فانزعج الرسول و بکی قلبه المهول و عزاه بک الملئکة
والانبیاء و فجعت بک امک الزهراء واختلفت جنود الملئکة المقربین تعزی اباک امیر المؤمنین
واقیمت لک المآتم فی اعلا علیین و لطمت علیک الحور العین و بکت السماء و سکانها
والجنان و خزانها والهضاب و اقطارها والبحار و حیتانها و مکة و بنیانها والجنان
وولدانها والبیت والمقام والمشعر والحرم والحل والاحرام و این فقرات شریفه امام زمان
عجل الله فرجه قلوب و اکباد شیعیان و محبان را سوراخ سوراخ میکند پس حاصل مضمون
اینها اینست که خبر دهنده خبر هلاک و شهادت تو در نزد قبر رسول الله ایستاد و ظاهر آنست
که آن ناعی ملک بود و ممکن است از مؤمنین جن باشد و ممکنست و از انس بکر بود و لکن اخبار
آن بعد از گذشتن مدتی از روز عاشورا خواهد شد و اظهر و اقرب باحتمال اول است بهر حال

بعد خطاب کرد بجناب سید الشهدا و گفت فعلیک البکاء الخ یعنی خبر مرگ تو و شهادت ترا
برسول الله صلی الله علیه و آله رسانیدند در حالتیکه اشک چشمهایش جاری میشد و در حالتیکه میگفت
یا رسول الله سبط و جوانت کشته شد و جان و مال و اهل و عشیرهٔ تو مباح کردید یا رسول
الله صلی الله علیه و آله بعد از تو دختر ترا اسیر و ذلیل کردند و عترت و اهل و عیال تو مبتلا بمصائب و
بلاها گشتند پس وقتیکه ناعی این خبر را و این کلمات را برسول الله عرض کرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
منزعج و مضطرب شد و قلبش از حزن و غمش سوخت و گریه نمود پس در آن وقت جمیع ملائکه
و جمیع ارواح انبیا بخدمتش رسیدند و او را در مصیبت و عزاء تو تسلی میدادند و بسبب
مصائب و شهادت تو مادرت فاطمه زهرا مفجوع و دلسوز گشت و جنود و احزاب ملائکه
مقربین علی الاتصال فوج بعد از فوج و حزب بعد از حزب و جماعت بعد از جماعت بخدمت
پدرت امیر المؤمنین میرسیدند و او را در مصائب و عزاء تو تسلی میدادند و بسبب مصائب
ماتم تو قیامت شد برای تو در اعلی علیین و حور عین نوحه و زاری کرده و صیحه و ضجه نموده
بر سر و سینه میزدند و بیهوش میشدند و گریه کردند آسمانها برای تو و سکان آسمانها
و جنان و خزان جنان و کوهها و صحراها و دریاها و ماهیان دریاها و بنیان مکه
و جنان و ولدان و غلمان جنان و بیت الله و مقام و مشعر و حرم و حل و احرام و دیگر
دیگر از میثم تمار وارد شده است که گفت عهد کرد بمن مولای خودم امیر المؤمنین علیه السلام
و خبر داد بمن و فرمود بدرستیکه این امت خواهند کشت پسر پیغمبر خویشان را و
گریه خواهد کرد برای آن همه چیز و همه موجودات حتی اینکه گریه خواهند کرد برای آن
وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و جو السماء و گریه خواهند
برای آن آفتاب و ماه و نجوم آسمانها و زمینها و مؤمنان از طایفه انس و از طایفه جن
و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان و مالک دوزخ و حاملان عرش و خواهد بارید از
آسمان خون و خاکستر و بعد از آن فرمود واجب شد لعنت خدا بر قاتل حسین سید الشهدا
چنانچه واجب شد بر مشرکین و کافرین و بر یهود و نصاری و مجوس در وقتیکه میثم تمار
این خبر را از امیر المؤمنین ع نقل و حدیث کرد شخصی که نام او جبله بود گفت یا میثم پس

چه ظهور شده است که مردم بعضی مخالفین و اهل سنت روز عاشورا و روز قتل جناب سید
الشهداء را روز تبرک و خیر قرار میدهند پس و چنانکه از امام هشتم اخبار شنیدی که بیان شد
کرد و بعد از آن گفت نهایت ظن فاسد و گمان باطل کرده اند بسبب حدیثی که او را از خود
وضع و جعل کرده اند و میگویند بسبب بخشش کتب موضوع روز عاشورا روزیست
که حق تعالی قبول نمود توبه آدم را در این روز و حال آنکه حق تعالی توبه آدم را در ماه ذیحجه قبول
فرموده است و نیز گمان باطل میکنند که روز عاشورا روزیست که حق تعالی در این روز
بیرون آورد یونس نبی را از شکم ماهی و حال آنکه حق تعالی او را از شکم ماهی در ذیحجه بیرون
نمود و نیز ظن باطل میکنند که روز عاشورا روزیست که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت
و حال آنکه این نیز صحیح نیست و نیز مخفی نماند در خبری وارد شده است که بعد از شهادت جناب
سید الشهداء آسمانها بنفشی سرخ بود که گویا خون تازه است و در جمله کثیره از اخبار وارد
شده است که اشراقات و اشعه آفتاب در دیوارها مثل ملاحفه بود که رنگ شده باشد بعصفر از
و در خبر اخر وارد شده است از مردی از اهل بیت المقدس پس آن گفت والله ما اهل بیت المقدس
و همچنین اهل نواحی بیت المقدس بر همه ما معلوم شد عشیه شهادت حسین بن علی علیهما السلام
زیرا که برنداشتیم هیچ سنگی و هیچ کلوخی و هیچ صخره بزرگی مگر اینکه دیدیم در زیر آنها خون
غلیان میکرد و میجوشید و همه دیوار خانهها سرخ میشد مثل علق و سه شبانه روز
خون تازه میبارید و میشنیدیم که منادی ندا میکند در جوف شب میگفت اترجو امة
قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب و آفتاب سه روز منکسف شد و بعد از آن منجلی شد
و ستارهها آسمانها بیکدیگر متشبک شدند و در خبر اخر وارد شده است که شب شهادت
جناب سید الشهداء از روی زمین و کره ارض هیچ سنگی برداشته نشد مگر آنکه در
زیر آن سنگ خون تازه و در روایت [illegible] بن عبد الله وارد شده است آسمان در نصف
النهار بما طر خون تقاطر مینمود و من شتر سفیدی داشتم بودم بزمین نظر کردم دیدم که آن
شتر پر از خون شده و شترها صحرا برای چرانیدن فرستاده بودم پس صحرا پر از خون
بود و شترها مصبوغ و ملون بخون شده برگشتند و بعد برای ما کاشف بعمل آمد

کرد

کردند و زن جناب سید الشهداء را بقتل رسانیده اند و از اسود بن قیس روایت شده
که سرخی از قبل مشرق پیدا شد و سرخی از قبل مغرب پیدا شد و اینها مرتفع شدند تا آنکه
در وسط آسمان بیکدیگر متصل شدند و مدت شش ماه در وسط آسمان بودند و
از ابن عباس روایت شده در تفسیر قول الله تبارک و تعالی فما بکت علیهم السماء وارد شده
است بدرستیکه حق تع وقتیکه نبی از انبیا را قبض نماید گریه میکند بر آن آسمان و زمین
مدت چهل سال و وقتیکه امام را از ائمه اوصیا قبض نماید گریه میکند بر آن آسمان و زمین
مدت چهل ماه و وقتیکه عالم که عمل کننده بعلمش باشد او را قبض نماید گریه میکند بر آن
آسمان و زمین مدت چهل روز و اما حسین بن علی علیهما السلام پس گریه میکند بر آن بزرگ
وار آسمان و زمین طول الدهر و مادامیکه دنیا هست و گفته مصنف این است که روز
شهادت آن امام مظلوم ع از آسمانها خون بارید و این حمره مشرقیه در آسمان در روز
شهادت آن مظلوم ظاهر شد و قبل از آن نبود و دیده نشده بود ابدا و در روز شهادت
آن امام مبین یک سنگی از دنیا برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن سنگ خون بود و در
جمله کثیره از اخبار وارد شده است که وقتیکه جناب سید الشهداء ع شهید شد گریه
کرد بر آن خلیفة الله تع هفت آسمان و هر که و هرچه در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم
هفت زمین و هرچه و هرکه در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم هرچه که در میان آسمانها
و میان زمینها هست و گریه کرد بر آن هرچه و هرکه در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم
هرچه و هرکه در جنت هست و همچنین هرکه و هرچه در جهنم هست از خلق خدا از عالمیان
و گریه کرد بر آن آنچه که دیده میشود و آنچه که دیده نمیشود مگر بصره و دمشق و آل عثمان
و در خبر آخر وارد شده است که گریه کرد آسمان بخون مدت چهل صباح و گریه
کرد زمین بسواد و سیاهی مدت چهل صباح و گریه کرد آفتاب بکسوف و سرخی مدت
چهل صباح و بدرستیکه کوهها قطعه قطعه شد و پاشیده گردید و دریا منفجر شد
و ملائکه چهل روز گریه کردند و در جمله از اخبار باین نهج وارد شده است که برای قتل
حسین بن علی بن ابی طالب ع آسمان و زمین گریه کردند و سرخ شدند و بر احدی گریه نکرده

بودند

بودند مگر بر یحیی بن زکریا ع و حسین بن علی ع و در روایت جمله علی بن مسهر القرشی وارد
شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهدا ع آسمان مثل علقه یعنی خون بسته بود
و باین حالت ماند مدت یکسال و نه ماه و قرص آفتاب در نهایت نمایان نمیشد و در بعض
اخبار وارد شده است که وقتیکه جناب سید الشهدا کشته شد از آسمان خاک سرخ بارید
و در خبری وارد شده است که راوی میگوید عرض کردم بسید الساجدین ع که گریه کردن
آسمان بچه نحو بود پس انحضرت فرمود وقتیکه رخت را مثل ان بیفکنی آسمان میگرفتی
واقع میشد و میافتاد بر آن شبیه ثوب را غبشا ز خون و در خبر نضره ازدیه وارد شده
است که از آسمان خون بارید و یکشب را صبح کردم و دیدم که همه چیزها از ظروف و غیر ظروف
پر از خون است و در خبر ام سلیم وارد شده است که ان زن گفت وقتیکه جناب سید الشهدا
بشهادت رسید آسمان تماطر و تقاطر کرد و بارید مثل خون و جمیع خانههای ما و جمیع
دیوارها از ان مطرات و قطرات سرخ شد و در جمله کثیره از اخبار وارد شده است از
ائمه معصومین که انس و جن و طیر و وحش همه گریه کردند بر حسین بن علی ع و نیز فرمودند
که گویا نظر میکنم بر وحوش که گردنها را کج کرده اند و گردنها را کشیده اند بقبر ان مظلوم
از هر نوع و از هر صنف وحش و همه بر ان گریه میکنند تا انکه دموع عیون انها جاری
میشود و مرثیه میخوانند شبها تا انکه صباح بشود و در روایت ابوذر وارد شده است
که ابوذر گفت که اگر شما میدانستید که چه داخل شد از احزان و اضطراب و گریه و زاری بر
اهل دریاها و همچنین بر سکان کوهها و جنگلها و بیشهها و بر اهل آسمانها بسبب قتل
و شهادت جناب سید الشهدا ع هر اینه گریه میکردید والله تا انکه انفس و ارواح
شما از ابدان مفارقت نماید و هلاک شوید و هیچ آسمان از آسمانها نیست که روح جناب
سید الشهدا از ان آسمان مرور نماید مگر اینکه هفتاد هزار ملک فزع مینمایند و قیام
مینمایند قیام کردنیکه مفاصل اجساد ایشان مرتعد و مرتعش میشود پس ملائکه
باین حالت دارند تا روز قیامت و هیچ ابری و سحابی نیست که مرور کند و رعد و برق زند
مگر اینکه بر قاتل جناب سید الشهدا لعنت نماید و هیچ روزی از روزها نیست مگر اینکه

که روح جناب سید الشهداء ع در آنروز بخدمت جناب رسول الله میرسد پس روح هر دو
بزرگوار با همه کربلا قائم مینمایند **مجلس و مقام پنجم** در اشاره نمودن بکیفیت
گریه صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهراء ع و همچنین در اشاره نمودن بامثال و نظایر
آن پس مخفی نماند که کیفیت گریه و زاری کردن آن معصومه مظلومه در اخبار مستفیضه
و متکاثره وارد شده است و در بعض اخبار باین نهج وارد شده است که بدرستیکه با فاطمه
زهراء ع هزار نبی و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار از ملائکه کروبیین میباشند
و همه آنها یاری و مساعدت مینمایند در گریه و زاری کردن با آن معصومه مظلومه ع
بکشهقه و بناله میکشد پس نماند ملکی از ملائکه در آسمانها مگر آنکه گریه میکنند بسبب
رقت و ترحم بسبب صوت آن مظلومه معصومه پس آن مظلومه ساکن نمیشود از گریه کردن تا
شهقه دلسوز کشیدن و ناله جگرگداز بر آوردن تا آنکه رسول الله ص نزد آن معصومه مظلومه
میآید و میفرماید ای دختر من بتحقیق بگریه آوردی اهل آسمانها را و آنها را مشغول کردی
بگریه تا آنکه دست کشیدند از تقدیس و تسبیح حق تعالی پس خودداری بکن از گریه تا آنکه
ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی را بکنند و در بعض اخبار باین نهج وارد شده است که فاطمه
زهراء گریه میکند بر پسر مظلومش و شهقه میکشد شهقه کشیدنی پس جهنم زفره میکشد
زفره کشیدنی پس ملائکه خزنه جهنم در اول گریه کردنش مستعد میباشند برای ضبط کردن
جهنم از ترس آنکه عنق از جهنم بیرون بیاید یا فاد مان بگریزد پس جمیع اهل زمین را
بسوزاند پس بهر حال باشد ملائکه خزنه حبس میکنند جهنم را و او را زجر مینمایند در دهانها
او را محکم می بندند از خوف اینکه اهل زمین را بسوزاند و باین حالت هستند مادامیکه
فاطمه زهراء ع در گریه کردنست و با وجود این زفره جهنم ساکن نمیشود تا آنکه صوت
فاطمه زهراء ساکن بشود و بدرستیکه بسبب گریه فاطمه نزدیک میشود که دریاها منشق
شوند و بعض آنها در بعض داخل بشوند پس هیچ قطره از قطرات دریاها نیست مگر اینکه بر
ملک موکل او است پس ائمه معصومین ع فرموده اند که ملائکه زائل نمیشوند از اخلاص
مهربانی بفاطمه زهراء ع و گریه میکنند مادامیکه آن مظلومه گریه میکنند و حق تعالی را

میخوانند

میخوانند و بسوی آن تضرع میکنند و همچنین تضرع و اصوات ملئکه مرتفع میشود بسبب تسبیح
و تقدیس کردن آنها حق سبحانه و تعالی را و سبب تسبیح و تقدیس آنها در این وقت بجهة آنستکه
حق سبحانه و تعالی عذاب بر اهل زمین نفرستند و اصوات آنها در حین تسبیح و تقدیس بنحوی میشود
که اگر یک صوت از اصوات باهل زمین برسد کوهها از اصل کنده میشود و زمین زلزله
میکند و اهل زمین همه هلاک میشوند مخفی نماند که این احقر میگوید که اخبار این باب
اینمقام باحصا و استقصا تمام نخواهد شد و اما اخبار وارده در اینمقام از طرق عامه
و اهل سنت هر چند بتضافر و تکاثر بمثابه اخبار وارده از طرق شیعه نیست ولکن
اخبار و آثار آنها نیز بسیار است و آنها را حاذقین و افاضل محدثین و کامل صناعه
تواریخ و سیر از حزب عامه نقل کرده اند و از آنجمله آنچه که در تاریخ نسوی ذکر شده است
و روایت شده است از ابو قبیل که وقتیکه حسین بن علی علیهما السلام کشته شد آفتاب کسوف کرد
بنحویکه کواکب در نصف النهار ظاهر شد و ظن ما بر این شد که این علامه قیامت است و نیز
ذکر کرده است جمعی از افاضل محدثین عامه و اهل سنت مثل زهری و ثعلبی و مسلم نشابوری
و روایت کرده اند که وقتیکه حسین بن علی علیهما السلام کشته شد آسمان گریه کرد و سرخی که
با شفق هست ظاهر شد و آن سرخی قبل از شهادت آن بزرگوار موجود نبود و بتحقیق
چند روز از آسمان خون بارید و بتحقیق بدرو و شهادتش از آسمان خون عبیط و تازه
بارید و نیز روایت کرده است عبد الله بن احمد حنبل خبری در مسند از ام سلمه که گفت داد رسول الله
بمن یک کف خاک سرخ و فرمود این خاک از تربت آن زمینی است که حسین در آنجا کشته میشود پس
هر وقتیکه این خاک خون شد یقین بدان که او را کشته اند پس ام سلمه میگوید من آنخاک را در شیشه
ضبط نمودم و روز عاشورا آن شیشه را دیدم که خاک در آن خون شده بود و نیز یکی از فضلاء
اهل سنت که او الحافظ ابو الحسن عثمان بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی میگویند اخراج نموده
است حدیثی را از عیسی بن الحارث الکندی و آنکه وقتیکه حسین بن علی علیه السلام کشته شد مدت
هفت روز کشید که وقتیکه نماز عصر را میکردیم و نظر میکردیم بآفتاب بر بعضی با شرافات
و اشعه آن میدیدیم در دیوارها مثل ملحفه معصفره و از شدت سرخی و کواکب دیده

شد بعضی بعض و در روایة ابن جوزی از ابن سیرین باین نهج است که دنیا تاریک بود و ظلمت کشید
مدت سه شبانه روز و سرخی در آسمان ظاهر شد و نیز بعض علماء عامه ذکر کرده است
که بعد از قتل جناب سید الشهداء آسمان مدت شش ماه سرخ شد و بعد از آن کم کم کشیده شد تا آنکه
بالمره سید که الان هست یعنی سرخی شفق مخفی نماند که ابن جوزی برای ظهور حمره شفقیه بعد از
شهادت جناب سید الشهداء حکمتی و سری بیان نموده است و حاصلش اینست که چونکه انسان
غضبناک شود اثر غضبش در وجهه ظاهر شود و آن سرخ شدن وجه است و چون حق سبحانه و تعالی
منزه و مقدس بوده از صفات نقص و شمائب لوازم اجساد و جسمانیات پس اظهار کرد تأثر
غضبش را بر قاتلین جناب سید الشهداء بحمره افق شرقی تا آنکه اظهار کرده باشد عظم جرم
جنایات و معاصی ایشان و چون قاتلین بهر حال اخبار و آثار در این باب بحدی رسیده است که از هر دو
فرقه یعنی شیعه و سنی نقل شده است که باحصا و استقصا نیاید پس این احقر میگوید که صد هزار
ویل و عذاب الهی بر اشخاص مخالفین باد که این اخبار متکاثره و متشابهه و متضافره را
از طرق خود شان روایة میکنند با وجود این گریه و تعزیه داری بر حبیب حبیب الله
و خلیفة الله تعالی نمیکنند بلکه جمعی از متعصبین آن قوم گریه و تعزیه داری برای این خلیفة الله تعالی
بدعت میشمارند استجیر بالله و همچنین ویل و عذاب و غضب الهی بر اشخاصی باد که در ظاهر
ادعای محبت و تشیع مینمایند لکن در ضعف اعتقاد نزدیک بمخالفین شده اند زیرا که
اگر قلیل از کثیر مقامات و شئون خلیفة الله جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته المخلصین
له الفداء ذکر شود او را مستبعد و مستغرب میشمارند و مقامات و درجاتیکه بر این گریه
کنندگان و تعزیه داران وارد استجیر بالله **مجلس در مقام ششم** در ذکر کردن بیانات
برای این چیزیکه واقع شده است در اخبار و آثار مقدمه پس بیان اول در ذکر مراد و مقصود
از گریه و بکاء هر شیء بر جناب سید الشهداء پس میگوییم بکاء و گریه هر شیء ملاحظه میشود
بالنسبه بحال آن شیء پس ظاهر از اخبار اینست که گریه و بکاء طایفه جن و طوایف طیور و وحوش
و همچنین سایر حیوانات که برای آن چشم و باصره هست مثل گریه انسان بوده است یعنی بریختن
اشک بچشم و برای تفسیر و توضیح بعض اخبار مقدمه دلالت کرده و اما گریه ملائکه و حور

غلمان پس ظاهر است که گریه و بکاء آنها نیز مثل گریه و بکاء انسان بوده است هر چند در آنها
بنحو الطف و اشرف بوده باشد و اما بکاء و گریه جهنم پس بیانش در بعض اخبار مقدمه گذشت
و در بعض اخبار اشاره شده است ببکاء و گریه دریاها و جمله اشیاء دیگر نیز و آن نیز بهمان
نهج است که گریه کردن دریاها بتلاطم امواجش و گریه کردن انهار و ینابیع بجریانش و خشک
شدنش و گریه کردن آفتاب و ماه و کواکب بتغیر آنها از سرخی و زردی و کسوف و خسوف و گریه کردن
کوهها بقطعه قطعه شدن و دیوارها بانفطار و انهدام و نباتات بتغیر و زردی و خشکی
و درختها بمردن و میوه ندادن و بقله منفعت ندادن و ریختن اوراق و برگها و خشک شدن اغصان
و شاخها و نیز بزرگی اوراق و برگها و خشک شدن برگها گریه کردن ریاح بصفیر و انتشار
بالتهابات و آفاق بتکدرات و معادن بفساد شدن و ظروف و شیشه‌ها باصوات و انکسار
و شکسته شدن آنها اما نمیشود بگریه اشقیاء ابن اصبغ و گریه قطاع طرق در دزدیها و اما
بمیدان بند اصوات طیور و اولاد آشیانها و اباتی بیستند هفته و تلاطم بحار و گریه اطفال
صغار در اثناء اللیل و اطراف النهار و اما نظر نکنید بشکستن و پاره شدن سنگها و کشته
شدن ابجاهها و قلت بارانها و ترقی اسعار و فساد افکار و اختلاف انظار و قصر کوتاه
اعمار و غیر اینها که محتاج احصاء و استقصاء نباید و بیان مختصر هر چیزیکه اسم شیء
ان اطلاق شود جوهر باشد یا عرض خواه دیده بشود یا نه لیس میگوئیم پس جمیع اشیاء
بیع عالم بری در شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام گریه کردند در آن وقت و همچنین
گریه خواهند کرد تا قیامت بجوانی علی اکبر علیه السلام بیان تمام در ذکر گریه بن یکسوال و جواب
که مهم است تحقیق حال در این سؤال و جواب لکن بعد از شهادت مقتله پس میگوئیم استثنا
نشده در اخبار دیگر گریه کردن بجناب سید الشهداء علیه السلام بهر چیز جز بصره و دمشق و آل
عثمان پس بنا بر این باید گریه کرده باشند در هر شیئی از اشیاء و در هر فردی از افراد انسان محقق
شده باشد حتی از انسان از افراد و آحاد دیگر در اطراف عالم و اجتماع دنیا در بلاد و قری
و صحراها و بیابانهای بعیده بوده‌اند بنحوی که شامل بشود باحاد کفار و افراد مشرکین از یهود
و نصاری و مجوس و سایر ملل و طوائف از عبده اوثان و اصنام تیر و تنکه این مقدمه

معلوم شده میگوئیم که اگر کسی سؤال کند و بگوید که این بچه نحو متصور و معلوم میشود که
در حین شهادت جناب سید الشهداء ع خبر بهمه افراد و احاد انسان برسد پس حاصل سؤال
اینست و اما جواب به نحو تحقیق از این سؤال اینکه امام و خلیفة الله تع منزلتش منزلة قلب است
نسبت باعضا و مثل منزلت فؤاد است نسبت به بدن و بالنسبة بجمیع نشات و عوالم امکانیة
مثل منزلت قطب است نسبت بکره پس وقتیکه همچنین شخص و همچنین خلیفة الله تع کشته شود باید
کلیه امور باز اطوار که تفاصیل آنها گذشت پس بنا براین بر خرابی جمیع عوالم و نشات امکانیه
بلکه برای انعدام همه مقتضی موجود شد ولکن حق سبحانه و تع بقدرت تامه اش همه آن عوالم را
حفظ نمود از خرابی و انعدام نظر بحکمت بالغه اش و باقامه اش در مقام آن وصی او را پس فلذا
باید انقلابات تامه و اضطرابات و تزلزلات کامله در جمیع اجزاء عالم متحقق شود و همچنین
موجود و متحقق شود حالت بکاء و گریه و تباکی در جمیع افراد انسان در هر بقعه و در هر مکان
بوده باشند و سبب تحقق حالت بکاء و تباکی در جمیع افراد موجودات احزان و گریه و غموم
و انبجان برای آنهاست بسبب مشاهده کردن آنها امور عجیبه هائله و حالات غریبه مخوفه را
مثل کسوف آفتاب و خسوف ماه و مشتبک شدن نجوم و زده شدن ستاره ها بعض ببعض و سرخی
و گریه آسمان بهر حال از ظواهر اخبار و آثار و همچنین از قاعده سریان آثار ولایة مطلقه
در اشیاء و موجودات و سریانیکه مثل سریان الهواء دهنیه و ناریه در کبریت بوده باشد این
مستفاد میشود که گریه و بکاء و تباکی حاصل و متحقق شد در هر فرد از انس و جن مطلقا
یعنی بدون فرق میان مؤمن و کافر و بدون فرق میان نزدیک و حاضر و بعید و غائب از این
که امور عجیبه واقعه با هر در جمیع بقاع عالم و اصقاع کره ارض حاصل و متحقق گشت پس همه
احاد افراد انسان و همچنین همه افراد جن نظر کردند و مشاهده نمودند پس جواب بتحقیق
از این سؤال همین است و بس و این قوة تشدید خواهد یافت وقتیکه اضافه شود براین
حصول الهامات قلبیه برای هر فرد از افراد انسان و جن مطلقا چنانچه اطلاع سایر حیوانات
بر شهادت خلیفة الله تع و امام مبین بسبب الهامات شده و قوة و تشدید این جواب اکثر
و ازید خواهد شد وقتیکه اضافه شود بر این تحقیق مذکور حضور رسانیدن بهمه اصقاع

و نواحی و اطراف و بقاع کره ارض طائفه از جن که انهار اطیاره سیاره مبنا مند مخفی
نماند که این کلام تا باینجا در مقام تحقیق گریه و بکاء و تباکی بود که آن در حین شهادت
خلیفة الله تع و حجة الله سبحانه و تع حاصل و متحقق شده باشد یعنی گریه و بکاء اولی
اما حصول گریه و بکاء دوم یعنی حصول گریه و بکاء دومی بسبب شهادت آنخلیفة الله تع برای
هر فرد از افراد انس و جن پس این نبود مگر بعد از رسیدن و وصول کیفیت شهادت آنحجة الله تع
بنهج تفصیل و بیان و سبب این نهج وصول و رسیدن خبر سیر کردن رکبان و مسافرین بود پس
در این قسم دومی لازم نیست عموم و شمول بهر فرد از افراد انسان و همچنین بهر بقعه از بقاع
کره ارض پس واضح و ظاهر شد که عموم و شمول بهر فرد از افراد انسان و بهر بقعه بقعه از بقاع
زمین مختص بقسم اول است بیان سیم در تحقیق حال در اختلاف اخبار متقدمه یعنی اختلاف
انها هم بحسب مدت و هم بحسب کیفیت گریه و بکاء آسمانها هر چند مختلف بودند بحسب هر دو جهت
یعنی جهت مدت و جهت کیفیت لکن بعد از تامل و تدبر معلوم میشود که این نحو اختلاف موجب تضاد
و تناقض میان اخبار نخواهد شد و بیان این باین نهج است که آن اخبار و آثاریکه صریح بودند در
اینکه از آسمان خون عبیط و تازه بارید حمل میکنیم بر اینکه این در جمله از مواضع و بقاع و
بلاد و قری بود نه در همه کره ارض و ایضا حمل میکنیم زمان خون باریدن بیان نشده
پس میماند اختلاف در میان همین اخبار از حیثیت دیگر زیرا که در جمله از انها باین نهج است
که از آسمان خون عبیط و تازه بارید و در بعض انها باینطور بود که از آسمان میبارید
مثل خون بنحویکه خانها و دیوارها همه سرخ شدند پس میگوئیم این نحو اختلاف نیز موجب
تضاد و تناقض نمیشود زیرا که ممکن است که بگوئیم که در اول این امر از آسمان خون عبیط و تازه
بارید و خون قلیل باشد که قلیل در بعض مواضع و بقاع و امکنه شده و کثیر در بعض دیگر
مواضع و بقاع و امکنه دیگر شد پس بعد از آن زنده باشد از آسمان قطراتیکه مثل خون
باشد پس بعد از آن شده باشد آسمان مثل علقه یعنی بنحوی که وقتیکه شخص مستقبل میشد
بسمت آن در حالتیکه در دستش رختی یا پارچه سفید یا نخوان بوده باشد پس ظاهر
پیدا شود در آن چیزیکه شبیه باثر براغیث یعنی کیکست و اما اخباریکه متضمن این معنی بود

که کریه و بکاء اسمان سرخ شدن ان بود و همچنین مثل علقه شدن ان بود پس میگوئیم ظاهر
انقسم کریه و بکاء اسمان در جمیع افاق و اصقاع کرهٔ ارض متحقق و موجود شده و لکن
اختلاف در این قسم از اخبار و اثار و بحسب مدت و زمان خواهد شد پس میگوئیم رفع تضاد
و تناقض در ین قسم نیز ممکنست برا که حمل میکنیم امر را بر وجود تفاوت و حصول شده و ضعف
یا ینمعنی و در جمله از ازمنه و اوقات سرخی اسمان یا مثل علقه شدنش در غایه شده بود و در جمله
دیگر از ازمنه و اوقات باین نهج شده بود و اما اختلاف اخبار و اثار در کسوف و خسوف
اختلافست بحسب مدت و ازمنه پس میگوئیم رفع تضاد و تناقض در ین مقام مثل ان رفع تضاد و
تناقض است که گذشت یا ینمعنی که کسوف و خسوف بر نهج استیعاب و تمامیت حاصل و متحقق
شده در اقصر و کوتاهترین ان ازمنه و اوقاتی که در اخبار و اثار متقدمه مذکور شد اما
صورت نقص و استیعاب و تمامیت بعد از ان زمان شد و همچنین است کلام در سایر صورتها
زمان اطول و از یکدیگر در اخبار و اثار متقدمه مذکور شد اما صورت نقص از استیعاب پس
انو ما نست که مجموع احتمالات بر این میزان و بر این نهج قیاس میشود اخبار و اثار یکه در سیاهی
و ظلمت ارض وارد شده بود یعنی اختلافی که بحسب ازمنه و اوقات و بحسب طول و قصر و کوتاهی
ازمنه و اوقات بود و وجه دیگر نیز در اینجا بحسب اختلاف بقاع و امکنه و بلاد است. مجلس

و مقام هفتم در ذکر کردن بعض اسرار شعشعانیه ملکوتیه و بعض دقایق
لطیفه نورانیه پس میگوئیم در بیان اینمطلب نورانی و سرّ ملکوتی که بتحقیق گذشت و
دانسته شد که جمله از اخبار و اثار دلالت بر این کرد و متضمن این شد که از اسمان خون
عبیط و تازه بارید و جمله دیگر از اخبار و اثار دلالت بر این میکرد و متضمن این شد
که از اسمان خاک سرخ و خاکستر بارید پس وقتیکه این امر ملاحظه کرده شود با دقت و
تدبر معلوم خواهد شد در نزد هر عاقل عارف که این قضیه یعنی از اسمان خون و
خاک سرخ و خاکستر باریدن این از قبیل رب العزه سبحانه و تعالی بمنزلهٔ خلق و ایجاد کردن
مصداق قول سید الشهداء است که بعد از شهادت علی اکبر فرمود و ان یست علی الدنیا
بعدک العفا یا ولدی پس بتحقیق تاثیر کرد کلام خلیفة الله تعالی تاثیریکه هم بحسب ظاهر باشد

و هم باطن باشد و هم بحسب ستر باشد و هم بحسب علن باشد پس بعد از این اگر کسی بخواهد که
ستر لطیف و دقیق از این مطلب مذکور بشناسد پس بداند که احداث کردن و ایجاد کردن تب
الحمرة خضعتا آیات عظیمه و آثار جلیله عجیبه غریبه که اشاره بآنها شد و بعد از آن هم
گریه کردن خضعتا هوا و آسمانها و باریدن خون و خاک سرخ و خاکستر سرخ اشاره است از قبل حق تع
به بیان این امر یعنی ایشان ذکر کنند خطاب یا حبیبی یا حسین یا من علی دینه علی الدنیا تعبدک العقبا
و حق نیست که باید نوشته شود [illegible] فحور العین با نوار ملکوتیه و مخفی نماند که از این
ستر مذکور یک ستر لطیف دقیق نیز استنباط میکنیم و آن این است که این نشاءه دنیویه خضعتا و اخلاق
کریه است که تا یوم در مجلس گریه و تعزیه جناب سید الشهداء پس حسن حال این ماتم خانه و
اشرف زینتهای این مجلس نیست که اهل این ماتم خانه و این مجلس بر سرهای خودشان خاک و خاکستر
بریزند چنانچه در بعض اوقات باشد مثل ایام ماه محرم خصوصا در روز عاشورا و اما
در روز [illegible] پیدا شد خون بعد از شهادت خلیفة الله تعالی در زیر هر سنگ و هر کلوخ
در اکثر بلدان عجمان و عراق بلکه در جمیع دنیا و تمام کره ارض در زیادتی و کثرة این امر در
بیت المقدس و اطراف آن چنانچه اخبار و آثار متفقه مذکوره دلالت نمود پس بسیار اسرار
عظیمه و وجوه لطیفه دقیقه هست لکن از ذکر کردن آنها اعراض نمودم بسبب اینکه اکثر و
اغلب اهل این زمان قوة فهم آنها را ندارند و متحمل آنها نخواهند شد **مجلس مقام**
هشتم در بعض وجوه بعض سر و استنباط آن از بکاء و گریه صدیقه عظمی و حجة
کبری فاطمه زهراء ع پس میگوییم که اخبار متکاثره متضافره مدل است بر گریه و بکاء
و شهقه معصومه مظلومه در اکثر اوقات در نشاه برزخیه مذکور نمودیم پس هر که تدبر
و تأمل نماید میداند که نسبت گریه و بکاء و شهقه معصومه مظلومه صدیقه عظمی در دار
دنیا با آن گریه و بکاء و شهقه اش که در نشاه برزخیه و دار آخرة میشود مثل نسبت قلیل است
با کثیر و حال آنکه معصومه مظلومه ع در دار دنیا بآن گریه فرمود صبت علی مصائب لو
انها صبت علی الایام صرن لیالیا و گریه و زاری نکرد در دنیا احدی بمقدار گریه و زاری
آن صدیقه مظلومه عظمی بعد از وفات پدر بزرگوارش سید المرسلین ص پس وقتیکه این امر معلوم

شد یک سؤال مشکل در این مقام وارد میشود و بیان آن باین نهج است که کسی سؤال کند و بگوید
که چه طور میشود که خلاق عالمیان راضی شود که حبیبه خودش صدیقه عظمی و افضل خلایقش
بعد رسول الله صلعم و امیر المؤمنین در احزان و غموم و گریه و بکا و نحیب و جزع و صیحه و ناله
باشد علی الدوام و الاتصال در دنیا و هم در دار عقبی و حال آنکه هر دو نشاة و هر دو عالم را
حقتعالی برای خاطر شریف آن معصومه مظلومه خلق فرموده است و علاوه براین در دار عقبی
و نشاة آخرة دار نعمت و راحت و سرور است برای حجج الله تعالی و خلفاء الله و اولیاء الله تعالی
و همچنین برای اتباع و اشیاع ایشان از مؤمنین و مؤمنات پس باید از امور یکه در دنیا
داشتند یعنی از حزن و غم و بکاء و گریه و نحیب ذره بیشتر و جزء احقر در دار عقبی و آخرة
نداشته باشند پس بعد از تامل و تدبر در این سؤال بر عاقل عارف مخفی نخواهد شد
وارد شدن سؤال دیگر نیز و بیان مقدمه آن باین نهج است که در شهادت جناب سید الشهدا
گریه کرد جمیع موجودات و از انجمله جنان و آنچه در جنانست از حور عین و غلمان بلکه حور
عین لطمه زدند و سینها خراشیدند و بالجمله جمیع اهل جنه آخرة گریه و بکا و صیحه و
ضجه نمودند و همچنین جمیع اهل جنان برزخیه پس چنانچه همه این امور در کتب اخبار
متکاثره متضافره مستفیضه معتبره ائمه اطهار ع ذکر شد و همچنین از ضروریات مذهب طایفه
امامیه شده است پس وقتیکه این مقدمه بیان شد وارد شد سؤال دویم باین نهج
است که باید اهل جنان آخرة و اهل جنان برزخیه مستغرق باشند در نعمتها و زینتها
و فرح و سرور و نشاط و ابتهاج پس این امور منافات دارد با گریه و بکاء و حزن
و غم و الم و لطمه بر خود زدن و سینها خراشیدن و علاوه براین از اخبار یکه ذکر شد گریه
و بکاء و حزن و غم و الم مصیبت عظمی فاطمه زهراء وارد شده بود و مذکور شد همچنین
مستفاد شد که هر وقتیکه آن معصومه مظلومه مشغول گریه و بکاء و نحیب میشود و شهقه
میکشد گریه میکنند جمیع و همه آن اشخاصیکه گریه و بکاء و عویل و شهقه آن معصومه
مظلومه را بشنوند پس لازم این قضیه اینست که جمیع اهل جنان آخرة و قاطبه اهل جنان
برزخ مستغرق باشند در بحار احزان و اشجان و گریه و بکاء و آلام پس اینست تمام

سؤال

سؤال و غایة اشکال در این مقام پس میگوییم و ذکر میکنیم اول یک مقدمه جواب از هر دو
سؤال بحول الله تعالی و قوته پس میگوییم مخفی نماند بر عاقل عارف که التذاذات و تنعمات
و فرح و سرور و نشاط و انبساط و ابتهاج اهل جنان خواه در نشأه برزخیه باشند
و خواه در دار الآخرة بیک نهج و طور واحد نیست بلکه با نهاج و انواع و اقسام متفاوته و مختلفه
است پس چه بسیار خلق از مقربین درگاه حق تعالی و کاملین در عبودیت و خضوع و خشوع
برای رب العزة حق سبحانه و تعالی هستند لذات و نعمات حسیه ظاهریه را مثل اکل و شرب
و معانقه کردن با حور عین و امثال اینها نمی‌شمارند از جنس لذات و حسنات نمیکنند آنها را
از قسم ملذذات و نعمات واقعیه بلکه ملذذات و نعمتها در نزد ایشان منحصر است در قسم
ملذذات روحانیه و در نوع تقربات حقانیه الهیه و در جنس داخل شدن در زمره
و علم معاشر ملکوتیین پس این مقام در واقع و حقیقه مقام طلب رضا حق سبحانه و تعالی
است و تقرب جستن است بسوی آن با این مقام پس این اعظم تجلیات و تعظیمات و اشرف
نعمتها و التذاذات اهل جنان است و از اینجهة است که حق سبحانه و تعالی فرموده است بعد
از ذکر کردنش در کتاب مجید سایر نعمتها و التذاذات را پس وقتیکه این مقدمه مختصره
مفیده معلوم شد مخفی نخواهد ماند که آنچه ذکر شد از بسیاری گریه و کثرة بکاء صدیقه
عظمی فاطمه زهراء ع و همچنین بسیاری گریه و کثرة بکاء مقربین از انبیاء و ملائکه کاشف
است از سر عظیم از اسرار شهادت و بیان این است که مقام گریه و زاری و بکاء و نحیب و
فزع و جزع برای سید الشهداء عین مقام جزء مقربین است از انبیاء و مرسلین و ملائکه
و صدیقین و همین مقام عین مقام رضوان الله است و بتحقیق دانسته شد که مقام رضوان
الله اکبر مقامات و اعظم درجات و اشرف مثوبات و نعمتهای ظاهریه و باطنیه است و
بعبارة اخصر و اوضح این است که گریه و جزع و فزع کنندگان بر جناب سید الشهداء از مرد
و زن مستغرقند در عین بکاء و گریه در بحر کافور رضا الله و ینبوع رحمة و محبة
حق تعالی در هر نشأه و در هر دار باشد این گریه و زاری و بکاء و جزع خواه در نشأه
دنیا باشد و خواه در نشأه آخره و دار عقبی باشد حاصل کلام و خلاصه

مرام اینست که احزان و اشجان و سوختن دل و جزع و فزع و گریه و زاری و بکا و آه و ناله
برای جناب سید الشهداء از انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین و ملئکه کروبیین
بلکه از هر مؤمن و مؤمنه در هر نشائی از نشاءات و در هر عالمی از عوالم باشد باعث و
موجب تحقق و وجود مفتاح باب رضوان الله تعالی خواهد شد و بعبارة این واضح اینست
که این امور مذکوره در هر نشاءة از نشاءات و در هر عالمی از عوالم متحقق شده است
با حسن ذاتی و صفاتی زیرا که جناب سید الشهدا قتیل العبرات است چنانچه جدش و پدرش و
خودش فرموده اند پس اکمل و افضل و اشرف چیزی که رضوان الله تعالی در آنست سوزی
و جزع و فزع و گریه و زاری برای آن امام مظلوم است از هر که باشد و در هر نشاءة
باشد بلی اینقدر فرق هست که در نشاءة برزخ و همچنین در دار الآخرة تکلیف بجا و لازم
نیست و این منافاة ندارد اصلا با آن تحقیق که در بیان مطلب کردیم بلکه تفهیم و اعتقاد ما
اینست که هر گاه گریه و جزع و فزع و بکا و شهقه فاطمه زهرا و صدیقه عظمی و همچنین گریه
و جزع و نحیب مساعدین مظلومه معصومه یعنی هزار نبی و هزار صدیق و هزار شهید
و هزار هزار از ملائکه با آن نهج و با آن طور مذکور در اخبار متقدمه تمام نشد هر اینه میگفتیم
که گریه و بکا که لایق جناب سید الشهداء باشد بعمل نیامده است و بعمل نخواهد آمد
هر چند گریه میکردند بر آن خلیفة الله مظلوم عطشان جمیع اهل دنیا از اول خلقت تا آنکه
دنیا و اهل دنیا فانی شوند و اگر تمام کلام را میخواهید بدانید در این مقام پس همچنین
بدانید و اعتقاد بکنید که صدیقه عظمی فاطمه زهرا از فراق و شهقات ساکن نخواهد
شد و اشجان و احزانش منقطع نخواهد شد و از گریه و زاری و جزع و نحیب دست
نخواهد کشید یعنی در هر وقتیکه خطور نماید بخاطر شریفش مصائب جناب سید الشهداء
و آنچه که بر آن مظلوم و امام جاری شده است بلکه همین حالات آن صدیقه عظمی باقیست در روز
حشر و نشر و کتاب نیز تا آنکه ببیند انتقام کشیدن حق تعالی را از ظلم کنندگان بر آل رسول الله
پس انقطاع حزن و الم و گریه و شهقه و جزع ائمه معصومین مظلومین بعد از تمام شدن حساب در
روز قیامت و استقرار یافتن اهل جنت در جنت و اهل جهنم در جهنم خواهد شد

در عبور و مرور آل الله تعالی و حرم رسول الله بر مصارع و اجساد شهدا پس کلام در بیان این ابحاث
بان متعلق است و ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر
کیفیت عبور و مرور حرم رسول الله و بنات فاطمه زهرا از مصارع شهدا مخفی نماند که آنچه مستفاد
میشود از اخبار مجامع آثار و روایات در جمله از مقامات آنست که مرور نسوان طاهرات مظلومه
و بنات فاطمیات بر مصارع آل رسول الله در روز یازدهم از محرم بعد از زوال بوده پس اگر تو
بگوئی که انتقال نمودند آنوقت ابن سعد ولد الزنا با عساکر و جنود شان از کربلا بسوی کوفه پس میگوئیم
اقوال اصحاب کتب مقاتل در این مقام مختلف است بابن معنی که آیا عبور و مرور نسوان طاهرات و حرم
رسول الله از مصارع شهدا بخواهش و اراده خود شان شد یعنی این مطلب را از ابن سعد ولد الزنا
خواهش نمودند و این ملعون قبول کرد یا آنکه مرور و عبور بسبب خود ابن سعد ولد الزنا شد از روی
عناد و عداوت و خواست قلوب و اکباد اهلبیت و حرم رسول الله از دیدن اجساد و ابدان شریفه عترت رسول
الله تعالی بگدازد و قطعه قطعه گردد بلکه جمعی از آنها بسبب مشاهده این احوال و این کیفیات هلاک
شوند پس اکثر اصحاب کتب مقاتل قول اول را اختیار کرده اند و اما محققین در نزد این احقر اینست
که هر دو امر سبب شد بهر حال پس آنچه که سید بن طاوس در این مقام ذکر کرده است مضمونش این
نهج است که اهل حرم رسول الله را از خیمه بیرون آوردند و آتش مشتعل نمودند در خیمه و سوزانیدند
پس نسوان طاهرات و بنات فاطمیات بیرون آمدند در حالتیکه بودند حواسر و مسلبات و در حالتیکه
گریه و زاری مینمودند و مثل اسیران در ذلت اسیری پا برهنه راه میرفتند خطاب نمودند بقوم کفار و گفتند
شما را قسم میدهیم بحق خدای تعالی که ما را از مصرع جناب سید الشهدا ببرید پس وقتیکه بمصارع شهدا
رسیدند و آنها را با آن کیفیات و با آن حالات مشاهده نمودند صیحه کشیدند و بر وجوه خود شان لطمه زدند
پس راوی میگوید والله فراموش نمیکنم حالت زینب دختر علی بن ابیطالب را که گریه مینمود و ندبه
میکرد بر برادرش حسین و ندا میکرد بصوت حزین و قلب کئیب میگفت یا محمداه صلی الله علیک
ملیک السماء اینست حسین تو بخاک و خون غلطیده و اعضا اش قطعه شده و اینها دختران
تو همه در قید اسیری و ذلیلی شکوه میکنیم بخدای تعالی و بمحمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا یا
محمداه اینست حسین تو در صحرای کربلا افتاده و بر جسدش باد صبا میوزد یا محمداه اینست حسین تو

بود در صحرای کربلا افتاده و کشته شده در دست ولد الزنا پس زنان با حزن و آه با گریه امدند
جدم رسول الله صلعم و فریاد نموده است یا اصحاب محمد این دختران طاهرات معصومات و این پسران فاطمه با مظلومیت
ذریه مصطفی ص هستند اینها را میکشند و میبرند مثل کشیدن و بردن سبایا و اسرای روم
روایت دیگر وارد شده است که زینب صدیقه گفت یا محمداه دختران ترا اسیر کردند و ذریه ترا کشتند
و اجساد ایشان در صحرای کربلا در خاک و خون غلطیدند و باد صبا بر ایشان میوزد حسین تو سر بریده
از قفا و ردا و عبا اش را سلب و نهب نمودند بعد از ان گفت پدرم و جانم فدای آن شخص باد که عسکرش را
در روز دوشنبه بقتل رسانیدند و اشیا و اموال انها را نهب و غارت نمودند پدرم و جانم فدای
آن شخص باد که خیمهایش را قطع کردند پدرم و جانم فدای آن شخص باد که غایب نیست که
امید بر گشتن داشته باشم و مجروح نیست که امید معالجه اش داشته باشم پدرم و جانم
فدای آن شخص باد که از دنیا مهموم و مغموم رفت و لب تشنه جان داد پدرم و جانم فدای آن شخص باد
که از محاسن مبارکش خون تقاطر و تماطر مینمود و نیز میگفت بابی من جده رسول اله السما
بابی من هو سبط نبی الهدی پس راوی میگوید که معصومه مظلومه اینقدر ندبه کرد بر برادرش
تا آنکه بگریه آورد هر دوست و هر دشمن را بعد از آن سکینه مظلومه معانقه کرد بدن
کشیده بدن حسین تا آنکه چند نفر از اعراب سنگدل آمدند او را از جسد پدرش جدا نمودند مخفی
نماند که تا اینجا حاصل مضمون کلام سید بن طاوس ره بود و اما آنچه در بعض کتب معتبره است
پس آن باین نهج است که روایت شده است از عبد الله بن دریس و آن از پدرش نقل میکند که اسیر کرده
است انقوم کفار از راه شدت عداوت و عناد ذریه رسول الله ص و دختران فاطمه زهرا
را از مصارع الرسول الله ع عبور و مرور دادند پس وقتیکه حضرت صغری ام کلثوم جسد
برادرش حسین مظلوم را دید که بادها بران بدن اطهر انور میوزد و بی کفن و مکبوب و مسلوب
افتاده است پس مظلومه خود را از بالای شتر بزمین انداخت و برادرش را بر اغوش کشید
و میگفت با گریه و زاری و ناله و عویل یا رسول الله انظر الی جسد ولدک یا رسول الله نظر
کن باین بدن انور و اطهر که چه طور در زمین افتاده است بغیر کفن کفن او خاکها و ریگهای کربلا
است که باد بر بدنش انکفن را بافته و غسل آن بخون جاری است که از رو و بدنش جاری شده

یا رسول الله این نسوان مظلومات و بنات فاطمیات اهل بیت و حرم تو مظلوم است پس اینها را
میزنند و میکشند مثل سبایا و اساری همه در ذلت اسیری که قرار ندارند و حامی ندارند و نه معین و
نه مترحم یا رسول الله سر پسران و سرهای اولاد و عترت و اصحاب او را بر نیزه‌ها زده اند و سرهای
منور در نیزه‌ها مثل ماه تابان میدرخشند یا محمد المصطفی اینها همه دختران تو و سبایا و اسرای
و اعضا دختران و عترت تو با شمشیرهای اعدا پاره پاره گشته پس امام معصوم مظلوم بکلمات
دلسوز و جگرگداز و امثال این کلمات امکره منموده گریه و زاری و آه و ناله تا آنکه گریه بر آورد
هر دوست و هر دشمن را حتی آنکه دیدیم که دموع خیل و اشک چشمهای اسبها تقاطر و قطرات
نموده حتی که بسمهای آنها دموع میرسید و بعد از آن اهل و حرم رسول الله و آن ذوات مقدسه
اجساد منوره جدا کردند و بردند در حالتیکه امام معصوم را بانحو الاندوه و بلعلما کثیر حزن از
حزن و همو بود که اشک چشمش منقطع نمیشد و نحیفی و ضعف قلبش ساکن نمیشد مخفی
نماند که در روایت مذکوره این جا بود که ذکر نمودیم پس معلوم شد از ظاهر روایت و کلام سید
طاوس ابن مستفاد میشد که عبور و مرور حرم رسول الله از مصارع آل الرسول و شهدای کربلا
در روز عاشورا بود و همچنین از کلام ایشان مستفاد شد که این مرور و عبور قبل از سوار
شدن حرم رسول الله بر اقتاب شترها بود و لکن حق و تحقیق بر خلاف ظاهر کلام است در
هر دو امر در هر دو مقام زیرا که اخبار و آثار دلالت کند بر اینکه این عبور و مرور در
روز یازدهم محرم بعد از زوال بود و همچنین اخبار و آثار دلالت بر اینکه این عبور و مرور
بعد از سوار شدن حرم رسول الله بود بر اقتاب شترها در غایت کثرت و بجمله از آنها
اشاره کرده بود و روایت مذکوره هم دلالت کند و این طویله است و صحیح است اند و است
متضمن امور کثیره و علوم وفیره و فواید عظیمه است و ان و این نماها در بعض ابواب و
مجالس این کتاب ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی و لکن چند فقره از آنکه در تمام مقصود است ذکر
کنیم و آن اینست که خلیفة الله تعالی و سید الساجدین ... فرمود مها بید و فتنکم بما رسید از مصائب
و بلاها آنچه رسید و پدرم و اولاد و اصحابش کشته شدند و ما اهل بیت رسول الله و حرم
رسول الله و نسوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات را بر اقتاب شترها سوار

در اختلاف اخبار در اینکه سرهای شهدا که در روز عاشورا بوده یا غیر عاشورا

خود دیدند و شنیدند که ما را بکوفه بردند پس عبور دادند ما را از مصارع آل رسول الله ص و
شهدا کربلا قرار دادند پس من نظر میکردم بابدان نوره و اجساد طیبه شریفه و انها را
در خاک و خون غلطیده دیدم و مشاهده نمودم که تا الان غسل و کفن و غیره نکرده و دفن نکردند پس این
مصیبت عظمی در صدر و قلب من بسیار تاثیر کرده بنحوی که نزدیک شد و جان از بدنم قطع علاقه
نماید و هلاک شوم پس این حالت مرا عمه من زینب کبری دختر امیر المؤمنین مشاهده نمود گفت
این چه حالت که از تو مشاهده مینمایم که نزدیکست بنفس خود جود نمائی و روح از بدنت جدا شود
ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادران من پس گفتم چه طور همچنین نشوم و چه طور جزع نکنم و حال
انکه میبینم و مشاهده مینمایم سید و آقای خود را و همچنین برادران خود را و عموها و اولاد
عمم و عترت و اهلم را باینحالات و باین کیفیات و همه مصرع و در خاک و خون و در بیابان کربلا افتاده
و ابدان و اجساد شریفه ایشان برهنه و اشراق آفتاب بر انها می تابد و گویا انها اهلبیت دیلم
یا از ترکستان احسا میکنند پس این کلام سید الساجدین است تا اینجا بعد از این میگوییم مخفی نه
ماند که از روایات جمله و از آیات و اثار و صراحه بعض از انها همچنین مستفاد میشود که قطع شدن و
جدا شدن روس منوره از ابدان شریفه عترت و انصار و اصحاب جناب سید الشهداء در روز یازدهم
از محرم بوده اما در روز عاشورا پس جدا نشدند از ابدان مکر سر پر نور اطهر اقدس خلیفة الله
سید الشهداء و همچنین روس جمع قلیلی از اصحاب و انصار و لکن از عبارات جمعی از اصحاب کتب مقاتل
همچنین مستفاد میشود که همه سرهای منوره را از ابدان شریفه در روز عاشورا جدا کرده اند زیرا که
حاصل مضمون کلام انها باین نهج است که ابن سعد ولد الزنا روانه کرده در روز عاشورا سر نور
اطهر اقدس جناب سید الشهداء باخولی و حمید بن مسلم بکوفه نزد ابن زیاد ولد الزنا و بعد از ان امر کرده
که سرهای عترت رسول الله را و همچنین سرهای اصحاب و انصار جناب سید الشهداء از ابدان شریفه
ایشان جدا نمایند پس سرهای منوره را روانه کوفه کرده باشمر ذی الجوشن ولد الزنا و خود ابن سعد
ولد الزنا با عسکرش ماندند در کربلا در روز عاشورا و در فردای آن روز نیز تا ظهر و مخفی
نماند که حکم است که کلام اینجا عرا تاویل نمائیم و ارجاع کنیم بقول اول بهر حال میگوئیم بنا بقول
اول یا قطع کردن و جدا نمودن قوم کفار سرهای منوره را از ابدان شریفه قبل از ساعت در روز

بتماشا آمدن عمر سعد باجساد شریفه شهدا علیهم السلام

عبور نسوان ظاهر آنکه حرم رسول الله بر مضاجع شهدا بود یا بعد از انتشار عبور پس هر یک
هر دو احتمال را دارد ولکن ظاهر بعضی از جمله از روایات و کلمات اصحاب مقاتل مستفاد میشود
تعیین احتمال اول یعنی رؤس منوره را از ابدان شریفه جدا نموده بودند و بعد از آن عبور
حرم رسول الله شد از مضاجع شهدا و آنچه منقول از بعض علما است عکس این است یعنی اول عبور
حرم رسول الله و بعد از آن سرهای منوره را از ابدان جدا کردند پس بنا بر قول اول شناختن
حرم رسول الله شهدا را و تمیز دادن بعضی از بعض بغیر سر بود دلالت سید الساجدین حرم
شد و آنچه در السنه مشهور است این است که صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه وقتی که بمضاجع
شهدا رسید مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بود و جسد سید الشهدا را تمیز نداد زیرا که بدن
کثرت زخم کفار از تفنگ سنگ و کلوخ و قطعات رماح انداخته بودند و ریخته بودند به
هیچیکه از جسد انور اطهر آن حضرت خلیفة الله تعالی اثری نمایان نمیشد پس ملتفت زینب صدیقه صغری
الحفیره ذو الکواکب البلا لنزخو جناب سید الشهدا شد یعنی از حلقوم شریفش صدا آمد یا اختاه
الی الحق ولکن مستند این نظر این حقیر نرسیده است و از روایاتیکه از حضرت ثقه با این احقر رسیده
استفاده میشود که در وقت عبور حرم رسول الله بر مضاجع شهدا جسد انور اطهر
خلیفة الله تعالی جناب سید الشهدا روحی له الفدا ظاهر بود و از زیر سنگها و کلوخها و
قطعات سیوف و رماح و غیرها بیرون آورده بودند و بنا بآن نظر با آن روایتی که با این احقر
رسیده از ائمه ثقه با این نهج است که روز عاشورا نزدیک بغروب ابن سعد ولد الزنا جمعی از
رؤسا لشکر از خیمه اش بیرون آمد با فرح و نشاط و انبساط تمام داشت و در دستش
بکعصا یا چوب نعلینی بود و خواست نظاره و تماشا کند بر اجساد و ابدان منوره شهدا پس
کافر ولد الزنا و زندیق مرتد قدم را میگذاشت بر ابدان و اجساد منوره و میگفت این
جسد فلان است و آن جسد فلان است و هر که را نمیشناخت از اصحاب کفارش میپرسید تا آنکه
رسیدند نزد الحفیره ذو الکواکب امر کرد سنگها و کلوخها و اطنابهای سوخته و چوبها
و قطعات سیوف و رماح را برداشتند تا آنکه جسد انور اطهر خلیفة الله تعالی جناب سید الشهدا
روحی و ارواح شیعته له الفدا ظاهر گشت و آن کافر ولد الزنا دید که این جسد انور اطهر بریده سر

و مکبوب بر روی افتاده و امر کرد کسی این بدن انور را با غوش بکیرد تا زخمهای او را تماشا کنم
پس وقتیکه آن ولد الزنا زخمها و جراحتهای بی حد و حساب را در مقدم آن بدن انور اطهر مشاهده
نمود بسیار تعجب کرد و بعد از آن انکار فرزند الزنا از این کلام این بود که گفت زنهار که اینکه خطا
کرد بر روساء عسکر این همین حسین است که مکرر دیده ام که رسول الله او را بر دوش خویش
سوار کرده بود یعنی مقصود آن ولد الزنا از این کلام این بود که همچنین جسد منکرده ام برنیه
ولد الزنا و ابن زیاد ولد الزنا پسر رسول الله را و عزیز و ریحانه او را کشتم برای خواطر
یزید و ابن زیاد لعنهم الله تعالی اجمعین بهر حال بعد از آن آن زندیق ولد الزنا دید در منکب و
کتف جناب سید الشهدا جراحتی هست و انکار از مشاهده این بسیار تعجب کرد و گفت همه
زخمها و جراحتها از مقدم بدنش است مکر این زخم و حسین بن علی ع در هیچ وقت از اوقات
معاندان و مجاهدات پشت بدشمن نکرده پس کهنه و قدیم است پس آن ولد الزنا نزد خلیفة
الله تعالی سید الساجدین کسی فرستاد و از حقیقت و کیفیت حال پرسید پس الخلیفة الله تعالی فرمود
آن زخم کهنه و قدیمست و آن جهة اینکه بخانهای فقراء و مساکین و منازل ایتام و ارامل شبها
نان دیلما کولات و ما یحتاج الیه نهارا میبرد این حاصل آن روایتیکه از آن مرد ثقه با این
احقر رسیده است پس باز میکردیم بر سر مطلب و میکوئیم که وقتیکه نسوان طاهرات مظلومات
و بنات فاطمیات نیز اجساد و ابدان منوره شریفه را دیدند پس هر خواهر جسد برادر را
با غوش کرد و هر مادر خود پسر را بر سینه و بدن پسرشان انداختند و صیحه و ضجه و شهقه و فریاد
این مظلومات بملکه هفت آسمان رسید و ارکان عرش و کرسی نیز لرزیدن آمد و ندا و
محمداه و اعلیاه و افاطمتاه و احمزتاه و اجعفراه و اعقیلاه و اهاشماه و احسیناه و ادیناه و ا
عزیزا خود و غلغله از قصور فردوس انداخت و جمیع اهل جنان و اهل بهشت را بکریه در آوردند
بلکه جمیع موجودات عوالم امکان را بکریه در آوردند مؤمنان و الشیعیان اکر در این مقام خوب
تامل و تفکر کنید بعوض دموع و اشک از دیدها خون جاری میکنید زیرا که خلیفة الله
تعالی سید الساجدین کوه صبر بود با وجود این از مشاهده آن ابدان و اجساد منوره خصوصا
از مشاهده جسد انور اطهر جناب سید الشهدا با این حالات و کیفیات نزدیک بود که روح

اقدس

اندرش از بدنش مفارقت نماید و از دنیا ارتحال فرماید پس چطور خواهد شد حال صدیقه
صغری زینب و حال صدیقه صغری ام کلثوم و احوال سایر نسوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمه
آه آه آه افسانه که کس نتواند شنیدنش یا رب بر اهل بیتش چه رسید بعد از قتلش و در بعض کتب
معتبره دیده ام وقتیکه نظر سید الساجدین بجسد نور وجود اقدس پدرش افتاد خود را
از بالای شتر بر زمین انداخت و حال آنکه مغلول بود و در گردن مبارکش زنجیر و سلسله جامعه
داشت **مجلس هفدهم** در ذکر حال سکینه صغیره پس میگوئیم مخفی نماند که در
بعضی از نسخ قدیمه معتبره دیده ام آنچه که حاصل مضمونش را ذکر میکنم و آن باین نهج است که روایت
شده است که جناب سید الشهدا دختر کوچک و صغیره السن داشت و در میان نسوان طاهرات
مظلومات که در اطراف جسد نور اطهر خلیفه الله تعالی بودند نشسته بود و کف و کف پای شریف را
باغوش گرفته بود گاه کفهای بزرگوار را میبوسید و گاه انگشتان او را بر سینه اش میگذاشت
و گاه بر چشمهایش میگذاشت و از خون طیب اطهر بزرگوار میگرفت و موبها و زلفهایش را
مخضوب و رنگین مینمود و میگفت وا ابتاه بکشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان روشن
شد و اعدا و معاندین مسرور و شادمان گشتند یا ابتاه و یا ابا عبدالله بنی امیه نهب و سلب
کردند گوشوارها و عبا مرا یا ابتاه من پوشانیدند باین صغر سنم لباس یتیمی را یا ابتاه وقتیکه
شبها داخل شود و تاریک شود که مرا حمایت میکند یا ابتاه اگر تشنه شوم که مرا آب سیراب میکند
یا ابتاه بنی امیه نهب و سلب کردند گوشوارها و عبا مرا یا ابتاه آیا نظر میکنی بسرهای برهنه ما
و بجگرهای محزون و سوخته ما و آیا نظر نمیکنی بعمه من که بسیار تازیانها بر او مظلومه زدند
و آیا نظر نمیکنی بمادر من که مثل اسیر و سبایا او را میکشند و میبرند پس راوی میگوید زنها
این صغیره جمیع چشمهای ایشان را بگریان کشید و از کلمات و مقالات آن دردمند تمام بگریه
و ناله مشغول شدند و زجر ملعون لعین نزدیک آمد و بجرم رسول الله گفت منادی امیر عمر سعد
لعنه الله تعالی ندا بر حیل و کوچ کرد بر خیزید و بستانید سوار شوید و این صغیره یتیمه ایستادگی نمود
شاید لعین یعنی زجر و گفت بمرد تو را قسم میدهم بحق تعالی و بجدم رسول الله یا امر کن در اینجا
بمانند یا آنکه ارتحال نمائید آن ملعون گفت ارتحال میکنیم و میرویم پس آن معصومه مظلومه صغیره

گفتا ای پدر چونکه عمر شما بر کوتاه بود و این حال است پس ای پدر این نسوان طاهرات مظلومه از او مرا
بگذارید پیش پدرم من صغیرة السن هستم و فلذه و ظائره سوار شدند شترها دم پس با من خوبی
و احسان بکنید و مرا بگذارید پیش پدرم تا آنکه گریه بکنم بر آن با چشم اشکبار و قلب ملهوف
و النفس یکی ام با آن غریب مظلوم پس اگر بروم در نزد آن مظلوم خون من از شما ساقط است پس
آن ملعون بیحیا و بیرحم انقطعه جگر فاطمه زهرا را و آن یتیمه صغیره را دفع کرد و او را از جسد
نور المطهر پدرش دور نمود باز آن یتیمه مظلومه برگشت بجسد نور پدرش و با آن دنیا او را
ولایت و سینه پر شد با آن جثه منوره مقدسه بسیر روحی و ارواح شیعته له الفداء و غش نمود با
دستش بهند ستا بحمد الله تعالی را پس باز آنکافر لعین آمد و آن مظلومه صغیره را کشید و از پدرش
جدا نمود پس آن وقت آن مظلومه گفتا ای پدر من بکبر اهد صغیر را دم که او را بنی امیه کشته‌اند پس
بگذارید مرا تا او را زیارت نمایم و او را وداع کنم خدا تعالی بر تو مکافات دهد پس ساربان
لعین یعنی زجر زید بن با ما مهلت داد پس آن مظلومه چند قدم رفت بر جسد علی اصغر شیرخوار
و جسد آن دره یتیمه محمدیه و فرهنه غریزه مرتضویه نزدیک جسد نور المطهر پدرش
بود پس وقتیکه چشم آن مظلومه صغیره بر جسد آن طفل شیرخوار افتاد بلاه با حسرت
دلسوز و جگر گداز کشید و شروع با انشا نمودن این اشعار نمود   قفوا ایها الساعة بالنوق
لا ترکبونها و رضوا المن بالطفحا یظعنونها احادی مطایاهم توقف هنیئة   اودع
نفسی ثم اقضی شئونها اودع صغارا بالطفوف نجوا اشم ثناها و الثم عیونها و الثم
اکفا قطعتها ید العدا فما ضرهم لو انهم یدفنونها   واصبغ اردانی و شعری و مفرقی   بدمی
رجال بالظبا یجرونها اراهم نیاما و التراب وسادهم علیهم لهوا القفر ال اینها و
مضمون این کلمات جگر سوز دلگداز این است توقف کنید یکساعت و نکشید بیشترها را و
سوار نشوید برانها و ترحم و مدارات کنید با اهل بیت رسول الله و با آن اشخاصیکه تا اسیر شدند
در کربلا ای ساربان با شترها یکزمان قلیل توقف بکن تا آنکه وداع نمایم با اجساد
منوره را که بمنزله روح و نفس من هستند و جان خود را بار نکرده‌اند و گریه کرده
بر آنها برادرم و وداع نمایم اطفال صغار را که آنها را در کربلا ذبح نمودند و سر آنها

و دندانهای آنها و بوسه بر عیون آنها را و دستهای آنها را که اعدای رسول الله دستهای آنها را
قطع نمودند و اجساد و جثث طیبه و طاهره آنها را دفن نکردند و حاجت بگویم اینکه و نگفتن کنم
زخمها را و مویها و زلفهای پریشان را و سرهای از خونها مرا آن خدا نیست که آنها را ذبح و
نحر کردند با شمشیرها و کاردها و خنجرها و مشاهده مینمایم آنها را که گویا خوابیده اند
و بالشهای آنها خاکها و ریگهای کربلا است و طیور و مرغان صحراها همیشه در گریه و
ناله و زاری هستند و بعد از آن فرمود فبالله ربضوا و قفوا العیس ساعة و لا
تمنعوا زینبا و لا تضربونها دعوها تودع اهلها و رجالها فدون لقا المحبوب خابت
ظنونها فضرب سیاط القوم اوجعنها و ان هی نادت نحوها یلطمونها و ان هی نادت
یا رجالی ابکم فمن شعرها یا جیرتی یسحبونها تنوح و ما تشفی النیاحة ثاکلا اذا لم یجد
فی نوحها من یعینها تروم دنوا من اخیها و تبتغی تودعه اعداؤها یمنعونها و تلتمس
النظار ان یفرجوا لها فلا یسمحوا منها و لا یرحمونها فتهجم علی المذبوح تبغی تشمه
اذا ما دنت من قربه یدفعونها رقیة قومی و اشهدی راس زینب یعز علی آبائها نظروا منها
و یا ویح قلبی من یداوی جروحها و من یغسل الدم الذی فی متونها و من ذا یسلیها
و یجلی همومها و هیهات بعد الیوم تغمض عیونها و قد زاد احزانی بکاء النوح حولها
اتبکی علینا ام تبکی جنینها پس حاصل مضامین این اشعار دلسوز و جگر گداز اینست
که این قوم بیحیا رضا نگشتند ساعتی را یکساعة که زینب مظلومه عمه ام را منع نکنند
از وداع برادرش و او را نزنند بگذارند وداع نماید اهلش را و برادرانش و سایر عزیز
ها شهیده را پس آن مظلومه امیدش منقطع شده است از اینکه بعد از این عزیزانش و حبیبانش
و برادرش را ببیند و ملاقات نماید و آن مظلومه را آن قدر آن قوم بیحیا و بیمروت با تازیانه
زده اند تا آنکه پهلوهایش درد آورده اند و زخم نموده اند و هر وقتیکه حبیبش رسول
الله را دیدند مینمایند بیصبر نشدند و هر وقتیکه میگوید ای برادرانم و ای اهلم کجا هستید مرا
درین ذلت اسیری مشاهده نمائید پس آن وقت ازو سرش میکنند و میکشند پس آن
مظلومه علی الدوام گریه و نوحه میکند و لکن چه فائده که نوحه و گریه شفا در قلبش

تکلا نمیکنند و وقتیکه در نوحه کردن یار و معین نیابد و هر وقتیکه آن مظلومه اراده میکند
که نزدیک برادرش شود و او را وداع نماید پس اعدا آل رسول الله ص او را منع مینمایند از
مقصدش و آن مظلومه التماس میکند از نظاره و تماشا کنندگان که برای آن راه بدهند بر
جسد انور اطهر برادرش پس آنها از آن مصیبت زده مظلومه حیا نمیکنند و بان ترحم نمینمایند
پس وقتیکه هجوم مینماورد که برادر مظلوم مجروحش را ببوید و ببوسد و نزدیکی برادرش
میرسد او را دفع میکنند پس بعد از این آن صغیره یتیمه و کریمه طاهره مظلومه در قبر و
خطاب بان نمود و گفت ای برفیته برخیز و سر زینب را بپوش و مستور کن زیرا که اشقیا کرانسته
حیدر و پدر و برادران و اهلش که ارواح مقدسه شعشعانیه ایشان او را سر برهنه مشاهده
نمایند و بعد از آن صغیره مظلومه گفت ای پدر دل من را که مدارا نخواهد نمود بر
زخمها و جراحتهای عمه ام زینب مظلومه که از ضرب تازیانها و طعن کعاب نیزه ها در پشتش و
منکب و کتفش حاصل شده است و یا که خود او را خواهد شد و یا که برای آن مظلومه تسلی و
دلداری خواهد داد که بلکه فی الجمله احزان و هموم او را گریه و ناله شتران در حول عمه ام و
بمیل آنم که اشتران بر حال ما اهلبیت رسول الله ص گریه میکنند یا بر فراق بچه های خویشان
پس راوی میگوید آن یتیمه صغیره چند مرثیه در پی علی اصغر شیرخواره را بوسید و او را
بلند نمود در آغوش و دهنش را بر آن شهید مظلوم گذاشت و ندا کرد و گفت ای برادر اگر
مرا مخیر میکردند میان اینکه در نزد تو بمانم و گوشت بدن مرا سباع و درندها بخورند و میان
اینکه از نزد تو ارتحال نمایم و بروم هر آینه هر اختیار میکردم ماندن را در نزد تو پس ای برادر
حالا از نزد تو مشئوم و ارتحال میکنم نه از روی جفا و بیوفایی با تو بلکه این شترها که
ارتحال را حاضر نمودند و ما را میکشند بسوی سیر و ارتحال ای برادر بجان بچه شترها و ورد انه
همه لاغرند و حامل داند و نه اشترها داده و رهستند ای برادر جان شترهن با وجود لاغری
سرکشی و عنیره نما داشت و بمیل اعدا و اهل عناد ما را میکشانید پس بر جد محمد مصطفی
و به پدرم علی مرتضی و به مادرم فاطمه زهرا ع ص سلام مرا برسان و بگو که خواهرم تنها
شکایت میکند و میگوید گوشهای مرا پاره کردند و خلخالها را شکستند و بعد از آن دهنش را

برد و لب علی اصغر کشاده شد و از روح خود شیر میطلبید در این هنگام سنان ملعون آمد و او را به
زور کشید و جدا نمود از بدن برادرش و او را از ری و قهر و غضب سوار شتر نمود پس و هر وقتیکه سوار
شتر کردند التفاتی بسوی جسد انور پدرش و گفت الهی و دعتک الله السمیع العلیم و اقرء
السلام و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مجلس مناسب همین را اشاره نمودن بجمله از
مطالبی که از اشعار ابن مغیره بیشتر مستفاد میشود هر چند بعضی از آنها در مقام ذکر ترجمه شان
شد ولکن حالا مفصول است که آنها را بنحوی ذکر کنیم که همه مومنین و شیعیان بفهمند و مستفید
شوند پس میگوییم از جمله مطالب بن فضیلت و ابن اشعار این بود که آن قوم کفار اعداء الله تعالی جناب
صدیقه صغری زینب و سایر بیبیان را تازیانه ها و کعب نیزه ها میزدند و هر وقتیکه آنها تشنه میشدند او را و
سایر نسوان طاهره مظلومات را اندوه و نوحه کنند و هر وقتیکه صیحه و ضجه میکردند و
نوحه و ندبه مینمودند منع میکردند فقط اجساد و اجهادوا علیا بر سرهای مظلومات طاهرات
لطمه میزدند و هر وقتیکه میگفتند یا رجالنا و یا حماتنا کجا هستید و عبا اسیر شده ایم و ذلیل
چرا حمایت نمیکنید از موهای سرهای آنها میکشیدند و میکشیدند و این مظلومات طاهرات
آنقدر زده بودند که اندام و مناکب و کتفهای آنها زخمها و مجروح گشته بود خصوصا صدیقه
صغری زینب و از کثرت ضرب تازیانه ها و کعب نیزه ها از پشت و از منکب و از کتف خون
جاری میشد و آن اشقیا نظاره و تماشا کنندگان از قوم کفار در حوالی و اطراف اجساد مطهر
و ابدان طاهر شریفه شهدا ایستاده بودند و منتظر این بودند که ببینند آل الله و حرم رسول
الله و ذریه علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین چه سلوک با اجساد طیبه
میکنند و چه نوحه و ندبه و ناله در نزد آنها مینمایند و بعد بیبیان از حال ایشان مکث و ایستادن
زینب معصومه مظلومه نزدیک بجسد انور و اطهر جسد برادرش ممنوع است لیشود بر آکران
قوم کفار در حول و اطراف آن بدن انور و جسد اطهر بنحو تراکم و تلاحم ایستاده بودند لیکن
هر وقتیکه فرصت میکرد و بشفقت بیبیانه بجسد انور اطهر برادرش میرسید و او را
میخواست که او را ببوید و ببوسد پس او را دفع میکردند و منع مینمودند بمطلب خود
و این معصومه مظلومه در همین حال است دیر شب مقنعه لا تو بحال خود در داشت نظر انداخت

با معصومهٔ مظلومه میشود اگرچه مکشوفة الرأس نیست چنانچه بظلم و ستم زاده نزد مصارع اجساد
منوره وابدان مطهره برین معصومه مظلومه میشوند و همچنین بر سایر نسوان طاهرات مظلومات
میشوند و همچنین بر بنات فاطمیات میشوند پس این احقر میگوید والله العظیم این مصیبت اکبر و
از اعظم مصائب آنها است و نسوان طاهرات و بنات فاطمیات خدایا چه حالتی داشتند از یکجهت
اجساد منوره وابدان مطهره را باین حالات و کیفیات مشاهده مینمایند و از یکجهت شماتت
بدخواهی خودشان ندبه و نوحه و صیحه و ضجه مینمایند و از یکجهت در وقت نزدیک شدن با بدان
مطهره و اجساد منوره دو قد زاده نمودن که آنها را باغوش بکشند و ببویند و ببوسند پس از
ضربه تازیانه و کعاب نیزه ها مناکب و اکتاف ایشان مجروح و زخمناک میشود و اویلاه و امصیبتاه
وا محمداه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه که ممکن نشد برای آن طاهرات مظلومات که بمصرع جناب حضرت
عباس بروند و آن بزرگوار را نیز زیارت کنند و خودشان را بهر نوع باشد و قبول کرده نعش حضرت
و هم شفقت باشد بر بدن اطهر و جسد نورانی بیندازند و بر آن گریه و زاری و نوحه نمایند آه آه
و صد واویلاه بر شهید بی سر کشته از عترت هاشمیه ندبه و نوحه کردند حتی آنکه صدیقهٔ صغری
ام کلثوم در وقت رسیدن بمصارع شهدا دستها را بالای سرش بلند نموده
و نوحه بر اولاد عقیل نمود و لکن بر سپهسالار کربلا و علمدار جناب سید الشهدا اعنی ابا الفضل
العباس کسی ندبه و نوحه نکرده و در مصرع شریفش احدی از نسوان طاهرات مظلومات و بنات
فاطمیات حاضر نشدند این نیز مصیبت عظیم بود از مصائب آل الله و حرم رسول الله و اثر
این مصیبت در قلوب منوره ایشان خصوصا در قلب زینب و ام کلثوم باقی خواهد ماند تا روز قیامت
و نیز مخفی نماند که از بعض اشعار صغیره زینب همچنین مستفاد میشود که اطفال صغاری که در کربلا
مذبوح و شهید شدند جماعتی بودند که بر این مطلب در چند موضع اشاره نموده ام در تنکیت
و اما سایر مطالبیکه از اشعار و قصیده آن مظلومه مستفاد میشود که در آنها اکتفا میکنیم باینکه
که گفته شد در ترجمه اشعار بنهج اشاره و اجمال و دیگر مخفی نماند که منقول است در جمله از
کتب که آن مظلومه یعنی جناب سکینه جسد انور اقدس پدرش باغوش گرفته بود و ندبه
و نوحه و زاری بسیار نموده بود پس برای آن مظلومه غشیه و بیهوشی رو داده بود پس در

حالت غشیه

در حالت غشوه و بیهوشی شنید کلام خلیفة الله تعالی امام مظلوم را که از حلقوم انور و اطهر قدس
جعلنی الله تعالی فداه بیرون می‌آمد و آن کلام این است شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی او سمعتم
بغریب و شهید فاندبونی و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا
سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی مخفی
نماند که خلیفة الله تعالی و امام مظلوم این کلام دلسوز و جگرگداز را در چند موضع فرموده است
و بعض از آن موضع اشاره شده است در این کتاب **مجلس و مقاتلها** در ذکر نمودن احوال
خواهران چند که بسبب عبور و عبور کردن ایشان از مصاع برادران خود شان سهام و نبال دهر را نشانه شدند
و مفجوع و محزون گشته اند بنحوی که بوصف نیاید پس میگوییم مخفی نماند که جمعی از اصحاب کمال و فطانت
و فضل و ذکا ذکر و حکایت نموده اند که خواهرانیکه بانها سهام و نبال دهر رسید و بسبب کشته شدن
برادران آنها بسیار بسیار مفجوع و محزون شده اند علی انها بسیار است و لکن از همه اشد و اعظم
بحسب هموم از بلد و اکثر بحسب شجاعت و احزان چهار نفر بودند و آن چهار نفر آنها بودند که عبور
و مرور نمودند بر مصاع برادران خود شان در حالتیکه آنها بحال و خون غلطیده بودند پس دو نفر از
آن چهار زن در شرک و کفر بودند و دو نفر دیگر از آنها در اسلام بودند پس آن دو نفر که در شرک و کفر
بودند پس یکی از آنها خواهر عمرو بن عبدود العامری بود پس وقتیکه با خبر کشته شدن برادرش رسید
از خانه خود شان بیرون آمد در حالتیکه ضجه و صیحه و عویل و فریاد میکشید و ندبه و نوحه میکرد تا
آنکه رسید بنعش برادرش عمرو بن عبدود لعنة الله علیه پس نشست و نظر کرد دید سر برادرش از
بدن جدا شده است و لکن چیزی از ثیاب و رخت و درع و شمشیرش مسلوب نشده است و همه اش باقیست
پس از مشاهده اینحالت بسیار تعجب نمود و گفت بلا شک و شبهه قاتل برادر من از اهل شرف و نجابت
بود پس گفت خبر بدهید که او را کشته است و قاتل آن کیست گفتند علی بن ابیطالب او را کشته است در
این هنگام بسیار مستبشر و شادمان گردید و گفت والله علی بن ابی طالب کفو کریمیست پس بعد از
این برادرم مرثیه نخواهم گفت و بر آن ندبه و نوحه نخواهم کرد پس بعد از آن شروع کرد با نشاء
شعر و این چند بیت را گفت لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لا یعاب به
من کان یدعی ابوه بیضة البلد یعنی هر گاه قاتل برادرم عمرو غیر علی ابن ابی طالب میشد هر آینه گریه

ونوحه میکردم بر آن ماتمی که در دنیا هستم ولکن قاتل برادرم مردیست که از جمیع عیوب و نقایص
پاک و مبرا و منزه است و پدرش ابیطالب بیضة البلد مینامیدند یعنی بزرگ و رئیس و ملک مکه و اما
زنده بگریه نیز در شرک و کفر بود پس آنخواهر مرحب بود که خبر بنشست حضار آن باین نهج است که چون
امیرالمؤمنین مرحب را کشت پس خواهر او را اسیر نمود با یکغلام بخدمت سید المرسلین فرستاد پس
آنغلام بیمروت و بی انصاف او را عریان نمود و او را بر مصرع برادرش مرحب برد پس وقتیکه چشمش
بجسد برادرش مرحب افتاد و او را برهنه یافت آن کیفیت مشاهده نمود رجفه و رعشه و لرزه بر
بر اندام آن غالب شد پس او را آنغلام بخدمت رسول الله رسانید پس آن زن ایستاد در پیش روی سید
در حالتیکه باز مرتعش و لرزان بود پس رسول الله فرمود چرا باینحال افتادی باین کیفیت
افتاده آن زن گفت یا رسول الله اینغلام مرا عریان و برهنه برد بر مصارع برادرم و قوم و
اقربایم پس وقتیکه آنها را صرعی و بخاک و خون غلطیده دیدم اینحالتیکه مشاهده مینمائی بر
من عارض شد پس در آنوقت رسول الله آنغلام را ملامت و مذمت نمود و امر فرمود باطلاق
آن زن را اسیر و او را مرخص نمود و اما دو نفر زنیکه در اسلم بودند یکی از آنها صفیه بود عمه
رسول الله و بیان حال آن باین نهج است که وقتیکه حمزه بن عبد المطلب سید الشهداء در وقعه احد
شهید شد پس رسول الله و امیرالمؤمنین از آن مطلع شدند پس او را یافتند در حالتیکه بخاک و خون
غلطیده بود و جوف و شکم او را کفار قریش شکافته و پاره کرده اند و قلب و جگر او را بیرون آورده اند
پس رسول الله و امیرالمؤمنین از مشاهده اینحالات و این کیفیات بسیار بسیار محزون و مهموم گشتند
و رسول الله با عبای خویش جسد او را پوشید و این عبا بجمیع جسد شریفش نرسید یعنی همه را
ستر ننمود بلکه پاهایش مکشوف مانده بود نظر باینکه آن بزرگوار مرد طویل و جسیم بود پس پاهایش
بحشیش و علف پوشید پس در آنوقت صفیه دختر عبد المطلب بنزد جسد شریف برادرش و سید
و ایستاد در حالتیکه نوحه میکرد و عویل و صیحه و ناله مینمود پس رسول الله بزبیر فرمود برو مادرت
بگو که خودداری نماید با نفسش اکتفا نماید بجد خویش یعنی بجانه اش مراجعت نماید اما زن دیگر که
اسلم بود پس آن زن شجاع و احزانش از همه اعظم بود و کروب و مصائبش از همه اشد بود زیرا که در درد و مصائب
عظیمه و رزایای جلیله مثل و نظیر آن قبل از آن در دنیا نیامده بود و همچنین بعد از آن زمان

تا قیامت مشابه و مماثل آن دیده نخواهد آمد این مصیبت صغری ام المصائب زینب بنت امیر المؤمنین
است و چه طور همچنین نباشد بدرستیکه صفیه بنت عبد المطلب رحمه مصیبتش بسیار بسیار
عظیم شده بود و لکن وقتیکه بر مصرع برادرش حمزه سید الشهداء رسید رسول الله را با آن اسرار
دید و امیر المؤمنین را در پائین پایش دید بجزوع شد و قلبش قرار گرفت و اخوان و عموم هوش
کرده تسلی یافت و اما صدیقه صغری ام المصائب زینب وقتیکه بر مصرع شریف برادرش رسید
در حالتیکه نداشت کسی از حماة و کفاة و شیوخ و کهول و جوانان اهلش از عترت هاشمیه که آنام
المصائب را تسلی دهند بسبب بودن آنها که نزدش دلش قرار بگیرد و اخوان و عمومش قبل کشته بودند
پس در آن وقت خویشتن را انداخت بر جسد انور و اطهر مقدس برادرش و شروع کرد بتمرغ نمودن و
غلطیدن در خون انور و اطهر و اطیب برادرش پس صیحه و ناله کرد و شروع کرد بندا کردن بجد خود
و پدر و مادرانش و اعمامش پس رو بجسد انور برادرش کرده و گفت وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه
و گاه رو بمدینه طیبه نموده میگفت وا محمداه و گاه رو بنجف اشرف کرده میگفت وا علیاه و گاه
ببقیع کرده میگفت وا فاطمتاه و گاه میگفت وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه وا حسناه وا حسیناه وا
مصیبتاه الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم فقد حمزة سید الشهداء الیوم فقد
امتاه فاطمة الزهراء پس مخفی نماند بر مؤمنین و مؤمنات و بر شیعیان مخلصین اگر هر عاقل عارف
تفکر و تامل نماید در روایات و اخبار و قضایا و آثار انبیاء پس آن وقت خواهد دانست وجه سر گریه
کردن هر صدیق و عابد در وقت مرور و عبور حرم رسول الله ص بر مصارع شهداء و همچنین خواهد
فهمید سر و وجه تقاطر دموع خیل اعدا و نظار اهل شام [?] سبیها آنها بر حوافر و شیمهاه [?]
اه صداه و صداه و بلاه و چه طور همچنین نباشد که آن ساعت مثل ساعت قیامت بود
و صیحه و ضجه از اهل بیت رسول الله ص در آن ساعت مثل صیحه نفخة الصور بود پس در آن ساعت
آسمانها و زمینها بتضعضع و تزلزل در آمد و تمامی موجودات از اصقاع سماوات و
زمین و امکان بضجه و ضجه در آمدند و مثل شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام هم گریه
کردند و ناله نمودند و صلی الله علی محمد و اهل بیته

کتبه العبد المذنب ... ابن مرحوم آقا محمد شفیع [?]
المطابق [?] و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

تبریز فی سنه ١٢٩٢

هو

در
عهد دولت جاوید
مدت قاهره السلطان بن
السلطان بن السلطان ناصر
الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه
و بسعی و اهتمام جناب مقدس القاب ملا
رجبعلی در کارخانهٔ استاد الملک ذی
عالیجاه رفیع جایگاه الله قلی
خان صورت اتمام
پذیرفت فی
سنه ۱۲۹۳

العزیز